



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# أقوال الشهادة

في مصائب العترة الطاهرة

تأليف :

الشيخ محمد حسن بن علي البرزدي

تصحيح وتنظيم : سيد محمد قائم فرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# انوار الشهادة في مصائب عترة الطاهرة

نویسنده:

محمد حسن بن علی کثوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	انوار الشهاده فی مصائب عتره الطاهره
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	مقدمه ی ناشر گذری کوتاه بر زندگینامه ی مؤلف
۱۶	مقدمه مؤلف
۲۰	فصل اول: ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام
۳۴	فصل دوم: گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام
۵۸	فصل سوم: گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام
۷۴	فصل چهارم: وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت
۸۹	فصل پنجم: حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام
۱۰۴	فصل ششم: فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام
۱۱۴	فصل هفتم: ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام
۱۳۵	فصل هشتم: خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام
۱۵۴	فصل نهم: شأن نزول سوره هل اتی (روزه گرفتن اهل بیت علیهم السلام)
۱۶۶	فصل دهم: فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام
۱۸۲	فصل یازدهم: شهادت حضرت قاسم علیه السلام
۱۹۴	فصل دوازدهم: گریه کردن حضرت زهرا علیها السلام در مصیبت امام حسین علیه السلام
۲۱۲	فصل سیزدهم: ملائکه حرم امام حسین علیه السلام
۲۳۷	فصل چهاردهم: ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب
۲۷۰	فصل پانزدهم: ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه
۳۰۵	فصل شانزدهم: داستان آهوئی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده بود
۳۱۷	فصل هفدهم: غارت کردن و آتش زدن خیمه ها
۳۳۰	فصل هجدهم: حمله اعراب به ایران و اسیر شدن شهبانو

۳۴۳	فصل نوزدهم: جریان اهل بیت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام
۳۵۱	فصل بیستم: در بیان عدد اولاد امام مظلوم علیه السلام
۳۵۹	فصل بیست و یکم: ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری
۳۷۵	فصل بیست و دوم: ورود اهل بیت به مدینه منوره
۳۸۹	فصل بیست و سوم: اسیری اهل بیت در مرتبه دوم و شهادت حضرت زینب علیها السلام
۳۹۸	فصل بیست و چهارم: در شهادت رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله
۴۰۶	فصل بیست و پنجم: در وفات سلمان فارسی رحمه الله
۴۱۶	فصل بیست و ششم: در وفات ابوذر غفاری رحمه الله
۴۲۴	فصل بیست و هفتم: ذکر بعضی از سادات بنی حسن و شهادت ایشان در صحرای فح
۴۳۲	فصل بیست و هشتم: حکایت سدید شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی امیه لعنهم الله
۴۴۲	فصل بیست و نهم: در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام
۴۵۴	فصل سی ام: فضائل و احوالات شریفه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۴۶۲	فصل سی و یکم: در شهادت صدیقه کبری علیها السلام
۴۸۲	درباره مرکز

سرشناسه: کتئوی، محمد حسن بن علی، - ۱۲۹۷ق.

عنوان و نام پدید آور: انوار الشهاده فی مصائب عتره الطاهره [چاپ سنگی] / حسن بن علی یزدی کتئوی / شیخ محمد حسن بن علی یزدی صفحه بندی / السید محمد حسن السجّاد

ناشر / الهاتف / وضعیت نشر: [مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان] ۱۴۲۵.

التعداد / ۳۰۰۰ نوبت چاپ / اول شعبان المعظم ۱۴۲۵ ه ق

مشخصات ظاهری: ۴۴۴ص..زاده؛ قطع: ۱۶۰×۲۴۰

یادداشت: زبان:فارسی و عربی

آغاز، انجام، انجامه: آغاز: بسمله، الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی جعل البلاء تحفه للانبیاء و هدیة للاوصیاء... وبعد چنین گوید خادم اهل علم و طلبه و حافد اخبار مرثی و تعزیه حسن بن علی یزدی الکتئوی عفی الله عنه ...

انجام: ... کما فی البحار که انحضرت در خانه خود مدفون کردید چنانچه روایت معتبره [افتاده] ... بران میکند الالعه الله علی القوم الظالمین ... امیرالمومنین و علی اولاده ائمه المعصومین و المظلومین.

مشخصات ظاهری اثر: نوع و درجه خط:نسخ

نوع کاغذ:فرنگی

نوع و تزئینات جلد: کاغذی نخودی، عطف تیماج قهوه ای

یادداشت مسئولیت معنوی اثر: حسب فرمایش محمدحسن بن مشهدی محمد کتابفروش صورت انطباع پذیرفت.

خصوصیات نسخه موجود: حواشی اوراق: تصحیحاتی اندک با نشان «صح» آمده است.

یادداشت تملک و سجع مهر: شکل و سجع مهر: مهر بیضی با سجع ناخوانا (ص ۲)

توضیحات نسخه: نسخه بررسی شد. وصالی و مرمت برخی اوراق

کشف الآیات و کشف اللغات و نمایه د...: فهرست مطالب در ظهریه صفحه ۲۰۹ آمده است.

معرفی چاپ سنگی : بنگرید به شماره بازیابی ۱۱۳۷۶-۶ در فهرست همین کتابخانه.

عنوانهای گونه گون دیگر : انوار الشهاده

انوارالشهاده فی احوالات الائمة و مصیبه العتره الطاهره

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

شناسه افزوده : حسینی ، فروشنده

دسترسی و محل الکترونیکی : آدرس الکترونیکی منبع

شماره دستیابی : ۶-۲۳۱۸۸

ص: ۱

**اشاره**



انوار الشهاده في مصائب الحسين عليه السلام

انوار الشهاده تأليف شيخ محمد حسن بن علي يزدي مؤلف / شيخ محمد حسن بن علي يزدي صفحه بندي / السيد محمد حسن السجاد التعداد / ٣٠٠٠ نوبت چاپ / اول شعبان المعظم ١٤٢٥ هـ ق ناشر / الهاتف / حق چاپ محفوظ است.

ص: ٢

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

ص: ٣



## مقدمه ی ناشر گذری کوتاه بر زندگینامه ی مؤلف

ص: ۵

گذری کوتاه بر زندگینامه مؤلف: مرحوم حاج شیخ محمد حسن بن علی یزدی کثوی، عالمی وارسته، فقیهی بزرگوار، خطیبی توانا و مؤلفی ارزنده بود که آثاری در علوم مختلف از ایشان باقی مانده است. صاحب کتاب معجم المؤلفین در مورد ایشان تعبیر نموده: «عَالِمٌ مُّشَارِكٌ فِي بَعْضِ الْعُلُومِ تُوفِّيَ بِكَرْبَلَاءَ»<sup>(۱)</sup> محلّ تولد: این عالم بزرگوار روستای کثیه (کثنویه) در سه کیلومتری شهرستان یزد دیده به جهان گشود.<sup>(۲)</sup> این روستا محل تولد خاتم الفقهاء و المجتهدین مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه الوثقی (متوفای ۱۳۲۵ ه) نیز می باشد. اکنون این روستا جزء شهرستان یزد شده و به محله مردآباد معروف است. تاریخ تولد: از تاریخ دقیق ولادت این عالم بزرگوار اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی گویا در اوائل قرن سیزدهم هجری بوده است. تحصیلات:

ص: ۶

---

۱- . معجم المؤلفین: ۳ / ۲۶۵.

۲- . معجم البلدان: ۷ / ۵۰۶.

مرحوم مؤلف ابتداء، نزد علامه بزرگوار حاج شیخ محمد حسین صاحب الفصول (متوفای ۱۲۵۴ ه) و بعداً نزد مرحوم حجه الاسلام علی الاطلاق حاج سید محمد باقر شفتی (متوفای ۱۲۶۰ ه) در اصفهان تلمذ نموده و سپس به عراق مهاجرت و در کربلای معلی ساکن گردیده است. طبق نقل صاحب الذریعه در مدرسه علمیه ی حسنخان کربلا به اقامه ی جماعت پرداخته. (۱) و در آن خطه به بیان احکام شرع مبین و ترویج علم، همت والایی گمارده، به طوری که مورد وثوق کامل مردم آن منطقه واقع شده است. وفات: پس از گذراندن عمر با برکت خویش و تألیفات گرانمایه، سرانجام در سال ۱۲۹۷ ه دارفانی را وداع گفته و در جوار مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام به خاک سپرده شد. تألیفات: ۱ - الموائد فی متفرقات الفوائد. (۲) ۲ - انوار الشهاده (کتاب حاضر) که نسخه ای خطی از آن در کتابخانه شخصی حجه الاسلام و المسلمین لاجوردی حسینی موجود است. این کتاب یک بار در زمان مؤلف در سال ۱۲۸۵ ه و پس از فوت ایشان سه بار دیگر به چاپ رسیده است. آخرین چاپ این کتاب، توسط انتشارات حق بین با مقدمه ی حجه الاسلام لاجوردی چاپ شده است. (۳) ۳ - انوار الهدایه و سراج الأئمه: مجموعه ای از احادیث در مواعظ و اخلاق است که یک بار در سال ۱۳۰۰ هجری در ایران به چاپ رسیده است. (۴) ۴ - حقوق آل محمد علیهم السلام که به زبان فارسی و به طور مختصر نوشته شده و در آن سی مورد از حقوق اهل بیت علیهم السلام تذکر داده شده است. (به شرح سی مورد از حقوق اهل بیت علیهم السلام پرداخته است) از این کتاب نیز نسخه ای در کتابخانه شخصی مرحوم آیه الله نهانندی زندگینامه ی مؤلف

ص: ۷

۱- . الذریعه: ۳ / ۲۱۵.

۲- . الذریعه: ۲۳ / ۲۱۵.

۳- . الذریعه: ۲ / ۴۳۰.

۴- . الذریعه: ۳ / ۴۴۶.

در مشهد مقدس موجود است. (۱) ۵ - رساله فی العصمه. (۲) ۶ - میزان الحق فی ردّ العامّه. نسخه ای از این کتاب در کتابخانه شخصی مرحوم آیه الله نهانندی در مشهد مقدس موجود است. (۳) ۷ - هدایه الاسماء فی بیان کتب العلماء که در این کتاب ۶۴۰ کتب شناسایی و معرفی شده، و یک نسخه از آن در دانشگاه تهران و نسخه ای دیگر در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی در قم موجود است. پاورقی ها: -----

ص: ۸

---

۱- . الذریعه: ۴۲ / ۷.

۲- . الذریعه: ۲۷۲ / ۱۵.

۳- . الذریعه: ۳۰۹ / ۲۳.







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْبَلَاءَ تَحْفَهُ لِإِنِّيَاءِ، وَ هَدِيَّتَهُ لِإِنِّيَاءِ النَّجْبَاءِ وَ الشُّهَدَاءِ، لِرَفْعِ الدَّرَجَةِ الْعُلَى، وَ الشَّفَاعَةِ الْكُبْرَى، وَ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى سَيِّدِ الْوَرَى، أَشْرَفِ الْإِنِّيَاءِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، وَ عَلَى سَيِّدِ الْإِنِّيَاءِ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، وَ الْهَيْمَةَ النَّجْبَاءِ الْإِنِّيَاءِ، وَ الَّذِينَ هُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ، لَا سَيِّمًا عَلَى الْمَهْجُورِ فِي الْبَلَاءِ، الْمُنْفَرِدُ بِالْعَزَاءِ، غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ، قَتِيلِ الْإِنِّيَاءِ، سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ، الْمَطْرُوحِ عَلَى أَرْضِ كَرْبِ وَ بَلَاءِ، مَحْرُوقِ الْخَبَاءِ، وَ مَجْرُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ، وَ مَسْلُوبِ الْإِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ، وَ مَنْ بَكَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، وَ نَاحَتْ عَلَيْهِ سَيِّدَاتُ الْفَلَاحِ، إِنَّ السَّادَاتِ النَّجْبَاءِ، وَ خَامِسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ مَوْلَانَا وَ مَوْلَى الْعَالَمِينَ، أَبِي عَيْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ زَوْحُنَا لَهُ الْفِتَاءِ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى جَمِيعِ الْإِنِّيَاءِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ، إِلَى يَوْمِ الْجَزَاءِ. وَ بَعْدَ چِنِينَ گوید خادم اهل علم و طلبه، و حافد اخبار مراثنی و تعزیه، حسن بن علی الیزدی الکننوی، عفی الله عنه و عن والديه که این فقیر مدتی مدید مطالعه اخبار مراثنی و تعزیه سید الشهداء علیه السلام نموده و از کتابهای زیاد اصحاب، احادیث تازه معتبر بسیار تحصیل نموده که غالب ذاکرین مطلع نبودند و در مجالس کم مذکور می شد و بسیار مؤثر و محرق قلوب شیعیان بود و چون هم خلق، قاصر و اشتغل بندگان وافر، پاری از آن احادیث را این فقیر در این اوراق ذکر می کنم به طریق اختصار تا شیعیان حیدر کزّار از آن منتفع شده این فقیر را در مجالس تعزیه به دعای خیر یاد و شاد نمایند. و چنانچه در بعضی مقامات حدیث را به اختصار ذکر نماید و نسبت به سند و کتابی ندهد، دوستان رجوع به کتاب کبیر حقیر نمایند که در آنجا مفصل است و این نسخه را مسمی نمودم به کتاب «أَنْوَارُ الشَّهَادَةِ فِي مَصَائِبِ الْعِزَّةِ الطَّاهِرَةِ عَلَيْهِمُ آلاَفُ الصَّلَاةِ وَ الثَّنَاءِ وَ التَّحِيَّةِ» و مرتب بر سی و یک فصل نمودم. وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ عَلَيْهِ التَّكْلَانُ



**فصل اوّل: ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام**

ص: ۱۳

فصل اول: ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام بدان که گریستن بر سید مظلومان از ثوابهای عظیمه و جزاهای جزیه است بلکه در خور نعمتهای جلیله خداوندی است که هر کس قابل باشد عطا می کند و از بعضی احادیث معلوم می شود که ثواب آن از کل طاعات و عبادات بیشتر است و از حد و اندازه خارج است. چنانچه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

«ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعَ، فَإِنَّ الْعَيْنَ إِذَا اغْرُورَقَتْ بِمَائِهَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى النَّارِ، وَ إِنْ سَأَلْتُ عَلَى الْخَدِّ لَنْ يَرْهَقَهُ قَتْرٌ وَ لَا ذَلَّةٌ أَبَدًا، فَإِنَّ قَطْرَةً مِنَ الدُّمُوعِ لَتُطْفِئَ بِحَارًا مِنَ النَّارِ» (۱) هر چیزی از برای ثواب آن حد و اندازه و پیمانہ است، مگر اشک چشم که از برای آن حد و اندازه نیست؛ چرا که چشم همین که غرق شد در اشک خود، خدا حرام می کند آن را بر آتش جهنم و هر گاه صورتی اشک بر او جاری شد هرگز بر او ذلت و خواری نمی رسد. پس بدان که یک قطره اشک دریای آتش جهنم را فرو می نشاند. شکی نیست که مراد امام علیه السلام از این گریه، مطلق گریه نیست بلکه مراد گریه بر

ص: ۱۴

---

۱- . مکارم الاخلاق: ۳۱۷ فصل فی البكاء - بحار الأنوار ۹۳/۳۳۱ حدیثهای شماره ۱۴ - ۲۰ - ۲۸ با کمی اختلاف.

سیدالشهدا علیه السلام است. چنانچه در کتاب امالی شیخ مفید است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «كُلَّ جَزَعٍ وَ بُكَاءٍ مَكْرُوهٍ سِوَى الْبُكَاءِ وَ الْجَزَعِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ فِيهِ مَا جُورٌ» (۱)

هر جزع و گریه ای مکروه است غیر از جزع و گریه در مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام که اجر و ثواب بسیار دارد. (و) قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي وَ الْبَاكِي عَلَيَّ، مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ لَكَانَ فَرَحَهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ، وَ مَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ عَلَيْهِ ذَنْبٌ إِلَّا وَ صَارَ كَيَوْمٍ وَلَمَدَتْهُ أُمُّهُ. (۲) امام حسین علیه السلام فرمود: اگر بدانند زائر من و گریه کننده بر من که چقدر خداوند عالم از برای وی ثواب قرار داده، هر آینه فرح و خوشحالی وی بیشتر از جزع و گریه او خواهد بود. و بر نمی خیزد از مجلس عزاء، مگر این که از جمیع گناهان پاک شده باشد، مثل روزی که از مادر متولد شده است. در حدیث صحیح است که حضرت امام رضا علیه السلام به ریان بن شیب فرمودند: «يَا ابْنَ شَيْبٍ! إِنَّ بَكَيْتِ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعَكَ عَلَى خَدَيْكَ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ، صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا، قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا. (۳) ای پسر شیب، اگر گریه کنی بر حسین علیه السلام آنقدر که جاری شود اشک تو بر رخسار تو، خداوند مهربان بیامزد گناهان تو را، چه کوچک باشد و چه بزرگ، چه کم باشد و چه بسیار. «يَا ابْنَ شَيْبٍ! إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَبَاكِكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبِحُ الْكَبِشُ، وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا، مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَيْهُونَ، وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ لِقَتْلِهِ ای پسر شیب اگر گریه می کنی بر کسی و چیزی، گریه کن بر حسین که دیگر هیچ کس قابل گریه نیست، چرا که آن حضرت را شهید کردند و ذبح نمودند مثل گوسفند قربانی و با آن حضرت کشته شد هیچده نفر از اهل بیت طاهرين او که مجلس اول/ ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۱۵

۱- . عوالم العلوم ۱۷ / ۵۳۳ ح ۶ اسرار الشهاده ۱ / ۱۳۷ بحار الأنوار ۴۴ / ۲۸۰ ح ۹ و ۴۴ / ۲۹۱ ح ۳۳ با کمی اختلاف

۲- . منتخب طریحی ص ۳۹

۳- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱ / ۲۳۳ ح ۵۸ بحار الأنوار ۴۴ / ۲۸۶ ح ۲۳ عوالم العلوم ۱۷ / ۵۳۸ ح ۲ و وسائل الشیعه ۱۰

۳۹۳ / ح ۵.

نبود از برای ایشان مثل و ماندی بر روی زمین به جهت آن حضرت، جمیع آسمانها و زمینها گریستند. در حدیث دیگر، امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ».<sup>(۱)</sup> پس بر مثل حسین باید گریه کنند گریه کنندگان، چرا که گریه بر آن حضرت گناهان بسیار عظیم را می ریزد و محو می کند. پس حال که شمه ای از ثواب گریستن را دانستی و شنیدی، بدان که این مصیبت منحصر به این امت نبوده بلکه در امم سابقه نیز بوده است و همه پیغمبران و ملائکه پیش از وقوع این مصیبت عظمی و این واقعه کبری گریستند و لباس عزا بر خود آراستند. چنانچه وارد شده است در تفسیر الدرالشمین در معنی قول حق تعالی که فرموده: «فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٌ» که حضرت آدم صلی الله دید اسماء مقدسه پیغمبر و ائمه هدی را بر ساق عرش، پس جبرئیل او را تلقین نمود. آدم گفت: «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَالِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ. فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَتْ دُمُوعَهُ وَانْكَسَرَ قَلْبُهُ». چون آدم به نام مبارک حسین علیه السلام رسید و او را ذکر کرد، اشک از دیده او فرو ریخت و دل مبارکش خاشع و شکسته شد و گفت: «يَا أَخِي جِبْرَائِيلُ! مَا لِي إِذَا ذَكَرْتُ الْخَامِسَ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ يَسِيلُ عَبْرَتِي» ای جبرئیل، سبب چیست که هرگاه اسم پنجمین را که حسین باشد یاد می کنم دل من می شکند و اشک از دیده من جاری می شود؟ جبرئیل علیه السلام گفت: «يَا آدَمُ، وَلَدَكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصِيغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ». ای ابوالبشر، این فرزند تو به مصیبتی مصیبت زده می شود که در نزد آن تمام

ص: ۱۶

۱- . بحار الأنوار ۴۴/۲۸۳ ح ۱۷ عوالم العلوم ۱۷ / ۵۳۸ ح ۱

مصیبت‌ها کوچک باشد. آدم گفت: آن مصیبت چیست؟ جبرئیل با شروع در ذکر مصیبت حسین علیه السلام، مثل شخص مصیبت زده گفت: «یا اَدمُ، یُقْتَلُ عَطْشَانَا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ». ای آدم، این فرزند تو حسین، کشته می شود در حالتی که تشنه و غریب و یکه و تنها بوده باشد. مؤلف گوید: آن حضرت در وقت شهادت به انواع بلاها و اذیتها گرفتار بودند ولیکن در این وحی ابتداء به عطش آن حضرت اشاره شده است به جهت آن که از همه عظیم تر و شدیدتر بوده است، چنانچه از این جمله ظاهر می شود، بعد از آن ذکر غریبی آن حضرت را نموده است با چندین مبالغه و تأکید، به جهت آن که غریبی آن حضرت از همه عظیم تر بوده است، چرا که هیچ غریبی را ندیده و نشنیده ایم که مبتلا به چند هزار بلاها بوده باشد و مع ذلک به جای رحم، چندین هزار زخم از تیر و نیزه و شمشیر بر او بزنند. «وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاَعْطَشَاهُ! وَاَقْلَهُ نَاصِرَاهُ! حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ». یعنی اگر بینی ای آدم او را در حالی که می گوید (واعطشاه) داد از تشنگی «واقله ناصراه» فریاد از بی کسی و بی یآوری و کار او به جایی رسد که از تشنگی چیزی مثل دود میان او و میان آسمان حایل شود. یعنی از شدت تشنگی عالم به چشم مبارکش تیره و تار گردد و چشم مبارکش آسمان را نبیند. «فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَشُرْبِ الْحُتُوفِ». (۱) آه آه، پس هیچ کس او را به هیچ قسم جواب ندهد و به فریاد نرسد مگر به شمشیرهای قوم اشرار و شربت مرگهای ناگوار. بلی چنین بود؛ بلکه بدتر. چنانچه صاحب عوالم از کتاب علی بن اسباط از بعضی اصحاب روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: مجلس اول / ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۱۷

۱- . بحار الأنوار ۴۴ / ۲۴۵ ح ۴۴ و عوالم العلوم ۱۷ / ۱۰۴ و روى صاحب الدرر الثمين فى تفسير قوله تعالى : «فَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٌ» إِنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَ الْأَعْتَمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ فَلَقَنَهُ جَبْرَائِيلُ قُلْ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِمَةُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحَسِّنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، وَ مِنْكَ الْأَخْسَانُ فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ وَ انْخَسَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ: يَا أَخِي جَبْرَائِيلُ! فِى ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكِسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَجْرَتِي. قَالَ جَبْرَائِيلُ وَ لَمَّا ذَكَرَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَتِهِ تَضَعُ عُنُقُهَا الْمَصَائِبُ. فَقَالَ: يَا أَخِي وَ مَا هِيَ؟ قَالَ يُقْتَلُ عَطْشَانَا غَرِيبًا وَ حِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ وَ لَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَهُوَ يَقُولُ وَاَعْطَشَاهُ وَاَقْلَهُ نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شُرْبِ الْحُتُوفِ، فَيَذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاهِ مِنْ قَفَاهُ، وَ يُنْهَبُ رَحْلُهُ أَعْدَاؤُهُ، وَ تَشْهَرُ رُؤْسُهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِى الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النَّسْوَانُ كَذَلِكَ سَبَقَ فِى عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَانِ، فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرَائِيلُ بُكَاءَ التَّكْلِى.



«لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِالسَّيْفِ وَالسَّنَانِ وَالْحِجَارَةِ وَالْخَشَبِ وَالْعَصَا». به تحقیق که کشتند حسین را به شمشیر و سنان و سنگ و چوب و عصا «وَلَقَدْ أَوْطَأُوهُ الْخَيْلُ بَعْدَ ذَلِكَ» (۱) و به تحقیق که بعد از کشتن و ستمها، اسب بر بدنش تاختند و او را پایمال نمودند.

و وارد شده است از هلال بن نافع که می گوید: (۲) در میان لشکر عمر بن سعد بودم که ناگاه کسی فریاد کرد: «أَبِشْرُ أَيَّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». بشارت باد ترا ای امیر که اینک شمر حسین را کشت. هلال می گوید: من بیرون آمدم و در میان دو صف ایستادم و به آن مظلوم بی کس نظر می کردم. «وَإِنَّهُ لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ». و آن مظلوم غریب بر روی خاک افتاده بود و در حال جان دادن بود. «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِجَدْمِهِ أَحْسَنَ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا مِنْهُ» پس به خدا قسم که ندیده بودم هرگز هیچ کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و نورانی تر از او و شدت نور مبارکش مرا مشغول نمود از فکر نمودن در قتل او. «فَأَشْتَسِي قِي فِي تِلْكَ الْحَالِهِ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ». (۳) پس آن مظلوم در این حال یک شربت آب طلبید. و گویا دفعه آخر بود چنانچه از اخبار معلوم می شود، فرمود:

أَسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ

وَ جَدَى لَكُمْ كَفَيْلٌ (۴)

یک شربت آب به من دهید تا جد من ضامن شما بوده باشد در روز جزا از آتش جهنم، یا بگذارید خود را کنار فرات برسانم و قطره آبی بیاشامم.

دَعُونِي أَرِدُ مَاءَ الْفُرَاتِ وَ دُونَكُمْ

لِقَتْلِي فَكَبِدِي لِلظَّمَاءِ غَلِيلٌ

مرا مهلت دهید تا خود را به کنار شط فرات برسانم و قطره ای آب بیاشامم بعد شروع کنید بر قتل من، چرا که جگر من از تشنگی کباب شده است.

ص: ۱۸

۱- بحار الأنوار ۴۵ / ۹۱ ح ۳۰ عوالم العلوم ۱۷ / ۳۱۷ ح ۹

۲- عوالم العلوم: ۱۷ / ۳۰۰، اسرار الشهاده: ۳ / ۶۷.

۳- بحار الأنوار ۴۵ / ۵۷ باب ۳۷ عوالم العلوم ۱۷ / ۳۰۰ اسرار الشهاده ۳ / ۶۷. وَ رَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ، قَالَ: إِنِّي كُنْتُ وَاقِفًا مَعَ أَصْحَابِ عَمْرِ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَارَ خُصْمًا لِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّفَيْنِ فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِجَدْمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرِ فِي قَتْلِهِ، فَأَشْتَسِي قِي فِي تِلْكَ الْحَالِهِ مَاءٍ، فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَا وَيْلَكَ أَنَا لَا أَرِدُ الْحَامِيَةَ وَلَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا بَلْ أَرِدُ عَلَى جَدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله و أسكنُ معه في داره في مقعد صدقٍ عند ملكٍ مُقْتَدِرٍ وَ أَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَ أَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي.  
قَالَ فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ حَتَّى كَانَ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا فَاجْتَرُوا رَأْسَهُ وَ أَنَّهُ لِيَكَلِّمُهُمْ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَلْبِهِ  
رَحْمَتِهِمْ، وَ قُلْتُ وَاللَّهِ لَا أُجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا. قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَيْلِ الْحُسَيْنِ فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوِيَةَ الْحَضْرَمِيُّ، فَلَبَسَهُ  
فَصَارَ أَبْرَصٌ وَ امْتَعَطَ شَعْرَهُ . وَ رُوِيَ أَنَّهُ وُجِدَ فِي قَمِيصِهِ مِائَةٌ وَ بَضْعَ عَشْرَةٍ مَا بَيْنَ رَمِيهِ وَ طَعْنِهِ سَهْمٌ وَضْرِيهِ.

٤- . قصيده للشيخ ابن حماد / منتحب طريحي: ٣٥.

راوی می گوید: به عوض آب، شنیدم که معلونی می گوید: «لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ وَ تَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا اَي حَسِينِ آبِ نَخَوَاهِي چشید تا وارد حامیه شوی، در آنجا بیاشامی از حمیم جهنم. پس شنیدم که آن حضرت می فرمود: چنین نیست بلکه وارد می شوم بر جد خود رسول خدا و ساکن می شوم در قصر او می آشامم از آب طهور بهشت. «وَ أَشْكُو إِلَيْهِ مَا رَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي» و شکایت خواهم کرد نزد آن حضرت از آنچه شماها بجا آوردید نسبت به فرزند پیغمبر خود. هلال می گوید همین که این سخن را بنی اُمیّه از آن حضرت شنیدند: «فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ حَتَّى كَانَّ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا»

یکجا به غضب و هیجان در آمدند به حدی که گویا رحم در دل احدی هرگز نبوده است. و بدن نازکش را از ضرب شمشیر و تیر و نیزه و سایر حربه ها پاره پاره نمودند. شمر ملعون فریاد کرد: «مَا تَنْظُرُونَ بِالرَّجُلِ؟ فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» (۱). چرا انتظار می کشید؟ کار او را بسازید پس از هر جانب بر آن امام مظلوم غریب بی کس حمله کردند. پس زرعه بن شریک ضربتی بر کتف شریفش زد. «وَ آخِرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسُ بِالسَّيْفِ ضَرْبَهُ كَمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا لَوْجِهِهِ وَ جَعَلَ يَنْبُو وَ يَكْبُو».

و ملعونی دیگر چنان ضربتی بر دوش مبارکش زد که بر رو در افتاد. و گاهی بر می خواست و گاهی می افتاد. که در این اثنا سنان بن انس ملعون نیزه ای بر آن امام مظلوم زد که او را بر رو در انداخت که صدای صیحه اهل حرم بلند شد. چنانچه صاحب عوالم و مجلس اوّل / ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۱۹

دیگران ذکر کرده اند اینقدر تیر و نیزه و شمشیر بر بدن مبارکش زده بودند که سنگین شده بود. در آن حال صالح بن وهب کافر چنان نیزه بر پهلوی مبارکش زد که از اسب بر زمین غلطید و طرف راست صورتش به خاک آمد. زینب خاتون از خیمه بیرون آمد. «وَهِيَ يُنَادِي وَ أَخَاهُ وَ سَيِّدَاهُ» (۱) و فریاد می زد و می گفت: داد ای برادر؛ بیداد ای برادر؛ ای سید و ای سرور؛ کاش آسمان بر زمین می آمد و کاش کوهها پاره پاره می شد. روایت دیگر آن است که حضرت در دفعه آخر در وقتی که بر روی خاک افتاده بود به صدای ضعیف از بنی امیه آب طلب فرمود؛ در آن حال آنقدر تشنگی بر حضرت سرایت نمود که زبان مبارکش ورم نموده بود، (۲) به قولی از گوشه دهان شریفش نمودار شده بود؛ (۳) ناگاه ظالمی به عوض آب، تیر زهر آلودی به دهان مبارکش زد که آن دهان شریف پر از خون شد و صدای گریه ملک در فلک بلند شد. «ثُمَّ قَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا آدَمُ فَيَذِيحُ ذَبِيحَ الشَّاهِ مِنَ الْقَفَا» (۴) ای آدم بعد از آن که جراحتهای بسیار و زخمهای بی شمار بر بدن و جسم لطیف آن مظلوم زدند، او را مثل گوسفندی قربانی، از قفا ذبح خواهند کرد. مؤلف دلسوخته گوید: وجه تشبیه ذبح حضرت به گوسفند شاید این باشد که کشتن حضرت در نزد ایشان قدری و عظمتی نداشت، مثل ذبح گوسفند. (۵) چنانچه در حدیث وارده است که فرمود: «قَتَلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ» (۶) یا آن که روز قتل آن حضرت عید کردند بنی امیه. و خوشحالی نمودند، مثل آن که روز عید قربان می کنند. چنانچه در زیارت عاشورا است: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یا آن که در وقت ذبح گوسفند، هیچ کس دلش بر احوال او نمی سوزد مگر

ص: ۲۰

۱- همان مدرک.

۲- بحار الأنوار: ۴۵ / ۵۶ باب ۳۷.

۳- کبریت احمر مرحوم بیرجندی البته مرحوم علامه بزرگوار، حاج شیخ جعفر شوشتری در خصائص الحسینیّه اینگونه آورده است که تشنگی آن سرور در چهار عضو تأثیر تمام نموده بود. اول: لبهای مبارک افسرده شده بود دوم: جگر پاره پاره، چنانکه در آخر امر از ناامیدی زندگی فرمود: «اسقونی قطره من الماء فقد نفثت كبدی من الظماء» قطره آبی به من بدهید که جگرم از تشنگی پاره پاره شد سوم: زبان آن حضرت مجروح شده بود از بس به اطراف دهان سائیده بود چهارم: چشمهای مقدّسش از تشنگی تاریک گردیده بود ترجمه خصائص عنوان چهارم ص ۱۵۸

۴- بحار الانوار: ۴۴ / ۲۴۵ ح ۴۴ - عوالم العلوم: ۱۷ / ۱۰۴.

۵- مرحوم شیخ شوشتری رحمه الله در تشبیه نحوه شهادت امام حسین علیه السلام به گوسفند قربانی چنین می فرماید: در گوسفند قربانی سه خصوصیت هست: یکی اینکه حاجی در کشتن قربانی خود عجله می کند تا با انجام دادن عمل بعدی آن (حلق یا تقصیر) از احرام خارج شود، دوم اینکه در کشتن قربانی، دیگران به حاجی کمک می کنند چون او به تنهایی قادر به کشتن گوسفند یا گاو و یا نحر شتر نیست. سوم اینکه: به دستور اسلام باید قربانی را بعد از سر بردن سه قسمت کنند قسمتی برای خود حاجی، قسمتی برای هدیه دادن و قسمت دیگر برای فقیر شیعه است. و تمام این سه خصوصیت در امام حسین علیه السلام هم بوده است، اول اینکه به عجله تمام حسین علیه السلام را کشتند! و دوم اینکه دشمنان دور قتلگاه را گرفتند و هر کدام با حربه ای به بدن مبارکش می زدند! سوم اینکه به سربردن از بدن مبارک اکتفا نکرده بلکه سر و دستها را جدا و بدن حضرتش را مثله نمودند!

٤- . بحار الانوار: ٤٤ / ٣١٧ ح ١٤ باب ٤٦.

طفلی یا مادری داشته باشد که جزع نماید و فریاد کند، چنانچه غالباً مشاهده نموده ایم؛ در وقت کشتن حسین علیه السلام هم کسی دلش بر حال غریبی و بی کسی او نسوخت مگر طفلهای غریب و عیال دربدر اسیر او که آنها اشک حسرت می ریختند و جزع می نمودند. یا آن که گوسفند قربانی را در صحرا می اندازند، آن حضرت را نیز در صحرای کربلا انداختند، ولی تفاوت آن بود که سر گوسفند قربانی را بر نیزه نمی کنند و اسب بر بدن او نمی تازند و آن امام را سرش بر نیزه و بدنش را زیر سم اسبان پایمال نمودند. و یا آن که گوسفند را کارد بسیار بر بدنش می زنند تا پوست او از بدنش قطع شود و آن مظلوم را هم زخم بسیار بر بدن نازکش زدند؛ اما تفاوتش آن بود که زخم گوسفند بعد از ذبح می باشد و زخمهای حضرت پیش از شهادت بود. تفاوت دیگر آن که یک حربه بیشتر غالباً بر ذبح گوسفند واقع نمی شود و آن حضرت را به حربه های مختلف از شمشیر و نیزه و تیر و خنجر پاره پاره نمودند. تفاوت دیگر آن که گوسفند را تا آب ندهند ذبح نخواهند نمود و آن مظلوم را تشنه و گرسنه شهید نمودند. دیگر آن که سر گوسفند را کسی از قفا جدا نمی کند و سر آن امام مظلوم را از قفا جدا نمودند. «یا اَدمُ یَنْهَبُ رَحْلَهُ اَعْمِدَاؤُهُ» ای آدم، دشمنان اموال و اسباب او را تاراج می کنند. بلی چنین بود؛ حتی معجز و مقنعه را هم نگذاشتند و ایشان را برهنه کردند. زنی از طایفه بکرین وائل چون این امر عظیم و شنیع را دید بی اختیار شد، با وجود آن که با شوهرش در لشکر عمر بن سعد بود، شمشیری برداشت و روبه خیمه های زنان حرم نهاد و قبیله خود را صدا می زد که: «یا آلَ بَکَرِ بْنِ وائِلٍ! اَتَسَلِبُ بَنَاتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ؟ یا ثاراتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ». (۱) ای قبیله بکرین وائل در کجایید؟ آیا دختران رسول خدا را برهنه می کنند و کسی نیست که منع نماید و به فریاد ایشان برسد؟ ای طلب کنندگان خون رسول خدا کجایید؟ مجلس اوّل / ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۲۱

شوهرش او را گرفت و به منزلش برگردانید. راوی می گوید که بعد از آن، دختران رسول الله را از حرم بیرون کردند و آتش در خیمه زدند. «فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مَسَلَّاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِياتٍ، يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أُسْرِ الدَّلَّةِ». پس زنان حرم همگی از خیمه ها بیرون آمدند با سرهای برهنه، بی لباس و زینت، بی چادر و معجر و بی مقنعه با پاهای برهنه و چشم گریان پای پیاده می رفتند در ذلت اسیری. «و تَشْهَرُ رُؤُوسَهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النُّسْوَانِ، كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ». ای آدم بعد از آن که آن حضرت را شهید نمودند و غارت کردند خیمه ها و اسباب ایشان را، سر مبارک آن حضرت و سرهای اصحاب آن حضرت را بر سر نیزه ها نصب خواهند کرد و به شهر و دیار خواهند گردانید و با آن سرها اسیر خواهند نمود زنان و عیال او را، چنین گذشته در علم خداوند منان. «فَبِكِي آدَمَ وَ جِبْرَيْلُ بُكَاءَ الثُّكْلِي». (۱) پس گریستند آدم علیه السلام و جبرئیل مثل گریستن زن بچه مرده «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». \* \* \*

ص: ۲۲

مجلس اول / ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۲۳





## فصل دوّم: گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۲۵

فصل دوم: گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام بدان که این مصیبت عظمی در واقعه ای کبری است که همه پیغمبران و اولیاء و اوصیاء و ملائکه عزادار شدند؛ پیش از وقوع آن واقعه در دار دنیا و همه گریستند و لباس عزا پوشیدند. حتی جناب اقدس الهی با وجود آن که حزن و اندوه به دامن کبریائی او راه ندارد این قصه جانگداز را به زبان تعزیت و عزاداری از برای پیغمبران علیه السلام بیان فرموده است، مثل کسی که دلی پر و قلبی سوخته داشته باشد؛ چنانچه در کتاب بحارالانوار روایت نموده است (۱) که روزی حضرت موسی علیه السلام به تعجیل تمام روانه کوه طور شد به جهت مناجات با ملک علام:

«وَقَدْ كَسَيْتُهُ الصَّفْرَةَ وَ اعْتَرَى بَدَنَهُ الضُّعْفَ وَ حَكَمَ بِفَرَائِصِهِ الرَّجْفَ». و رنگ مبارکش زرد شده بود و بدنش ضعیف و کاهیده گردیده و اعضایش مضطرب و لرزان بود. «وَقَعِدِ اقْشَعَرَ جِلْدُهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ وَ نَحَفَ». و پوست بدنش می لرزید و چشمهای مبارکش از خوف خدا فرو رفته بود، و

ص: ۲۶

---

۱- . بحارالانوار ۴۴ / ۳۰۸ باب ۳۶ - ترجمه خصائص الحسینیّه عنوان ششم ص ۲۲۱ اسرار الشهادة ۱/۲۳۰ قال و حکى ان موسى بن عمران رآه اسرائیلی مستعجلاً و قد كسته الصفرة و اعترى بدنه الضعف و حکم بفرائصه الرجف و قد اقشعر جسمه و غارت عيناه و نحف لانه كان اذا دعاه ربه للمناجاة يصير عليه ذلك من خيفه الله تعالى فعرفه الاسرائيلي و هو ممن آمن به فقال له يا نبي الله اذنبت ذنبا عظيما فاسأل ربك ان يعفو عني فأنعم و سار . فلما ناجى ربه قال يا رب العالمين أسألك و انت العالم قبل نطقى به فقال تعالى يا موسى ما تسألنى اعطيك و ما تريد ابغك قال رب ان فلانا عبدك الاسرائيلي اذنب ذنبا و يسألك العفو قال يا موسى اعفو عمن استغفرنى الا قاتل الحسين . قال موسى يا رب و من الحسين قال له الذى مر ذكره عليك بجانب الطور قال يا رب و من يقتله امه جده الباغية الطاغية فى ارض كربلاء و تنفر فرسه و تحمحم و تصهل و تقول فى صهيلها الظليمة الظليمة من امه قتلت ابن بنت نبيا فيبقى ملقى على الرمال من غير غسل و لا- كفن و ينهب رحله و يسبى نساؤه فى البلدان و يقتل ناصره و تشهر رؤسهم مع رأسه على اطراف الرماح يا موسى صغيرهم يميته العطش و كبيرهم جلده منكمش يستغيثون و لا ناصر و يستجيرون و لا خافر . قال فبكى موسى عليه السلام و قال يا رب و ما لقاتليه من العذاب قال يا موسى عذاب يستغيث منه اهل النار بالنار لا تنالهم رحمتى و لا شفاعه جده و لو لم تكن كرامه له لخشفت بهم الارض . قال موسى برئت اليك اللهم منهم و ممن رضى بفعالهم فقال سبحانه يا موسى كتبت رحمة لتابعيه من عبادى و اعلم انه من بكى عليه او ابكى او تباكى حرمت جسده على النار.

ضعیف و نحیف شده بود. شخصی از بنی اسرائیل که ایمان به او آورده بود چون او را به آن حال مشاهده نمود فهمید و دانست این حال که به او رخ داده به جهت مناجات با خدای تعالی است، چرا که هر وقت آن حضرت به مقام مناجات می رفت چنین حالی به هم میرسانید از خوف حق تعالی. آن شخص عرض کرد: «یا نَبِیَّ اللّٰهِ اذْنَبْتُ ذَنْبًا عَظِيمًا فَاسْأَلُ رَبِّكَ اَنْ یَّعْفُو عَنِّی». ای پیغمبر خدا من گناه عظیمی کرده ام، التماس آن دارم که از خدای خود بخواهی که مرا عفو نماید. پس حضرت موسی قبول فرمود و روانه شد. بعد از آن که از مناجات فارغ شد، عرض کرد، ای پروردگار عالم: «اسْأَلُكَ وَ اَنْتَ الْعَالَمُ قَبْلَ نُطْقِی بِهِ». از تو طلب می کنم و حال آن که تو عالمی پیش از سخن گفتن من «فَقَالَ تَعَالٰی: یا مُوسٰی تَسْأَلُنِیْ اَعْطِیْكَ وَ مَا تُرِیدُ اَبْلِغْکَ». ای موسی آنچه طلب کنی به تو عطا می کنم و هر مطلبی که داری تو را به آن میرسانم.

«قَالَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ! اِنَّ فُلَانًا عَبْدَكَ الْاِسْرَائِيلِيَّ اذْنَبَ ذَنْبًا عَظِيمًا وَ يَسْأَلُكَ الْعَفْوَّ».

گفت: ای خدای عزوجل، فلان شخص بنی اسرائیلی گناه عظیمی کرده است و التماس می کند که او را عفو کنی، ای خالق مهربان. ندا آمد: «یا مُوسٰی اَعْفُو عَمَّنِ اشْتَغَفَرَنِيْ اِلَّا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام».<sup>(۱)</sup> ای موسی، عفو می کنم و می آمرزم گناه هر کسی را که توبه کند و طلب آمرزش کند هر گناهی که باشد اگر چه قاتل انبیاء باشد، مگر کشنده حسین مجلس دوم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۲۷

مظلوم که او را نخواهم آمرزید هرچند توبه نماید. چنانچه در حدیث معتبر دیگر، حضرت موسی بعد از وفات برادرش هارون عرض کرد: «يَا رَبِّ اغْفِرْ لِأَخِي هَارُونَ». خداوند! بیامرز برادر من هارون را «فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى: يَا مُوسَى لَوْ سَأَلْتَنِي مَا فِي الْأَعْوَالَيْنِ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْ قَاتِلِهِ» (۱). پس وحی کرد حق تعالی به موسی علیه السلام ، که ای موسی اگر از من طلب کنی آمرزش جمیع خلق اولین و آخرین را، اجابت تو خواهم کرد، مگر کشنده حسین را، پس انتقام خواهم کشید به جهت خاطر حسین علیه السلام پس حضرت موسی علیه السلام از روی تعجب عرض کرد که: «يَا رَبِّ مَنْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟» ای پروردگار من، این بزرگوار کیست که اینقدر مرتبه دارد در نزد تو؟ ندا آمد: «الَّذِي مَرَّ ذِكْرُهُ عَلَيَّ بِجَانِبِ الطُّورِ». آن کسی است که گذشت ذکر او بر تو در جانب کوه طور و مرتبه و مقام او را به تو نمودیم. «قَالَ: يَا رَبِّ وَمَنْ يَقْتُلُهُ؟» ای پروردگار من، چه کسی او را می کشد. ندا آمد: «يَقْتُلُهُ أُمَّهُ جَدُّهُ، الْبَاغِيَةُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ». ای موسی می کشند او را امت جد او، امت جفا کار ظالم بی رحم در زمین کربلا.

ص: ۲۸

---

۱- ۲. بحار الأنوار ۱۳ / ۳۴۵ ح ۳۰ باب ۱۱ (با این عبارت: ان اخي هارون مات فاغفر له). و بحار الانوار: ۴۴ / ۳۰۰ ح ۴ باب ۳۶ و ۱۳ اسرار الشهادة ۱ / ۲۳۰

بعد از آن خداوند عالم شروع نمودند به ذکر مصیبت آن حضرت که ای موسی: بعد از آن که آن امام مظلوم را از روی ستم و ظلم شهید کنند بر روی خاک گرم کربلا با بدنی پاره پاره اندازند. «وَتَنْفُرُ فَرَسُهُ وَ تُحْمِحُمُ وَ تُصَيِّهُلُ وَ تَقُولُ فِي صَيِّهِلِهَا: الظَّالِمَةُ الظَّالِمَةُ مِنْ أُمَّهِ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا» (۱). پس اسب آن حضرت فرار می کند و هممه و فریاد می کند و شیهه می کشد و در صیحه و شیهه خود می گوید: داد و فریاد از ظلم امتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را. و بر او رحم نکردند و یک قطره آب فرات به گلویش نرسانیدند و بی گناه سر او را از قفا بردند. گویا این عبارت را گفت در وقتی که خیر مرگ آن مظلوم را از برای عیال او آورد. چنانچه از ابن شهر آشوب روایت شده است: بعد از شهادت آن امام مظلوم، ذوالجناح در خون آن حضرت غلطید و صورت خود را رنگین نمود. «وَ جَعَلَ يَشُمُّ رَائِحَتَهُ وَ يُقَبِّلُهُ بِفَمِهِ وَ يُمَرِّغُ بِنَاصِيَتِهِ». و شروع نمود به بوییدن و بوسیدن بدن شریف و جسم لطیف آن حضرت و پیشانی و صورت خود را به خاک و خون می مالید. «وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يُصَهِّلُ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الثَّكَلَى حَتَّى أَعْجَبَ كُلَّ مَنْ حَضَرَ». و آن اسب با وجود اینها فریاد و صیحه می زد و می گریست، مثل زن بچه مرده به حدی که هر کس حاضر بود به تعجب درآمده بود و چون هیچ کس نمانده بود که خیر مرگ آن مظلوم را به خیمه های حرم بیاورد، ذوالجناح روانه خیمه ها شد. «ثُمَّ انْتَقَلَ يَطْلُبُ خَيْمَةَ النِّسَاءِ فَذَلَّ مَلَأَ الْبَيْدَاءَ صَيِّهِلًا». بعد از آن که در تفحص خیمه زنان محترمه بود، در آن حال فریاد می کرد مجلس دَوِّم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۲۹

بنحوی که صدای او آن بیابان را پر کرده و فرا گرفته بود. همین که صدای آن حیوان به گوش اهل حرم رسید زینب خاتون رو به سکینه کرد. «قَالَتْ: يَا سَكِينَةُ، هَذَا فَرَسُ أَخِي الْحُسَيْنِ قَدْ أَقْبَلَ، لَعَلَّ مَعَهُ شَيْئًا مِنَ الْمَاءِ». گفت ای سکینه، این اسب برادرم حسین است که می آید، شاید با او شربت آبی باشد. «فَلَمَّا جَاءَتْ مُتَحَمَّرَةً مِنْ بَابِ الْخَبَاءِ، نَظَرَتْ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَارٍ مِنْ رَاكِبِهِ، وَ السَّرُوحُ خَالٍ مِنْهُ». پس همین که سکینه مظلومه از باب خیمه با معجز و با مقنعه بیرون آمد و نظرش بر ذوالجناح افتاد، دید اسب بی صاحب پدر، زینش واژگون و یالش پر از خون و از صاحبش خالی می باشد. «فَهَتَكَتْ عِنْدَ ذَلِكَ خِمَارَهَا وَ نَادَتْ: قُتِلَ وَاللَّهِ أَبِي الْحُسَيْنِ». (۱) پس مقنعه از سرش کشید و فریاد کرد، ای عمه پدر من کشته شده است. پس اهل حرم همین که این سخن را از آن طفل یتیم شنیدند، صیحه زنان و گریه کنان از خیمه بیرون آمدند. در زیارت مفعجه امام قائم عجل الله فرجه می فرماید:

«فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًا، وَ نَظْرَانَ سِرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ، سَافِرَاتِ، وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَ بَعْدَ الْعِزِّ مُدَلَّلَاتِ». (۲) پس همین که دیدند اهل حرم اسب تو را با صورت ذلت و خواری، یالش پر از خون و زینش واژگون، همه بیرون آمدند از پس پرده های عصمت و طهارت در حالتی که موهای خود را پریشان نموده بودند و بر صورتهای خود طپانچه می زدند و می خراشیدند صورتهای خود را بیاختیار و صدای واویلا و واثنوای

ص: ۳۰

۱- . منتخب طریحی: ۲ / ۴۵۲.

۲- . زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج)

ایشان بلند بود و بعد از عزت خدایی، ذلیل و خوار شده بودند و گرفتار بنی امیه بودند.

در حدیث است که یکی از زنان اهل حرم رو به ذوالجناح کرد و گفت ای ذوالجناح:

«لَيْسَ لَكَ الْوَفَاءُ، لِمَ أَذْهَبْتَهُ وَ مَا جِئْتَ بِهِ؟» چرا بی وفا بودی؟ او را بردی و نیاوردی؟! سکینه مظلومه آمد و دستها را به گردن ذوالجناح درآورد و خون یال او را می گرفت و به سر و صورت میمالید و می گفت: ای ذوالجناح به من بگو که: «هَلْ شَيْقَى أَبِي أَوْ قَتَلَ عَطْشَانَا؟» (۱) آیا کسی پدرم را آب داد یا آن که او را تشنه کشتند؟ «قَالَ الرَّاوى: فَلَمَّا سَمِعَتْ ذَلِكَ دَمَعَتْ عَيْنَاهَا وَ ضَرَبَتْ بِرَأْسِهَا عِنْدَ الْخَيْمَةِ حَتَّى مَاتَتْ.» (۲) راوی می گوید همین که آن اسب شنید این سخن را از سکینه مظلومه، چشمهای او پر از اشک شده خود را بر روی خاک انداخت و سر خود را بر روی زمین زد در بیرون خیمه، تا وفات نمود. و در روایتی، خود را در شط فرات انداخت و غایب شد. (۳) و در روایتی شهربانو بر او سوار شد و رو به بیابان گذاشت؛ که ناگاه سوار نقاب داری را ملاقات نمود، گفت: تو کیستی؟ گفت: عیال دربدر حسین علیه السلام گفت: از کجا می آیی؟ گفت: از کربلا، گفت: چه خبر داری؟ گفت: حسین علیه السلام را کشتند و خیمه های او را آتش زدند و عیالش در میان بیابان سرگردان و متحیر مانده اند؛ شهربانو همین که این را گفت، آن سوار آهی کشید و صیحه ای زد؛ می گوید، گفتم: تو کیستی که احوال من غریب را سؤال می کنی و چنین گریه و ناله دلسوزی مینمایی؟ که ناگاه نقاب از صورت برداشت، دیدم مظلوم کربلا حسین است با مجلس دوّم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۳۱

۱- . الوقایع و الحوادث ۳ / ۲۳۷.

۲- . بحار الأنوار ۴۵ / ۶۰ باب ۳۷ ذریعه النجاه ص ۲۶۸ نفس المهموم ص ۲۰۰ با کمی اختلاف مخزن البكاء مجلس دهم ص ۲۰۷.

۳- . تذکره الشهداء ص ۳۵۳ ترجمه ذریعه النجاه ص ۳۱۰ مخزن البكاء مجلس دهم ص ۲۰۷



بدن پاره پاره؛ شهربانو عرض کرد ای آقا شما را شهید کردند و سر شما را بر سر نیزه نصب کردند. حضرت فرمود: چنین است، لیکن ما زنده هستیم در نزد خدا و مطلع هستیم از احوال خلق، پس حضرت فرمود: سکینه مرا چه کردی؟ گفت: او را با سری برهنه اسیر کردند. «یا مُوسَى فَيَتَقَى مُلَقَى عَلَى الرَّمَالِ مِنْ غَيْرِ غُسْلِ وَلَا كَفْنٍ» (۱). یا موسی، پس جسد آن مظلوم را بعد از شهادت میاندازند بر روی ریگها و خاکها بی غسل و بی کفن. نه کسی او را غسل می دهد و نه کسی او را کفن مینماید و نه کسی بر او نماز می کند.

فاضل بهبهانی در کتاب تعلیقه رجال در ترجمه اسماعیل حمیری شاعر نوشته است: بعد از آن که او در بغداد وفات یافت، اهل کوفه مطلع شدند بر وفات او، هریک از اشراف و اعظام کوفه به جهت او کفن نفیسی فرستادند به بغداد، تا آن که نود کفن نفیس قیمتی در بغداد جمع شد، به غیر کفنهای اهل بغداد؛ آخر الامر هارون ملعون مطلع شد، امر کرد کفنی را به چهار هزار اشرفی تمام کرده بود بر اسماعیل حمیری شاعر پوشانیدند و کفنهای اهل کوفه را رد کرد و امر کرد که نعش او را به عزت تمام بردارند؛ پس خلق بغداد جمع شدند و علمهای سیاه بر پا نمودند و صداها به تکبیر و تهلیل بلند کردند و بزرگان بنی عباس بر جنازه او حاضر شدند و مهدی عباسی بر او نماز کرد. اما نعش مطهر حسین علیه السلام را در بیابان کوفه، همان کوفیان که به جهت شخص شاعری از شهری به شهر دیگر کفن فرستادند، برهنه، بی غسل و کفن انداختند؛ بلکه به عوض کفن، لباسهای بدن لطیف مجروحش را غارت نمودند و آن بدن ضعیف مجروح را در آفتاب برهنه انداختند و به عوض علمهای سیاه، سر منورش را با سر اولادش بر سر نیزه ها نمودند. و به عوض تکبیر و تهلیل، صداها به قهقهه و

ص: ۳۲

ولوله بلند نمودند و دف و ساز زدند و به جای کفن، اسبهای کین بر بدن نازنین آن جناب تاختند و به جای دفن، نعش مطهرش را ده روز در آفتاب انداختند. و در حدیث امام علیه السلام می فرماید: «دَمُهُ غَسِيلُهُ، وَ شَيْبُهُ قَطْنُهُ، وَ التُّرَابُ كَأَفُورُهُ، وَ نَسْجُ الرِّيحِ أَكْفَانُهُ» (۱). خون بدنش آب غسلش بود و محاسن مبارکش پنبه او بود و خاک کربلا- کافور و حنوط او بود و غبارها که از خاک و باد برخاسته بود، کفن او بود. «وَ يَنْهَبُ رَحْلُهُ وَ تُسَبَّى نِسَاؤُهُ فِي الْبُلْدَانِ» (۲). ای موسی، بعد از شهادت آن حضرت، غارت می شود اسباب و اموال او و اسیر می شود عیال و اطفال او که همه عیال و اطفال پیغمبرند و مثل اسیران روم و فرنگ دیار به دیار گردانیده می شوند. روایت شده است که (۳) در جنگ حنین، دختر حاتم طایی را اسیر کرده به خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند؛ حضرت فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: دختر حاتم طایی؛ حضرت فرمودند او را و هر کس که با اوست رها کنید که من ایشان را آزاد کردم به جهت آن که حاتم، پدر او، بزرگ قوم بود، اگرچه کافر بود؛ احترام بزرگ هر قومی لازم است. پس او را و هر کس که با او بود از زنان و کنیزان همه را به جهت احترام دختر کافری که بزرگ قومش بود رها و آزاد نمودند. پس وای بر بنی امیه که دختران پیغمبر و علی را که بزرگ اهل عالم بودند، مثل اهل روم و فرنگ اسیر و دستگیر نمودند و لباسهای ایشان را ربودند و ایشان را با سر برهنه بی معجز و مقنعه به مجالسها و محفلها حاضر نمودند و اصلا رعایت پیغمبر و فاطمه را نکردند و حرمت ایشان را منظور نداشتند. «وَ يُقْتَلُ نَاصِرُوهُ، وَ يُشَهَّرُ رُؤُوسُهُمْ مَعَ رَأْسِهِ الشَّرِيفِ عَلَى اطْرَافِ الرَّمَاكِ...» (۴). و کشته می شوند جمیع اصحاب و یاران او و بر سر نیزه ها نصب کرده می شود سرهای ایشان با سر مطهر آن حضرت و از برای اولاد زنا به هدیه برده مجلس دوم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۳۳

- ۱- زیارت ناحیه مقدسه
- ۲- بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۰۸ ح ۱۹.
- ۳- ترجمه کامل ابن اثیر ۱ / ۳۴۷
- ۴- بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۰۸ ح ۱۹.

می شود. در حدیث است که دو سر را در مجلس شراب حاضر کردند، یکی سر پیغمبر و دیگری سر وصی پیغمبر. اول، سر یحیی بن زکریا علیه السلام بود، دوم، سر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام. اما سر یحیی را وقتی که به مجلس قاتل او آوردند، نظر قاتل او بر سر یحیی افتاد، دید که لب های یحیی حرکت می کند؛ کشنده او گفت: او را پیش آورید؛ چون نزدیک او بردند، دید که سر یحیی او را موعظه می کند و می فرماید: باید ستمکاران از خدا بترسند و به فکر قیامت و مرگ و محاسبه قیامت افتند. چون این سخن را، قاتل یحیی شنید پشیمان شد. گفت این سر را ببرید و به بدنش ملحق سازید و آن را غسل دهید و کفن کنید. و به روایتی امر کرد که هفت کفن بر او پوشانیدند. اما سر حسین علیه السلام را وقتی که به مجلس قاتل او، یزید پلید، آوردند چون نظرش بر آن سر افتاد، دید که لبهای اطهرش حرکت می کند؛ گفت: این سر را نزدیک بیاورید بینم چه می گوید. چون نزدیک آوردند، آن بی حیا گوش داد دید که آن حضرت این آیه را تلاوت می فرماید «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۱). چون آن ظالم آن را شنید در غضب شد و گفت: ای حسین، هنوز مرا تهدید می کنی و سرزنش می نمایی؟ امر کرد که چوب خیزران که نحس ترین چوبها است حاضر کردند. آن ظالم بی رحم آن چوب را بر لبها و دندانهای خشکیده آن مظلوم اشاره می کرد، بلکه از روی خشم و غضب می زد. صاحب عوالم روایت کرده است که: «إِنَّهُ يَضْرِبُ بِقَضِيهِ أَنْفَ الْحَيِّينَ وَ عَيْنَيْهِ وَ يَطْعَنُ فِي فَمِهِ الشَّرِيفِ» (۲). یعنی چوب خود را می زد بر چشمها و بینی آن حضرت و طعن می زد بر

ص: ۳۴

۱- شعراء / ۲۲۷

۲- بحار الأنوار / ۴۵ / ۱۱۸ ح ۱ باب ۳۹ مثير الاحزان ص ۹۲

دهان آن حضرت. و به همین مضمون از ابن زیاد کافر نیز روایت نموده. اما تفاوت مابین سر یحیی و حسین علیه السلام آن بود که سر یحیی را کسی چوب بر آن نمی زد. و دیگر وقتی سر یحیی را وارد مجلس قاتلش نمودند زنان و اطفال با او نبودند، اما وقتی سر آن مظلوم را وارد مجلس یزید کردند، زنان و دختران او را با سر برهنه اسیروار، وارد نمودند. شخص شامی می گوید: وقتی که سر حسین علیه السلام را در مجلس یزید پلید گذاشتند آن حرامزاده شروع کرد به چوب زدن بر آن سر مقدس، دیدم دختر سه ساله ای را که در برابر یزید ایستاده بود و هر دفعه که آن ولدالزنا چوب می زد آن دخترک دستهای خود را بالا می برد و بر سر و صورت خود می زد و می گفت: «یا اَبَتَاهُ لَيْتَنِي كُنْتُ عَمِيَاءَ وَ لَا اَرَاكَ بِهَذِهِ الْحَالِ». ای پدر کاش کور شده بودم و تو را به این حال نمی دیدم. «یا اَبَتَاهُ لَيْتَنِي مَتُّ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ، وَ لَا اَرَى رَأْسَكَ مُخَضَّبًا بِالْدمَاءِ، وَ مَضْرُوبًا بِرُمَحِ الْاَعْدَاءِ...» (۱) ای پدر، کاش مرده بودم پیش از این وقت و سر بریده تو را نمی دیدم که دشمنان چوب و نیزه بر آن بزنند و به این طریق دل ما را بسوزانند و ما را در مجلس، خوار و ذلیل نمایند. آن شامی می گوید: پرسیدم این دختر کیست؟ گفتند: این دختر مظلوم کربلا حسین علیه السلام است؛ نگاه کردم دیدم در پهلوی او زنی را که با دست بسته و چشم گریان ایستاده و با سوز دل مینالد و اشک حسرت از دیده می بارد و آهسته آهسته می گوید: ای برادر کاش خواهرت زینب مرده بود و تو را به این حال مشاهده نمی کرد. آن شامی می گوید: چون این احوال را از آن اسیران مشاهده نمودم، دلم بسیار سوخت و نتوانستم صبر نمایم و از مجلس بیرون رفتم. «یا مُوسَى صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ، وَ كَبِيرُهُمْ جَلْدُهُ مِنْكَمَشُ» (۲).

مجلس دوم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۳۵

۱- ارباب مقاتل عموماً این جملات را از حضرت رقیه ۳ در خرابه شام نقل کرده اند والله العالم

۲- بحار الأنوار: ۴۴ / ۳۰۸ ح ۱۹.

ای موسی، طفل‌های کوچک حسین علیه السلام می‌میرند از عطش و شدت تشنگی در روز عاشورا، بزرگان ایشان که طاقت تشنگی دارند از کثرت عطش پوست در بدن ایشان خشک می‌شود، مثل پوستی که بر آتش بدارند و منقبض بشود. شیعیان، آن طفل‌هایی که در روز عاشورا از تشنگی هلاک شدند یکی علی اصغر، مسمی به عبدالله رضیع بود؛ او را در دامن مقدس امام علیه السلام به تیر جفا شهید نمودند. چنانچه حدیث است که آن مظلوم، طفل را بر روی دست گرفت و آمد در نزد لشکر اعدا و فرمود: «وَيَلُكُمُ اسْقُوا هَذَا الرَّضِيعَ، أَمَا تَرَوْنَهُ يَبْلُطِي عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ آتَاهُ إِلَيْكُمْ» (۱) ای جماعت، وای بر شما، رحم کنید بر این طفل شیرخوار و او را قطره آبی دهید. آیا نمی‌بینید که چگونه از شدت عطش بر خود می‌پیچد و گناهی نکرده است.

«أَخَذَ الْحُسَيْنُ بِكَفِّهِ طِفْلاً لَهُ عَطْشَانٌ مِنْ فَرْطِ الظَّمَاءِ يَتَضَوَّرُ» (۲) بر سر دست گرفت امام مظلوم، طفل تشنه خود را در حالتی که آن طفل فریاد می‌زد و از شدت تشنگی و گرسنگی بر خود می‌پیچید و میلرزید. که ناگاه حرمله ولدالزنا تیر سه شعبه زهر آلودی را به چله کمان گذاشته و به جانب آن طفل معصوم انداخت و او را شهید کرد؛ همین که آن تیر به گلوی آن طفل آمد از شدت درد چشم‌های خود را باز کرد و نگاه حسرتی به روی پدر کرد و از شدت الم دست‌هایی که در قنناق داشت بیرون کشید. که صدای گریه زنان و دختران از عقب خیمه بلند شد، حضرت با سر شمشیر گودی کردند و او را دفن نمودند و به قولی او را به خیمه‌ها آوردند. و دوم از آن اطفال که در روز عاشورا از شدت عطش هلاک شدند، عبدالله پسر امام حسن علیه السلام بود، آن طفل وقتی که از خیمه بیرون آمد، دید عمومی عزیزش با بدن چاک چاک بر روی ریگ و خاک کربلا افتاده و بنی‌امیه، تیرها و

ص: ۳۶

۱- ذریعه النجاه ص ۲۳۶

۲- موسوعه الامام الحسين عليه السلام ۴ / ۳۱۲ با کمی اختلاف

نیزه ها به بدن نازک آن مظلوم بلاناصر می زنند؛ آن طفل تاب نیاورد و روانه شد به قتلگاه که ناگاه نظر مبارک امام علیه السلام به او افتاد که می آید؛ زینب خاتون را صدا زد که: (۱)

«يَا أُحْتَاهُ إِحْسِيهِ». ای خواهر، او را نگاه دار. «فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعًا». پس هر چند خواست که او را نگاه دارد قبول نکرد و امتناع نموده، گفت: «لَا وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُ عَمِّي...». نه به خدا قسم که من مفارقت نمی کنم عم خود را و دست از دامن او بر نمی دارم.

آن طفل آمد تا نزد آن حضرت که ناگاه ابهر بن کعب ملعون، شمشیری حواله امام مظلوم نمود، پس عبدالله گفت: «وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟» وای بر تو ای پسر زن خبیثه، می خواهی که عم مرا بکشی؟ پس آن ملعون شمشیر خود را به ضرب فرود آورد که بر امام زند، آن طفل یتیم دست خود را سپر نمود، آن ظالم بی رحم شمشیر را بنحوی به شدت فرود آورد که دست آن یتیم را قطع نمود بنحوی که آن دست بریده به پوستی آویخته بود. (چون عادت اطفال آن است که در وقت بلا و مصیبت، مادر خود را صدا می زنند) در بحارالانوار است که همین که آن شمشیر به دست آن طفل آمد و دست او را قطع نمود آن طفل بی اختیار فریاد کرد که: یا امه... ای مادر مهربان، طفل خود را دریاب که او را کشتند. حضرت او را به سینه خود چسبانید و فرمود: «يَا بَنَ أَخِي! اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِحَمِّكَ، وَ اخْتَسِبْ فِي ذَلِكِ الْخَيْرِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَلْحَقُكَ مَجْلِسَ دَوْمٍ / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۳۷

بَابُكَ الصَّالِحِينَ». ای نور دیده برادر، صبر کن در نزد بلاها و اینها را دلیل بر خوبی بشمار، بدرستی که خدا تو را ملحق می کند به پدروهای صالح تو. که ناگاه ملعون دیگری که بعضی گفته اند، حرمله بن کاهل اسدی بود، شمشیر حواله سر امام مظلوم علیه السلام نمود. آن طفل از شدت محبت برخواست و دست دیگر خود را بالای سر امام علیه السلام سپر نمود که آن ظالم ملعون بیرحم شمشیر خود را فرود آورد و دست دیگر آن یتیم را قطع نمود و آن طفل در خون خود غلطید و به درجه رفیعه شهادت فایز گردید و به آباء صالحین خود ملحق گردید و به روایت ابن طاوس، در وقتی که یک دست او را قطع نمودند و او در دامن امام مظلوم بود، حرمله بن کاهل اسدی تیری انداخت و او را شهید نمود و حضرت گریستند و بدن او را به سایر شهدا ملحق نمودند. بدان که قوم صالح، وقتی که خواستند ناقه را پی کنند، گذاشتند که آن حیوان با بچه خود آمد، وارد آبگاہ شد و آب خورد، بعد از مراجعت به منزل خود، ملعون سرخ روی ازرق چشم که حرامزاده بود، ضربتی بر آن حیوان زد کارگر نشد، ضربت دیگر زد، کارگر شد و آن حیوان بر روی خاک افتاد. پس وای بر بنی اُمیّه که نگذاشتند حسین و طفل او آب بخورند و ایشان را تشنه شهید کردند. و اگر قاتل ناقه یک ضربت زد، قاتل حسین علیه السلام ضربت بسیار بر بدن آن جناب زد، طفل ناقه صالح بعد از افتادن مادرش بر کوهی برآمد و سه مرتبه سر خود را به آسمان بلند نمود و صیحه زد و در هر مرتبه این استغاثه او بود، گویا در صیحه اول گفت: خدایا مادرم را کشتند و بر کوچکی من رحم نکردند. و در صیحه دوم گفت: خدایا تو پشت و پناه بی کسانی، بر من غریب بیکس رحم کن که پشت و پناهی ندارم و در صیحه سوم گفت: پروردگارا، مهربانا، حق من مظلوم را از این ظالمان بگیر.

شیعیان، بعد از کشتن ناقه صالح کسی متعرض بیچه او نشد و آن بیچه شتر پناه به کوهی آورد که او را حفظ نماید؛ اما اطفال امام حسین علیه السلام که بعد از شهادت، خیمه هایشان را غارت نمودند و آتش زدند و پناهگاهی نبود که پناه به او برند و همه فریاد و گریه می کردند و مثل بیچه ناقه صالح، سر ایشان به آسمان بلند بود و از درد یتیمی و غریبی و اسیری ناله می کردند و شکایت به ذات ذوالجلال می نمودند و کسی به فریاد ایشان نمی رسید. مؤلف می گوید: (۱) این دو طفل در روز عاشورا هر دو تشنه بودند و شهید شدند؛ اما ظاهر این حدیث معتبر که وحی حق تعالی است به سوی کلیم خود حضرت موسی، آن است که طفل‌های حسین علیه السلام در روز عاشورا از شدت تشنگی مردند، یعنی سبب شهادت ایشان بالاصاله عطش بود نه قتل اگر چه قتل این دو طفل معصوم مبنی بر عطش نیز بود ولیکن این دو طفل را خبر دارم که از عطش در روز عاشورا مردند و کسی به بدن ایشان زخم و جراحت نزد و آن این است که در مقتل ابن عربی روایت نموده است که سیدالشهداء در وقت وداع از جمله وصیتهایی که به خواهر خود زینب خاتون فرمود یکی آن بود که فرمود: ای خواهر بعد از کشتن من خیمه های مرا آتش خواهند زد و طفل‌های یتیم من در میان صحرا متفرق خواهند شد، ایشان را پدری کن و جمع آوری نما.

وَإِنْ تَفَرَّقَتِ الْأَيُّمُ فَابْتَدِئِي

بِجَمْعِهَا فَالْجِزَاءُ فِي الْبُعْثِ غُفْرَانٌ

ای خواهر، وقتی که طفل‌های من متفرق شوند در بیابان، ایشان را جمع نما و با ایشان مهربانی نما که جزای تو در قیامت غفران خدایی خواهد بود.

وَاسْتَشْقِي مِنْ خَضَمِكَ الْمَاءَ إِنْ شَكَّتْ

عَطَشًا فَرُبَّمَا رَقَّ إِنَّ الشَّطَّ مَلَانٌ

و از برای این طفل‌های یتیم در نزد دشمنان آب طلب نما اگر شکایت عطش و تشنگی نمایند. بسا باشد که دشمنان بر ایشان رحم کنند، بدرستی که شط فرات پر از آب است. مجلس دوم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۳۹



زینب خاتون می گوید: بعد از شهادت امام مظلوم و پس از غارت و سوختن خیمه ها، اطفال برادرم حسین علیه السلام در صحرا متفرق شدند و هر کدام از شر ظالمان به سمتی فرار نمودند؛ من می خواستم به جهت وصیت برادرم ایشان را جمع نمایم، شروع نمودم در جمع نمودن آن اطفال یتیم و زنان دربدر اسیر؛ بعد از جمع آوری ملاحظه نمودم دو طفل از برادرم حسین علیه السلام نیستند، از هر طرف سراغ ایشان را نمودم، ندیدم ایشان را، اضطراب من زیاد شد، خواهر خود، ام کلثوم را صدا زدم که ای خواهر دو طفل برادرم نیستند، بیا برویم به قتلگاه، شاید بر سر نعش پدر خود رفته باشند. زینب می گوید که ما روانه قتلگاه شدیم، ایشان را ندیدیم، گفتم، ای خواهر: این دو طفل تشنه بودند، شاید بر سر شط فرات رفته باشند، بیا برویم نزد شط فرات. آمدیم نزد شط فرات، هر چند تفحص نمودیم ایشان را ندیدیم و رو به بیابان گذاشتیم. زینب گریه کنان می آمد و ایشان را صدا می زد و می گفت: خدایا نمی دانم این دو طفل صغیر در کدام بیابان هلاک شدند و آیا در زیر سم کدام اسبان پایمال گردیدند. زینب می گوید: رسیدم به یک گودی، دیدم سیاهی ظاهر شد، چون پیش رفتم دیدم آن دو طفل یتیم آمده اند بر روی ریگ گرم افتاده اند و دستها را به گردن یکدیگر درآورده اند و صورتهای نازک خود را بر روی ریگ و خاک گذارده اند.

زینب همین که این را دید اشاره به ام کلثوم کرد که بیا ای خواهر ایشان را پیدا کردم، اما آهسته باش که ایشان به خوابند، میترسم بیدار شوند. همین که زینب خاتون پیش آمد دید که رنگهای ایشان زرد شده است و آن قدر گریه کرده اند که اشک چشم ایشان به خاک مخلوط گشته و غبار بر صورت ایشان نشسته و خاک و غبار به دهان ایشان داخل شده است و چشمها در گودی فرو رفته است.

زینب خاتون خواست که ایشان را آهسته بردارد بنحوی که بیدار نشوند و به نزد اهل بیت برسد، که ناگاه دید بدن ایشان سرد شده است، فهمید که از دنیا رفته اند و از شدت تشنگی هلاک شده اند و دار فانی را وداع نموده اند. پس آن دو طفل را برداشته، روانه شدند به نزد امام زین العابدین علیه السلام و سایر اهل بیت و مصیبت ایشان تازه تر شد؛ شروع به گریه و زاری نمودند. چون این خبر به بعضی از بزرگان بنی اُمّیه لعنهم الله، رسید به عمر بن سعد لعین گفتند: ای عمر، حال کردی آنچه کردی، اما اهل بیت حسین علیه السلام تقصیری ندارند و از تشنگی نزدیک به هلاکت رسیده اند و دو طفل، بعد از کشتن حسین علیه السلام هلاک شده اند؛ ما را رخصت ده تا از برای ایشان قدری آب ببریم، آن ملعون راضی شد، امر کرد چند مشک پر از آب بنمایند و از برای زنان اسیر و طفل های اسیر یتیم دستگیر او ببرند. چون آب را نزدیک اهل بیت آوردند یکی از اهل کوفه می گوید که ما ایشان را صدا زدیم که ای اهل بیت حسین، آب از برای شما آورده ایم، بیایید آب را از ما بگیرید. همین که آن طفلها نام آب را شنیدند سر به بیابان گذاشتند و گفتند: «كَيْفَ نَسْتَقِي وَ قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا» چگونه ما آب بخوریم و حال آن که پدر ما تشنه در کنار فرات شهید شد. آن شخص می گوید: دل من بسیار سوخت، چرا که دیدم آن اطفال از شدت تشنگی گریه می کردند و از شدت ضعف می افتادند و باز برمی خواستند و رو به صحرا میرفتند و آب از ما نگرفتند و ما آن آب را برگردانیدیم و کیفیت را به عمر بن سعد نقل نمودیم؛ آن ملعون جواب نداد و امر به اسیر نمودن ایشان نمود. و در روایتی اولاد سیدالشهداء علیه السلام ده نفر بودند،<sup>(۱)</sup> شش نفر ذکور و چهار نفر اناث و این دو طفل که از شدت تشنگی هلاک شدند یکی ذکور و دیگری اناث بود، والله العالم. مجلس دوّم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۴۱

---

۱- . مرحوم مؤلف در فصل بیستم همین کتاب مفصلاً مطلب را مطرح نموده اند

و در کتاب بحارالانوار روایت نموده است از شیخ مفید و شیخ جعفر ابن نما که بعد از شهادت اولاد و اصحاب و انساب آن حضرت، یک پسر از سرپرده های حرم بیرون آمد و در دو گوش او گوشواره بود از دُر و آن طفلک سرگردان و متحیر ایستاده بود و گوشواره های او متحرک بود، که ناگاه هانی بن بعیث بر او حمله کرد و عمودی یا حربی ای بر او زد و آن طفل را شهید نمود و شهربانو ایستاده بود و نظر می کرد به سوی آن طفل: «وَلَا تَتَكَلَّمُ كَالْمَذْهُوشَةِ»<sup>(۱)</sup> و سخن نمی گفت مثل کسی که از هوش رفته باشد و عقل از سرش پریده باشد.

از این حدیث چنین مفهوم می شود که این طفل از شهربانو بوده است، والله العالم.

«يَسْتَغِيثُونَ وَلَا نَاصِرَ وَلَا يَسْتَجِيرُونَ وَلَا خَافِرًا»<sup>(۲)</sup> ای موسی، هرچند طلب فریادرسی می کنند کسی به فریاد ایشان نمی رسد و هرچند که طلب پناهی مینمایند پناهنده و پناهگاهی از برای ایشان نیست، با وجودی که ایشان پناه عالمیانند، از ظلم ظالمان در آن بیابان، بی یار و بی پناه می باشند. بلی چنین است که خدای تعالی خبر داده است به حضرت موسی، بلکه استغاثه آن حضرت شدیدتر است از آن که بتوان تقریر و تحریر نمود. چنانچه در کتاب بحارالانوار نقل نموده است که بعد از شهادت اصحاب و اولاد از کبار و صغار: «الْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ، فَلَمْ يَرَ أَحَدًا مِنَ الرِّجَالِ، وَالْتَفَتَ عَنْ يَسَارِهِ فَلَمْ يَرَ أَحَدًا مِنَ الرِّجَالِ». حضرت نگاه به طرف راست نمود، کسی را از یاوران ندید و نظر به طرف چپ نمود، احدی از اصحاب را ندید. «فَفَجَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَوَلَدِهِ، وَلَمْ يَبْقَ غَيْرُهُ وَغَيْرَ النِّسَاءِ وَالدَّرَارِي».

ص: ۴۲

---

۱- بحارالانوار ۴۵ / ۴۶ باب ۳۷.

۲- بحارالانوار: ۴۴ / ۳۰۵ باب ۳۶.

پس، حضرت به فغان و گریه درآمد؛ با اهل بیت و اطفالش همه شروع نمودند به گریه و ناله، و باقی نمانده بود غیر آن حضرت و زنان و کنیزان، احدی «و نادى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا. حضرت از سوز دل فریاد کرد: آیا کسی هست که دفع کند بلایی را از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ یا خداپرستی هست که به جهت خوف خدا رعایت حق ما را نماید؟

«هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِغَاثِنَا». آیا هیچ فریاد رسی هست که بخاطر خدا به فریاد ما برسد. «فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتَ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ» (۱) پس صدای گریه و ناله اهل حرم بلند شد. و حضرت ایشان را به صبر و شکیبایی امر می فرمود. چنانچه شاعر می گوید:

وَ قَدْ صُرِعَتْ أَنْصَارُهُ وَ هُوَ مُفْرَدٌ

«يُنَادِي: أَلَا هَلْ مِنْ رَاحِمٍ يَتَرَحَّمُ؟» (۲)

در وقتی که همه یاوران و اصحاب کشته شدند و آن حضرت یکه و تنها مانده بود؛ شروع نمود در استغاثه و می فرمود: آیا رحم کننده ای هست که بر من غریب رحم کند؟ آیا دادرسی هست که به داد غریبان برسد؟ پس هیچ کس جواب آن حضرت را نداد مگر شمشیرها و نیزه های بنی امیه لعنهم الله و از این عظیم تر آن که در وقت استغاثه رو به آن قوم اشرار نموده و فرمود:

ای قوم اگر مرا نمی شناسید خود را به شما بشناسانم، پس فرمود: اگر از جدم سؤال می کنید رسول خداست و اگر از پدرم سؤال می کنید امیرالمؤمنین ابن عم رسول الله است و اگر از مادرم جويا می شوید فاطمه زهرا است دختر پیغمبر و اگر از عمم مییرسید جعفر طیار و حمزه سیدالشهدا است و اگر از حاکم مجلس دوّم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۴۳

۱- بحار الأنوار: ۴۵ / ۴۶ باب ۳۷.

۲- قصیده للشيخ مفلح الصيمري منتخب طريحي ص ۱۳۳

میخواهید حاکم میان من و شما کلام خداست. پس قرآنی بیرون آورد، آن کلام الله صامت را گشود و بر سر گذاشت؛ که صدای گریه لشکر مخالف بلند شد. در حدیث است که (۱) حضرت ابراهیم خلیل الرحمن بعد از آن که خانه کعبه معظمه را به اتمام رسانید پشت خود را به کعبه داد و صدا زد اولاد آدم را که در اصلا بآباء و ارحام امهات بودند تا روز قیامت، که بیایید به حج بیت الله الحرام، هر کس که او را اجابت نمود به یک دفعه، به حج مشرف می شود و هکذا زیاده بر آن. و هر کس هیچ اجابت نکرد خلیل را، اصلا به حج مشرف نمی شود. و همچنین سید مظلومان در وقت استغاثه، صدای: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنْصِرُنَا وَ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا» را به گوش حقیقی همه خلق عالم، از ملائکه و جن و انس، چه موجود و چه غیرموجود، چه در اصلا بآباء و ارحام امهات، رسانید؛ هر کس در جواب آن ولی خدا لبیک گفت، حال اقامه عزا می کند و به قدر و قدرت، او را یاری می کند و بر او گریه و زاری می کند و به زیارت او مشرف می شود و تمنا می نماید که کاش بودم و جان خود را فدای آن مظلوم می کردم. و هر کس که آن سید مظلومان را لبیک در جواب نگفت، حال از این فیض عظیم محروم باشد. در روایت است که در وقت استغاثه نمودن آن جناب، حضرت سجاد علیه السلام در بستر بیماری افتاده بود بنحوی که قادر بر حرکت نبود؛ با وجودی که جهاد از بیمار ساقط است و وجود آن بزرگوار به جهت نظام عالم لازم است، همین که صدای استغاثه ولی خدا را شنید عرض کرد: لبیک لبیک داعی الله آمدم. حضرت نگاه کرد، دید که آن بیمار غریب است و شمشیر شکسته برداشته: «وَ كَانَ مَرِيضًا لَا يَقْدِرُ أَنْ يَقْلَّ سَيْفُهُ». و چنان بیمار است که نمی تواند شمشیر را بردارد و آن را به خاک می کشد. و

ص: ۴۴

ام کلثوم از پشت سر او صدا می زند که ای نور دیده، برگرد. «فَقَالَ: يَا عَمَّتَاهُ، ذَرِينِي أُقَاتِلُ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ». ای عمه، بگذار که جهاد کنم پیش روی پسر رسول خدا تا کشته شوم. «فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أُمَّمُ كُلْثُومُ، خُذِيهِ». فرمود امام حسین علیه السلام: ای خواهر، او را نگاه دار، مگذار که بیاید. «لَيْلًا يَبْقَى الْأَرْضُ خَالِيَهُ مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (۱). تا این که زمین خالی نماند از نسل آل پیغمبر صلی الله علیه و آله. پس ام کلثوم او را به خیمه برگردانید. روایت شده است که چون عمر بن سعد ملعون آن حال را مشاهده کرد، فریاد زد که حسین را تیرباران کنید و مگذارید دیگر سخن بگوید؛ که به یک دفعه تیرهای زهر آلود را به چله کمان گذاشتند و آن بدن مطهر را تیرباران کردند، با قرآنی که بر سر کلام الله ناطق بود. چون ملاحظه نمود، هفده چوبه تیر بر آن کلام الله صامت نشسته بود. آه، صد تیر بر سینه آن کلام الله ناطق خورده بود. «قَالَ: فَبِكِي مُوسَى وَقَالَ: يَا رَبِّ مَا لِقَاتِلِيهِ مِنَ الْعَذَابِ؟» امام علیه السلام فرمودند: پس موسی گریست و به خدا عرض کرد: چه نوع عذاب از برای قاتلین حسین علیه السلام می باشد؟ «قَالَ: عَذَابٌ يَسْتَغِيثُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ بِالنَّارِ». ندا آمد: عذابی از برای ایشان می باشد که اهل جهنم از آن عذاب فرار می کنند و پناه به آتش جهنم می برند. «وَلَا تَنَالُهُمْ رَحْمَتِي وَلَا شَفَاعَةُ جَدِّهِ». و هرگز به ایشان نخواهد رسید رحمت من و نه شفاعت جد حسین علیه السلام و اگر به جهت کرامت حسین علیه السلام نبود، هر آینه زمین ایشان را فرو می برد. موسی عرض کرد: مجلس دوّم / گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام

ص: ۴۵

خدایا من بیزار شدم از قاتلان حسین و هر کس که راضی شود بر افعال ایشان. «فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا مُوسَى إِنِّي كَتَبْتُ رَحْمَةً لِتَابِعِيهِ مِنْ عِبَادِي». پس خدا فرمود: ای موسی، من ثبت کردم و نوشتم رحمت‌های خود را از برای تابعین و دوستان حسین از بندگان من. «وَأَعْلَمُ يَا مُوسَى: إِنَّ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ أَوْ أَبْكَى أَوْ تَبَاكَى حَرَّمْتُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ». (۱)

بدان و آگاه باش ای موسی که هر کس بگیرد بر حسین یا بگریاند احدی را یا خود را شبیه به گریه کنندگان بگرداند، من حرام گردانیدم جسد او را بر آتش جهنم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَ مُخَالِفِيهِمْ أَجْمَعِينَ، أَبَدَ الْأَبْدِينَ، وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ، مِنْ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ».

ص: ۴۶

مجلس دوّم / گريه کردن انبياء جهت امام حسين عليه السلام

ص: ۴۷





## فصل سوّم: گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۴۹

فصل سوم: گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام در کتاب بحار الانوار، روایت نموده است از حسن بن فضال، از پدرش که گفت: از امام ثامن، امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: (۱) «مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا ارْتُكِبَ مِنَّا كَانَ مَعْنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». هر کس یاد بیاورد مصیبت ما را و گریه کند به جهت آن بلاها که به ما رسیده است، در روز قیامت در درجه ماست. «وَمَنْ ذَكَرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكِكْ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ». و هر کس ذکر نماید مصیبت ما را و بگرید و بگریاند، نگرید چشم او در روزی که همه دیده ها گریان است. «وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ يَمُوتُ الْقُلُوبُ». و هر کس بنشیند در مجلسی که احیاء امر ما در آن مجلس بشود، نمیرد دل او در روزی که همه دلها از خوف خدا مرده است. و در کتاب امالی آمده است از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: (۲) «إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ».

ص: ۵۰

- ۱- . بحار الانوار ۴۴ / ۲۷۸ ح ۱ باب ۳۴ عوالم العلوم ۱۷ / ۵۳۱ ح ۱۴
- ۲- . بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۳ ح ۱۷ باب ۳۴ عوالم العلوم ۱۷ / ۵۳۸ المناقب ۴ / ۸۶ مالی صدوق مجلس ۲۷ ص ۱۲۸. قال الرضا عليه السلام ان المحرم شهر كان اهل الجاهليه يحرمون فيه القتال فاستحلت فيه دماؤنا و هتكت فيه حرمتنا و سبى فيه ذرارينا و نساؤنا و أضرمت النيران فى مضاربنا و انتهب ما فيها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمه فى امرنا ان يوم الحسين اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذل عزيزنا بأرض كرب و بلاء اورثتنا الكرب و البلاء الى يوم الانقضاء فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فان البكاء عليه يحط الذنوب العظام ثم قال عليه السلام كان أبى اذا دخل شهر المحرم لا يرى ضاحكا و كانت الكابه تغلب عليه حتى يمضى منه عشره ايام فاذا كان يوم العاشر كان ذلك اليوم يوم مصيبتته و حزنه و بكائه و يقول هو اليوم الذى قتل فيه الحسين صلى الله عليه و آله

بدرستی که ماه محرم، ماهی بود که اهل جاهلیت قتال و جنگ را در آن حرام می دانستند.

«فَأَسِيَتْ حِلَّتُ فِيهِ دِمَاؤُنَا، وَ هُتِكَتْ فِيهِ حُرْمَتُنَا». و این امت حلال شمردند خون ما را و مباح دانستند هتک حرمت ما را «وَ سُبِي فِيهِ ذَرَارِينَا وَ نِسَاؤُنَا». و اسیر نمودند در این ماه، اطفال و زنان ما را «وَ أَضْرِمَتِ النَّيْرَانُ فِي مَضَارِينَا». و افروختند آتش در خیمه های ما و منزلهای ما «وَ انْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِينَا». و آنچه در خیمه های ما از اموال و اسباب بود غارت نمودند. «وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا». و حرمت پیغمبر خدا را در حق ما اصلاً رعایت نکردند پس حضرت امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ قَدْ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَذَلَّ عَزِيْزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، وَ أَوْرَثَنَا الْكَرْبَ وَ الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِئْتِزَاءِ». بدرستی که روز قتل حسین علیه السلام مجروح ساخت چشمهای ما را و جاری نمود اشکهای ما را و ذلیل گردانید عزیزهای ما را در زمین کربلا؛ که باعث حزن و اندوه ما باشد تا روز قیامت و تا آن روز، غم و اندوه ما تمام نمی شود. بعد از آن فرمود: «فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَبْكِكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ». پس باید بر مثل حسین علیه السلام گریه کنند گریه کنندگان، چرا که گریه بر او گناهان عظیمه را می ریزد. پس هرگاه شمه ای از ثواب گریستن را شنیدی، بدان که از جمله کسانی که مجلس سوّم / گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام.

پیش از وقوع این مصیبت عظمی گریستند و قطرات اشک از دیده باریدند حضرت حوا بوده است. چنانچه صاحب سراج القلوب (۱) در تفسیر آیه مبارکه «الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا». روایت کرده است که: مراد از زوج، آدم و حوا است. و این که: حوا چون آفریده شد، مَصُور شد به صورت آن کسی که آفتاب تابان را خجل و حوران و غلمان را شرمنده و منفعل می نمود. پس به دل او افتاد که حق تعالی هیچ زنی را گرامی تر از او خلق نکرده است، پس حق تعالی به جبرئیل امر کرد که دست او را گرفته، روانه بهشت کردند. «وَإِذَا هِيَ بِصُورِهِ تَكْسِفُ الشَّمْسُ نُورَهَا وَيُخَجِّلُ وَلَدَانُهَا وَحُورُهَا». ناگاه، صورتی دید که نور آفتاب را تیره می کرد و غلامان را خجل و شرمنده و منفعل می ساخت. «جَالِسَةٌ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ قَالَ لَهُ الْمَلَأُ: كُنْ فَكَانَ». و بر کرسی از نور، که خداوند منان به امر «كُنْ فَكَانَ» ایجاد فرموده، نشسته. «وَ عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مُرَصَّعٌ بِالْجَوَاهِرِ يَخْطِفُ الْأَبْصَارَ». و بر سر مبارکش تاجی است مرصع به جواهر که چشمها را خیره می کرد. «وَفِي عُنُقِهَا طَوْقٌ صَنَعَهُ الْجِبَارُ». و در گردن شریفش طوقی است که خداوند جبار به ید قدرت خود ساخته است.

«وَفِي أُذُنَيْهَا قَرْطَانٌ خُلِقَ مِنْهُمَا الْأَعْقَمَانُ». و در دو گوش او، دو گوشواره ای است که مخلوق است از آن ماهها پس تعجب کرد حوا از آن صورت «وَقَالَتْ: يَا أَخِي جِبْرَائِيلُ مِمَّنْ هَذِهِ؟» گفت ای جبرئیل این زن کیست به این عظمت؟ «قَالَ: هَذِهِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ».

ص: ۵۲

۱- . مخزن البكاء فصل دهم ص ۸۵ به نقل از تحفه المجالس باأندکی اختلاف (۱ / ۳) سوره نساء آیه اول.

گفت: این فاطمه زهرا است گفت: این تاج چیست که بر سر او است؟ گفت: این پدر او محمد مصطفی است. گفت: این طوقی که بر گردن دارد چیست؟ گفت: این شوهر او علی مرتضی است. گفت: این دو گوشواره که در گوش او است چیست؟ گفت: دو فرزند او حسن و حسین علیهما السلام است. «قَالَتْ: يَا جِبْرَائِيلُ إِنِّي إِذَا حَقَّقْتُ النَّظْرَ فِي قُرْطِ الشَّمَالِ يَنْقَشُ جُرُّ جَلْدِي وَ يَخْشَعُ قَلْبِي».

گفت ای جبرئیل هر وقت که خوب نظر می کنم به گوشواره چپ او می لرزد پوست بدن من و لرزه بر بدن من می افتد و دلم خاشع و شکسته می شود. ناگاه جبرئیل آهی کشید و گریست. «وَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ قَدَّرَ عَلَيْهِ الْمَلِكُ الْجَلِيلُ أَنَّهُ يَمْضَى قَتِيلٌ وَ وَجْهُهُ عَلَى التُّرَابِ عَلِيلٌ».

و گفت: ای حوا: بدان که خداوند جلیل، چنین مقدر فرموده که این فرزند کشته شود و در خاک و خون آغشته، از دنیا بیرون رود. مؤلف می گوید: جگر شیعیان بسوزد و کباب شود، چرا که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: (۱) در وقت ذبح اسماعیل، حضرت خلیل علیه السلام جل حماری و به روایتی، فرشی انداخت که بدن اسماعیل بر روی خاک نباشد و در وقت شهادت مظلوم کربلا، بدن نازکش بر روی خاک گذاشته بود و به خاک و خون آغشته بود. چنانچه شاعر می گوید:

فَخَرَّ صَرِيحًا فِي التُّرَابِ لَوَجْهِهِ

عَفِيرٌ جَبِينٌ نَاشِفُ الْقَلْبِ ظَامِيَا

بعد از آن که ضربتهای بسیار بر بدنش زدند، تاب نیاورد؛ بر روی خاک افتاد با لب تشنه. و در وقت افتادن از ذوالجناح، پیشانی مبارکش بر زمین آمد مانند مجلس سوّم / گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام.

ص: ۵۳

کسی که سجده کند.

فَعَجَّ جَمِيعَ الْخَلْقِ حُزْنًا وَ خِيفَةً

وَ صَارَتْ اَعاصيرُ الرِّياحِ سَوافِيا

همه خلق به ناله درآمدند از اندوه به اضطراب افتادند و بادهای شدید وزیدن گرفت. یا حَواءُ حَقيرٌ بَيْنَ اَعْدائِهِ ذَليلٌ يَسْتَعِثُ: هلْ مِنْ شَرِبِهِ مِنْ المَاءِ اَطْفى بِها الغَليلِ؟ اَيْنَ مَنْ يَشْفِينها وَ جَدى لَه الجنه كفيل و در میان دشمنان، حقیر، و به چشم ایشان، ذلیل باشد و استغاثه کند و داد زند که آیا شربت آبی هست که فروشانم به آن تشنگی خود را؟ آیا کسی نیست که مرا آب دهد تا جدّ من بهشت را از برای او ضامن بوده باشد. قالَ الصّادِقُ عليه السلام: «بأبي المُستَضَعِ الغَريبِ». (۱) فدای آن غریبی شوم که بنی امیه او را ضعیف گردانیدند. خدا رحمت کند شاعر را که می گوید:

وَلَمْ اَنْسَ سِبْطَ الْمُصْطَفِيوَ هُوَ ظامِىٌّ

يُذَبُّ مِنَ المَاءِ المَباحِ وَ يُحْرَمُ (۲)

هرچه را فراموش کنم، فراموش نمی کنم سبط پیغمبر را در حالتی که تشنه بود و او را از آب فرات منع می کردند و آخر الامر او را محروم ساختند.

يَموتُ عِطاشًا اهلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ

وَ يَشْرَبُ هَذا المَاءِ تُزَكُّ وَ دِيْلَمٌ

فراموش نمی کنم اهل بیت پیغمبر را که از تشنگی مردند در لب آبی که هر قبیله و طایفه ای می آشامیدند.

وَ قَدْ صُرِعَتْ اَنْصارُهُ وَ هُوَ مُفْرَدٌ

يُنادى اَلا هَلْ مِنْ راحِمٍ يَتَرَحَّمُ

و فراموش نمی کنم وقتی را که همه انصار او بر خاک افتاده بودند و آن حضرت یکه و تنها مانده بود و می فرمود: آیا رحم کننده ای هست که بر من رحم کند.

و شیخ مرحوم می فرماید:

ص: ۵۴

٢- . قصيده للشیخ مفلح الصیمری منتخب طریحی ١ / ١٣٣



فَصَارَ فَرِيدًا يَسْتَغِيثُ وَلَا يُرَى

مُجِيبًا سَوَى رِجْسٍ عَنِيدٍ وَ كَرِيمٍ؟

و استغاثه می کرد آن حضرت در حالتی که یکه و تنها بود و هیچ کس جوابش نداد مگر کافر عنید لئیم به شمشیرها و نیزه ها

وَلَهْفَى لَهُ إِذْ خَرَّ فِي الْأَرْضِ صَاعِدًا

إِلَى اللَّهِ فِي ذَاكَ الْهَوَى الْمَعْظَمِ

و اندوه و حسرت من بر او باد در وقتی که از اسب افتاد بر روی خاک کربلا و در این افتادن عظیم به سوی رحمتها و فیضهای خداوندی عروج نمود. یعنی در افتادن ترقی بود از برای حضرت نه تنزل. چنانچه در حدیث جبرئیل خواهد آمد (۱) که خداوند مقامی و مرتبه ای از برای حضرت قرار داده بود که به آن مرتبه نمی رسید مگر به شهادت. بعد از آن جبرئیل گفت: «فَلَمْ يُرْ مِنَ الْقَوْمِ إِلَّا الطُّغْيَانَ وَ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ الشَّنَانُ». و از آن قوم بی حیا، ظاهر نمی شود مگر طغیان و قساوت قلب و عداوت پس حوا گریست گریه ای که هر کس می دید اعانت می کرد او را. حتی این که حوران و غلامان بهشت را به گریه آورد بر آن حضرت. پس گفت: «مَنْ هَذَا وَ مَا اسْمُهُ؟» کیست آن فرزند و نام او چیست؟ گفت حسین. «فَأَزْدَادَتْ بُكَاءً وَ لَعْنَتْ قَاتِلِيهِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً». پس گریه حوا زیاد شد و به شدت گریست و لعنت کرد قاتلان او را هر صبح و شام، بلکه علی الدوام. مؤلف فقیر دلسوخته گوید: حوا پیش از وقوع این مصیبت عظمی گریست و طاقت شنیدن نداشت، نمی دانم چه حال داشتند زنان و طفلان که این مصیبتها را به چشم خود میدیدند و چگونه گریه می کردند؟ بخصوص بعد از شهادت امام که به خیمه های ایشان ریختند و خیمه های ایشان را غارت نمودند و ایشان را برهنه و عریان می نمودند و هریک پناه به دیگری می بردند؛ مجلس سوّم / گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۵۵

---

۱- بحار الأنوار ۴۴ / ۳۱۳ و ۵۸ / ۱۸۲ و کما ورد فی خیر شهاده سیّد الشهداء علیه السلام انه رأى النبی صلی الله علیه و آله فی المنام فقال له یا حسین لک درجه فی الجنة لا تصل إليها الا بالشهاده بحار الأنوار ۶۴ / ۲۵۰

که ناگاه زینب علیها السلام تاب نیاورده و رو را به جسد پاره پاره برادر کرد و به سوز دل و با گریه و آه عرض کرد:

أَخِي يَا أَخِي قُلْ لِلنَّامِ: تَرَفَّقُوا

بِسَلْبِ حَرِيمِي وَأَرْحَمُوا حَالَ عِزَّتِي

ای برادر جان، ما که پناهی نداریم و کسی سخن ما را نمی شنود؛ تو ای برادر به این لثیمها بگو که با ما مدارایی نمایند و اینگونه ما را برهنه نکنند و بگو که رحم کنند بر حال اولاد تو

أَخِي يَا أَخِي سَلْبُ النِّسَاءِ أَسَاتِنَا

وَ ضَرْبُ الْيَتَامَى يَا بَنَ أُمَّ بَقَسَوَهُ

ای برادر جان، ای برادر جان، چیزی که ما را به درد آورد دو چیز است؛ یکی برهنه نمودن زنان و کشیدن معجز از سر دختران و دیگری، زدن این طفلهای یتیم از روی قساوت و شدت. پس زینب خاتون بعد از شکایت حال برهنگی و اسیری و زدن یتیمان و اطفال بیدر، نظرش افتاد به بدن پاره پاره برادر و حلقوم بریده او، بیاختیار آهی کشید و گریست و گفت:

أَخِي لَيْتَ ذَاكَ الدَّبِيحُ كَانَ بِمِنْحَرِي

وَ يَا لَيْتَ ذَاكَ السَّهْمُ كَانَ بِمُهْجَتِي

ای برادر جان، کاش آن شمشیر که رگهای گردن تو را قطع کرد، به عوض آن سر مرا قطع کرده بود و ای کاش آن تیرهایی که به بدن نازک تو آمد، همه آنها به جان زینب آمده بود و به بدن تو نیامده بود.

أَخِي يَا أَخِي مَنْ ذَا الْوَدِّ بِظُلَّةِ

وَ مَنْ بَعْدَكُمْ أَرْجُوا لِتُكَلِّي وَ ضِيَعَتِي

برادر جان، همیشه سایه تو بر سر من بود، حال پناه به که ببرم که سایه او بر سر من باشد و چه کسی را امیدوار باشم که به فریاد من برسد. و بعد از آن، زینب سر خود را بلند نمود به آسمان و آهی کشید، که ناگاه نظرش افتاد بر سر بریده برادرش که بر سر نیزه نصب کرده بودند و گفت:

أَخِي يَا أَخِي زَوِّدْ سَكِينَةَ نَظْرَةٍ

تَسْرُبُ بِهَا يَا خَيْرَ حَيٍّ وَ مَيِّتٍ

ای برادر جان، تو را چه شده است که از ما کناره می کنی و نظر مرحمت به



جانب ما اسیران نمی کنی و گویا ما را فراموش کرده ای. حال ای برادر جان لحظه ای صبر کن که سکینه مظلومه نظری بر روی مبارک تو کند و از آن توشه ای بردارد.

أَخِي فَاطِمَ الصُّغْرَى لَقَدْ كَادَ قَلْبُهَا

يَذُوبُ أَسَا فَأَعْطِفَ عَلَيْهَا بِنَظَرِهِ

ای برادر، دختر تو فاطمه صغری نزدیک است از غم تو دل او از هم بپاشد؛ پس نظری از روی عطوفت و مهربانی به او نما. بعد از آن، زینب شروع نمود به شکایت نمودن به حال اسیری و گفت:

أَخِي يَا أَخِي أَيَّ الْمَصَائِبِ أَشْتَكِي

فِرَاقَكَ أَمْ هَتْكِي وَ ذُلِّي وَ غُرْبَتِي

ای برادر جان، کدام یک از مصیبتها را بگویم و بسوزم و بسازم، فراق تو را؟ یا اسیری و خواری و غریبی خود را؟

أَمْ التَّوْبُ مَسْلُوبًا أَمْ الْجِسْمُ عَارِيًا

أَمْ النَّخْرُ مَنْحُورًا بِيَيْضِ صَقِيلِهِ

آیا بی چادری و بی مقنعه ای خود را بگویم؟ یا جسم برهنه تو که در صحرای کربلا افتاده بگویم و بنالم، یا گلوی تو را که به خنجر جفا بریدند بگویم و بنالم و بگریم؟

أَمْ الظُّهْرُ مَرْضُوضًا أَمْ الشَّيْبُ قَانِيًا

أَمْ الشَّعْرُ مَنْشُورًا لِعَظْمِ مُصِيبَتِي

آیا پشت شکسته تو را که پایمال سم اسبان شده بگویم و بنالم، یا گلوی تو را که به خنجر جفا بریدند بگویم و بگریم، یا موی پریشان زنان اسیر را؟

أَمْ الطِّفْلُ مَذْبُوحًا أَمْ الْقَلْبُ ظَامِيًا

أَمْ الدَّمُ مَسْفُوحًا بِكُلِّ تَنُوفِهِ

یا کودکهای خردسال را بگویم که ایشان را کشتند و سر بریدند، یا جگر تشنه تو را بگویم و بگریم که با لب تشنه از دنیا رفتی، یا خونهایی که در بیابان ریخته شده است را بگویم و بگریم؟

أَمْ الْجِسْمُ لَمْ يُدْفَنْ أَمْ النَّخْرُ ضَامِيًا

أَمِ الرَّأْسِ مَرْفُوعًا كَبَدْرِ الدَّجِيَّةِ

یا بدن نازنین تو را بگویم که بر آن نماز نکردند و کفن نمودند و او را دفنمجلس سوم / گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۵۷

نکردند، یا حلقوم تو را بگویم که خون آلود است و خون از آن جاری است، یا سر تو را بگویم که مانند ماه شب چهارده است که بر سر نیزه کرده اند و آن را از برای اولاد زنا به هدیه می برند؟

أَمِ الرَّحْلِ أَمِ الْمَهْرِ نَاعِيَا

أَمِ الْوَجْهِ مَكْتُوبَا بِحَرِّ الظَّهِيرَةِ

یا خیمه های تو را که غارت کردند بگویم و بگریم و یا ذوالجناح خون آلود تو را که شیبه می کشد و خبر شهادت تو را می آورد بگویم یا روی مبارکت را که در آفتاب گرم افتاده بگویم و بگریم و بنالم؟

أَمِ الْعَابِدِ السَّجَادِ أَضْحَى مُعَلَّأً

عَلِيًّا يُقَاسَى فِي الْفَلَا كُلِّ كُرْبِيَه

یا این که حضرت امام سجاد علیه السلام را بگویم که او را با وجود علیلی و رنجوری، غل و زنجیر نموده اند و در بیابانها رنج و تعب بسیار می کشید.

أَمِ الضَّايِعَاتِ الْفَاقِدَاتِ حَوَاسِرَا

كَمِثْلِ الْأَمَاءِ يُشْهَرْنَ فِي كُلِّ بَلَدِهِ

یا زنان بی مرد بیمددکار و سر برهنه تو را بگویم که مانند کنیزان، ایشان را در هر شهری آشکارا می گردانند؟ بعد از شکایت بسیار و گریه بیشمار آهی کشید و عرض کرد: ای برادر حال وقت وداع است و ما را به اسیری می برند و پیغامهای ما را به جد و پدر و مادرم برسان؛ بگو زینب را به ذلت و خواری، اسیر کردند.

أَخِي بَلِّغِ الْمُخْتَارَ طَه سَلَامَنَا

وَقُلْ: زَيْنَبُ أَصَحَّتْ تُسَاقُ بِذَلِكَ

ای برادر، سلام مرا به پیغمبر برسان و بگو که زینب را به ذلت می کشند و به اسیری می برند.

أَخِي بَلِّغِ الْكَرَّارَ مِنِّي تَحِيَّه

وَقُلْ: أُمَّ كَلْثُومٍ بِكَرْبٍ وَ مِخْنَةٍ (۱)

ای برادر، سلام مرا به حیدر کرار برسان و بگو ام کلثوم در غم و محنت گرفتار است و کسی به فریادش نمی رسد. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

---

۱- . مهیج الاحزان: مجلس یازدهم ص ۵۶۰.







## فصل چہارم: وداع امام حسین علیہ السلام باہل بیت

ص: ۶۱

فصل چهارم وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت بدان که این مصیبت، مصیبتی است که همه موجودات عالم در آن گریستند؛ حتی بهشت و جهنم و عرش و کرسی و لوح و قلم و ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء و مؤمنین علیهم السلام، چنانچه در کتاب بحار است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «لَمَّا مَضَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَكَى عَلَيْهِ جَمِيعُ مَا خَلَقَ اللَّهُ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى» (۱). یعنی: در وقتی که کشته شد ابی عبدالله الحسین علیه السلام، گریست بر او، جمیع مخلوقات آنچه دیده شود و آنچه دیده نشود. و در روایت دیگر فرمود (۲) آن حضرت: «لَقَدْ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ مِنَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ عَلَيْهِنَّ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ مَا خَلَقَ رَبُّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْيَاءٍ، لَمْ تَبْكِكَ عَلَيْهِ الْبُصْرَةُ وَ دَمِشْقُ، وَ آلُ عُثْمَانَ». هر آینه بتحقیق، گریست بر حسین علیه السلام جمیع آسمانهای هفتگانه و آنچه در آنها بود و آنچه در وسط آنها بود و هر کس در آنها راه میرفت و متحرک بود و

ص: ۶۲

- 
- ۱- . بحار الأنوار: ۴۵ / ۲۰۶ ح ۱۱ و ۶۰ / ۲۱۱ ح ۱۷ با کمی اختلاف.
  - ۲- . بحار الأنوار ۴۵ / ۲۰۶ ح ۱۲ با کمی اختلاف - کامل الزیارات باب ۲۶ ح ۵ ص ۸۴ أسرار الشهادة ۳ / ۸۳ ضمنا در زیارت اول از زیارتهای مطلقه امام حسین در کتاب مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی رحمه الله قسمتی از این عبارت آمده است

جميع بهشتها و جهنمها یعنی اهل آنها و آنچه خدا آفریده است و آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمی شود، مگر سه چیز که نگریست بر قتل حسین، بصره و دمشق و آل عثمان. و در حدیث معراج است: (۱) «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ رَأَى شَجَرَةً أَحْسَنَ مِنْ كُلِّ شَجَرَةٍ فِيهَا». پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که داخل بهشت شد درختی را دید بهتر از کل درختهای بهشت.

از جبرئیل پرسید که: لِمَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةُ؟ این درخت برای که خلق شده است. «قَالَ: لَوْلَدِكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». گفت: به جهت فرزند تو، حسین علیه السلام. پس حضرت میوه ای از آن درخت چید. «فَلَمَّا فَلَقَهَا خَرَجَتْ مِنْهَا حَوْرِيَّةٌ كَأَنَّ الْبَسِيَّتَها سَوْدَاءٌ». پس همین که آن میوه را شکافت، بیرون آمد از آن حوریه ای که لباسهای سیاه پوشیده بود. «قَالَ: لَأَيِّ شَيْءٍ ذَاكَ؟» حضرت فرمود: چرا لباس سیاه پوشیده ای؟ «قَالَتْ: لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ يُقْتَلُ غَرِيبًا وَحِيدًا». آن حوریه گفت: به جهت حسین علیه السلام سیاهپوش شده ام؛ چرا که کشته می شود در حالتی که غریب و تنها است. «فَبَكَتْ وَ لَعَنَتْ قَاتِلِيهِ». پس آن حوریه گریست بر حسین علیه السلام و لعنت کرد کشندگان او را مجلس چهارم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام

ص: ۶۳

---

۱- . در مخزن البكاء مرحوم فاضل برغانی فصل هشتم ص ۶۹ و مجلس نهم ص ۱۸۱ و در کتاب مهیج الاحزان مجلس دهم ص ۲۰۸ این روایت به این شکل آمده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: در شب معراج مرا داخل بهشت کردند و بتماشای قصور جنان مشغول بودم جبرئیل از درختی، سیبی چیده بمن داد من آن را دو قسمت کردم حوریه ای از میان آن سیب بیرون آمد که مژه های چشمش مانند سینه کرکس سیاه بود من از او پرسیدم: لمن انت خداوند ترا از برای چه کسی خلق فرموده دیدم آن حوریه به گریه آمد و گفت: لَابْنِكَ الْمَظْلُومِ الْحُسَيْنِ عَوَالِمِ الْعُلُومِ ۱۷ / ۱۲۱

بدان که اول مصیبتی که بر پا شد، آن است که وحی شد به قلم که: «اُكْتُبْ عَلَى اللُّوحِ: اَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ غَرِيْبًا». ای قلم، بنویس بر لوح: بدرستی که حسین علیه السلام کشته می شود غریب و بی‌کس «قَالَ الْقَلَمُ: وَ مَنْ يَقْتُلُهُ؟» قلم عرض کرد: خداوند! چه کسی حسین علیه السلام را می کشد؟ «قَالَ: يَزِيدُ لَعْنَهُ اللهُ عَلَيْهِ». ندا آمد: یزید ملعون او را شهید می کند. «فَجَزَى الْقَلَمُ عَلَى اللُّوحِ بِلَعْنِهِ بِغَيْرِ اِذْنِ رَبِّهِ». پس جاری شد قلم بر لوح و سبقت گرفت به لعن یزید بی اذن خداوند عالم. «فَاَوْحَى اللهُ تَعَالَى اِلَى الْقَلَمِ: اَنَّكَ اسْتَحَقَقْتَ الثَّنَاءَ بِهَذَا اللَّعْنِ». پس وحی کرد خداوند عالم به قلم: تو مستحق ثنا و مدح شدی به سبب لعن بر یزید. و در روایت دیگر آن است که: «فَشَكَرَ اللهُ تَعَالَى لِسَبَقْتِهِ عَلَى الْاَئِمَّةِ بِهِ» (۱). پس خداوند او را مدح نمود به جهت آن که سبقت گرفت به لعن یزید پیش از صدور امر الهی. مؤلف گوید: هیچ می دانی که به چه سبب امر شد اول دفعه به لوح، که بنویسد قتل حسین علیه السلام را و این که قاتل او مستحق لعن و ملعون ازل و ابد شد و از قاتل پیغمبران بدتر شد و همه موجودات عالم، بخصوص بنی آدم، مأمور شدند که بر آن حضرت گریه کنند تا قیام قیامت و عزای آن حضرت را بر پا دارند حتی اهل نار و جنت و خداوند جلیل ثواب های عظیم برای گریه ایشان قرار داد. سبب اصلی و مقصد اولی، آن است که حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: (۲) بعد از آن که خداوند عالم، جل شأنه در عالم ذر، اول به ید صنع خود آفرید جمیع ذرات

ص: ۶۴

۱- ۴. بحار الأنوار ۴۴ / ۲۴۳ ح ۳۹ با کمی اختلاف عوالم العلوم ۱۷ / ۱۰۲ اسرار الشهاده ۱ / ۲۳۳

۲- . جامع النورین مرحوم سبزواری ص ۴ با اندکی اختلاف.

ممکنات را، هر کسی و هر چیزی را به حسب قوایل آنچه خواستند، طلب نمودند و به ایشان دادند. و اختیار نمودند خلق اولین و آخرین، سعادت و شقاوت را. و همه را در لوح محفوظ که ثبت و ضبط نمودند، ندا آمد به همه خلق اولین و آخرین، از پیغمبران و اوصیاء و ملائکه و جن و انس و وحش و طیر و غیره که: بدانید و آگاه باشید، ما امتی را از امت پیغمبر آخرالزمان بهتر، ایجاد نمودیم. و این امت مرحومه، معصیت ما را به جا می آورند که مستحق عذاب جهنم می شوند؛ آیا در میان این خلق کسی هست که ایشان را از ما بخرد و شفاعت نماید و نگذارد که بدنهای ایشان در جهنم بسوزد؟ احدی از خلق اولین و آخرین بعد از شنیدن این ندا از جانب حق تعالی جوابی ندادند و سخنی عرض نکردند. و دیگر بار به همین مضمون، ندا از جانب حق تعالی آمد و هیچ کس جوابی نداد. از جانب حق تعالی، ندای عظیمی دفعه سوم آمد که: ای خلق اولین و آخرین، ای پیغمبران و ای اوصیاء و شهداء و صلحا و مؤمنین و ملائکه و جن و انس، آیا در میان شماها کسی هست که برخیزد و این امت مرحومه را اتباع نماید و در قیامت شفاعت نماید و ایشان را از آتش جهنم نجات بخشد؟ که ناگاه در میان خلق عالم از اولین و آخرین، گلگون قبای عرصه شهادت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء، در جواب آن ندا عرض کرد: لیک ای خالق متعال، من میخرم ایشان را و شفاعت می کنم. ندا آمد: «یا حَسْبَیْنُ فِیْمَ تَشْتَرِیْهِمْ وَ تَشْفَعُهُمْ وَ تُعْتَقُهُمْ مِنَ النَّارِ؟» ای حسین، پس ایشان را به چه چیزی میخری و شفاعت می کنی و ایشان را از آتش جهنم آزاد می گردانی؟ عرض کرد: ای پروردگار: «بِمَا هُوَ أَحَبُّ إِلَیْکَ». مجلس چهارم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام

به هر چیز که عزیزتر است نزد تو؛ آن را می دهم و ایشان را می خرم و شفاعت می کنم. ندا آمد: «ما مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ النَّفْسِ». ای حسین، هیچ چیز عزیزتر از جان نیست، اگر راضی می شوی که آن را فدا نمایی، ما ایشان را به تو بخشیدیم. و در روایت دیگر ندا آمد: به کشته شدن خود در راه رضای ما، مردان ایشان را خریدی و شفاعت می کنی؛ اما زنان ایشان را به چه چیز؟ عرض کرد که به زنان و دختران خود که ایشان اسیر شوند و شهر به شهر و دیار به دیار گردانیده شوند، به امیدی که زنان امت جدم را در قیامت رسوا نکنی. ندا آمد که: ما قبول نمودیم. بعد از آن ندا آمد: ای حسین جوانان ایشان را به چه چیز میخری و شفاعت می کنی؟ عرض کرد: به این که جوانان من، علی اکبر و قاسم در برابر رویم کشته شوند. - چنانچه در بحارالانوار نوشته است که در وقتی که علی اکبر کفن پوشیده بود و روانه میدان می شد، سیدالشهداء علیه السلام گریست و عرض کرد: خدایا شاهد باش که جوانان خود را فدای امت نمودم؛ که از صدای حضرت، همه زنان و اطفال به گریه درآمدند- بعد از آن ندا آمد: ای حسین، اطفال این امت اگر چه گناهی ندارند لیکن ایشان را به چه شفاعت می کنی؟ عرض کرد: «يَا رَبِّ بِذِيحِ أَطْفَالِي عَطْشَانَا». ای پروردگار، به کشته شدن اطفال کوچک من با لب تشنه به ملائکه فرمان داده شد بنویسید در لوح محفوظ آنچه مابین ما و بنده خالص ما حسین قرار داد شد و پیمان گرفته شد ملائکه همه را نوشتند و در دفاتر ثبت نمودند.

و در کتاب اسرارالشهاده،<sup>(۱)</sup> نوشته است که: در روز عاشورا بعد از آن که همه اصحاب و اولاد غیر از بیمار کربلا کشته شده بودند، حضرت آمد و اهل حرم را وداع نمود و روانه میدان شد؛ در وسط میدان بر بلندی ایستاد و از شدت تشنگی و ضعف تکیه بر نیزه خود نموده در حالتی که بر ذوالجناح سوار بود و نگاه حسرت به اطراف می نمود، گاهی نگاه به آب فرات می کرد و آه حسرت از دل سوخته می کشید و گاهی نگاه به بدنهای پاره پاره جوانهای هاشمی می کرد و اشک حسرت از دیده مبارکش می بارید و گاهی نگاه به درخیمه ها می کرد و صدای گریه و العطش اطفال را می شنید و می فرمود: فدای شما شوم؛ گریه مکنید.

«فَإِنَّ بُكَاءَكُمْ يُحْرِقُ قَلْبِي وَ تُسِيلُ عَجْرَتِي». چرا که گریه شما، دل حسین را می سوزاند و اشک چشم او را جاری می سازد.

و گاهی نگاه به لشکر اعدا می نمود. «وَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا». و حال آن که به قدر سی هزار نفر جمعیت، آماده بودند. و قصد کشتن آن فرزند پیغمبر را داشتند و میخواستند آن بدن ضعیف تشنه را پاره پاره کنند، که در این اثنا کاغذ سبزی به خط طلا نوشته، از آسمان فرود آمد و بر روی قربوس زین قرار گرفت. حضرت آن کاغذ را گرفته نگاه کردند، نوشته بود:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَبْدِي الصَّالِحِ يَا حُسَيْنُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، يَا حُسَيْنُ مَا أَوْجَبْنَا عَلَيْكَ الْقَتْلَ». ای حسین، ای بنده شایسته من، سلام و رحمت و برکات بر تو باد، دانسته باش ما واجب نکردیم بر تو کشته شدن را. مجلس چهارم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام

ص: ۶۷



«فَإِنَّ تَبِعَ الْحَيَوَةَ فَارْجِعْ إِلَى مَرْكَزِكَ وَأْمُرِ الْأَرْضَ بِأَنْ تَخْسِفَ بِالْقَوْمِ». اگر خواسته باشی باز زندگانی دنیا را، پس برگرد به محل خود و امر کن به زمین که فرو برد جمیع بنی امیه را. حضرت، کاغذ را خواندند و بوسیدند، به آسمان رو کرده و عرض کردند که: خدایا، من با تو عهد کردم که امت جدم را شفاعت کنم، چگونه مراجعت نمایم و حال آن که خودت خبر داده ای که: «إِنَّ لِلشَّفَاعَةِ مَقَامًا لَا تُنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ». بدرستی که از برای شفاعت مرتبه و مقامی است که کسی به آن مرتبه و مقام نمی رسد، مگر آن که با شهادت که در راه رضای ما کشته شود. گویا حضرت گفت: خدایا، بعد از کشته شدن علی اکبر، دیگر حیات و زندگانی دنیا را نمی خواهم و اشک حسرت از دیده بارید. و ایضا، در آن کتاب نوشته است: در وقتی که آن حضرت بر روی خاک کربلا افتاده بود و از کثرت جراحتها و زخمها، ضعف بر او غالب شده بود به حدی که بعضی گمان کردند آن حضرت از دنیا رفته است. شمر حرامزاده لعین می گوید: من آمدم بر سر بالین آن حضرت، دیدم لبهای خشکیده آن حضرت حرکت می کند، با خود گفتم: یقین بنی امیه را نفرین می کند، هرچه گوش دادم، دیدم با خدای خود مناجات می کند و می گوید:

ای خدا این سر است و این خنجر

راضیم آنچه آیدم بر سر

خدایا، من به وعده خود وفا کردم و عهدی که در عالم ذر نموده بودم به جای آوردم و بدن خود را و عیال و اولاد خود را در راه امت دادم؛ تو هم به وعده خود وفا کن و بر امت جدم رحم نما. پس سر خود را به جانب آسمان بلند کرد و با سوز دل و اشک چشم می گفت:

يَا رَبِّ وَطُورًا وَجَعًا

قَائِلًا يَا أَبَتَا يَا جَدِّي

خداوند، مهربانا، تویی که کس بی کسان و یاور درماندگانی و پناه ضعیفان و غریبان و اسیرانی. من این بی کسان غریب و درماندگان حسرت را به تو سپردم و تو یار و حافظ ایشان باش. و گاهی از روی درد و الم رو به سمت مدینه طیبه کرده، به جد و الاتبار خود خطاب می کرد که: یا جداه خبری از عزیز کرده خود داری یا نه؟ و گاهی به نجف اشرف توجه می نمود و به پدر بزرگوار خود خطاب می فرمود که: یا ابتاه، کجایی که حسین را دریابی، یا علی کجایی که با ذوالفقار، دمار از روزگار این کفار نابکار برآوری و اهل بیت علیهم السلام و دختران خود را از دست این کافران خلاص کنی که اینک ایشان را به اسیری می برند.

وَ إِذَا اسْتَسْقَىٰ وَ لَمْ يَسْقِ

وَ قَدْ قَتَلُوهُ ظَمِيًّا فِي جَهْدٍ

ای جد بزرگوار و ای پدر و الاتبار، کاش می بودید و میدیدید که چگونه حسین، آب از بنی امیه طلب می کرد و کسی به شربت آبی بر او رحم نکرد و آخر او را با هزار مشقت با لب تشنه شهید نمودند.

وَالْفُرَاتُ الْبَارِدُ الْمَاءِ بِهِ

مَرْتَعِ الْكَلْبِ وَمَأْوَى الْقِرَدِ

و حال آن که آب سرد فرات در نزد او بود و چراگاه هر سگ و خوک و حیوانی بود و قطره ای به او ندادند.

فَاطِمٌ لَوْ خَلَّتْهُ حِينَ هَوَىٰ

فِي الثَّرَىٰ مُلْقَىٰ عَفِيرِ الْخَدِّ

ای فاطمه، اگر به خیال مبارکت خطور می کرد که چگونه حسین تو از اسب بر روی زمین کربلا- افتاده و صورت گلگون نازکش به خاک و خون آغشته شده بود، هر آینه خود را هلاک می کردی.

نَاشِفَ الْقَلْبِ تَلْظِي ظَمًا

زَاهِقَ الْأَهْلِ مُدِيمَ الْمَدِّ

و در آن حال با جگر سوخته و قلب گداخته نظر حسرت او پیوسته به اهل و عیال و اطفالش بود و با آن کثرت تشنگی و جراحتها که بر بدنش واقع شده بود مجلس چهارم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام

نظر خود را از اهل و عیالش بر نمی داشت که آیا بر سر ایشان چه خواهد آمد.

وَ عَلٰی جُنْمَانِهٖ حَيْلُهُمْ

تَارَةً تَجْرِي وَ طَوْرًا تَرْدِي

و اگر به خاطر مبارکتِ خطور می کرد که اسبهای آن کافران بر بدن نازنینش میدوند و آن بدن شریفی که شبها در پای گاهواره اش بی خوابیها کشیدی و به شیره جان خود پروریدی، پایمال و لگد کوب مینمایند و به حدی اسب بر آن بدن تازند که زمین از دویدن آنها داغ شود. آه، آه.

عَقَرَتْ كَيْفَ حَطَّطَتْ قَلْبَ فَاطِمَةَ

وَ حَيْدَرٍ وَ حَشَا خَيْرِ النَّبِيِّينَ

بریده شوید ای اسبها؛ چگونه پایمال کردید دل فاطمه زهرا را و جگر علی مرتضی را و احشاء محمد مصطفی را؟ مگر ندانستید بدن که را لگد کوب می کنید؟

وَ الثَّرَى مِنْ رَكْضِهَا مَازِجَةٌ

وَ لَذَا تُرَبُّتُهُ كَالنَّدَى

از بس، اسب بر آن بدن شریف تاختند، در زیر سم اسبان، پاره پاره و ریزه ریزه شد و خاک آن بیابان با خون و گوشت آن حضرت ممزوج شد و از عطر و بوی خوش گوشت و پوست آن بدن شریف، آن خاک، معطر گردید؛ به حدی که هنوز اثر آن باقی و ظاهر است.

تَنْسِجُ الرِّيحِ عَلَيْهِ حُلًّا

بِالْعَرَى مِنْ بَعْدِ سَلْبِ الْبُرْدِ

آن بدن شریف، در آن بیابان برهنه و عریان افتاده بود و باد به عوض کفن، حله های خاک و خاشاک بر آن می بافت و بر او میپوشانید. نه کسی بود که سر مبارکش را از خاک و خون بردارد و به دامن مرحمت گذاشته و به آستین، خاک و خون از صورتش پاک کند و نه کسی داشت که او را غسل دهد، یا کفنی بپوشاند، یا بر او نماز کند، یا او را به خاک بسپارد. ای فاطمه نبودی که آن بدن را مثل جان شیرین در بغل بگیری و بگویی: ای شهید غریب مادر ای لب تشنه حسرت نصیب مادر، مادرت فدای تن پاره پاره تو شود؛ ای

حسین جان.

ای خونِ روان به دشت، تو را از بدن هنوز

بی سر تو را به خاک چرا مانده تن هنوز

با آن که دیده بی کفنت تن به خاک و خون

واپس نداده خصم چرا پیرهن هنوز

سبط نبی است بی کفن و خشک لب به خاک

خاکم به سر تو راست بدن بی کفن هنوز

ای مادر از ستم، تو شهید و به صد امید

دارند چشم در رخت اهل وطن هنوز

وَ مَصُونَاتِكَ حَقًّا سَلَبُوا

وَ سَبَّوْهُنَّ بِسَبِيِّ كَلِدٍ

ای فاطمه، دختران مطهر تو را که در سراپرده های عصمت و طهارت محفوظ و مستور بودند، از سراپرده ها بیرون کرده و غارت نمودند و بیچادر و مقنعه، شهر به شهر گردانیدند.

لَوْ نَظَرْتِ لَوْجُوهِ بَرَزَتْ

كَدَنَانِيرٍ اِنْجَلَتْ فِي النَّقْدِ

ای فاطمه، اگر میدیدی صورتهای نورانی فرزندان را که از ضرب سیلی آن ظالمان، سرخ و از شدت تشنگی و گرسنگی متغیر و بر افروخته گشته بود!

وَ اِذَا حُثُّوا بِهَا السَّيْرِ دَعَتْ

يَا حِمَايَا، لِرَّمَانٍ بُدِّ

كَمْ ضُرْبْنَا اِنْ وَنَتْ اَوْ عَثَرَتْ

اِبْلَهُمْ فِي مَشِيهَا وَالْوَحْدِ

و هر وقت ایشان را میدواندند و می زدند، رو را به سر منیر فرزندت حسین که بر سر نیزه بود می کردند و می گفتند: ای حامی و پشت و پناه ما، چه شد حمایت تو. تا کی ما را بزنند به کعب نیزه هرگاه که شترهایمان سستی نمایند یا بلغزند و بیفتند به جهت سرعت رفتن. مجلس چهارم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام

ص: ۷۱

زیرا که اهل بیت علیهم السلام را سوار شترهای لاغر و ضعیف کرده بودند که نمی توانستند تند بروند و ایشان، اهل بیت علیهم السلام را به تندی و عنف می بردند و ایشان آن شترها را می زدند و گاه بود که به جهت تند رفتن، بعضی میافتادند؛ همین که آن ظالمان می رسیدند، تازیانه و کعب نیزه بر ایشان می زدند. آه، آه.

وَلَهَا فِي السَّبِي نُوْحٍ وَبُكََا

وَ صُرَاْحُ هَدَّ صَمَّ الصَّلْدِ

و ایشان در آن اسیری گریه و نوحه و صیحه ای چند می کردند که دل سنگ آب می شد.

وَابْنُكَ السَّجَادِ قَادُوهُ وَ قَدْ

ضَرَبُوهُ فِي السَّبِي كَالْعَبْدِ

ای فاطمه، کاش میدیدی پسر خود امام سجاد علیه السلام را، که او را در غل و زنجیر نموده بودند و او را در میان اسیران، مثل غلام بی صاحب می بردند.

لَا اشْتَرَيْتِ الرُّوْحَ بِالرُّوْحِ وَ هَلْ

لَوْ تَرَى عِنْدَ الْاِءْمَانِيِّ تُجْدِي

اگر اینها به خاطر شریفیت خطور می کرد، هر آینه جان خود را فدای حسین می کردی و جان او را میخریدی به جان خود؛ ولكن امری است که واقع شد و گذشت و آرزو در او نفعی نمی بخشد.

فَاشْتَعِدِّي لِمُصَابٍ جَلِيلٍ

وَ اَدِيْمِي النَّوْحَ وَ سَطَّ اللَّحْدِ

پس مهیا شو از برای این مصیبت عظمی. و مدام در میان لحد و قبر خود نوحه و گریه کن.

جَعَلَ اللهُ لَكَ الْيَوْمَ جَزَا

قَلْبِكَ الْمَكْسُوْرِ حُسْنِ الْوَعْدِ

حق تعالی قرار دهد از برای تو حسن وعده هایی که به تو داده است بر این مصیبت و تو و دوستان و شیعیان تو را به جهت دل شکسته ات اجر عظیم عطا فرماید.

مجلس چہارم / وداع امام حسین علیہ السلام با اہل بیت علیہم السلام

ص: ۷۳





**فصل پنجم: حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام**

ص: ۷۵

فصل پنجم: حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (۱) «أَعْظَمُ النَّاسِ بَلَاءٍ الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْأَوْلِيَاءُ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ». عظیم ترین خلق از حیثیت بلا پیغمبرانند؛ بعد از آن اولیاء و اوصیاء پیغمبران، بعد از آن مؤمنان که اقتدا به ایشان نموده اند هرچه ایمانشان قویتر و محکم تر است، بلایشان بیشتر است؛ چرا که شباهت بیشتر می شود. مع ذلك آن حضرت فرمود: «مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلِي» (۲) هیچ پیغمبری مثل من اذیت نشد. چرا که ظلم و ستم در حق آن حضرت از همه پیغمبران بیشتر بود. بلاهای پیغمبران نسبت به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مثل قطره ای بود نسبت به دریاهاى عظیم؛ چرا که علاوه بر این که بلاها و اذیتهایی که کفار بر او نمودند بر هیچ پیغمبری نکردند و همه در حقیقت ظلم به آن حضرت بود، زخمهایی که بر بدن حضرت حسین علیه السلام زدند، بر بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد؛ سری را که بر نیزه کردند، در حقیقت

ص: ۷۶

---

۱- . بحار الأنوار ۱۲ / ۳۴۸ ح ۱۳ باب ۱۰

۲- . بحار الأنوار ۳۹ / ۵۶ ح ۱۵ باب ۷۳

سر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و طفلهایی که در کربلا تشنه و گرسنه گوسفندوار ذبح نمودند، طفلهای پیغمبر و خیمه هایی که آتش زدند، خیمه های پیغمبر بود و زنان و دخترانی که اسیر نمودند دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و هیچ پیغمبری به امثال آنها اذیت کرده نشد. از جمله، پیغمبران که بلاهای عظیم به او رسید و در آن بلا صبر نمود، حضرت ایوب علیه السلام بود؛ (۱) اگرچه آن هم شمه ای از بلاها و اذیتهای مظلوم کربلا- بود که مانند اشعه ای به ایوب رسیده است. و مجمل، آن است که آن حضرت، مال و ثروت بسیار داشت در دار فنا، به حدی که هزار مزرعه و چهارصد گله گوسفند داشت که هر گله چهارصد کلب طوق طلا داشت. و سیصد گله شتر داشت که هر گله لااقل دو هزار شتر بودند. و دوازده پسر داشت که مثل و مانند نداشتند. و بسیار شکر آنها را به جای می آورد و پیوسته مشغول به عبادت پروردگار بود. شیطان ملعون چون در آن زمان راه به آسمان داشت، مطلع شد بر شکر ایوب و کثرت عبادت و اطاعت وی، آن ملعون، حسد ورزید و گفت: خداوندا، شکر ایوب، به جهت نعمت دنیا است، چنانچه نعمت را از او بگیری دیگر شکر تو را نخواهد کرد و اگر مرا مسلط گردانی بر دنیای او تا او را فانی گردانم، خواهی دانست که دیگر شکر تو را به جای نخواهد آورد. پس خدا او را مسلط گردانید بر اموال و اولاد او، تا آن که هلاک شدند و دیگر چیزی از خانه ها و باغها و مزارع و گله و رمه و اولاد، از برای او باقی نماند؛ پس شکر ایوب و عبادت او زیادتر شد. پس شیطان ملعون گفت: «یا رَبِّ سَلِّطْنِي عَلَىٰ بَدَنِهِ». ای پروردگار من، مسلط کن مرا بر بدن او ندا آمد که: تو را مسلط کردم بر او، به غیر از عقل، چشمها، زبان و سینه او؛ چرا که پیغمبران در هیچ حال، عقل از ایشان زایل نمی شود و چشم او به درگاه رحمت ما گشوده شده است و زبان او به حمد و شکر ما جاری گردیده و سینه او مجلس پنجم / حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۷۷

۱- بحار الأنوار ۱۲ / ۳۴۲ ح ۳ باب ۱۰ قابل ذکر است در مورد حضرت ایوب علیه السلام مطالب زیادی آمده است ولی روایتی که مطابق با عقائد شیعه اثنی عشری باشد روایتی است که عینا از بحار الأنوار ۱۲ / ۳۴۹ آورده می شود بحار الأنوار ۱۲ / ۳۴۸ باب ۱۰ قصص ایوب علیه السلام ..... ص ۳۳۹ القطان عن السکری عن الجوهري عن ابن عماره عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال ان ایوب ابتلی سبع سنين من غير ذنب و ان الانبياء لا يذنبون لأنهم معصومون مطهرون لا يذنبون و لا يزيغون و لا يرتكبون ذنبا صغيرا و لا كبيرا و قال: عليه السلام ان ایوب من جميع ما ابتلی به لم تنتن له رائحة و لا قبحت له صورة و لا خرجت منه مده من دم و لا قيح و لا استقدره احد رآه و لا استوحش منه احد شاهده و لا تدود شیء من جسده و هكذا يصنع الله عزوجل بجميع من يبتليه من انبيائه و اوليائه المكرمين عليه و انما اجتنبه الناس لفقره و ضعفه في ظاهر امره لجهلهم بما له عند ربه تعالی ذكره من التأييد و الفرج و قد قال النبي صلی الله علیه و آله اعظم الناس بلاء الانبياء ثم الامثل فالامثل و .... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل می کند که حضرت فرمودند: بدرستیکه حضرت ایوب علیه السلام بدون اینکه گناهی از او سر بزند هفت سال گرفتار بلا گردید. و بدرستیکه انبياء مرتکب گناه نمی شوند زیرا که آنان معصومان پاکی هستند که نه گناه می کنند و نه گمراه و نه مرتکب گناهان صغیره و کبیره می شوند. و فرمودند: بدرستی که حضرت ایوب علیه السلام از آنچه که مبتلا بود بوی متعفن از بدن او به مشام نمی رسید و صورتش زشت نشده بود و خون و کثافت از بدن او خارج نمی شد و کسی از او اینگونه امور را مشاهده نمی نمود و کسی از دیدن ایشان وحشت نمی کرد و کرم از بدنش بیرون نمی آمد و اینگونه خدای متعال به جمیع پیامبران و اولیاء بزرگوار خود بلا می رساند و همانا

مردم از روی جهل به خاطر فقر و ضعف ، از او اجتناب و دوری می کردند زیرا آنان از تأیید و فرج پروردگار خیر نداشتند . و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند : بزرگترین بلاها بر انبیاء و سپس بر امثال آنها وارد می شود و....

محل علوم ما گردیده است. پس ابلیس ملعون، نفخه ای دمید در بدن ایوب که جمیع اعضای او از سر تا پا مجروح شد بنوعی که تمام آن، یک جراحت می نمود؛ مدتی بر این حالت بود مع ذلک مشغول حمد و ثنا و شکر خداوندی بود.

مؤلف گوید: جگر شیعیان بسوزد و کباب شود؛ آه، آه مگر چشم حسین علیه السلام به درگاه رحمت خداوندی گشوده نشده بود که در مجلس شراب ابن زیاد- موافق روایت بحار و عوالم (۱) آن لعین چوب بر آن می زد. مگر زبان مبارکش به حمد و شکر الهی جاری نشده بود که در گرمی کربلا از عطش گداخته و ورم کرده بود و از شدت عطش از گوشه دهان مبارکش ظاهر شده و می فرمود: «الْعَطَشُ الْعَطَشُ! أَسْقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ». (۲) به عوض آب، تیر زهر آلود به آن دهان زدند که پر از خون شد. مگر سینه شریفش مخزن علوم ربانی نبود، که شیاطین بنی امیه، آن را در هم شکستند. چنان که در کتاب بحار الانوار مسطور است که: آن حضرت در حالی که از شدت ضعف و تشنگی تکیه بر نیزه خود داده بود، ناگاه: «فَأَتَاهُ بِسَهْمٍ مُخِذٍّ مَسْمُومٍ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ فِي صَدْرِهِ الشَّرِيفِ فَخَرَجَ مِنْ ظَهْرِهِ الْمَنِيْفِ». (۳) پس آمد آن حضرت را تیر بسیار تیز زهر آلودی که سه شعبه داشت، پس واقع شد بر سینه مبارکش و از پشت شریفش بیرون آمد و سینه آن حضرت را مجروح ساخت.

پس تیر را کشید و فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله و خون از سینه خود می گرفت و به آسمان میپاشید و قطره ای بر نمی گشت. خداوند عالم، راضی نشد که سینه ایوب را کرم ضعیفی بخورد، پس چگونه راضی بود اسبهای بنی امیه سینه مبارک حسین علیه السلام را پایمال و لگدکوب نمایند؟ و شنیدی که ایوب،

ص: ۷۸

۱- ۴. بحار الأنوار ۴۵ / ۵۶ باب ۳۷ مثير الاحزان ص ۹۲

۲- ذریعه النجاه ص ۲۴۴ منتخب طریحی ۲ / ۴۳۹

۳- بحار الأنوار ۴۵ / ۵۳ باب ۳۷ عوالم العلوم ۱۷ / ۲۹۵ ذریعه النجاه ص ۲۵۴ البته در بعضی مقاتل بجای کلمه « فی صدره » کلمه « فی قلبه » آمده و جمله « فخرج من ظهره المنيف » آورده نشده است.

هر کرمی که از بدنش میافتاد بر میداشت و بر موضعش می گذاشت و شکر خدا می کرد و ایوب کربلا، هر تیری که بر بدنش مینشست، آن را می کشید و میانداخت، تا تیر دیگر به آن موضع بخورد و در راه رضای خدا المش بیشتر شود. در بعضی کتب نوشته است که عدد کرمهای بدن ایوب سیصد و هفتاد بود؛ اما زخمهای بدن ایوب کربلا، موافق روایت مشهور، (۱) یک هزار و نهصد و پنجاه و یک زخم تیر و نیزه و شمشیر بود. و در روایت دیگر، چهار هزار زخم بر بدن شریف آن مظلوم واقع شده بود و همه آن زخمها در برابر روی آن حضرت واقع شده بود. چنانچه حدیث است که معاویه بن وهب به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: آقای من، سؤالی دارم و لیکن خجالت می کشم که عرض کنم. حضرت فرمودند: بگو ای معاویه؛ عرض کرد: شنیده ام که بر بدن جدت حسین علیه السلام هزار و نهصد و پنجاه زخم واقع شده است و همه برابر روی مبارک او بود. چگونه این ممکن است؟ حضرت این را که شنیدند، آهی کشیدند و صدا به گریه بلند کردند و فرمودند: «يَا بْنَ وَهَب، لَقَدْ جَدَّدْتَ أَحْزَانِي وَ أَحْرَقْتَ قَلْبِي». ای پسر وهب، دل مرا به درد آوردی و مصیبت مرا تازه کردی. ای پسر وهب، این حدیث راست است و همه آن زخمها از ناف مبارک آن حضرت بود تا پیشانی مبارکش. ولیکن ای پسر وهب، آه آه، شمشیر بالای شمشیر؛ نیزه بالای نیزه؛ تیر بالای تیر؛ و آنها که حربه ای نداشتند، آه آه، سنگ بر میداشتند و بر بدن نازک آن مظلوم می زدند. «حَتَّى صَارَ كَالْقُنْفُذِ». (۲) آن قدر تیر بر بدنش نشست که مثل خارپشت گردیده بود. بعد از آن که ایوب را در بیرون شهر گذاشتند، زن صالحه ای داشت، رحیمه نام دختر یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام و آن زن به عنوان مجلس پنجم / حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۷۹

۱- در مورد تعداد زخمهای بدن مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام مطالب مختلفی آمده است آنچه که ما بر آن اطلاع یافتیم به قرار زیر است :

۲- . منتخب طریحی: ۱ / ۳۷.

صدقه از مردم پاره ای نان گرفته از جهت او می آورد و او به آنها افطار می کرد و مدتی بر این منوال در اطاعت و عبادت و شکرگزاری خَلَّاق عالم بود؛ پس خداوند عالم ملکی را فرستاد و چشمه آبی را ظاهر ساخت به پای خود و ایوب در آن غسل نمود و صورت و جمال او عود نمود و از اطراف او خرم و سبز گردانید حق تعالی باغستانها و میوه ها . و برگردانید به سوی او همه اموال و اهل و عیال و اولاد او را، پس ایوب به نهایت طراوت نشسته بود و با آن ملک در مکالمه بود که زوجه او پاره های نان را که از صدقه جمع نموده بود آورد، همین که به آن موضع رسید، آن مکان را به نحو اول ندید و دو شخص نیکو را دید که نشسته با یکدیگر مکالمه می کنند، ایوب را نشناخت. «فَبَكَتْ وَ صَاحَتْ» (۱) پس به گریه در آمد و صیحه زد. گفت: ای ایوب به کجا رفتی و تو را چه مصیبت وارد شد. پس ایوب او را صدا زد؛ آن زن پیش آمد، ایوب را شناخت و فهمید که خدا نعمت های خود را به ایوب رد کرده است. آن زن، به سجده شکر افتاد. اما ای شیعیان، اهل بیت علیهم السلام امام مظلوم، وقتی که بر سر کشته های خود آمدند، آن بدنها را برهنه و عریان یافتند، صداها را به گریه بلند کردند؛ اهل بیت علیهم السلام ، آن بدنهای بی سر را نمی شناختند، گریه کنان در قتلگاه راه میرفتند و کشتگان خود را صدا می زدند. از آن جمله: سکینه مظلومه، در میان قتلگاه، برادر خود علی اکبر را صدا می زد؛ زینب مظلومه برادر خود حسین را طلب می نمود و می گفت: ای برادر به کجا رفتی؟ زینب را بی کس گذاشتی و طفلهای خود را یتیم نمودی. ای برادر، زینب را اسیر نمودند و او را با سر برهنه به شام می برند. اگر اموال و اسباب ایوب را خداوند رد نمود، بنی امیه اموال حسین را تاراج نمودند و خیمه های او را بعد از غارت سوزاندند. ایوب نگاه کرد و دید که گیسوهای زن او قطع شده است، به

ص: ۸۰

گریه در آمد و سبب او را پرسید. آن زن گفت: روزی رفتم از برای تو طعام بگیرم، مرا طعام ندادند و گفتند تا گیسوهای خود را که گیسوان نیکوئی بود به ما نفروشی ما تو را طعام ندهیم، من آن را قطع کردم و دادم و طعام گرفتم به جهت تو؛ پس چون ایوب مطلع شد، مغموم و مهموم شد. شیعیان، اگر پیغمبر در حیوه بود، نمی دانم چه حال داشت در وقتی که دختران او را با سر برهنه و موی پریشان اسیر نموده بودند و وارد شام نمودند، در مجلس عام با موی پریشان بازداشتند و دختر او را به کنیزی میخواستند. شیعیان زن ایوب گیسوان خود را داد و طعام از برای ایوب گرفت و قوم او به او رحم نمودند و طعام به او دادند، اما سیدالشهداء، علی اصغر او را شربت آبی ندادند و او را تیرباران کردند. در کتاب مصابیح الشهداء (۱) روایت شده که یکی از زنهای سید مظلومان ما، ابی عبدالله علیه السلام بعد از شهادت، حملی از آن حضرت داشت؛ در راه شام، زینب مظلومه آن زن را بسیار عزت و احترام میداشت؛ چرا که کسی که فوت می شود اگر طفلی از او بماند او را نهایت عزت و احترام مینمایند که این یادگار آن میت است؛ و اهل بیت علیهم السلام وارد هر منزلی که می شدند، هرگاه از آن اشقیاء آبی زیاد می آمد و جهت اسرای کربلا میفرستادند، اول زینب علیها السلام به آن زن میداد و او را بسیار توجه می نمود که مبادا طفل او سقط شود؛ اتفاقاً رسیدند به شهری که بالای کوه بود، اهل بیت علیهم السلام را در پایین آن کوه منزل دادند و آن روز، کوفیان اصلاً آب و طعامی به اهل بیت علیهم السلام امام حسین علیه السلام ندادند، ایشان بسیار تشنه شدند و آن زن نزدیک بود که از سوز عطش و شدت تشنگی طفلش سقط شود، زینب خاتون چون آن حال را مشاهده نمود، مضطرب شد، تا آن وقت موافق این روایت حاجتی از آن کوفیان طلب نکرده بود، فضا را نزد ایشان فرستاد که شربت آبی بدهند که آن زن حامله بیاشامد که طفلش سقط نشود؛ کوفیان مضایقه کردند و آب ندادند، فضا خادمه را نزد اهل آن شهر فرستادند، کوفیان مجلس پنجم / حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۸۱

---

۱- . معالی السبطين ۲ / ۱۲۷ نفس المهموم ص ۵۵۰ وقائع الايام مرحوم خیابانی ص ۲۹۲ قمقام زخار: ۲ / ۵۴۹.



سپردند، اهل شهر هم مضایقه کردند که آن زن از شدت عطش غش کرد؛ آه واویلا ثم آه واویلا که ناگاه طفلش سقط شد. آن منزل را سقیطه نام نهادند. خداوند آتشی فرستاد و اهل آن شهر را سوزانید. در کتاب محرق الفؤاد روایت شده: در وداع آخر، زینب مظلومه چون برادر مظلوم خود را تشنه و غریب و بی کس دید، کفن پوشیده و عازم حرب مخالفان دید، پیش آمد، عرض کرد: برادر مطلبی دارم اگر رخصت نمایی عرض کنم. حضرت فرمودند: ای خواهر بگو، عرض کرد: ای برادر، بلای تو شدیدتر است یا بلای انبیاء؟ حضرت فرمودند: ای خواهر از سر این سؤال در گذر، زینب اصرار کرد که میخواهم بدانم، سید مظلومان گریست و فرمود: ای خواهر، آدم صفی در فراق حوا گریست بعد از خروج از بهشت و حال آن که حوا را المی نبود و عیال مرا بعد از کشته شدن من از خیمه ها با سر برهنه بیرون آوردند و به اسیری برند؛ پس حال من چه باشد. نوح نجی الله، بدنش را سنگ باران کردند، جبرئیل پر و بال خود را به بدن او مالید که اثر سنگ معلوم نباشد، اما بدن مرا بنی امیه تیرباران کنند و به این اکتفا نکنند بلکه اسب بر بدن من بتازند. ابراهیم خلیل الله را وقتی که در آتش انداختند، آتش بر او گلستان شد و بدن خلیل را اذیت نرسانید، اما ای خواهر، در همین روز با آتش تیر و نیزه و شمشیرهای بنی امیه بدن برادرت را پاره پاره کنند. یونس پیغمبر را وقتی که از شکم ماهی بیرون آوردند، درخت کدویی لب دریا سبز شد تا بر بدن او سایه انداخت و آفتاب اذیت بر بدن یونس نرسانید، اما بدن مرا بعد از شهادت، سه روز برهنه در آفتاب اندازند و کسی او را غسل ندهد و کفن نکند. یعقوب نبی را بعد از فراق یوسف و کوری او، دیده روشن شد و به تاج و تخت فرزندش رسید، اما من جوان هیجده ساله علی اکبر خود را کشته با بدن پاره پاره در زیر سم اسبان دیدم. یعقوب، یوسف را بر تخت سلطنت دید، من

علی اکبر خود را برهنه و عریان روی خاک دیدم. اسماعیل ذبیح الله را از برای او از بهشت فدا فرستادند و او را ذبیح الله نامیدند، اما کسی از برای حسین علیه السلام فدا نمی آورد بلکه او را فدای امت می کنند و کسی او را شربت آبی نمی دهد چه رسد به فدا. جدم صلی الله علیه و آله در جنگ احد، کفار قریش، یک دندان او شکستند و یزید، چوب بر این لب و دندان می زند. پدرم علی را یک ضربه زدند و مرا یک هزار و نهصد و پنجاه ضربه و زخم می زنند. و برادرم حسن در وقت رحلت، سرش در دامن من بود و سر من گاهی بر روی خاک و گاهی بر سر نیزه و گاهی به درخت خرما آویخته می شود؛ برادرم را غسل دادم و کفن کردم و کسی مرا غسل ندهد و کفن نکند، بلکه بدن مرا برهنه و بیغسل در آفتاب انداخته باشند. چون زینب اینها را شنید گفت: ای برادر، با این همه بلاها پس ما را به که وا می گذاری؟ حضرت فرمودند: به خدا و هو نعم الوکیل. پس زینب صیحه ای زد و افتاد و گفت: «لَيْتَ الْمَوْتُ أَعِيدَ مِنِّي الْحَيَاةَ قَبْلَكَ». کاش زینب مرده بود پیش از تو و این احوال را مشاهده نمی کرد. حضرت او را به صبر و شکیبایی امر فرمود. و در روایت دیگر، آن حضرت فرمود: ای خواهر، قوم صالح پیغمبر علیه السلام وقتی که خواستند ناقه او را که نشانه خدا بود بکشند، او را گذاشتند که با طفلش آب بیاشامد و بعد از آن او را پی نمودند؛ اما ای خواهر، مرا و طفلم علی اصغر را تشنه شهید خواهند کرد و کسی یک شربت آبی به گلوی تشنه ما نخواهد ریخت. چنانچه مروی است (۱) که قوم صالح خواستند که ناقه الله را پی نمایند، گذاشتند آن حیوان با طفلش وارد آبگاہ شد و آب آشامید و بعد از مراجعت به منزل خود، ملعون سرخ موی ارزق چشم که حرامزاده ای بود، ضربتی بر آن حیوان زد، کارگر نشد، ضربتی دیگر زد، آن حیوان بر روی خاک افتاد. پس وای مجلس پنجم / حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۸۳

بر بنی اُمیه که نگذاشتند حسین و طفلش آب بیاشامند و ایشان را شهید نمایند. و اگر قاتل ناقه صالح دو ضربت بر آن بیشتر نزد، قاتلان سیدالشهداء علیه السلام هزار و نهصد و پنجاه زخم کاری بر بدن شریف آن حضرت زدند. طفل ناقه صالح بعد از افتادن ناقه بر کوهی بر آمد و سه مرتبه سر خود را به آسمان بلند کرد و سه مرتبه صیحه زد(۱) و گویا استغاثه می کرد؛ در صیحه اول می گفت: خدایا مادر مرا کشتند و بر کوچکی من رحم نکردند؛ طفل حسین علیه السلام هم با دست بسته بر سر نعش پدرش نشسته، می گفت: «یا اَبْتَاهُ مِنَ الَّذِي اَبْتَمَنِي عَلٰی صِغَرِ سِنِي»؟ ای پدر کدام بی رحم مرا در این کودکی یتیم کرد؟ و در صیحه دوم می گفت: تو پشت و پناه بی کسانی، بر من غریب بی کس رحم کن که پشت و پناهی ندارم؛ و طفل حسین هم می گفت: «یا اَبْتَاهُ مَنْ لِلْيَتِيْمَةِ حَتٰى تَكْبُرَ»؟(۲) ای پدر، چه کسی پرستاری یتیم تو خواهد کرد تا بزرگ شود و کی بر غریبی و بی کسی او رحم خواهد نمود. و در صیحه سوم می گفت: خدایا، پروردگارا، حق من مظلوم را از این ظالمان بگیر؛ و سکنه مظلومه در وقتی که شمر ملعون تازیانه بر فرق او می زد و میخواست که او را به جبر از روی نعش پدر دور نماید، آن مظلومه سر خود را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «الها سيِّدا! انا صغيرة السنِّ ضعيفه القوه يضرُّوني بالسَّوطِ وَالْحِجَارَةِ فَادْفَعْ عَنِّي شَرَّ الْفَجْرَةِ». خدایا، من طفلی کوچک هستم، ضعیفم و طاقت ندارم، تازیانه و سنگ بر من می زنند، مرا دریاب و شر این ظالمان را از من دور گردان. شیعیان، بعد از کشتن ناقه صالح کسی متعرض طفل او نشد و آن طفل، پناه به

ص: ۸۴

۱- بحار الأنوار ۱۱ / ۳۸۹ ح ۱۴

۲- عموما ارباب مقاتل این جملات را از حضرت رقیه علیها السلام در خرابه شام نقل می کنند ذریعه النجاه ص ۴۹۴ منتخب طریحی ۱ / ۱۴۱.

کوهی آورد که او را حفظ نماید؛ اما اطفال حسین علیه السلام را بعد از شهادت آن حضرت و پس از سوختن خیمه ها، پناهگاهی نبود که پناه به او برند، همه رو به بیابانها نهادند و همه فریاد و استغاثه می نمودند و مثل بیچه ناقه صالح سر ایشان به آسمان بلند بود و از درد غریبی و یتیمی ناله می کردند و شکایت حال خود را به ذات ذوالجلال می نمودند و کسی به فریاد ایشان نمی رسید. خداوند عالم، بر قوم صالح غضب نمود به جهت ناقه صالح که نشانه خدا بوده و ایشان را بعد از سه روز هلاک نمود؛ اما ای شیعیان، هیچ آیه ای از حسین علیه السلام بهتر نبود، پس چرا باید بعد از شهادت آن مظلوم، مدتی بنی امیه زنده باشند و در قصرهای عالی و لباسهای متعالی متنعم گردند و ظلم و ستم در حق عیال اسیر حسین علیه السلام روا دارند و مدتی بدن آیه اعظم الهی در کربلا بی غسل و بی کفن بر روی خاک اندازند. و سری را که هزار مثل صالح پیغمبر و ناقه او مساوی یک تار موی او نخواهد شد، بر سر نیزه ای بلند نصب کردند و شهر به شهر و دیار به دیار گردانیدند و در مجلس شراب و قمار حاضر نمودند و چوب خیزران بر آن می زدند.

مع ذلک، خداوند قهار تعجیل در هلاک آنها نکرد. بلی اگر به جهت وجود امام سجاد علیه السلام نبود، یک طرفه العین، بنی امیه بر روی زمین باقی نمی ماند بلکه بعد از شهادت امام مظلوم، عالم خراب و اهلش هلاک شده بودند؛ چنانچه عقل و نقل بر آن شاهد است. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**. مجلس پنجم / حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام

پاورقی ها: -----

ص: ۸۶

مجلس پنجم / حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام

ص: ۸۷



## فصل ششم: فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام

ص: ۸۹



فصل ششم فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام بدان که حضرت موسی در مقام مناجات به حضرت قاضی الحاجات عرض کرد: (۱)

«يا رَبِّ بِمَ فَضَّلْتَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ». ای پروردگار، به چه سبب فضیلت بخشیده ای امت پیغمبر آخر الزمان را بر سایر امتهای؟ «قَالَ: مَا فَضَّلْتُهَا إِلَّا بِخِصَالٍ يَعْمَلُونَهَا». ندا آمد: ایشان را فضیلت دادم به جهت خصلتی چند که به جا می آورند. «قَالَ: وَ مَا تِلْكَ الْخِصَالُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا حَتَّى أَمَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْمَلُونَهَا؟» موسی عرض کرد که چه چیز است آن خصلتها تا امر نمایم من بنی اسرائیل را که به جا آورند. «قَالَ: الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْجُمُعَةُ وَ الْجَمَاعَةُ وَ الْقُرْآنُ وَ الْعِلْمُ وَ الْعَاشُورَاءُ».

ندا آمد که آن خصلت ها: نماز، زکات، حج، جهاد، نماز جمعه و جماعت،

ص: ۹۰

۱- . مستدرک الوسائل ۱۰ / ۳۱۸ باب ۴۹ ح ۱۲۰۸۵ اسرار الشهاده ۱ / ۱۷۱ الشيخ فخر الدين الطريحي في مجمع البحرين ، و في حديث مناجاه موسى عليه السلام و قد قال يا رب لم فضلت امه محمدا ۹ على سائر الامم فقال الله تعالى فضلتهم لعشر خصال قال موسى و ما تلك الخصال التي يعملونها حتى امر بنى اسرائيل يعملونها قال الله تعالى الصلاة و الزكوة و الصوم و الحج و الجهاد و الجمعة و الجماعة و القرآن و العلم و العاشوراء قال موسى عليه السلام يا رب و ما العاشوراء قال البكاء و التباكي على سبط محمد صلى الله عليه و آله و المرثيه و العزاء على مصيبيه ولد المصطفى يا موسى ما من عبد من عبيدى فى ذلك الزمان بكى او تباكى و تعزى على ولد المصطفى صلى الله عليه و آله الا و كانت له الجنة ثابتا فيها و ما من عبد انفق من ماله فى محبة ابن بنت نبيه طعاما و غير ذلك درهما الا و باركت له فى الدار الدنيا الدرهم بسبعين درهما و كان معافا فى الجنة و غفرت له ذنوبه و عزتى و جلالى ما من رجل او امرأه سال دمع عينيه فى يوم عاشوراء و غيره قطره واحده الا و كتب له اجر مائة شهيد

قرآن، علم و عاشورا است. حضرت موسی عرض کرد: خداوندا، آن نه خصلت را دانستم، معنی عاشورا چیست؟

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الْبُكَاءُ وَالتَّبَاكِي عَلَى سِبْطِ مُحَمَّدٍ وَ الْمَرْثِيَةُ وَالْعَزَاءُ عَلَى وَلَدِ الْمُصْطَفَى.».

خطاب رسید: ای موسی، معنی عاشورا، گریه کردن و خود را به گریه داشتن بر فرزند زاده محمد مصطفی و مرثیه خوانی و عزاداری در مصیبت نور دیده علی مرتضی است. «یا مُوسَى، مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِي فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَكَى أَوْ تَبَاكَى أَوْ تَعَزَّى عَلَى وَلَدِ الْمُصْطَفَى إِلَّا وَ كَانَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ثَابِتًا». ای موسی، هیچ بنده ای از بندگان من نیست که در آن زمان گریه کند یا خود را به گریه بدارد یا عزاداری نماید در مصیبت فرزند حبیب من، مگر آن که بهشت از برای او ثابت خواهد بود. «یا مُوسَى وَ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ مَالِهِ فِي مَحَبَّةِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِ طَعَامًا أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ دِرْهَمًا أَوْ دِينَارًا بَارَكْتُ لَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا أَلَدْرْهَمِ سَبْعِينَ دِرْهَمًا، وَ كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَ غَفَرْتُ لَهُ ذُنُوبَهُ». ای موسی، هر بنده ای که در راه دوستی پسر فاطمه زهرا علیهاالسلام درهمی یا دیناری و یا طعامی صرف نماید، هر آینه برکت میدهم مال او را در دنیا بعوض هر درهمی هفتاد درهم و او می باشد در بهشت در جوار رحمت من و می آمرزم جمیع گناهان او را. «یا مُوسَى وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ سَأَلَ دَمْعَ عَيْنِيهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ أَوْ غَيْرِهِ قَطْرَةً إِلَّا وَ كَتَبْتُ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ». ای موسی، به عزت و جلال خودم قسم، نیست مردی یا زنی که جاری شود مجلس ششم / فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام

از چشم او یک قطره اشک در روز عاشورا یا سایر ایام مگر این که البته مینویسم از برای او ثواب صد شهید که در راه ما شهید شده باشد. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱) وارد شده است که: (۲) اول کسی که این کلمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را در اسلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بود در مصیبت برادرش جعفر بن ابی طالب. و مجمل این قصه، آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله رسولی را فرستاد به روم نزد هرقل که پادشاه روم بود و در روایتی شرحیل؛ (۳) چون به قریه ای رسید که آن را موته می گفتند، حاکم آن، فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته و نامه آن حضرت را از او گرفته و پاره کرد و او را به قتل رسانید و نامه به هرقل نوشت که چنین شد و لشکر محمد صلی الله علیه و آله می آیند و مرا تاب مقاومت ایشان نیست و درخواست کمک کرد. هرقل لشگری عظیم فرستاد؛ چون این خیر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت، سه هزار نفر لشکر ترتیب داد و جعفر بن ابی طالب را امیر لشکر نمود و فرمود که: اگر جعفر کشته شود، عبدالله بن رواحه امیر لشکر باشد. عالم یهودی در مجلس حاضر بود، گفت: هیچ پیغمبری امیر لشگری را تعیین نکرد که بفرماید اگر او کشته شود دیگری امیر باشد، مگر آن که کشته شود، اگر چه صد نفر را تعیین کند همه کشته شوند. و اگر این شخص هم پیغمبر است چنین خواهد بود. در آن جنگ هر سه نفر کشته شدند. چون نزدیک آن قریه رسیدند، صد هزار نفر لشکر روم وارد شدند، چون حضرت جعفر وارد شد بنای جهاد نهاد، امر کرد که علم اسلام را بالای سر او داشتند و پای مبارکش را در میدان جهاد گذاشت و با دو شمشیر جهاد می کرد، هر کس به جنگ او می آمد او را به قتل میرسانید؛ تا آن که چهارصد شجاع را به قتل رسانید. و اسب خود را پی نمود که نگویند فرار می کند و او در اسلام و عمرو بن عبدود در کفار اولین کسانی بودند که اسب خود

ص: ۹۲

۱- . بقره / ۱۵۶

۲- . بحار الأنوار ۴۱ / ۳ باب ۹۹

۳- . بحار الأنوار ۲۱ / ۵۳ باب ۲۴ الخرائج ۱ / ۱۶۶

را پی نمودند و بعد از آن که جهاد بسیار نمود، زخم بسیار بر بدن او زدند، ملعونی از عقب درآمد، شمشیری بر دست راست او زد و آن را قطع نمود؛ ملعون دیگر، ضربتی بر فرق او زد که از پا درآمد و بر روی خاک افتاد. در بعضی از تواریخ مسطور است (۱) که جعفر را پنجاه زخم کاری رسیده و در میان معرکه افتاده بود و از هیبت او کسی جرأت نمی کرد که سر او را از بدن جدا نماید، دور او را حلقه کردند کافران، که او را به نیزه بردارند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله، جعفر کشته شد و حال، کفار میخواهند سر او را به نیزه بردارند، جبرئیل زمین را پست نموده و نعش او را به پیغمبر نمود که ناگاه نظر پیغمبر بر بدن پاره پاره جعفر افتاد، دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا پسر عم مرا رسوا مکن و سر او را به دامن کفار مینداز؛ همین که او را به سر نیزه ها بلند کردند، خداوند عالم دو بال از یاقوت به او عطا فرمود و از سر نیزه های کفار پرواز نمود. حال، با ملائکه پرواز می کند. شیعیان، پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا بود در وقتی که بنی امیه سر فرزندش حسین علیه السلام را از بدن جدا کردند، تا دعا نماید که خدا سر او را به دست کفار نیندازد و بدن او را دعا کند که در زیر سم اسبان پایمال نشود. پس حضرت و اصحاب همه در مصیبت جعفر گریستند گریه شدیدی که ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به اصحاب کرد که گریه مکنید که علی را طاقت این حال نیست و اشک چشم خود را پاک کردند؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همین که وارد شد عرض کرد: یا رسول الله، مگر خبری از برادرم جعفر آمده است؟ حضرت فرمود: یا علی، خدا تو را جزای خیر دهد در مصیبت برادرت جعفر، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الآن انکسر ظهري». حال، پشت من شکست از جهت کشته شدن برادرم جعفر. مجلس ششم / فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام

ص: ۹۳

مؤلف گوید: نمی دانم پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام چه حال داشتند اگر بدن پاره پاره حسین علیه السلام را در میان خاک و خون مشاهده می کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمودند: گریه مکنید که علی را طاق بر گریه شما نیست. آیا علی را طاق بود اگر میدید بدن پاره پاره حسین علیه السلام و علی اکبر و سایر پسرهای خود را؟ و آیا او را طاق بر گریه زنان و طفل‌های حسین در روز عاشورا بود؟ و علی علیه السلام فرمود: الان انکسر ظهري. و حال آن که یک برادر، بیشتر کشته نشده بود؛ نمی دانم بعد از شهادت حضرت عباس و سایر برادرها و علی اکبر و سایر اولادها، آن امام مظلوم چه حال داشت؟ خصوصا در وقتی که خبر شهادت برادرش عباس را شنید، دست خود را به کمر گرفت و فرمود: «الآن انکسر ظهري وَقَلَّتْ حِيلِي» (۱). الان شکسته شد پشت من و تمام شد تدبیر و فکر من نمی دانم در آن حال چه قدر ضعیف و بی کس شده بود؟ چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بِأَبِي الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ» (۲). پدرم فدای آن امام غریبی باد که بنی امیه او را ضعیف و نحیف نموده بودند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه جعفر آمد و اسماء بنت عمیس را طلبید و فرمود طفل‌های جعفر را حاضر کن که می‌خواهم ایشان را نوازش کنم و پدر ایشان باشم. اسماء گریست و گفت: مگر جعفر کشته شده است؟ حضرت رسول فرمود: بلی و او را تسلی دادند و به صبر و شکیبایی امر فرمود. و امر کرد (۳) به حضرت فاطمه علیها السلام و زنان بنی هاشم که بروند به خانه جعفر و عزای جعفر را به پا دارند؛ چرا که جعفر غریب بوده است و در زمین غربت شهید شده. پس فاطمه دست اسماء را گرفت با زنان بنی هاشم رفتند به خانه جعفر و عزای او را برپا نمودند. و حضرت، امر کرد به فاطمه علیها السلام که سه روز طعام به خانه جعفر ببرد به جهت عیال

ص: ۹۴

- ۱- . بحار الأنوار ۴۵ / ۴۲ مقتل ابی مخنف ص ۳۱۸ کتاب العباس مرحوم مقرّم ص ۲۹۳
- ۲- . بحار الأنوار ۴۵ / ۹۵ ح ۴۰ باب ۳۷ وسائل الشیعه ۱۰ / ۴۵۹ باب ۱۲ عن محمد بن سنان (عن ابان عن عبد الملك) قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن صوم تاسوعاء و عاشوراء من شهر المحرم فقال تاسوعاء يوم حوضر فيه الحسين عليه السلام و اصحابه رضی الله عنهم بکربلاء و اجتمع علیه خیل اهل الشام و اناخوا علیه و فرح ابن مرجانه و عمر بن سعد بنو اهل الخیل و کثرتها و استضعفوا فيه الحسين عليه السلام و اصحابه کرم الله و جوههم و ايقنوا ان لا یأتی الحسين علیه السلام ناصر و لا یمده اهل العراق بأبی المستضعف الغریب ثم قال و اما يوم عاشوراء فيوم اصيب فيه الحسين عليه السلام صریعا بين اصحابه و اصحابه صرعی حوله.....
- ۳- . بحار الأنوار ۲۱ / ۵۷ من لا یحضره الفقیه ۱ / ۱۸۲

و اطفال حضرت جعفر تا گرسنه نباشند؛ به همین جهت در میان خلق متعارف شده. پس وای بر بنی اُمیّه که بعد از شهادت امام مظلوم، خیمه های او را تاراج نمودند. و به عوض تعزیه، خیمه مبارک او را آتش زدند و معجر و مقنعه از سر عیالش کشیدند و به جای تسلی و دلداداری کعب نیزه و سیلی بر سر و صورت و پشتهای ایشان می زدند. و به جای طعام، به ایشان فحش و ناسزا می گفتند. عبدالله بن جعفر می گوید: (۱) من وقتی که پدرم کشته شد، سه ساله بودم؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا به دامن خود مینشانید و مرا می بوسید و با خود مرا بالای منبرها می برد؛ آه، وای بر بنی اُمیّه، طفلهای سه ساله امام را ریسمان به گردن ایشان بسته بودند، بنحوی که گردن ایشان مجروح شده بود و بعضی ایشان را غل و زنجیر نمودند و به جای آب و طعام، سیلی بر صورت ایشان می زدند و به جای نشاندن بر دامن و بر منبر بالا بردن، بر شترهای برهنه بیجهاز سوار نموده بودند. از آن جمله، سکینه مظلومه در آن حال رو به قبر مطهر جد بزرگوار خود کرده بود و می گفت:

يَا جَدَّاهُ لَوْ خَلَّتْ حَالْتِي

أَسْتُرُّ وَجْهِي عَنْهُمْ بِدُؤَابْتِي

ای جد بزرگوار، هیچ اطلاع به حال ما یتیمان داری؟ بنحوی ما را برهنه نموده اند که صورت خود را به گیسوان خود میپوشانیم و موی خود را عوض مقنعه، ساتر خود نموده ایم.

أُضْرِبُ إِذَا دَعَوْتُكَ ضَرْبًا مُبَرَّجًا

وَ شَتْمُكَ يَا جَدِّي جَوَابٌ لِضَارِبِي

آیا سزاوار است ای جد بزرگوار که مرا به شدت تمام بزنند در وقتی که از شدت الم و مصیبت تو را بخوانم و صدا زتم و در جواب من بغیر از سب و فحش، دیگر چیزی ندهند. روایت شده است (۲) از ابن عباس که گفت: وقتی در جنگ بدر، کفار مکه را اسیر کرده بودند و در قید بودند، چون شب شد رسول الله صلی الله علیه و آله نشستند بود و مجلس ششم / فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام

ص: ۹۵

۱- . بحار الأنوار ۲۱ / ۵۷

۲- . بحار الأنوار ۱۹ / ۲۴۰ باب ۱۰

خواب نمی کرد گفتند: چرا خواب نمی کنی؟ گفت: برای آن که می شنوم ناله عباس را؛ پس او را باز کردند و ساکت شد، پس پیغمبر به خواب رفت. وای بر بنی اُمیه که با عیال حسین علیه السلام چه ظلمها و ستمها کردند و طفلهای او را در راه شام می زدند و آنها ناله و جزع می کردند. آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله در کجا بود که صدای ناله های آن اطفال یتیم را بشنود؟ و بعد از سه روز، پیغمبر صلی الله علیه و آله امر کرد که دیگر کسی بر جعفر گریه نکند که کراحت دارد، فدای آن مظلومی شوم که امر فرمودند اهل عالم را تا قیام قیامت بر او گریه کنند و عزای او را بر پای دارند و مالها و جان خود را صرف راه او نمایند.

وَإِنْ قُلْتَ يَا قَوْمِ أَسْفُونِي فَمُهَجْتِي

تَلْظِي يَقُلْ: مَا غَيْرُ دَمْعِ لِسَاعِبٍ

وای جد بزرگوار، هر گاه بگویم آن جماعت را یک شربت آب به من یتیم بدهید، چرا که جگرم از تشنگی می سوزد، جواب به من نمی دهند. که بغیر از اشک چشم، دیگر آبی از برای تشنه دلسوخته نیست.

وَ يَا جَدُّ مَا خَطْبِي فَادِحٌ لَا تُطِيقُهُ

بِعَظْمِ زِرَاعِي أَتَقِي سَوْطَ ضَارِبِي

ای جد بزرگوار، امر من بسیار صعب و دشوار است؛ چرا که هر وقت تازیانه بر بدن من می زنند، کسی نیست که حمایت من نماید، چیزی هم ندارم که سپر سازم مگر ذراع دست خود را که آن را پیش می آورم که هر تازیانه ای که وارد می شود، بر بدن ضعیف برهنه من واقع نشود، بلکه بر استخوان ذراع دست من بخورد.

وَ يَا جَدُّ جَدُّوا فِي السَّرِيِّ فَتَسَايَلَتْ

مِنَ الدَّمِ سَاقِي مِنْ عِجَافِ الرَّكَائِبِي

ای جد بزرگوار، ما را اسیر نموده اند و بر شترهای بیجهاز سوار نموده اند و در تمام شب ما را می برند و پاهای ما از بس که به اطراف آن شترهای برهنه مالیده شده، مجروح گشته و خون از آن جاری شده.

وَإِنْ قُلْتَ يَا حَادِي اتَّقِ اللَّهَ إِنِّي

وَشَيْكُهُ حَتْفٍ مِنْ سَرَاكُمِ وَ رَاقِبٍ

أَمَّا دُونَ حُزْنِي يَسْتَحِثُّ مَطِيَّتِي

بِضَرْبِ أَلِيمٍ فَوْقَ كَتْفِي وَ غَارِبِي

ای جد بزرگوار، اگر بگویم ای ساربان از خدا بترس و این قدر ما را در شب بتعجیل مبر که نزدیک است روح از بدن من بیرون رود، یک قدری مراقب من باش، شتر خود را بیشتر میدواند یا این که تازیانه بر پشت و دوش من می زند از روی شدت و بر شتر خود نمی زند.

وَ إِنْ قُلْتُ بُرَيْتُمْ قَنَاعِي فَخَلْنِي

أَلَدُّ عَنِ عُيُونِ النَّاطِرِينَ بِجَانِبِ

بِلَا بُرُوعِ حَسْرِي يَرُدُّ مَطِيَّتِي

يَقُلُّ: هَذِهِ بِنْتُ الْحُسَيْنِ الْمُحَارِبِ

اگر بگویم لباس و مقنعه مرا که به جبر و قهر بردید و سر مرا برهنه نمودید، بگذارید که از نظر نامحرمان به جانبی روم که کمتر دیده شوم و حال آن که برقعی ندارم و روی من گشاده است، برمی گرداند شتر مرا و در جواب من می گوید که ای دختر حسین محارب؛ یعنی این دختر کسی است که از دین خارج شده است و دیدن او جایز است. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. مجلس ششم / فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام







فصل هفتم ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام روایت کرده است (۱) طریحی در منتخب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: «مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمُوعِ مِقْدَارَ جُنَاحِ ذُبَابِهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْضَ بِدُونِ الْجَنَّةِ جَزَاءً». هر کس در نزد او مذکور شود حسین علیه السلام و از دو چشم او اشک بیرون آید که بقدر بال مگسی باشد، ثواب او بر خداست و خدا راضی نمی شود از برای او مزدی بغیر از بهشت. و در آن کتاب است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّيْهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا». (۲) هر بنده مؤمنی که مملو شود چشمهای او از اشک در مصیبت امام حسین علیه السلام به حدی که جاری شود بر دو گونه او، خداوند عالم، غرفه هایی در بهشت به او عطا نماید که در آن ساکن شود، لقبهای بسیار، که هر حقیقی هشتاد سال باشد و

ص: ۱۰۰

---

۱- بحار الأنوار ۴۴ / ۲۹۱ ح ۳۳ باب ۳۴ منتخب طریحی ۱ / ۲۶

۲- مشیر ال-حزان / ۱۴، وسائل الشیعه ۱۴ / ۵۰۱ ح ۱۹۶۹۲، منتخب طریحی ۱ / ۲۸ در برخی روایات به جای «ذرفت» کلمه «دمعت» و به جای «خدییه» کلمه «خده» آمده است.

هر سالی سیصد و شصت روز و هر روز پنجاه هزار سال از سالهای دنیا «وَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَصَابَهُ آذَى مِنْ أَجَلِنَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ أَمَنَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ» (۱) و هر مؤمنی که او را اذیتی و بلائی برسد بجهت ما، خداوند مهربان دور کند از او اذیتهای روز قیامت را و ایمن گرداند او را از عذاب جهنم «وَمَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَ مِنْ عَيْنِهِ وَلَوْ مِثْلَ رَأْسِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ» (۲) و هر کس مذکور شود در نزد او مصیبت ما، پس جاری شود از چشمهای او اشک اگر چه در کمی، به قدر سر مگسی باشد، خداوند عالم بیامرزد جمیع گناهان او را اگر چه در کثرت، به قدر کف دریا باشد. و در کتاب لهوف است (۳) که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ». هر کس بگرید و بگریاند سی نفر را در مصیبت امام حسین علیه السلام پس از برای او ثابت است بهشت. «وَمَنْ لَمْ يَتَيَأْتْ لَهُ الْبُكَاءُ، فَلْتَقَشَّ عُرُّ قَلْبِهِ مِنْ الْحُزْنِ فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۴) و هر کس که ممکن نشود از برای او گریه کردن و به جهت غم و اندوه حسین

علیه السلام به لرزه درآید دل او، پس از برای او است بهشت. «وَمَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى وَ لَوْ وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۵) هر کس بگرید یا بگریاند اگر چه یک نفر باشد پس از برای او است بهشت. پس هر گاه شمه ای از ثواب گریه کردن را دانستی و قدر و مرتبه این مصیبت را دانستی، بدان که (۶) در راه رضای خدا دوازده دست بریده شد، یکی دستهای حضرت جعفر طیار، چنانچه اشاره شد و دیگری دستهای عبدالله، پسر امام حسین علیه السلام چنانچه سابق گفتیم و دیگری دستهای مبارک حضرت عباس بود که مجلس هفتم / ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام

ص: ۱۰۱

- ۱- . مثير الاحزان / ۱۴ و شبیه به این حدیث در بحار الأنوار ۴۴ / ۲۸۱ باب ۳۴ آمده است
  - ۲- . وسائل الشیعه ۱۲ / ۲۰ باب ۱۰ البته شبیه به این حدیث با عبارت « مثل جناح الذباب » در بحار الأنوار ۴۴ / ۲۸۹ ح ۳۰ و ۴۴ / ۲۸۴ ح ۲۰ و ۲۷۸ ح ۳ و ۷۴ / ۳۵۱ ح ۱۸ آمده است.
  - ۳- . لهوف / ۱۰
  - ۴- . منتخب طریحی ۲۸ / ۱
  - ۵- . لهوف: ۱۰، منتخب طریحی ۲ / ۲۷۹
  - ۶- . طبق نقل بعضی از مقاتل دستهای چند نفر از شهدای کربلا بریده شده است الف : حضرت سید الشهداء علیه السلام ب :
- حضرت ابوالفضل علیه السلام ج : عبدالله بن الحسن د : وهب ه : نافع بن هلال بجلی و عبد الله بن عمیر

در روز عاشورا آنها را در راه رضای خدا نثار برادرش امام حسین علیه السلام نمود. مجمل این قضیه هائله بنا بر روایت مشهور، آن است که: بعد از آن که حضرت عباس، تنهایی برادرش امام مظلوم را مشاهده نمود، آمد خدمت امام علیه السلام و عرض کرد: «یا اخی هل من رخصه؟» (۱) ای برادر جان، آیا رخصت جهاد دارم تا جان خود را فدای تو نمایم؟ «فبکی الحسین علیه السلام بکساءً شدیداً حتی ابتلت لحيته بالدموع». پس امام مظلوم همین که این را شنید، گریست، گریه شدیدی به حدی که محاسن مبارکش تر شد. ثم قال: «یا اخی انت صاحب لوائی و علامه عسکری». فرمود: ای برادر، تو علمدار و نشانه لشکر منی «و اذا مضیت تفرق عسکری». هرگاه کشته شوی، متفرق می شود لشکر من و اثر ضعف من بر کوفیان ظاهر می شود.

حضرت عباس عرض کرد برادر: «قد ضاق صدري و سئمت من الحياه». تنگ شده است سینه من و ناامید شده ام از زندگانی دنیا. «و اريد ان اخذ الثار من هؤلاء المنافقين». و می خواهم بگیرم خونهای خود را از این منافقین کوفه و شام پس حضرت فرمود ای برادر: «ما ترى ما حل بنا من العطش و أشد الأشیاء علينا عطش الأطفال و الحرم». می بینی چقدر تشنه ایم؛ اما از همه بدتر، تشنگی اطفال و اهل حرم است. «و امض إلى الفرات و اتنی بشیء من الماء». برو به جانب فرات و قدری آب حاضر کن بجهت این طفلها. و لا- اخاف الشر يوم المتلقى ففرقهم فکمن له زید بن ورقاء من وراء نخله و عاونه حکیم بن الطفیل السنسی فضربه علی یمنه فأخذ السیف بشماله و حمل و هو یرتجز

و الله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابداء عن دینی

و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

فقاتل حتی ضعف فکمن له الحکم بن الطفیل الطائی من وراء نخله فضربه علی شماله فقال

یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری

فأصلهم یا رب حر النار فضربه ملعون بعمود من حدید فقتله فلما رأه الحسین علیه السلام صریعاً علی شاطئ الفرات بکی و انشأ  
يقول

تعديتم یا شر قوم ببغیکم

و خالفتم دين النبي محمد

أما كان خير الرسل اوصاكم بنا

اما نحن من نجل النبي المسدد

أما كانت الزهراء امي دونكم

أما كان من خير البريه احمد

لعنتم و اخزيتم بما قد جنيتم

فسوف تلاقوا حر نار توقد

أقول و في بعض تأليفات اصحابنا ان العباس لما رأى وحدته عليه السلام اتى اخاه و قال يا اخي هل من رخصه فبكى الحسين عليه السلام بكاء شديدا ثم قال يا اخي أنت صاحب لوائي و اذا مضيت تفرق عسكري فقال العباس قد ضاق صدري و سئمت من الحياه و اريد ان اطلب ثأري من هؤلاء المنافقين . فقال الحسين عليه السلام فاطلب لهؤلاء الاطفال قليلاً من الماء فذهب العباس و وعظهم و حذرهم فلم ينفعهم فرجع الى اخيه فأخبره فسمع الأطفال ينادون العطش العطش فركب فرسه و اخذ رمحه و القربه و قصد نحو الفرات فأحاط به اربعة آلاف ممن كانوا موكلين بالفرات و رموه بالنبال فكشفهم و قتل منهم على ما روى ثمانين رجلاً حتى دخل الماء . فلما اراد ان يشرب غرفه من الماء ذكر عطش الحسين و اهل بيته فرمى الماء و ملأ القربه و حملها على كتفه الأيمن و توجه نحو الخيمة فقطعوا عليه الطريق و احاطوا به من كل جانب فحاربهم حتى ضربه نوفل الأزرق على يده اليمنى فقطعها فحمل القربه على كتفه الأيسر فضربه نوفل فقطع يده اليسرى من الزند فحمل القربه بأسنانه فجاءه سهم فأصاب القربه و اريق ماؤها ثم جاءه سهم آخر فأصاب صدره فانقلب عن فرسه و صاح الى اخيه الحسين ادركنى فلما اتاه رآه صريعا فبكى و حمله الى الخيمة . ثم قالوا و لما قتل العباس قال الحسين عليه السلام الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي .

ص: ١٠٢

١- . قصه آمدن حضرت ابالفضل عليه السلام به خدمت حضرت سيد الشهداء عليه السلام در روز عاشورا در اين مقاتل بطور مفصل آمده است بحار الأنوار ٤٥ / ٤١ باب ٣٧ عوالم العلوم ١٧ / ٢٨٤ ، أسرار الشهاده ٢ / ٣٩٤ كبريت احمر / ١٥٩ لهوف / ١٧٠ منتخب طريحي ٢ / ١٣٥٠ ما آنچه در اينجا آورده شده از بحار الأنوار ٤٥ / ٤١ و ٤٢ است . و كان العباس السقاء قمر بنى هاشم صاحب لواء الحسين عليه السلام و هو اكبر الاخوان مضى يطلب الماء فحملوا عليه و حمل عليهم و جعل يقول : لا اهرب الموت اذا الموت رقا حتى اوارى في المصاليق لقي نفسى لنفس المصطفى الطهر و قا انى انا العباس اغدو بالسقا

و در روایت بحار، آن است که: رفت حضرت عباس نزد بنی امیه و هرچند ایشان را موعظه و نصیحت نمود نفع نبخشید و سخن حضرت را نشنیدند. پس مراجعت نمود و کیفیت را به حضرت عرض کرد: «فَسَمِعَ الْأَطْفَالَ يُنَادُونَ: الْعَطَشُ الْعَطَشُ». پس همین که مراجعت نمود، شنید صدای ناله طفل‌های حرم را که می گفتند: العطش العطش، داد از تشنگی، فریاد از بی آبی. «فَلَمَّا سَمِعَ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ..» پس همین که شنید حضرت عباس گریه اطفال را «..رَمَقَ بِطَرْفِهِ إِلَى السَّمَاءِ». سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: «إِلَهِي وَ سَيِّدِي أُرِيدُ أَعْتَدُ بَعْدَتِي وَ أَمَلَاءُ لِهَوْلَاءِ الْأَطْفَالِ قَرِيبَهُ مِنَ الْمَاءِ». ای خداوند مهربان، امیدوارم برگردم و به وعده خود وفا کنم و آب از برای طفل‌ها بیاورم. «فَرَكِبَ فَرَسَهُ وَ أَخَذَ رُمْحَهُ وَ الْقِرْبَةَ وَ قَصَدَ الْفُرَاتَ». پس اسب خود را سوار شد و نیزه خود را برداشت و مشکی به دوش انداخت و به جانب فرات روانه شد. و در روایتی گفت به اطفال: من می روم آب می آورم، این قدر گریه و ناله نکنید و دعا کنید که من صحیح و سالم برگردم. آن اطفال سر خود را از روی خاک برداشتند و دست‌ها را بلند کردند به درگاه خداوند عالم که: یا حمید متعال، عم بزرگوار ما عباس را صحیح و سالم برگردان که آب از برای ما بیاورد که جگر ما از تشنگی کباب شده است. پس حضرت عباس روانه شد به امیدی که بر می گردد؛ به این سبب، با برادر خود مثل سایر شهدا وداع نکرد. پس حضرت به علم امامت میدانستند که عباس شهید می شود؛ همین که چند قدم راه برفت، مجلس هفتم / ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام

دید از عقب سرش صدای گریه می آید و کسی او را صدا می زند چون نگاه کرد دید امام مظلوم گریه کنان می آید و آهسته آهسته صدا می زند: ای برادر، عباس، صبر کن تا تو را سیر بینم. حضرت عباس علیه السلام چون این را شنید، گریست و عرض کرد: ای برادر، مگر من کشته می شوم؟ حضرت گریست و آن دو برادر دست ها را به گردن یکدیگر درآوردند و اینقدر گریستند که نزدیک بود مدهوش شوند. پس بعد از وداع، حضرت عباس روانه فرات شد. «فَاحَاطَتْ بِهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مِنَ الْمُؤَكَّلِينَ بِالْفُرَاتِ». پس احاطه کردند او را چهار هزار نفر که موکل بر شط فرات بودند. در منتخب نوشته شده که: «فَقَالَ لَهُمْ: أَنْتُمْ كَفَرَةٌ أَمْ مُسْلِمُونَ؟» پس فرمود: ای جماعت، شما کافر هستید یا مسلمان؟ «هَلْ يَجُوزُ فِي دِينِكُمْ أَنْ تَمْنَعُوا الْحُسَيْنَ وَ أَوْفَالَهُ شُرْبَ الْمَاءِ؟» آیا جایز می دانید که منع کنید حسین و اطفالش را از آب فرات؟ «وَالْكِلَابُ وَالْخَنَازِيرُ يَشْرَبُونَ مِنْهُ». و حال این که سگها و خوکهای بیابان و دریا از آن آب می آشامند. آه، آه «وَالْحُسَيْنُ مَعَ أَوْفَالِهِ يَمُوتُونَ عَطْشًا، أَمَا تَذْكُرُونَ عَطْشَ الْقِيَامَةِ؟» آیا رواست که حسین با اطفال و عیال او در کنار شط فرات بمیرند از تشنگی؟ آیا فراموش نموده اید تشنگی قیامت را؟ در بحارالانوار نوشته است: همین که این سخن را از حضرت عباس شنیدند، آن چهار هزار نفر شروع نمودند تیرها به جانب آن مظلوم انداختند. و در روایت طریحی پانصد نفر از ایشان، تیرها به جانب آن جناب انداختند. «فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ وَ تَفَرَّقُوا عَنْهُ». پس حمله کرد بر ایشان آن فرزند شیر خدا و متفرق ساخت ایشان را.



«وَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِينَ فَارِسًا» و به قتل رسانید هشتاد نفر ایشان را. «فَهَمَّ فَرَسَهُ إِلَى الْمَاءِ». پس اسب خود را در آب راند. «وَأَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَطْفَالَهُ وَ عِيَالَهُ». کفی از آب برداشت و اراده کرد که بیاشامد، پس به یاد آورد تشنگی امام حسین علیه السلام و عیال و اطفالش را. «فَرَمَى الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ وَقَالَ: لَا ذُقْتُ الْمَاءَ وَ كَانَ سَيِّدِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَطْفَالَهُ عَطْشَانًا».

پس آب را ریخت و فرمود نمی آشامم آب را و حال آن که برادرم حسین و اطفال او و عیال او همه تشنه اند. مشک را پر از آب نمود و بر دوش راست انداخت و از شط فرات بیرون آمد. «فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ». پس سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: آرزوی عباس این است که این آب را برای اطفال تشنه ببرد. «فَبَكَى وَقَالَ: إِلَهِي أَوْصِلْنِي إِلَيْهِمْ». پس حضرت عباس گریست و گفت: خدایا این آب را به ایشان برسان و این آرزو را در دل عباس مگذار. پس لشکر کوفه و شام دور حضرت عباس را گرفتند علاوه بر موکلین آب فرات. راهها را بر عباس مسدود نمودند که نتواند آب به خیمه ها ببرد. «فَحَارَبَهُمْ مُحَارَبَةً عَظِيمَةً». پس محاربه نمود به ایشان محاربه عظیمی و جمع کثیری را به قتل رسانید. و در منتخب نوشته است که: مجلس هفتم / ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام

«فَأَخَذَهُ النَّبَالُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ حَتَّى صَارَ جِلْدُهُ كَالْقُنْفُذِ مِنْ كَثْرَةِ النَّبْلِ». اینقدر نیزه از هر طرف بر بدن شریف زدند که بدن آن حضرت شبیه به بدن خارپشت شده بود از کثرت تیر. «فَحَمَلَ عَلَيْهِ نُوفِلُ الْأَزْرَقِ فَضَرَبَهُ عَلَى يَدِهِ الْيُمْنَى فَقَطَعَهَا». پس حمله کرد نوفل ازرق علیه اللعنه و ضربتی زد بر دست راست آن حضرت و دست راست او را قطع نمود، پس مشك را به دوش چپ انداخت. «فَضَرَبَهُ نُوفِلٌ فَقَطَعَ يَدَهُ الْيُسْرَى مِنَ الزَّنْدِ». پس همان نوفل ملعون، ضربت دیگری بر دست چپ آن مظلوم زد و دست را از بند جدا نمود. «فَحَمَلَ الْقَرْبَةَ بِأَسْنَانِهِ». پس مشك را به دندان مبارك گرفت و در روایتی سر خود را به آسمان بلند کرد.

«وَبَكَى وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ أَطْفَالَ الْحُسَيْنِ عَطْشَانٌ». و گریست و فرمود: خدایا، اطفال برادرم حسین علیه السلام تشنه اند و انتظار آب را می برند، مرا مهلتی ده تا آب به ایشان برسانم. «فَجَاءَهُ سَهْمٌ فَأَصَابَ الْقَرْبَةَ وَأُرِيقَ مَأْوَهَا». پس ناگاه تیری آمد و واقع شد بر مشك آن مظلوم و تمام آب ریخت. «ثُمَّ جَاءَهُ سَيْهَمٌ آخَرَ، فَأَصَابَ صَدْرَهُ فَأَنْقَلَبَ عَنْ فَرْسِهِ». پس تیر دیگری آمد و واقع شد بر سینه مبارکش بنحوی که از اسب درغلطید و بر روی خاک قرار گرفت. «فَصَاحَ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ أَدْرِكْنِي يَا أَخَاهُ». پس فریاد کرد: ای برادر جان، برادر خود را دریاب. «فَسَاقَ الزَّيْحُ الْكَلَامَ إِلَى الْخَيْمَةِ». پس باد، کلام مبارك او را به خیمه رسانید؛ همین که حضرت صدای او را

شنید از خیمه بیرون آمد. «وَصَاحَ: وَآخَاهُ وَاعْبَاسَاهُ وَاللَّهِ يَعْزُّ عَلَيَّ فِرَاقُكَ». و فریاد کرد: ای برادر، عباس، که تو را کشتند و مرا بی برادر کردند؛ به خدا قسم که بر من بسیار گران است مفارقت تو. مؤلف گوید: در منتخب طریحی روایتی از بحار الانوار، چنین نقل نموده و در روایتی دیگر از بحار چنین است: بعد از آن که آن حضرت از فرات بیرون آمد زید بن ورقاء به اعانت حکیم بن طفیل علیهما اللعنه از کمین نخلی بیرون آمد و دست راست مبارک آن مظلوم را قطع نمودند: حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و بر قوم حمله کرد و این رجز را میخواند:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي

إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ

نَجْلُ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

به خدا قسم، اگر قطع نمودید دست راست مرا، هیچ باک ندارم و تا زنده ام دست از حمایت دین خود و امام صادق خود که از نسل پیغمبر طاهر امین است بر نمی دارم. پس این قدر جهاد کرد که ضعف بر او مستولی شد. ناگاه حکیم بن طفیل الطائی از کمینگاه نخلی بیرون آمد و دست چپ او را قطع نمود؛ پس در آن حال نه دستی داشت که دشمن را از خود دور کند و نه کسی بود که او را در آن معرکه اعانت کند. پس خطاب به نفس خود نمود:

يَا نَفْسُ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ

وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ

قَدْ قَطَعُوا بِبَعْضِهِمْ يَسَارِي

فَاصْبِرْ لَهُمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ اِي نَفْسُ، گرچه یاوری نداری، لیکن از کفار مترس و از حربیه های ایشان باکمجلس هفتم / ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام

نداشته باش. بشارت باد تو را به رحمت خداوند جبار و رسیدن به خدمت رسول مختار. بتحقیق که این ظالمان از روی ظلم و عداوت، بریدند دست چپ مرا؛ خدایا بچشان به ایشان حرارت آتش جهنم را. «فَضَرَبَهُ مَلْعُونٌ بِعُمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ عَلَى أُمَّ رَأْسِهِ فَفَلَقَ هَامَّتُهُ فَوَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ». آه آه؛ پس در آن حال ملعون بیحیایی در آمد و یک عمود آهنی بر فرق مبارک آن مظلوم زد که فرق مبارکش شکافته شد و بر زمین افتاد. «وَهُوَ يُنَادِي: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيكَ مِنَ السَّلَامِ». پس حضرت عباس صدا زد برادر خود را که: ای برادر، بر تو سلام باد، برادر خود را دریاب. «فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى وَقَالَ: أَلَا إِنَّ أَنْكَسَرَ ظَهْرِي وَقَلَّتْ حِيلَتِي». پس حضرت امام حسین صیحه زد و گریست و دستهای خود را به کمر گرفت و فرمود: حال پشت من شکسته شد و تدبیر من تمام شد. همین که این آواز به گوش اطفال تشنه رسید، همه فریاد نمودند و بر روی خاک افتادند و خاک بر سر ریختند که: ای داد، عم ما کشته شد و آب از برای ما نیاورد و ما از تشنگی هلاک می شویم. پس آن طفلها آهی کشیدند و در بیرون خیمه به خاک افتادند. پس حضرت امام مظلوم بر ذوالجناح سوار شده رو به جانب فرات روانه شد. صاحب محرق الفؤاد نوشته است: (۱) همین که در وسط لشکر اعداء رسید و ایشان را متفرق ساخت و برادر خود را صدا می زد و تفحص او می کرد، ناگاه ذوالجناح ایستاد بنحوی که قدم از قدم بر نمی داشت، گاهی سر خود را بر روی خاک می کرده و گاهی به آسمان بلند نموده. حضرت دانست که مطلبی دارد، فرمود: ای ذوالجناح چه مطلب داری؟ امام چون نظر مبارک را بر روی زمین انداخت دستهای بریده برادرش عباس را دید که بر روی خاک افتاده؛ حضرت

ص: ۱۰۸

۱- . سوگنامه آل محمد ص ۳۱۵ بنقل از تذکره الشهداء ص ۲۷۱ و ۲۷۲

پیاده شد و آن دستها را بر داشت و بوسید و گریست و بر صورت خود کشید و فرمود: ای داد که برادرم کشته شد. ناگاه قدری دیگر رفت، باز ذوالجناح به نحو اول ایستاد، حضرت نگاه کرد دید مشک پاره برادرش بر روی خاک افتاده و آبهای آن ریخته، آهی کشید و گریست و روانه شد تا آن که آمد بر سر نعش مطهر برادرش، او را دید که در خاک افتاده با بدن چاک چاک و فرق شکافته، حضرت پیاده شدند و سر برادر خود را برداشت و گرد و خاک از روی مبارکش برداشتند و آن را بر سینه چسبانیدند و به قولی در دامن خود گذاشت. اما بسوزد جگر شیعیان در وقتی که مظلوم کربلا در روی خاک افتاده بودند با بدن پاره پاره و فرق شکافته، کسی نبود سر او را به دامن بگیرد و گرد و غبار از صورت مبارکش پاک نماید، بلی ملعونی آمد- زبان لال شود و دل کباب گردد- بر بالای سر آن حضرت، عمودی از آهن بر سر نازنین مطهرش زد که فرق مبارکش تا پیشانی شکافته شد، و به روایتی: شمشیر بر فرق همایونش زد که آن مظلوم در خاک غلطیده؛ صدای گریه زینب در خیمه بلند شد و آه و ناله از ساکنان ملاً اعلای مضاعف شد. مؤلف گوید که: آنچه شیخ طریحی در منتخب و علامه مجلسی در بحارالانوار نقل نموده، (۱) آن است که: بعد از آن که نعش حضرت عباس را برداشته به خیمه ها آورد، مصیبت اهل حرم تازه شد و عزای او را بر پا نمودند. و این فی الجمله، منافات دارد با محل دفن آن حضرت که به سمت نهر علقمه واقع شده است که بُعْدِ کلی دارد به خیمه گاه، اگرچه ممکن است که آن حضرت بعد از آن که نعش منور را به خیمه ها آورده و اهل بیت علیهم السلام آن را وداع نموده و گریه و زاری بر آن کرده، آن نعش پاره پاره را رد فرموده باشد به محل خود. لیکن حدیثی حقیر دیده ام مخالف آن، که حضرت وقتی که بر سر نعش عباس آمد، آن بدن را مجروح و پاره پاره یافت، به حدی که نتوانست از کثرت جراحت آن را مجلس هفتم / ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام

ص: ۱۰۹

به خیمه گاه نقل نماید، آن را به حال خود گذاشت و تنها مراجعت نمود. و به قولی: رمقی از آن بزرگوار باقی بود، امام مظلوم فرمود: ای برادر اگر وصیتی داری بگو. حضرت عباس عرض کرد: ای برادر، آرزو داشتم که آب از برای اطفال تشنه بیاورم، کوفیان نگذاشتند و دل مرا شکستند، مشک مرا تیرباران نمودند؛ مرا به خیمه مبر که از اطفال خجالت می کشم. این را گفت و روح شریفش به آشیان خلد پرواز نمود. حضرت او را به حال خود گذاشتند و گریه کنان مراجعت فرمودند.

لیکن اقوی نزد حقیر، این روایت است که (۱) شیخ مفید و سید بن طاووس و شیخ جعفر بن نما در کتاب مشیرالاحزان ذکر فرموده اند، اگرچه غیر مشهور است. و آن این است که گفته اند: امام حسین علیه السلام و حضرت عباس یک دفعه سوار شده اند و امام مظلوم، از کثرت عطش اراده فرات نمودند و حضرت عباس در برابر روی حضرت روانه شد، چون علمدار لشکر بود، علم را در برابر روی آن حضرت میداشت، که ناگاه سوارهای عمرین سعد به آن حضرت برخوردند، ناگاه ملعونی از قبیله بنی دارم تیری به جانب امام علیه السلام انداخت، آن تیر آمد در حنک شریف آن حضرت نشست، پس آن حضرت تیر را کشید و دستهای خود را در زیر گلوی خود میداشت و پر از خون می شد و آنها را میریخت و می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ» (۲) خدایا شکایت می کنم به سوی تو از افعال بنی اُمیّه نسبت به پسر دختر پیغمبر تو. پس در آن حال لشکر، حضرت عباس را از امام علیه السلام بریدند و ما بین او و امام جدایی انداختند و از چهار طرف، دور حضرت عباس را احاطه نمودند؛ تا این که او را شهید نمودند؛ زید بن ورقاء و حکیم بن طفیل کار او را ساختند و او را شهید نمودند.

ص: ۱۱۰

۱- . لارشاد ص ۲۴۰ محرق الفواد ص ۲۹

۲- . قمقام زخار ۲ / ۴۴۵

فَبَكَى الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءٍ شَدِيدًا. پس امام علیه السلام گریست گریه شدیدی. از این حدیث میتوان استفاده نموده که دیگر فرصت نشده که امام نعش او را به سایر شهدا ملحق سازد، پس در محل شهادت ماند. و شاید علت‌های دیگر داشته باشد که بر ما معلوم نباشد. واللّٰه العالم. چه خوب گفته شاعر در این مقام:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكَى عَلَيْهِ

فَتَى أَبْكَى الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ

سزاوارترین مردمان که گریه کنند بر آن، جوانی است که گریه کرد حسین علیه السلام بر او به کربلا.

أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ

أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالْدَّمَاءِ

آن برادر عزیز محترم‌ش، ابوالفضل العباس، پسر علی بود که او را در خاک و خون، مخالفان به سم اسبان، آغشته و پایمال نمودند.

وَمَنْ وَاسَأَهُ لَا يُثْنِيهِ شَيْءٌ

وَجَادَلُهُ عَلِيٌّ ظَمَاءٌ بِمَاءٍ (۱)

کسی که در حال تشنگی مواسات نمود با برادر خود و جان را فدای برادر خود نمود با وجود این که تشنه بود، بجهت تحصیل آب از برای او، تا تشنه کشته شد. و شاعر دیگر می گوید:

وَمَا زَالَ فِي حَرْبِ الطَّغَاةِ مُجَاهِدًا

إِلَى أَنْ هَوِيَ فَوْقَ الصَّعِيدِ مُجَدِّلاً

پیوسته حضرت عباس جهاد می کرد در جنگ مخالفان، تا این که از کثرت جراحت تاب نیاورده بر روی زمین افتاد با بدن پاره پاره.

وَقَدْ رَشَقُوهُ مِائِلًا وَخَرَقُوا

لَهُ قِرْبَةَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ قَدْ مَلَأَ

آه، آه دل شیعیان بسوزد که اولاد کوفیان، بدن مبارکش را بضر تیر پاره پاره نمودند و ثانیاً بعد از فراغ از آن، مشکی را که با هزار حسرت و سوز دل پر از آب کرده بود بجهت طفلها، دریدند.

فَنَادَى حُسَيْنًا وَالدُّمُوعُ هَوَامِلٌ

أَيَابُنَ أَخِي قَدْ خَابَ مَا كُنْتُ أَمِلًا

مجلس هفتم / ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام

ص: ۱۱۱

---

۱- . منتخب طریحی ۲ / ۴۴۲ مقتل ابی مخنف ص ۳۱۸



بعد از آن که بر روی خاک افتاد برادر خود حسین علیه السلام را صدا زد در حالتی که اشکهایش سرازیر بود؛ که: ای برادر، از آرزوی خود ناامید شدم و کوفیان مرا کشتند و آب مشک را ریختند و زمانه با ما خلاف خواهش رفتار نمود.

«فَلَمَّا رَأَهُ السَّبِطُ مُلْقَى عَلَى الثَّرَى

فَنَادَى بِقَلْبِ بِالْهُمُومِ قَدِ امْتَلَا

پس همین که نظر امام مظلوم بر بدن پاره پاره برادر خود عباس افتاد که در بیابان افتاده و در حال جان دادن بود، با دل سوخته و قلب گداخته او را صدا زد که:

أَخِي كُنْتُ عَوْنِي فِي الْأُمُورِ جَمِيعِهَا

أَبَا الْفَضْلِ يَا مَنْ كَانَ لِلنَّفْسِ بَادِلًا

ای برادر، تو در همه حال و در همه احوال پشت و پناه من بودی؛ حال چه شد که تو در خاک و خون افتاده و دست از یاری برادر خود کشیده ای.

يَعِزُّ عَلَيْنَا أَنْ نَرَكَ عَلَى الثَّرَى

طَرِيحًا وَ مِنْكَ الْوَجْهُ أَضْحَى مُرَمَّلًا

و بسیار ناگوار است بر ما که تو را ببینیم با بدن چاک چاک بر روی خاک افتاده باشی و صورت نازکت به خاک و خون آغشته باشد. ای آقا، تو یک ساعت نتوانستی که صورت به خون آغشته برادر خود را ببینی، پس چه حال داشتند عیال بیپناه تو که از کوفه تا شام، صورت به خون آغشته تو را و برادرها و پسرهای تو را میدیدند. و ای آقا، تو نعش برادر خود عباس را یک طرفه العین نتوانستی ببینی با وجودی که سر داشت، پس خواهرت زینب چه حال داشت وقتی که نظرش بر بدن بی سر تو و سایر برادرها و جوانان هاشمی افتاد که همه بی سر افتاده بودند.

عَلَيْكَ مِنَ الرَّحْمَنِ الْفُ تَحِيَّهٍ

فَقَدَّرَكَ عِنْدِي يَا أَخِي الْأَنْ قَدْ عَلَا(۱)

ای برادر، بر تو باد هزار تحیت خداوندی. قدر و مرتبه تو حال که کشته شدی در نزد من ظاهر شد. و در کتاب حزن الشهاده روایت کرده است (۲) از مقتل هشام ابن اصبح که

ص: ۱۱۲

۲- . تذکره الخواص ص ۱۵۹ قمقام زخار ۲ / ۴۴۶ قابل ذکر است مرحوم مغفور استاد سید محمد جواد ذهنی تهرانی در کتاب مقتل الحسین خود چنین نقل می کند بنابر آنچه صاحب تبر مذاب نوشته است اسم این شهید جوان محمد بن امیر المؤمنین بوده است که توسط کاتبین سهوی صورت گرفته و عباس را به جای محمد نوشته اند . و الله العالم.

گفت: وقتی سرهای شهدای کربلا را وارد کوفه کردند، دیدم یک سوار خوش رویی بر اسبی سوار است و می آید: «وَقَدْ عَلِقَ فِي لِيْبِ فَرْسِهِ رَأْسَ غُلامِ امْرَدٍ كَأَنَّهُ الْقَمَرُ فِي لَيْلِهِ يَدْر». و به گردن اسب خود آویخته است سر جوانی را که مثل ماه شب چهارده است در نور و جمال. «وَالْفَرَسُ يَمْزُحُ فَإِذَا طَأَطَأَ رَأْسُهُ لِحِقِّ بِالْأَرْضِ». و آن اسب به هیجان و اضطراب بود؛ هر گاه سر خود را پایین می نمود و به زین می افکند، آن سر مبارک بر زمین مالیده می شد. راوی گوید: پرسیدم: ای ظالم بیرحم، این سر کیست که این قدر ستم و جفا در حق او می کنی؟ آن ملعون گفت: سر عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام. گفتم تو کیستی؟ گفت: حرمله بن کاهل اسدی. راوی می گوید: چون این حال را دیدم، به گریه درآمدم و کیسه زری به آن ملعون دادم که آن سر را بالاتر نصب نماید تا بر زمین نرسد، آن ملعون زر را گرفت و سر مبارک را قدری بالاتر بست. بعد از چند روز دیگر، همان ملعون را دیدم با صورت سیاه چون قیر ظلمانی. به او گفتم: روزی که سر مبارک را به گردن اسب آویخته بودی، تو را دیدم به صورت نیکویی که در میان عرب کسی را به خوشرویی تو ندیده بودم، تو را چه شد که رویت به این نحو قبیح و سیاه گردیده؟ آن ملعون گریست و گفت: از آن روز تا به حال، هیچ شبی بر من نمی گذرد مگر آن که دو نفر می آیند و مرا می گیرند و سرنگون بر آتش افروخته میاندازند و بدن من به آن آتش گداخته می شود و من فریاد می کنم تا صبح و چون صبح می شود مرا رها می کنند و باز شب که می شود به آن نحو مرا عذاب می کنند؛ پس آن ملعون به آن حال بود تا به جهنم واصل شد. مؤلف گوید: این روایت اگر چه مشتمل است بر آن که حضرت عباس غلام امرد بوده است و این خلاف مشهور است و ظاهراً خلاف واقع، مع ذلك، مجلس هفتم / ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام

موجب عدم اعتبار آن بالکلیه نخواهد بود، چنانچه در علم اصول محقق است. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی. پاورقی ها: -----

---

ص: ۱۱۴





## فصل هشتم خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام

ص: ۱۱۷

فصل هشتم خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» (۱) در کتاب کامل الزیارات از ابراهیم نخعی روایت نموده است که: بیرون آمد امیرالمؤمنین علیه السلام و نشست در مسجد؛ جمع شدند دور آن حضرت، اصحابش و آمد امام حسین علیه السلام تا این که ایستاد در برابر روی آن حضرت، حضرت دست راست خود را گذاشت بر سر امام حسین علیه السلام و فرمود: «يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ عَيَّرَ أَقْوَامًا فِي الْقُرْآنِ فَقَالَ: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ» ای پسرک من، خدا سرزنش فرموده در قرآن جمعی را و فرموده است که: گریه نکرد بر ایشان آسمان و زمین و نبودند آن جماعت، مهلت داده شدگان. «وَإِيمُ اللَّهُ لَتَقْتُلَنَّ ثُمَّ تَبْكِيكَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ» (۲) اما تو ای حسین، که کشته می شوی و می گرید بر تو جمیع آسمانها و زمینها. و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمودند در تفسیر این آیه مبارکه: «لَمْ تَبْكِيكَ السَّمَاءُ عَلَىٰ أَحَدٍ مُنْذُ قَتَلَ يَحْيَىٰ بَنَ زَكَرِيَّا حَتَّىٰ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَبَكَتْ

ص: ۱۱۸

۱- . دخان / ۲۹

۲- . کامل الزیارات باب ۲۸ ص ۹۳ ح ۲ - بحار الأنوار ۴۵ / ۲۰۱ ح ۱ و ۴۵ / ۲۰۹ ح ۱۶



عَلَيْهِ» (۱). گریه نکرد آسمان بر احدی از روزی که یحیی ابن زکریا کشته شد، تا این که کشته شد حسین، پس گریست بر او. و در حدیث دیگر، حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (۲) «وَلَقَدْ بَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ كُلُّ شَيْءٍ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى». هر آینه بتحقیق که گریستند بر امام حسین علیه السلام همه موجودات، چه دیده شوند (مثل کوه و سنگ و انسان) و چه دیده نشوند (مثل جن و ملک و ارواح مقدسه انبیاء و اوصیا) و در منتخب، روایت شده است از ابن عباس، (۳) در تفسیر همین آیه که: هرگاه پیغمبری از پیغمبران وفات نماید، آسمان چهل سال بر او گریه می کند و هرگاه عالم عاملی از دنیا برود، آسمان چهار روز بر او گریه می کند. «وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَتَبَكَى عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ طَوَّلَ الدَّهْرِ». و اما امام حسین علیه السلام، پس بر او گریه می کند آسمان و زمین به قدر طول تمام دنیا.

و در حدیث دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (۴) «بِأَبِي وَ أُمِّي الْحُسَيْنِ، الْمَمْتُولِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ». پدر و مادرم فدای حسین مظلوم باد که او را در ظهر کوفه شهید می کنند. «وَ كَأَنِّي بِالْوَحْشِ مَادَّةٌ أَعْنَقَهَا إِلَى قَبْرِهِ يَزُتُونَهُ لَيْلًا حَتَّى الصَّبَاحِ». و گویا به چشم می بینم وحشیان صحرا را که گردنهای خود را کج کرده اند و می کشند به جانب قبر منورش و بر او نوحه و ندبه می کنند از اول شب تا به صبح.

«فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَيَأْكُمُ وَالْجَفَاءُ» پس هرگاه چنین باشد که وحشیان بر او گریه می کنند، پس پرهیزید از جفا مجلس هشتم / خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام

ص: ۱۱۹

- 
- ۱- . کامل الزیارات باب ۲۸ ص ۹۴ ح ۶ بحار الأنوار ۴۵ / ۲۱۰ ح ۲۰ ضمنا در بحار ۱۴ / ۱۸۳ ح ۲۷ شبیه به این حدیث با کمی اختلاف آمده است
  - ۲- . کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۳ ح ۳
  - ۳- . منتخب طریحی ۱ / ۱۴۳ اسرار الشهادة ۳ / ۸۳
  - ۴- . بحار الأنوار ۴۵ / ۲۰۵ ح ۹ و ۱۰۱ / ۶ ح ۲۳ - اسرار الشهادة ۳ / ۸۴

کردن بر او. داود بن فرقد می گوید: (۱) وارد شدم بر امام خود، حضرت صادق علیه السلام، که نشسته و نظر مبارکش را انداخت به جانب کبوتری و آن کبوتر صدا می کرده بعد از مدتی که حضرت نظر به آن کبوتر نموده، به من فرمود: ای داود، آیا میدانی که این مرغ چه می گوید؟ عرض کردم: نه والله، فدای تو شوم؛ حضرت فرمودند که: ای داود، این مرغ لعنت می کند بر قاتلان اباعبدالله علیه السلام پس او را در خانه های خود جای دهید. حسین بن ابی منذر می گوید: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم، فرمود: (۲) یابن ابی منذر، هرگز کسی بوم را که او را در فارسی جغد می گویند در روزها دیده است؟ عرض کردم: نه والله، بلکه آن ظاهر نمی شود مگر در شب. حضرت فرمود: این مرغ همیشه در معموره مسکن داشت. «فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَتَّ عَلَى نَفْسِهَا أَنْ لَا تَأْوِي الْعُمَرَانَ أَبَدًا وَلَا تَأْوِي إِلَّا الْخَرَابُ».

پس همین که مظلوم کربلا- شهید شد، قسم یاد کرد که دیگر در معموره قرار نگیرد و همیشه در خرابه ساکن باشد. و در حدیث دیگر، حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: (۳) بوم مرغی بود که در عهد جدم رسول الله صلی الله علیه و آله در منازل و قصور مسکن داشت؛ در وقت طعام خوردن بر سر خانهای طعام حاضر می شد و مردم طعام در پیش او می انداختند، می خورد و آب می آشامید، بعد از آن به مکان خود مراجعت می کرد. ولما قتل الحسين خرجت من العمران الى الخراب و الجبال والبراري. پس همین که حسین علیه السلام شهید شد، از معموره بیرون رفت به سوی خرابه ها و کوه ها و صحراها. «وَقَالَتْ: بِئْسَ الْأُمَّةٌ أَنْتُمْ قَتَلْتُمْ ابْنَ بِنْتِ بَنِيكُمْ».

ص: ۱۲۰

۱- بحار الأنوار ۴۴ / ۳۰۵ باب ۳۶

۲- کامل الزیارات باب ۳۱ ص ۱۰۵ ح ۱ - بحار الأنوار ۴۵ / ۲۱۳ ح ۳۴ باب ۴۰ عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته يقول فی البومه فقال هل احد منكم راها بالنهار قيل له لا تكاد تظهر بالنهار ولا تظهر الا ليلا قال اما أنها لم تزل تأوي العمران ابدا فلما ان قتل الحسين عليه السلام آلت على نفسها ان لا- تأوي العمران ابدا و لا تأوي الا الخراب فلا تزال نهارها صائمه حزينه حتى يجنها الليل فاذا جنها الليل فلا تزال ترن على الحسين صلوات الله عليه حتى تصبح

۳- کامل الزیارات باب ۳۱ ص ۱۰۵ ح ۲ - بحار الأنوار ۴۵ / ۲۱۴ ح ۳۵

و گفت آن مرغ که: شما بد امتی بودید که کشتید پسر دختر پیغمبر خود را. «وَلَا أَمْنَتِكُمْ عَلَى نَفْسِي». و دیگر من مطمئن نیستم که با شما ساکن شوم. «فَلَا تَزَالُ نَهَارَهَا صَائِمَةً حَزِينَةً حَتَّى تَجِيئَهَا اللَّيْلُ» (۱) و این مرغ، پیوسته روزها روزه است و محزون در خرابه نشسته است تا شب بر او وارد شود. وَ إِذَا جَاءَهَا اللَّيْلُ أَفْطَرَتْ عَلَى مَا رَزَقَتْ، ثُمَّ لَا تَزَالُ تَرْتُّنُ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تُصْبِحَ.

و همین که شب تاریک می شود افطار می کند به چیز کم پستی، پس ناله و صیحه می کند بر امام حسین تا صبح طالع می شود. و به روایتی: «حَتَّى يَجْرِي الدَّمُ مِنْ فَمِهِ». به حدی ناله می کند که خون از دهان او جاری می شود. و در بحارالانوار، روایت شده است از طریق اهل بیت علیهم السلام (۲) در وقتی که امام مظلوم شهید شد، آن حضرت را بی سر بر روی خاک انداخته بودند و خون از رگهای شریفش بر روی زمین جاری بود، ناگاه مرغ سفیدی آمد، پر و بال خود را به خون آن حضرت رنگین نمود و روانه شد در حالتی که خون از بال او میچکید؛ پس بر خورد به جمعی از مرغان که بر سایه شاخه ای نشسته بودند و هریک وصف آب و دانه و علف را می کنند، پس آن مرغ خون آلود گفت: «وَيْلَكُمْ أَيُّهَا الطُّيُورُ أَتَشْتَغِلُونَ بِالْمَلَاهِي وَ ذِكْرِ الدُّنْيَا وَ الْمَنَاهِي، وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ فِي هَذَا الْحَرْزِ مُلْقَى عَلَى الرَّمْضَاءِ ظَامٍ مَذْبُوحٍ، وَ دَمُهُ مَسْفُوحٌ».

وای بر شما ای مرغان، آیا به لهو و لعب می گذرانید و مشغول امر دنیا و مجلس هشتم / خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام

ص: ۱۲۱

۱- ادامه پاورقی شماره ۸ است البته مشابه این حدیث در بحارالانوار: ۶۴ / ۳۲۹ ح ۱ نقل شده است.

۲- بحارالانوار ۴۵ / ۱۹۱ ح ۳۶ باب ۳۹ تا صفحه ۱۹۳ قال و روی من طریق اهل البيت عليهما السلام انه لما استشهد الحسين عليه السلام بقي في كربلاء صريعا و دمه على الأرض مسفوحا و اذا بطائر ابيض قد اتى و تمسح بدمه و جاء و الدم يقطر منه فرأى طيوراً تحت الظلال على الغصون و الأشجار و كل منهم يذكر الحب و العلف و الماء فقال لهم ذلك الطير المتلخ بالدم يا ويلكم اتشتغلون بالملاهي و ذكر الدنيا و المناهي و الحسين في أرض كربلاء في هذا الحر ملقى على الرمضاء ظامى مذبوح و دمه مسفوح فعادت الطيور كل منهم قاصدا كربلاء فرأوا سيدنا الحسين عليه السلام ملقى في الأرض جثه بلا رأس و لا غسل و لا كفن قد سفت عليه السواقي و بدنه مرضوض قد هشمته الخيل بحوافرها زواره و حوش القفار و ندبته جن السهول و الأوعار قد اضاء التراب من انواره و ازهر الجو من ازهاره فلما رآته الطيور تصايحن و اعلن بالبكاء و الثبور و توقعن على دمه يتمرغن فيه و طار كل واحد منهم الى ناحيه يعلم اهلها عن قتل ابي عبدالله الحسين عليه السلام فمن القضاء و القدر ان طيرا من هذه الطيور قصد مدينة الرسول و جاء يرفرف و الدم يتقاطر من اجنحته و دار حول قبر سيدنا رسول الله يعلن بالنداء الا قتل الحسين بكربلاء الا- ذبح الحسين بكربلاء فاجتمعت الطيور عليه و هم يبكون عليه و ينوحون فلما نظر اهل المدينة من الطيور ذلك النوح و شاهدوا الدم يتقاطر من الطير لم يعلموا ما الخبر حتى انقضت مده من الزمان و جاء خبر مقتل الحسين علموا ان ذلك الطير كان يخبر رسول الله بقتل ابن فاطمه البتول و قره عين الرسول و قد نقل انه في ذلك اليوم الذي جاء فيه الطير الى المدينة كان في المدينة رجل يهودي و له بنت عمياء زمناء طرشاء مشلوله و الجذام ق و د احاط ببدنها فجاء ذلك الطائر و الدم يتقاطر منه و وقع على شجره يبكي طول ليلته و كان اليهودي قد اخرج ابنته تلك المريضة الى خارج المدينة الى بستان و تركها في البستان الذي

جاء الطير و وقع فيه فمن القضاء و القدر ان تلك الليله عرض لليهودى عارض فدخل المدينه لقضاء حاجته فلم يقدر ان يخرج تلك الليله الى البستان التى فيها ابنته المعلوله و البنت لما نظرت ابها لم يأتها تلك الليله لم يأتها نوم لوحدها لأن ابها كان يحدثها و يسليها حتى تنام فسمعت عند السحر بكاء الطير و حينه فبقيت تتقلب على وجه الأرض الى ان صارت تحت الشجره التى عليها الطير فصارت كلما حن ذلك الطير تجاوبه من قلب محزون فينما هي كذلك اذ وقع قطره من الدم فوقعت على عينها ففتحت ثم قطره اخرى على عينها الأخرى فبرأت ثم قطره على يديها فعوفيت ثم على رجليها فبرأت و عادت كلما قطرت قطره من الدم تلتخ به جسدها فعوفيت من جميع مرضها من بركات دم الحسين عليه السلام فلما اصبحت اقبل ابوها الى البستان فرأى بنتا تدور و لم يعلم انها ابنته فسألها انه كان لى فى البستان ابنه عليه لم تقدر ان تتحرك فقالت ابنته و الله أنا ابنتك فلما سمع كلامها وقع مغشيا عليه فلما افاق قام على قدميه فأنت به الى ذلك الطير فرآها و اكرأ على الشجره يئن من قلب حزين محترق مما رأى مما فعل بالحسين عليه السلام فقال له اليهودى اقسمت عليك بالذى خلقك ايها الطير أن تكلمنى بقدره الله تعالى فنطق الطير مستعبرا ثم قال انى كنت و اكرأ على بعض الأشجار مع جملة الطيور عند الظهيرة و اذا بطير ساقط علينا و هو يقول أيها الطيور تأكلون و تنتعمون و الحسين فى ارض كربلاء فى هذا الحر على الرضاء طريحا ظامئا و النحر دام و رأسه مقطوع على الرمح مرفوع و نساؤه سبايا حفاه عرايا فلما سمعن بذلك تطايرن الى كربلاء فرأيناه فى ذلك الوادى طريحا الغسل من دمه و الكفن الرمل السافى عليه فوقعنا كلنا عليه نوح و نتمرغ بدمه الشريف و كان كل منا طار الى ناحيه فوقعت انا فى هذا المكان فلما سمع اليهودى ذلك تعجب و قال لو لم يكن الحسين ذا قدر رفيع عند الله ما كان دمه شفاء من كل داء ثم اسلم اليهودى و اسلمت البنت و اسلم خمسمائه من قومه

خوشی آن می باشید و حال آن که امام حسین علیه السلام در آفتاب گرم بر روی ریگ افتاده با بدن چاک چاک، تشنه و گرسنه و خون از اعضای شریفش جاری شده؟ آن مرغان چون این را شنیدند همه پرواز کردند به جانب کربلا. «فَرَأَوْا سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُلْقَى فِي الْأَرْضِ جُنَّةً بِلَا رَأْسٍ وَلَا غُسْلٍ وَلَا - كَفَنٍ قَدْ سَفَّتْ عَلَيْهِ السَّوْفَى». پس همین که وارد کربلا شدند، دیدند که امام مظلوم بیسر بر روی خاک افتاده بیغسل و کفن و بادها، خاک و خاشاک بر بدن منورش گذاشته اند. «وَ يَدْنُهُ مَرْمُوضٌ قَدْ هَشَمَتْهُ الْخَيْلُ بِحَوَافِرِهَا». و بدن مبارکش در هم کوبیده شده است و به سم ستوران بر هم شکسته و خورد شده است. «زُورَاهُ وَحُوشُ الْقِفَارِ، وَ نَدْبَتُهُ جَنُّ الشُّهُولِ وَالْأَعْوَارِ». و کسی به دیدنی او نمی رود مگر درنده های صحرا و کسی گریه و ندبه نمی کند مگر جنهای بیابانها و کوهها. «قَدْ أَضَاءَتِ الثُّرَابُ مِنْ أَنْوَارِهِ وَ أَزْهَرَ الْجَوْ مِنْ أَزْهَارِهِ». و از نور صورتش صحرا و دشت روشن گشته بود. چون آن طیور آن حال را دیدند صداها به گریه بلند کردند و خود را بر روی خون مبارکش انداختند و صورت و پر و بال خود را در آن خون رنگین کردند و هر یک به سمتی پرواز نمودند تا خبر شهادت آن حضرت را به اهلش برسانند. «فَمِنَ الْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ أَنَّ طَيْرًا مِنْ هَذِهِ الطُّيُورِ قَصَّيدَ مَدِينَةَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ». پس یکی از آن مرغها روانه شد به جانب مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله . همین که وارد شد، آمد در نزد قبر مبارک رسول الله در حالتی که بالهای خود را حرکت میداد و قطرات خون از بالهای او میچکید و صدای خود را به ناله بلند کرد و گفت:

«أَلَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءَ». حسینی را که از شیرہ جان، او را پرورش دادی، تشنه و گوسفندوار ذبح نمودند و رعایت حق تو را در او نکردند. که ناگاہ مرغها دور او جمع شدند و صدا بہ نوحہ و گریہ بلند کردند؛ پس اهل مدینہ جمع شدند و ناگاہ بہ آن مرغها نمودند کہ نوحہ و فریاد می کردند. و یکی از آنها خون از بالهایش میچکید تعجب نمودند و ندانستند چه خبر است. تا آن کہ بعد از زمانی خبر رسید کہ امام حسین علیہ السلام شہید شدہ است؛ فهمیدند آن مرغ خبر شہادت امام مظلوم را آورده بود. روایت شدہ است: در همان روز کہ آن مرغ وارد مدینہ شد، یک یهودی در مدینہ بود و او را دختری بود از ہر دو چشم نابینا و زمین گیر و پاہا و دستهای او شل و علاوہ بر آن جذام تمام بدنش را احاطہ کردہ بود، پس آن مرغ آمد بر شاخہ درختی نشستہ در حالتی کہ خون از بال او میریخت و تمام شب گریہ می کرد و آن یهودی دختر علیلہ خود را برداشتہ در بیرون مدینہ در بستانی کہ آن مرغ در آن جا بود، گذاشتہ بود؛ اتفاقاً آن شب، یهودی را عارضہ ای رخ دادہ، رفت بہ مدینہ بجهت حاجت خود و او را ممکن نشد کہ مراجعت کند بہ آن باغستان کہ دختر علیلہ مریضہ خود در آن جا بود و آن دختر آن شب از بیکسی و تنهایی بہ خواب نمی رفت و گریہ و زاری می نمود؛ چرا کہ ہر شب پدر، او را تسلی میداد و سخنهای شیرین بہ او می گفت تا بہ خواب میرفت، همین کہ وقت سحر شد، شنید گریہ و نالہ مرغی را کہ از سمت آن بستان می آید، چون گوش داد دید کہ مرغی از سوز دل، نالہ و جزع می کند، پس خود را بہ خاک کشید و رسانید بہ زیر آن درختی کہ مرغ بر آن نشستہ بود، پس شروع کرد ہر چہ آن مرغ نوحہ و ندبہ می نمود، آن دختر ہم در جواب او از قلب محزون خود نوحہ و ندبہ می نمود کہ ناگاہ قطرہ خونی از بال آن مرغ چکید بر چشم او، پس بینا شد، مجلس ہشتم / خبر شہادت امام حسین علیہ السلام توسط حضرت علی علیہ السلام

قطره دیگر بر چشم دیگر او واقع شد، آن هم بینا شد، قطره دیگر چکید بر دستهای او، صبح شد و قطره ای چند دیگر چکید بر جسد او، جمیع بلاها از برکت خون امام حسین علیه السلام عافیت یافت؛ همین که صبح شد پدر او وارد بستان شد، دید دختری نورانی در بستان راه میرود، ندانست که آن دختر او است، پس از او پرسید که من دختری داشتم مریض و ناخوش و قادر بر حرکت نبود، او را در این بستان گذاشتم آیا او را ندیدی؟ آن دختر گفت: «وَاللَّهِ أَنَا ابْنَتُكَ». به خدا قسم که من دختر تو می باشم. چون این سخن را شنید آن یهودی، افتاد و بیهوش شد. پس به هوش آمد و گفت: حال خود را به من بگو که چه نحو شده است؟ پس پدر را برداشت آورد به سوی آن مرغ، آن یهودی نگاه کرد دید مرغی بر درختی نشسته. «وَيَأْنُ مِنْ قَلْبِ حَزِينٍ مُحْتَرَقٍ مِمَّا فَعَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». و ناله و جزع می کند از دل سوخته گداخته خود از جهت ظلمها و ستمها که دیده بود به امام مظلوم نموده بودند. پس آن یهودی رو به آن مرغ کرد و گفت: «أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ بِالَّذِي خَلَقَكَ أَيُّهَا الطَّيْرُ أَنْ تُكَلِّمَنِي بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى». قسم می دهم تو را به آن خالق که تو را خلق کرده است، این که با من تکلم کنی به قدرت کامله خدای تعالی. که ناگاه آن مرغ به سخن درآمد درحالتی که گریه می کرد و می گفت: ای مرد، من با جمعی از طیور بر شاخه درختی نشسته بودیم در وقت ظهر و مشغول اکل و شرب بودیم و صحبت آب و دانه میداشتیم که ناگاه مرغ خون آلودی بر ما وارد شد.

«وَهُوَ يَقُولُ: تَأْكُلُونَ وَتَتَنَعَّمُونَ وَالْحُسَيْنُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ فِي هَذَا الْحَرِّ عَلَيَّ»

الرَّمْضَاءِ طَرِيحًا ظَامِيًا؟ ای مرغان، شما مشغول آب و دانه می باشید و در حال عیش و تنعم هستید و حسین مظلوم در زمین کربلا در حرارت گرما با لب تشنه و جگر خسته با بدن چاک چاک بر روی ریگ و خاک افتاده. «وَالنَّحْرُ دَامٌ وَرَأْسُهُ مَقْطُوعٌ، وَعَلَى الرَّمِيحِ مَرْفُوعٌ». و سر مبارکش را قطع نموده و بر سر نیزه نصب نموده اند و گلویش را بریده اند و خون از او جاری است. «وَنِسَاؤُهُ سَبَايَا حُفَاءَ عُرَاهٍ». و زنان و دختران او را با پای برهنه و سر برهنه اسیر نموده اند و شهر به شهر و دیار به دیار می گردانند. پس همین که آن مرغان شنیدند، همه وارد کربلا شدند. آن مرغ می گوید: وقتی رسیدیم، آه، آه. «رَأَيْنَاهُ فِي ذَلِكَ الْوَادِي طَرِيحًا، الْغَسِيلُ دَمُهُ، وَالْكَفَنُ الرَّمِيْلُ السَّيْفِيُّ عَلَيْهِ». دیدیم که آن جسد پاره پاره، بی غسل و کفن در آن بیابان افتاده و خون بدنش، غسلش شده و ریگهای کربلا کفنش گردیده. «وَالنَّاسُ يَجُولُ الْخَيُْولَ عَلَيْهِ». (۱) آه، آه، بنی اُمیّه اسبهای خود را بر آن بدن مطهر منور میتازند و اعضای شریفش را در هم شکستند. «فَوَقَعْنَا كُلَّنَا عَلَيْهِ تَنُوْحٌ وَتَمَرَّغٌ بِدَمِهِ الشَّرِيفِ». (۲) پس ما افتادیم بر روی او و نوحه و گریه می کردیم و پر و بال خود را به خون شریف او رنگین نمودیم. و هریک به ناحیه ای پرواز نمودیم و من آمدم در این مکان.

چون یهودی این را شنید تعجب بسیار کرد و گفت: اگر حسین صاحب قدر و مجلس هشتم / خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام

ص: ۱۲۵

۱- این عبارت در بحار الأنوار ۴۵ / ۶۰ به این طریق آمده و الخیول علی أجسادهم تجول و ایضا در بحار الأنوار ۹۸ / ۳۲۲ در متن زیارت ناحیه مقدسه تطئوك الخیول بحوافرها و همچنین در بحار الأنوار ۴۵ / ۹۱ از امام باقر علیه السلام روایت شده است «ولقد اوطأه الخیل بعد ذلك»

۲- بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۹۳ ح ۳۶ باب ۳۹



منزلت عظیم در نزد حق نبود خون او شفای هر دردی نبود. پس اسلام آورد و دختر او مسلمان شد و پانصد نفر از قوم او نیز به شرف اسلام مشرف شدند. در کتاب مناقب قدیم، (۱) روایت نموده است به سند خود از مفضل بن عمرو جعفی از حضرت صادق علیه السلام از پدرش امام محمدباقر علیه السلام او از پدرش امام زین العابدین علیه السلام که آن حضرت فرمودند: در وقتی که کشته شد امام مظلوم، ابا عبدالله علیه السلام، آمد مرغی و نشست بر آن حضرت و پر و بال خود را به خون آن حضرت رنگین نمود. پس پرواز نمود به جانب مدینه، آمد و نشست بر دیوار خانه فاطمه دختر امام حسین علیه السلام و آن فاطمه صغری بود؛ سر خود را بلند کرد، نگاه او افتاد به سوی آن مرغ. «فَبَكَتْ بُكَاءً شَدِيدًا وَ أَنْشَأَتْ تَقُولُ»: پس گریست گریه شدیدی و شروع نمود به خواندن این اشعار:

نَعَتِ الْغُرَابُ فَقُلْتُ: مَنْ تَنْعَاهُ وَيَلْكَ يَا غُرَابِ

قَالَ: الْأَئِمَاءُ، فَقُلْتُ: مَنْ قَالَ: الْمُؤَقَّقُ لِلصَّوَابِ

صیحه و فریاد کرد مرغی و گریه و زاری نمود؛ پس گفتم: خبر مرگ که را آورده ای؟ وای بر تو ای مرغ. گفت: خبر مرگ امام را آورده ام. گفتم: وای بر تو، کدام امام را می گویی؟ گفت: آن امام که توفیق یافته شد به راه صواب و حق.

إِنَّ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَايَيْنِ الْأَيْسَنَةِ وَالضَّرَابِ

فَأَبْكِي الْحُسَيْنَ بِعَبْرِهِ تُرْجَى الْأَيْلَةَ مَعَ الثَّوَابِ

گفتم: کدام موفق به صواب را می گویی؟ گفت: آن حسینی که در کربلا او را با دم شمشیرها و نیزه ها پاره پاره کردند. پس آن مرغ گفت: من به جهت حسین گریه می کنم و اشک حسرت از دیده می بارم، امید ثواب از خدا دارم.

ص: ۱۲۶

قُلْتُ: الْحُسَيْنَ، فَقَالَ لِي حَقًّا لَقَدْ سَكَنَ التُّرَابَ

ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الْجُنَاحَ فَلَمْ يُطِقْ رَدَّ الْجَوَابِ

فَبَكَيْتُ مِمَّا حَلَّ بِي بَعِيدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ بار دیگر گفتم که این خبر مرگ حسین است که آورده ای؟ گفت: بلی، ثابت و یقین است کشتن او؛ به خدا قسم که بعد از کشتن او بدن مبارکش را برهنه روی خاک انداختند. پس بالهای خود را حرکت داد و پرواز نمود و از شدت گریه و ناله نتوانست که دیگر جواب مرا بگوید. پس گریستم از جهت مصیبتی که بر من وارد آمده، بعد از رضامندی حق تعالی و صبر به آنچه عطا فرموده است. محمد بن حنفیه می گوید: (۱) من خبر شهادت حسین علیه السلام را به اهل مدینه رسانیدم، آن ملعونها گفتند: آوردند ما را سحر عبدالمطلب، پس به اندک زمانی خبر شهادت امام حسین علیه السلام به اهل مدینه رسید. مؤلف فقیر دلسوخته می گوید: از جمله حیوانات که بر سیدالشهداء علیه السلام گریست، اسب آن حضرت بود؛ بلکه از همه شدیدتر گریست. و آنچه از اخبار مستفاد می شود (۲) و از الهامات حق تعالی است آن است که: ذوالجناح در روز عاشورا چند مرتبه گریست و به قدرت کامله حق تعالی به سخن درآمد و با آن حضرت تکلم نمود. اول: وقتی که آن حضرت وارد شط فرات شدند. پس حضرت خطاب به ذوالجناح نمود و فرمود: «أَنْتَ عَطْشَانٌ وَأَنَا عَطْشَانٌ، وَاللَّهِ لَا ذِقْتُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ، فَلَمَّا سَمِعَ الْفَرَسُ كَلَامَ الْحُسَيْنِ صَيَلَمَاتُ اللَّهِ وَ سَيَلَامُهُ عَلَيْهِ شَالَ رَأْسَهُ وَ بَكَى وَ لَمْ يَشْرَبْ». پس همین که شنید ذوالجناح کلام امام مظلوم را، سر خود را بلند کرد و مجلس هشتم / خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام

ص: ۱۲۷

۱- . بحار الأنوار: ۴۵ / ۱۷۲ باب ۳۹

۲- . بحار الأنوار: ۴۵ / ۵۱ باب ۳۷ - عوالم العلوم ۱۷ / ۲۹۴

گریست و آب نیشامید. باز آن حضرت فرمود: «إِشْرِبْ فَإِنَّا أَشْرَبُ». آب بیاشام، من هم آب خواهم آشامید. ذوالجناح عرض کرد با گریه و زاری که: ای آقا چگونه آب بیاشامم و حال آن که صدای گریه طفل‌های حرم را می شنوم. حضرت گریست و آب نیشامید و آن روزه را به آب کوثر افطار فرمود. دوم: در کتاب محرق الفؤاد و کتاب مقتل ابن عربی، ذکر شده است که وقتی دست‌های مبارک حضرت عباس علیه السلام را قطع نمودند و آن مظلوم بر زمین افتاد صدا زد برادر خود امام مظلوم غریب را که: «يَا أَخَا أَدْرِكُ أَخَاكَ» (۱). ای برادر برادر خود را دریاب. امام مظلوم علیه السلام بر اسب خود سوار شد و رو به میدان جهاد گذاشت به یاری حضرت عباس علیه السلام؛ به دنبال صدای ناله حضرت عباس میرفت که ناگاه ذوالجناح ایستاد و قدم از قدم برداشت و سر خود را به جانب حضرت ابی عبدالله علیه السلام بلند کرد و شروع نمود به گریه و نوحه و زاری کردن و اشاره به جانب زمین می نمود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام فهمیدند مطلبی دارد، فرمودند چه می گویی ای ذوالجناح؟ که ناگاه به قدرت کامله الهی قفل خاموشی از زبان آن حیوان برداشته شد؛ عرض کرد که: «يَا سَيِّدِي أَمَا تَنْظُرُ إِلَى الْأَعْرَاضِ؟» ای آقا آیا نگاه نمی کنی به سوی زمین؟ «فَلَمَّا نَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْأَعْرَاضِ رَأَى أَيُّدِي أَخِيهِ الْعَبَّاسِ مَقْطُوعَةً وَ فِي التُّرَابِ مَوْضُوعَةً».

ص: ۱۲۸

همین که حضرت نگاه کرد، دید دستهای برادرش عباس بر روی خاک افتاده؛ حضرت خم شد و آن را برداشت و به سینه خود چسبانید و فرمود: «الآن انكسِرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي». ای داد، برادرم کشته شده و پشتم شکست و تدبیرم تمام شد. سوم: باز در شهادت حضرت عباس، وقتی که قدری دیگر راه آمد امام غریب مظلوم، ذوالجناح ایستاد و گریست و عرض کرد: ای آقا، نظر مبارک را به روی زمین انداز. حضرت نگاه کرد دید مشک پاره پاره برادرش عباس افتاده و آبش ریخته؛ حضرت آهی کشید و گریست و فرمود: «أف لك يا دُنْيَا قَتَلتْ أَوْلَادِي عَطَاشًا». وای بر تو ای دنیا که طفلهای من همه از تشنگی هلاک شدند. چهارم: در دفعه آخر که حضرت بر ذوالجناح سوار شدند و از وداع اهل حرم فارغ گردیدند و قدری از حرم دور شدند، ذوالجناح با چشمهای پر از اشک سر خود را بلند کرد به جانب آن مظلوم و عرض کرد که ای سید و صاحب من، میدانم که این دفعه آخر است که بر پشت من سوار شده ای، چرا که دیدم و شنیدم با اهل حرم وصیت می کردی، خصوصاً سکینه مظلومه. و فرمودی که مرا سیر ببینید، چرا که من کشته می شوم و دیگر به خیمه ها برنخواهم گشت. و دیگر دیدم که لباس کهنه در زیر جامه به عوض کفن پوشیدی که آن را بنی اُمیّه غارت نکنند. من هم التماسی دارم و استدعای من آن است که قبول فرمایی؛ حضرت فرمودند: بگو ای ذوالجناح حاجت خود را، عرض کرد که میخواهم چون روز قیامت شود و شما وارد صحرای محشر شوید، بر اسب دیگر سوار نشوید بلکه من اسب سواری شما باشم. حضرت گریست و دست بر سر و صورتش کشید و فرمود: دل خوش دار که تو اسب سواری من خواهی بود در روز قیامت. مجلس هشتم / خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام

پنجم: وقتی که ذوالجناح خبر مرگ حضرت را به در خیمه ها آورد، گریه می کرد و می گفت: «الظَّالِمَةُ الظَّالِمَةُ مِنْ أُمَّهِ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا». ای داد از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را تشنه از روی ظلم و ستم شهید کردند. سکینه مظلومه گفت ای ذوالجناح: «سُقِيَ أَبِي أُمَّ قَتَلَ عَطْشَانَا». پدر مرا آب دادند یا او را لب تشنه شهید کردند؟ ذوالجناح گفت: «بَلْ قُتِلَ عَطْشَانَا». بلکه او را با لب تشنه شهید کردند. ذوالجناح گفت: ای سکینه پدرت پیغامی داده است؛ گفت: و ما هذا؟ آن چه چیز است؟ گفت: به شیعیان پدرت بگو که هر وقت که آب سرد بیاشامند، لب خشکیده او را یاد کنند. این را گفت و فریادکنان خود را در فرات انداخت و غرق شد. (۱)

و در کتاب مصباح کفعمی ذکر فرموده است که سکینه مظلومه گوید: بعد از شهادت پدرم، آمدم به قتلگاه و آن بدن پاره پاره پدر را به سینه خود گرفتم و گریه می کردم ناگاه بیهوش شدم؛ در آن حال شنیدم از پدرم که می فرمود:

شِيعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ مَاءً عَذَبَ فَأَذْكُرُونِي

أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي (۲)

یعنی ای شیعه من، هر وقت که آب خوشگوار بیاشامید، مرا یاد کنید و هر وقت شهیدی یا غریبی را بشنوید، پس بر من ندبه کنید. پس به هوش آمدم و لطمه بر صورت خود می زدم و گریه می کردم. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ص: ۱۳۰

۱- . الوقایع و الحوادث: ۳ / ۲۳۷ به نقل از مصائب المعصومین

۲- . معالی السبطين: ۲ / ۵۵ - الدمعه الساكبه: ۴ / ۳۷۴ - ذریعه النجاه: ۲۹۹ - مهیج الأحران: ۵۷۸

مجلس هشتم / خبر شهادت امام حسين عليه السلام توسط حضرت علي عليه السلام

ص: ۱۳۱



مجلس هشتم / خبر شهادت امام حسين عليه السلام توسط حضرت علي عليه السلام

ص: ۱۳۳





**فصل نهم: شأن نزول سوره هل اتى (روزه گرفتن اهل بيت عليهم السلام)**

ص: ۱۳۵

فصل نهم: شأن نزول سوره هل اتی (روزه گرفتن اهل بیت علیهم السلام) در تفسیر مجمع البیان و تفسیر تأویل الایات از خاصه و عامه روایت کرده اند که (۱) آیه مبارکه: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» (۲) تا قول حق تعالی که فرموده: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» (۳) نازل شده است در شأن امیرالمؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین و فضه خادمه ایشان. و مجمل آن، این است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله و اشراف عرب، عیادت نمودند ایشان را و گفتند: یا امیرالمؤمنین یا ابا الحسن، اگر نذر کنی به درگاه خداوند که شفا دهد این دو بزرگوار را بسیار بجاست؛ پس حضرت امیر و فاطمه نذر نمودند که اگر حسنین بهتر شوند، سه روز روزه بگیرند بجهت شکر خداوند و همچنین فضه هم نذر نمود. و به روایتی حسنین هم نذر نمودند که ایشان هم صائم شوند پس امیرالمؤمنین علیه السلام قرض نمود سه صاع جو را و به روایتی اجیر شد که یک شب

ص: ۱۳۶

---

۱- . تفسیر مجمع البیان: ۴۰۴/۱۰ - تأویل الایات مرحوم استر آبادی: ۲/۷۵۰

۲- . دهر / ۵

۳- . دهر / ۲۲

آب بکشد از چاه و به نخلی دهد به آن قدر از جو؛ پس آورد در نزد فاطمه علیه السلام، آن معصومه، ثلث آن را دستاس نمود و پنج قرص نان پخت از برای هر یک، قرصی. و به روایتی فضا جاریه آن را دستاس نمود و پخت. همین که علی علیه السلام از نماز مغرب فارغ شد، آن مائده فطور را آورد و در نزد ایشان گذاشت. «فَلَمَّا مَدَّوْا أَيْدِيَهُمْ لِيَأْكُلُوا فَإِذَا مَسْكِينٌ بِالْبَابِ». پس همین که دست خود را دراز کردند که افطار نمایند، ناگاه مسکینی از بیرون خانه صدا زد: «يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا مَسْكِينٌ مِنْ آلِ فُلَانٍ بِالْبَابِ أَطْعُمُونِي، رَحِمَكُمُ اللَّهُ». ای اهل بیت محمد، من مسکینی هستم از فلان قبیله، آمده ام در خانه شما مرا طعام دهید. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسنین علیهم السلام تمام آن پنج قرص را به فقیر دادند. «وَلَمْ يَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ». و در آن شب نچشیدند چیزی را مگر آب. باز در روز دوم روزه شدند و در آن روز به مانند روز سابق، یک صاع آن جو را دستاس نموده، فاطمه علیها السلام با فضا خادمه پنج قرص نان پختند؛ بعد از فراق از نماز مغرب، آن مائده که در آن قرصهای نان بود آورد و در نزد امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام گذاشت. پس همین که خواستند شروع به افطار نمایند ناگاه یتیمی از پشت در صدا زد: «يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَنَا يَتِيمٌ مِنْ أَيْتَامِ الْمُسْلِمِينَ، أَطْعُمُونِي رَحِمَكُمُ اللَّهُ». من یتیمی هستم از یتیمهای مسلمانان، مرا طعام دهید. باز حضرت امیرالمؤمنین و حسنین و فاطمه علیهم السلام و فضا خادمه، جمیع آن پنج قرص نان را برداشته به آن یتیم دادند و آن شب را نیز به آب افطار نمودند. و مجلس نهم / شأن نزول سوره هل اتی

باز روز سوم روزه شدند و حضرت فاطمه با فضا خادمه آن صاع دیگر را دستاس نموده، پنج قرص نان ترتیب داده، بعد از فراغ از نماز به خدمت ایشان گذاشت. همین که دست دراز کردند به آن مائده، پیش از آن که از آن لقمه تناول نمایند، «فَإِذَا شَيْخٌ كَبِيرٌ يَصِيحُ بِالْبَابِ». ناگاه مرد پیری از عقب در فریاد زد که: «يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَتَأْتَسِرُونَنَا وَلَا تُطْعَمُونَنَا». آیا ما را اسیر می کنید و به ما طعام نمی دهید؟ پس حضرت امیر علیه السلام گریست، گریستن شدیدی و فرمود ای دختر محمد صلی الله علیه و آله: «إِنِّي أُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ وَقَدْ أَثَرْتَ هَذَا الْأَسِيرَ عَلَي نَفْسِكَ وَأَشْبَالِكَ». من دوست میدارم که خدا تو را ببیند که ترجیح داده ای این اسیر را بر خودت و بر اولادت: این نانها را به این اسیر بده. پس فاطمه علیها السلام از روی تعجب فرمود: سبحان الله، ما اگر صبر کنیم با شما در گرسنگی، این طفلها نمی توانند صبر کنند؛ چرا که ضعف بیماری دارند و علاوه که گرسنه اند؛ سه روز است روزه اند و به چیز دیگری جز آب افطار نموده اند، ایشان را طاقت نیست و خدا به سبب ایشان اجر میدهد ما را انشاء الله. پس چون روز چهارم شد و به نذر خود وفا نمودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد بر ایشان و چون ضعف حسین و شکستگی رنگ ایشان را دید، گریست. پس جبرئیل نازل شد و سوره هل اتی را آورد. مؤلف گوید: اگر در این سه شب، اهل بیت علیهم السلام رسالت چیزی نداشتند که افطار کنند، آب که داشتند و تشنه نبودند؛ اما اطفال حسین علیه السلام در روز عاشورا قطره آبی نداشتند و صدای العطش العطش ایشان از خیمه های مبارک بلند بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله چون نظرش بر حسنین علیهما السلام افتاد، گریست، چرا که رنگهای ایشان زرد

شده بود اما در کجا بود که مشاهده فرماید اطفال حسین را در حالی که همه با رنگ های زرد شده بر روی خاک افتاده بودند و صدای گریه و ناله ایشان بلند بود و کجا بود که ببیند حسین را که قنداقه علی اصغر بر روی دست گرفته بود و می فرمود: (۱)

«یا قَوْمُ اسْقُوا هَذَا الرَّضِيعَ، اَمَا تَرَوْنَهُ يَتَلَطَّى عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ اَتَاهُ اِلَيْكُمْ»؟ ای قوم، شربت آبی به این طفل بدهید؛ آیا نمی بینید که چگونه از شدت عطش به خود می پیچد و حال آن که گناهی نکرده است. کسی جواب او را نداد مگر به تیر زهر آلود و ضربت ناگوار مرگ. بدان که این یک صوم امام حسین علیه السلام بود؛ صوم دیگر آن حضرت، موافق بعضی روایات، آن است که: (۲) آن جناب، در سه سالگی و به روایتی پنج سالگی در مدینه منوره روزه گرفتند، اتفاقاً روز بسیار گرمی بود، همین که آفتاب بلند شد، فاطمه علیها السلام دید که لبهای مبارک حسینش خشکیده و رنگ مبارکش زرد شده، فرمود: ای نور دیده، مگر تو را علت و مرضی عارض شده است که چنین شده ای؟ گفت: نه ای مادر، بلکه بجهت رضای حق تعالی روزه گرفته ام. فاطمه علیها السلام فرمود: بجهت رضای حق تعالی روزه مگیر، بیا افطار کن. ای داد از تشنگی روز عاشورا؛ فاطمه علیها السلام کجا بود که رنگ شکسته و لبهای کبود شده حسین علیه السلام را ملاحظه فرماید و اشک حسرت از دیده ببارد. فاطمه هر چند اصرار در افطار او می نمود آن جناب انکار و ابا می نمود؛ که ناگاه پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهم السلام وارد شدند و مطلع گردیدند که مظلوم کربلا روزه گرفته و از شدت گرما و حرارت عطش به ضعف و غش افتاده و لیکن سرش در دامن فاطمه علیها السلام و در سایه با هزار عزت و ناز خوابیده و فاطمه چشمهای گریان به او تافته و ایشان هم به گریه درآمدند، آب و طعامی طلبیدند و امر به افطار او فرمودند. حسین عرض کرد ای جد و پدر، اطاعت شما واجب است و لکن این روزه را بجهت رضای حق گرفته ام، التماس دارم که مرا معاف دارید تا به اتمام مجلس نهم / شأن نزول سوره هل اتی

ص: ۱۳۹

۱- . ذریعه النجاه: ۲۷۴ - مقتل ابی مخنف: ۱۳۰

۲- . جامع النورین مرحوم سبزواری فصل ۱۱ ص ۱۱۰ با اندکی اختلاف

برسانم. ای داد و فریاد از وقتی که حسین علیه السلام با بدن پاره پاره و سر برهنه بر روی خاک کربلا افتاده بود و از شدت عطش غش کرده و کسی بر سر بالینش نبود مگر شمر ولدالزنا با خنجر برهنه و تیرها و شمشیرهای بنی اُمیّه و کسی نبود که سرش را از روی خاک بردارد. پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این حال را مشاهده نمود، دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا مرا طاقت دیدن لبهای خشکیده حسین نیست و نمی خواهم که او را دل شکسته بینم، خدایا رحم نما و زود روز را به شام برسان که جگر گوشه من تشنه نباشد. ناگاه جبرئیل نازل شد، عرض کرد: یا رسول الله، حقت سلامت میرساند و می فرماید: دل خوش دار که هفتاد هزار ملائکه را امر فرموده ایم که قرص آفتاب را زود به جانب مغرب بکشند تا نور دیده ولی ما تشنه نباشد، وقتی که شما و فاطمه و علی به گریه درآمدید بجهت تشنگی حسین، ملائکه هفت آسمان به گریه درآمدند و دست از عبادت کشیدند و گفتند خدایا حسین را تشنه نمی توانیم دید هنوز سخن جبرئیل تمام نشده بود که یک دفعه آفتاب به محل غروب فرو رفت. ای وای از روز عاشورا که وقتی خورشید دید بدن امام را تیرباران می کنند، سرگردان ایستاد، وقت زوال بود و بسیار گرم بود و حرکت نمی کرد، گویا انتظار خراب شدن عالم را می کشید؛ به این سبب، آن روز، بسیار طول کشید و بسیار تشنگی به بدن امام مظلوم و طفلهای ضعیف آن حضرت که غش کرده بودند و در آفتاب گرم افتاده بودند، رسانید. پس حضرت فاطمه علیها السلام ظرف آبی را بر روی دست گرفته فرمود: ای نور دیده، افطار کن. امام مظلوم عرض کرد: ای مادر هر طفلی که در دفعه اول روزه می شود هدیه ای می گیرد، هدیه من کدام است؟ فاطمه علیها السلام فرمود: ای نور دیده، چهار چشمه در دنیا و چهار چشمه در آخرت، خداوند صدق من قرار داده، آنها را به تو بخشیدم. و به روایتی فرمود: آب و

نمک دنیا را صدق من نموده اند، آنها را به دوستان تو نثار نمودم. بعد رو به جد خود کرد که هدیه شما چه چیز است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند حوض کوثر را به وعده انا اعطیناکم الکوثر به من داده است، چون روز قیامت شود دوستان تو را از حوض کوثر سیراب می کنم و همگی را داخل بهشت می گردانم. بعد از آن، رو به پدر خود کرد و عرض کرد: هدیه شما کدام است و نثار شما چه چیز است؟ حضرت فرمودند: ای حسین، نخلستانی در بیرون مدینه دارم که نهال آن را جد بزرگوارت به دست خود نشانیده و آن را از محیط رسالت آب داده و از ثمر نبوت به بار آورده، آن را نثار روزه تو کردم. و به روایتی فرمود: خداوند اختیار قسمت بهشت و جهنم را به من وا گذاشته، آن را به تو بخشیدم که هر کس از دوستان خود را خواسته باشی به بهشت ببری و دشمنان خود را به جهنم؛ حال افطار کن. حسین علیه السلام سر خود را پیش انداخته بود و انتظار امر خدا را می کشید که ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد: من هم خادم این آستانم و گاهواره جناب این بزرگوارم، من هم باید نثاری بدهم. یا رسول الله، ستاره ای در گوشه فلک است که هر سی هزار سال یک بار طلوع می کند و من زیاده از سی هزار بار آن را دیده ام، گواه باش که هر عبادتی که در این مدت کرده ام، به دوستان حسین بخشیدم. اما خداوند عالم فرموده است: حسین این روزه را برای رضای من گرفته است و هدیه حسین، بر من واجب است نه بر شما، از جانب من حسین را سلام برسان و بگو: در حالی که روزه بر تو واجب نبود بجهت رضای من روزه گرفته ای، قسم به ذات ذوالجلال که در روز عرض اکبر، این قدر دوستان و گریه کنندگان و زیارت کنندگان تو را به تو ببخشم که رضا شوی و گرد کدورت از خاطرت محو شود. افطار کن. چون آن مهمان خوان جلالت، از جانب احدیت چنین بشارتی شنید، خوشحال شده، گفت: بسم الله الرحمن الرحیم پس افطار کرد. ای شیعیان، این دو دفعه بود که آن حضرت صائم شد و هر دو دفعه افطار نمود، امامجلس نهم / شأن نزول سوره هل اتی



دفعه آخر که از همه وقت تشنه تر و جگر سوخته تر بود و افطار نکرد به آب دنیا، صوم روز عاشورا بود. چنانچه می فرمود:

دَعُونِي أَرِدْ مَاءَ الْفُرَاتِ وَ دُونَكُمْ

لَقَتَلِي فَكَبِدِي لِلظَّمَاءِ غَلِيلٌ

ای قوم، مرا مهلت دهید که خود را به کنار فرات برسانم و قطره آبی به لب خشکیده خود برسانم، چرا که جگرم از تشنگی کباب شده است، بعد از آن شروع در کشتن من نمایید.

فَنَادُوهُ مَهْلًا يَا بَنِي بَنِي مُحَمَّدٍ

فَلَيْسَ إِلَيَّ مَا تَبْتَغِيهِ سَبِيلٌ

پس آن جماعت فریاد کردند که مهلتی نیست از برای تو، شربتی از آب نخواهی چشید تا تشنه شهید شوی. و در آن حال، ملعونی تیری انداخت به دهان مبارک آن حضرت که آن لب و دهان خشکیده پر از خون شد.

صَرَخْنَ بِأَعْلَى الصَّوْتِ يَا جَدُّ أَظْهَرْتُ

حُقُودٌ عَلَيْنَا بَعْدَكُمْ وَ وُحُولٌ

چون این حال را اهل بیت علیهم السلام دیدند، صداها به گریه بلند کردند و گفتند: ای جد بزرگوار، بعد از تو بنی اُمیّه کینه ها و خدعه های خود را در حق اولاد تو ظاهر ساختند و یک قطره آب به گلوی حسین نرسانیدند.

فِدَاكَ رُوحِي يَا حُسَيْنُ وَ عِثْرَتِي

وَ أَنْتَ عَفِيْرٌ فِي التُّرَابِ جَدِيْلٌ

فدای تو شوم یا حسین، که تو را تشنه کشتند و صورت منور تو را به خاک و خون آغشتند.

وَ جِسْمُكَ عُرْيَانٌ طَرِيْحٌ عَلَيَّ الشَّرِي

عَلَيْكَ خُيُولُ الظَّالِمِيْنَ تَجُولُ

و فدای تو و بدن تو شوم که برهنه بر روی خاک و ریگ انداخته بودند و ظالمین اسب های کین بر بدن تو جولان میدادند.

بِنَاتِكَ تُسْبِي كَالْأَمْءِ حَوَاسِرَا

وَ سَبَطُكَ مَا بَيْنَ الْعِدَاهِ قَتِيْلٌ



و فدای اهل بیت علیهم السلام تو شوم که مثل اسیران، با سر برهنه اسیر نمودند و فرزند علیل تو را در میان زنان، غل و زنجیر نموده بودند.

وَ أَقْبَلَنَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتَكَ عَارِيَا

وَرَأْسُكَ مِنْ فَوْقِ الْقَنَاءِ مَشِيلاً

و آن زنان اسیر، بعد از غارت خیمه ها رو آوردند به قتلگاه بر سر نعش تو و دیدند بدن پاره پاره تو، برهنه افتاده. و سر منور تو را بر سر نیزه نصب کردند.

وَ زَيْنَبُ تَدْعُو يَا حُسَيْنُ وَقَلْبُهَا

قَرِيحٌ لِفِقْدَانِ السُّلُو تَكُولُ

و در میان اسیران، زینب جگر سوخته، برادر گم کرده خود را صدا زد.

أَخِي يَا أَخِي قَدْ كُنْتَ عَزِي وَ مُمْتَعِي

فَأَضْبَحَ عَزِي فِيكَ وَ هُوَ ذَلِيلٌ

ای برادر جان، تو بودی عزت و ثروت زینب؛ بعد از کشتن تو زینب ذلیل و خوار شد.

أَخِي يَا أَخِي لَمْ أُعْطَ سُؤْلِي وَ لَمْ يَكُنْ

لِإِخْتِكَ مَأْمُولٌ هُنَاكَ وَ صَوْلٌ

ای برادر جان، دست من از دامن تو کوتاه شد و امیدهای من قطع شد و دیگر تو نیستی که حاجت زینب را روا کنی

أَخِي لَوْ تَرَى عَيْنَاكَ مَا صَنَعَ الْعِدَى

بِنَا لَرَأَيْتَ أَمْرًا هُنَاكَ مَهْمُولٌ

ای برادر، کاش میدیدی که دشمنان با ما چه می کنند و چگونه ما را اذیت مینمایند.

تَرَانَا سَبَايَا كَالْأَمْءِ حَوَاسِرَا

يُجِدُّ بِنَا نَحْوَ الشَّامِ رَحِيلٌ

ای برادر، اگر ما را می بینی به صورت کنیزها با سر برهنه بر شترها سوار نموده اند و به تعجیل و عنف ما را به جانب شام می

برند.

وَإِنْ كُنْتَ أَرْمَعْتَ الرَّحِيلَ فَقُلْ لَنَا

فَمَا لَكَ مِنْ بَعْدِ الْمَغِيبِ قُقُولٌ (۱)

ای برادر، در وقت کوچ کردن سفارش ما را به این مردان بکن که این قدر ستم بر ما نکنند. و ای برادر، تو را چه شده است که از ما برگشته و عیال خود را وا گذاشته، نظر رأفتی به ایشان نمی کنی. مجلس نهم / شأن نزول سوره هل اتی

ص: ۱۴۳

---

۱- . قصیده للشیخ ابن حماد، منتخب طریحی: ۱ / ۳۵

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، پاورقی ها: -----

ص: ۱۴۴

## فصل دهم: فضائل پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام

ص: ۱۴۵

فصل دهم فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام در منتخب طریحی از ابن مسعود روایت شده که می گوید: (۱) وارد شدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و عرض کردم: حق را به من بنما تا بینم آن را. فرمود داخل حجره شو: چون داخل شدم دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز ایستاده و دعا می کند و در رکوع و سجود می گوید: «اللَّهُمَّ بِحُزْمِهِ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ، إِغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ شِيعَتِي». خدایا به حرمت بنده ات پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله پیامرز گنهکاران از شیعیان مرا. ابن مسعود می گوید: بیرون آمدم از حجره تا کیفیت را خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آله بگویم که دیدم آن حضرت در نماز است و در رکوع و سجود می گوید: «اللَّهُمَّ بِحُزْمِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ إِغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ أُمَّتِي». خدایا به حرمت امیرالمؤمنین پیامرز گنهکاران از امت مرا. ابن مسعود می گوید: من از مشاهده این حال مدهوش شدم، چون به هوش آمدم دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شده و می فرماید: «يَا بَنَ مَسْعُودُ أَكْفَرْتَ بَعْدَ الْإِيمَانِ».

ص: ۱۴۶

۱- ۱. بحار الأنوار: ۴۰ / ۴۳ ح ۸۱ باب ۹۱ - منتخب طریحی ۲ / ۴۴۰ (الفضائل لابن شاذان) فض ، (کتاب الروضه) و مما رواه ابن مسعود قال دخلت يوما على رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت يا رسول الله عليك السلام ارني الحق لأنظر اليه فقال يا عبد الله ليج المخدع فولجت المخدع و على بن ابي طالب ۷ يصلى و هو يقول فى سجوده و ركوعه اللهم بحق محمّد عبدك اغفر للخاطئين من امتى قال فأخذنى من ذلك الهلع العظيم فأوجز النبى صلى الله عليه وآله فى صلاته و قال يا ابن مسعود اكفر بعد ايمان فقلت حاشا و كلاء يا رسول الله و لكن رأيت عليا يسأل الله بك و رأيتك تسأل الله بعلى فلا اعلم ايكما افضل عند الله عزوجل قال اجلس يا ابن مسعود فجلست بين يديه فقال لى اعلم ان الله خلقنى و عليا من نور قدرته قبل ان يخلق الخلق بألفى عام اذ لا تسيح و لا تقديس ففتق نورى فخلق منه السماوات و الأرضين و انا والله اجل من السماوات و الأرضين و فتق نور على بن ابي طالب فخلق منه العرش و الكرسي و على بن ابي طالب و الله افضل من العرش و الكرسي و فتق نور الحسن فخلق منه اللوح و القلم و الحسن والله افضل من اللوح و القلم و فتق نور الحسين فخلق منه الجنان و الحور العين و الحسين والله افضل من الحور العين ثم اظلمت المشارق و المغارب فشكت الملائكة الى الله تعالى ان يكشف عنهم تلك الظلمه فتكلم الله جل جلاله كلمه فخلق منها روحا ثم تكلم بكلمه فخلق من تلك الكلمه نورا فأضاف النور الى تلك الروح و اقامها مقام العرش فزهرت المشارق و المغارب فهى فاطمه الزهراء فلذلك سميت الزهراء لأن نورها زهرت به السماوات يا ابن مسعود اذا كان يوم القيمة يقول الله جل جلاله لى و لعلى ادخلا الجنة من شئتما و ادخلا النار من شئتما و ذلك قوله تعالى القيا فى جهنم كل كفار عنيد الكافر من جحد نبوتى و العنيد من جحد بولايه على بن ابي طالب و عترته و الجنة لشيئته و لمحبيه

ای پسر مسعود، آیا کافر شدی بعد از ایمان؟ عرض کرد معاذالله، لکن دیدم علی را که خدا را به حق تو قسم می‌دهد و دیدم تو را که خدا را به حق علی قسم می‌دهی و ندانستم کدام یک از شما افضل هستید. پس رسول خدا فرمود: ای پسر مسعود، بدان که خدای عزوجل خلق کرد مرا و علی و حسن و حسین را از نور عظمت خود پیش از خلق کل موجودات به هزار هزار سال در وقتی که هیچ تسبیح کننده و تقدیس کننده ای نبود، پس شکافت نور مرا و از آن خلق فرمود آسمانها را و نور علی علیه السلام را شکافت و خلق فرمود عرش و کرسی را و از نور حسن خلق فرمود لوح و قلم را و حسن افضل است از این دو و از نور حسین خلق فرمود بهشت و حورالعین را و حسین افضل است از ایشان. پس چون تاریک بود آسمانها، جمیع موجودات و ملائکه از تاریکی به شکایت درآمدند به سوی خدا که این ظلمت را از ما بردار و فرج از برای ما بفرست، پس خدا خلق فرمود روحی را و از آن روح، نوری را و از آن نور، فاطمه زهرا علیها السلام را، پس به سبب آن روشن شد آسمانها و زمینها، پس به آن سبب، فاطمه را زهرا نامیدند. یابن مسعود، چون روز قیامت می شود، خداوند عالم وحی می فرماید به سوی من و علی که هر کس را شما خواسته باشید، داخل بهشت کنید و هر کس را خواسته باشید، داخل جهنم نمائید. و این است معنی قول حق تعالی: «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (۱). پس فرمود کافر کسی است که انکار نماید نبوت مرا و عنید کسی است که معاند و دشمن علی و اهل بیت علیهم السلام و شیعه او باشد. و روایت شده است که (۲) در جنگ صفین، عمار یاسر، نود و پنج سال از عمرش گذشته بود و به اذن امام پا در معرکه جهاد گذاشت و جمع کثیری از اشقیاء را به جهنم فرستاد. و به روایتی یکصد و بیست نفر از شجاعان را به جهنم فرستاد. چنانچه علی اکبر هم، صد و بیست نفر بلکه زیادتر را به جهنم فرستاد (۳) که ناگاه دور او را گرفتند و بدن او را

مجلس دهم / فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ص: ۱۴۷

۱- ق / ۲۴

۲- بحار الأنوار ۳۳ / ۲۰ باب ۱۳

۳- بحار الأنوار ۴۵ / ۴۳



مجروح ساختند. ملعونی نیزه ای بر پهلوی عمار زد و عمار بر روی خاک افتاد، صدا را بلند کرد که: یا ابالحسن ادرکنی. حضرت آمد و سر او را در دامن گرفت و گریست و در مرثیه عمار فرمود:

أَلَا يَا أَيُّهَا الْمَوْتُ الَّذِي هُوَ قَاصِدِي

أَرِحْنِي فَقَدْ أَفْنَيْتَ كُلَّ خَلِيلٍ

أَرَاكَ بَصِيرًا بِالَّذِينَ أُحِبُّهُمْ

كَأَنَّكَ تَنْحُو نَحْوَهُمْ بِدَلِيلٍ (۱)

ای مرگی که قصد علی را داری، زود بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را به راحت انداز، که هرچه من دوست داشتم، همه را تو فانی کردی. تو را به دوستان خود سخت بینا می بینم، گویا تو را راهنمایی می باشد که دوستان مرا به تو نشان می دهد.

پس فرمود: هرکس از وفات عمار محزون و دلتنگ نشود او را از مسلمانی نصیب نباشد. مؤلف گوید: وقتی که نیزه بر پهلوی عمار زدند و آن مظلوم از اسب افتاد، امیرالمؤمنین، حاضر بود که سر او را در دامن بگیرد؛ اما وقتی که صالح بن وهب ملعون، نیزه بر پهلوی مبارک امام مظلوم زد، کسی نبود که سر او را در دامن بگیرد؛ (۲) پس حضرت، خاکهای گرم کربلا را جمع کرد و سر خود را بر روی خاک گذاشت و فرمود:

ای خاک کربلا تو بشو مرهم سرم

از بهر شیعه پدرم خوار و مضطرم

ای خاک کربلا تو به من یآوری نما

چون نیست مادرم تو به من مادری نما

حضرت امیر گریه می کرد در قتل عمار و حال آن که نود و پنج سال از عمرش گذشته بود؛ اما نمی دانم که امام حسین علیه السلام چه حال داشت وقتی که علی اکبر هیجده ساله او از اسب افتاده، چگونه آن مظلوم بر او گریه می کرد. بعضی نقل کرده اند که: امام مظلوم در کربلا در هیچ حال به گریه درنیامده مگر وقتی که نظرش بر فرق شکافته علی اکبر علیه السلام افتاد که بر روی خاک افتاده بود. و عمار در آن

ص: ۱۴۸

۱- . بحار الأنوار ۳۶ / ۳۲۸ ح ۱۸۳ باب ۴۱

۲- . لهوف: ۱۲۰

حال آب طلبيد؛ غلام او جامی از شیر به دست او داد، همین که نظر عمار بر آن شیر افتاد گفت: صدق رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: آخر طعام تو در دنیا شیر است. پس خبر از برای معاویه بردند که عمار را کشتند؛ معاویه به قاتل او گفت: فتح نکردی چرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: قاتل او در جهنم است. عمرو بن عاص گفت: علی او را به کشتن داد. اگر عمار در وقت شهادت آب طلبيد و او را جام شیر دادند؛ اما امام حسین علیه السلام در وقت شهادت آب طلبيد، به عوض آب، تیر به دهان خشکیده اش زدند؛ اگر عمار سرش در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام بود، سر حسین علیه السلام بر روی خاک بود. اگر عمار را یک ضربت بر پهلویش زدند امام مظلوم را هزار و نهصد و پنجاه زخم کاری زده بودند. این بود مختصری از احوال آن پیر غلام که در رکاب سعادت انتساب آن امام انام، جان خود را بیدریغ نثار نمود. چه قدر شبیه است به او دو غلام پیر دیگر که در روز عاشورا، ایشان هم با محاسن سفید، جان خود را نثار سید مظلومان نمودند؛ یکی مسلم بن عوسجه بود که از علماء اسلام بود و عمر شریفش به نود سال رسیده بود و دیگری حبیب بن مظاهر بود که قاری قرآن بود و عمر مبارکش به هشتاد و سه سال رسیده بود. و هر دو به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر به ایشان «یاأخا» می فرمود. (۱) مجمل حکایت آن دو بزرگوار آن است که حبیب می گوید: (۲) خبر ورود امام مظلوم به کربلا رسید، من کوفه بودم، میدیدم که فوج فوج، کوفیان اسب و زر و خلعت از ابن زیاد ملعون می گیرند و به حرب امام مظلوم میروند و من انتظار رفیقی می کشیدم که به رفاقت او روانه کربلا بشویم و یاری امام نمایم که ناگاه روزی در یکی از بازارهای کوفه عبور می کردم، دیدم مسلم بن عوسجه در دکانی ایستاده، بر او سلام کردم و گفتم: ای مسلم چه می کنی؟ گفت: ای حبیب، مرا پیری دریافته و محاسنم سفید شده، قدری حنا می گیرم تا محاسن خود را مجلس دهم / فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ص: ۱۴۹

۱- . مهیج الأحزان ص ۱۳۸ - روضه الشهداء ص ۳۰۴

۲- . فرسان الهیجاء ۱ / ۹۱ - منتخب التواریخ ص ۲۷۸ - وقایع الأيام خیابانی ص ۳۶۲

خضاب کنم که با محاسن سفید از دنیا نروم؛ حبیب گفت: آهی کشیدم و گفتم: ای مسلم حنا مگیر؛ گفت: چرا؟ گفتم: مگر خبر نداری؟ گفت: چه خبر؟ گفتم: امام حسین علیه السلام به کوفه آمده است، غریب و بی‌کس مانده است و کوفیان فوج فوج به جنگ او میروند؛ بیا من و تو با این پیری به یاری او برویم و این محاسن سفید خود را به خون سر خود خضاب و رنگین کنیم. مسلم چون این سخن را شنید چون گل شکفته شد و گفت: ای حبیب، خدا تو را رحمت کند؛ من پیر شده‌ام و کم از خانه بیرون می‌آیم و خبر از جایی ندارم. پس مسلم حنا نگرفت و با حبیب سوار شده و روانه شدند؛ وقتی رسیدند که لشکر اعدا مثل سیل سیاه یک طرف صف کشیده و امام مظلوم با لشکر خود در بیرون خیمه‌ها ایستاده بودند. و این دو نفر آمدند پیاده شدند و رکاب حضرت را بوسیدند. حضرت فرمود به جنگ من آمده‌اید یا به یاری؟ عرض کردند: به یاری شما. حضرت در حق ایشان دعای خیر کردند و فرمودند: ای حبیب و ای مسلم بن عوسجه، کوفیان با ما بیوفایی کردند و کسی به یاری ما نیامده و همه به جنگ ما آمده‌اند و آب فرات را بر روی ما بسته‌اند و صدای العطش اطفال من در خیمه‌گاه بلند است. پس حضرت گریست گریستن شدیدی. اما چون روز عاشورا شد، نوبت شهادت به این دو بزرگوار رسید، پس اول، مسلم، اذن از امام علیه السلام گرفت و روانه جهاد شد و جمع کثیری را به جهنم فرستاد و آخر الامر او را به خاک انداختند. «فَلَمَّا سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَ بِهِ رَمَقٌ نَادَى يَا حَسَيْنُ أَدْرِكْنِي». پس همین که به خاک افتاد و رمقی در بدنش باقی بود، صدا زد که ای حسین مرا دریاب. «فَمَشَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ». پس امام مظلوم با حبیب بن مظاهر آمدند بر سر بالین او.

پس امام فرمودند: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمًا! «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا».

ای مسلم، خدا تو را رحمت کند، فیض شهادت را دریافتی و منتظر باش که ما هم از عقب تو خواهیم آمد. و از صدای آن حضرت، گریه اهل حرم بلند شد. پس حبیب گفت ای مسلم: «يَعِزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ مَصِيرُكَ، أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ». به خدا قسم که بر من ناگوار است تو را به این حال بر روی خاک بینم، بشارت باد تو را به بهشت. پس مسلم به صدای ضعیف گفت: «بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ». خدا بشارت خیر به تو دهد پس حبیب گفت: اگر نه آن بود که من هم از عقب تو روانه بودم، دوست میداشتم وصیتهای خود را به من بگویی و آرزوهای دل خود را به من بنمایی تا روا سازم؛ پس مسلم گفت: یک وصیت دارم و تو را در آن سفارش می کنم. «فَقَالَ إِنِّي أَوْصِيكَ بِهَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْوُحُوشِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ». پس گفت وصیت می کنم تو را به او و اشاره به امام حسین علیه السلام کرد و فرمود: دست از دامن او برمدار و در برابر روی او جهاد کن تا کشته شوی. این را گفت و روح شریفش به آشیان خلد پرواز نمود. پس مسلم را کنیزی بود، آن کنیزک صدا به گریه بلند کرد که: «يَا سَيِّدَاهُ يَا بَنَ عَوْسَجَتَاهُ».<sup>(۱)</sup> ای آقای من، ای پسر عوسجه، تو را کشتند و مرا بی آقا کردند. حضرت او را تسلی داد و دست آن کنیز را گرفته به خیمه ها برگردانید. مجلس دهم / فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ص: ۱۵۱

۱- . بحار الأنوار: ۴۵ / ۲۰ باب ۳۷ - اسرار الشهادة: ۲ / ۲۶۰ فاذا مسلم صريع و قال محمد بن ابي طالب فسقط الى الأرض و به رمق فمشى اليه الحسين و معه حبیب بن مظاهر فقال له الحسين عليه السلام رحمك الله يا مسلم فمنهم من قضى نجبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً ثم دنا منه حبیب فقال يعز علي مصرعك يا مسلم ابشر بالجنة فقال له قولاً ضعيفاً بشرك الله بخير فقال له حبیب لولا اعلم اني في الأثر لأحبت ان توصي الى بكل ما أهمك فقال مسلم فاني اوصيك بهذا و اشار الى الحسين عليه السلام فقاتل دونه حتى تموت فقال حبیب لأنعمتک عينا ثم مات رضوان الله عليه قال و صاحت جاريه له يا سيداه يا ابن عوسجته

مؤلف گوید: هر کشته که بر روی خاک میافتاد امام بر سر بالین او حاضر می شد و او را نوازش می فرمود؛ اما وقتی که خود آن جناب بر روی خاک افتاد، کسی که بر سر بالین او آمد شمر لعین حرام زاده بود و نوازش او شمشیر و تیرها بود. و آن مظلوم کنیز مسلم را تسلی داد؛ وقتی که نعش آقای خود را کشته دید دست او را گرفته به خیمه ها برگردانید؛ اما وقتی که طفلهای او با سر برهنه و دست بسته بر سر نعش او آمدند و صداها به گریه بلند کردند، بنی امیه به عوض تسلی و مهربانی، سیلی و کعب نیزه بر صورت و پشت ایشان می زدند. چنانچه شاعر می گوید:

تَقَبَّلَ جُثْمَانَ الْحُسَيْنِ سَكِينَةً

وَ شِمْرٌ لَهَا بِالسُّوْطِ ضَرْبًا يَمْنَعُ

سکینه مظلومه، حسین پدر خود را می بوسید و شمر ملعون او را با ضرب تازیانه از جسد پدرش دور می کرد.

فَيُولِمُهَا ضَرْبَ السَّيَاطِ فَتَلْتَجِي

بِعَمَّتِهَا مِنْ حَيْثُ بِالضَّرْبِ تُوجِعُ

پس از شدت ضربت تازیانه، بدن نازک آن طفل به الم و درد می آمد و پناه به عمه خود می برد و التماس می کرد که به شمر بگو اینقدر مرا نزن.

تَقُولُ لَهَا يَا شِمْرُ وَيْحَكَ خُلِّهَا

إِذَا كَانَ بِالتَّقْبِيلِ تَرْضَى وَ تَقْنَعُ

زینب می گفت: ای شمر وای بر تو، این یتیم را واگذار. هرگاه راضی شده است که این بدن پاره پاره را ببوسد چرا او را اذیت می کنی؟ و چون مسلم بن عوسجه کشته شد، خبر بشارت قتل او را از برای عمر بن سعد بردند؛ شیث بن ربیع گفت: «تَكَلَّتْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ» (۱) مادرهای شما به عزای شما بنشینند. آیا به دست خود می کشید بزرگان خود را و ذلیل می گردانید عزیزان خود را و شادی می کنید به قتل مسلم بن عوسجه؟ به خدا قسم، مرتبه ای که مسلم دارد در میان مسلمانان، احدی ندارد؛ در یکی از

ص: ۱۵۲

جنگهای پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دیدم که جمعی از کفار را به قتل رسانید پیش از آن که سوارهای اسلام جمع شوند و بنای جهاد بگذارند. در بعضی از کتب مسطور است، (۱) مثل کتاب نورالائمه علیهم السلام بعد از شهادت مسلم بن عوسجه، پسر او که دوازده ساله بود لباس حرب پوشید و از خیمه بیرون آمد و روی به جهاد نهاد؛ حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود: ای جوان، بازگرد که پدرت کشته شده تو نیز کشته می شوی، مادرت غریب و تنهاست. عرض کرد: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ أُمَّيْ قَدْ أَلْبَسَتْنِي لِبَاسَ الْحَرْبِ وَ قَلَّدَتْنِي بِالسَّيْفِ». مادرم مرا به جنگ فرستاده و شمشیر بر کمر من بسته است. خواست مراجعت نماید به جهت امثال امر امام، مادرش فریاد کرد: ای پسر برو به جهاد؛ اگر مراجعت نمایی عاق من خواهی بود. پس آن طفل گریه کنان رو به جهاد نهاد. مادرش او را ترغیب و تحریص می نمود و آن جوان به آن کودکی، بیست نفر را به جهنم فرستاد؛ آخر الامر، او را شهید نمودند و سرش را بریده به جانب مادرش انداختند. آن زن دلسوخته سر بریده را برداشت و لب بر لبش گذاشته صدا را به واولداه، واقره عیناه و اعوسجاه بلند کرده بود و زار زار گریه می کرد.

اما کیفیت شهادت حبیب بن مظاهر آن است که: (۲) حبیب بعد از اذن جهاد از امام مظلوم، آمد در وسط میدان ایستاد و رجز خواند و مبارز طلبید و با آن پیری و شکستگی، هر کس به جنگ او می آمد او را به قتل می رسانید؛ تا آن که شصت و دو نفر را به جهنم فرستاد. پس مردی از بنی تمیم بر او حمله کرد و تیری بر او زد که بر روی خاک افتاد، دیگر نتوانست حرکت کند. پس ملعونی که او را بدیل بن صریم می گفتند و به روایتی حصین بن نمیر، آمد، آه، آه، سر حبیب را از بدن جدا کرد و بر گردن اسب خود آویخت و روانه مکه معظمه شد؛ همین که داخل مجلس دهم / فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ص: ۱۵۳

۱- . ناسخ التواریخ امام حسین: ۲ / ۲۷۷

۲- . بحار الأنوار ۴۵ / ۲۶ و ۲۷

مکه شد، پسر غیربالغی از حبیب در مکه بود، چون نظرش بر آن افتاد آن را شناخت، پس برجست و قاتل پدر خود را به قتل رسانید و سر پدر خود را برداشته، بوسید و به سینه چسبانید و بسیار گریست؛ بعد آن را غسل داده کفن نمود و در قبرستان مکه به خاک سپرد. آن قبرستان مشهور شد به رأس الحیب. مؤلف دلسوخته گوید: اگر سر حبیب را غسل دادند و کفن کردند، و آن را دفن کردند اما فدای سری شوم که گاهی بر سر نیزه نصب می کردند و گاهی به درخت خرما آویخته بودند و گاهی سنگ بر او می زدند و گاهی در مجلس شراب حاضر می کردند و چوب خیزران به او می زدند. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نوشته است که (۱) مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که او را ثابت بن افلح می نامیدند در یکی از جنگها مشرکی را به قتل رسانده بود؛ زن آن مشرک با لشکر ابوسفیان آمد به جنگ احد و نذر کرد که اگر قاتل شوهرش کشته شود شراب در کاسه سر او ریخته، بیاشامد. پس ثابت، در جنگ احد شهید شد در بلندی از زمینها؛ بعد از متفرق شدن لشکر کفر و بعد از مشغول شدن پیغمبر به دفن شهداء از اصحابش، آن ملعونه آمد در نزد ابوسفیان و گفت: کسی را بفرستد با غلام آن ملعونه که سر ثابت بن افلح را جدا نماید و پیش او بیاورد و به نذر خود وفا نماید و خیر کشتن ثابت را غلام آن ملعونه به او داده بود، پس او را آزاد کرد و کنیز خود را به او بخشید؛ پس ابوسفیان دوستان سوار را فرستاد در شب که سر آن شهید را قطع نموده بیاورند در نزد او، پس آن سوارها همین که نزد آن شهید رسیدند، خداوند بادی را فرستاد و آن شهید را از بلندی فرود آورد، پس آنها که به عقب او آمده بودند، خداوند عالم باران شدیدی فرستاد و آنها را غرق نمود و اثری از ایشان باقی نماند. مؤلف گوید: خدا راضی نشد که سر ثابت بن افلح که یکی از شهداء احد بود به دست کفار افتد و در مجلس شراب حاضر شود و خوان طعام بر روی آن

ص: ۱۵۴

بکشند و شراب بیاشامند و طعام بخورند؛ چنانچه در بحار و عوالم از فضل بن شاذان روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام (۱) وقتی سر مبارک امام مظلوم اباعبدالله الحسین علیه السلام را وارد شام نمودند و آن را به نزد یزید ملعون بردند؛ «فَأَمَرَ يَزِيدُ فَوُضِعَ وَ نُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ». پس آن ملعون، آه، امر نمود که آن سر را بر زمین بگذارند و خوان طعام بر روی آن سر مبارک بگذارند. «فَأَقْبَلَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ الْفُقَاعَ». پس آن ملعون بعد از نصب مائده بر روی سر مبارک که جان جهانیان بود، رو آورد خود و اصحابش، در خوردن طعام و آشامیدن شراب؛ و می گفت: بخورید که این شراب مبارک است که از برکت آن سر دشمن ما در نزد ما حاضر است. و بعد از فراغ از آن امر کرد که سر مبارک حضرت را در طشتی گذاشتند و در زیر تخت آن ملعون نهادند. «وَ بَسَطَ عَلَيْهِ رُقْعَةَ الشَّطْرَنْجِ، وَ يَذْكُرُ الْحُسَيْنَ وَ أَبَاهُ وَ جَدَّهُ وَ يَسْتَهْزِي بِذِكْرِهِمْ».

آن ملعون، رقعۀ شطرنج را پهن نمود بر بالای آن و به طریق بیادبی یاد می کرد امام مظلوم را و جد و پدر بزرگوار او را. هر وقت که بر حریف خود غالب می شد در باختن قمار، جامی از شراب زهر مار می کرد و ته آن را در پهلوی آن طشت بر زمین میریخت. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: هر که نظرش بر شراب و شطرنج افتد و یاد بیاورد امام مظلوم را و لعنت کند بر یزید و آل یزید، خداوند محو می فرماید جمیع گناهان او را اگرچه به عدد ستارگان آسمان باشد. مؤلف گوید: کاش آن ملعون به همین ظلمها و ستمها نسبت به سر مبارک آن حضرت اکتفا نموده بود؛ بلکه حدیث است که آن سر مبارک را هر روز در مجلس دهم / فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

ص: ۱۵۵

۱- . بحار الأنوار ۴۵ / ۱۷۶ ح ۲۳ باب ۳۹ و ۶۶ / ۴۹۲ ح ۳۴ باب ۱ و ۷۹ / ۲۳۶ ح ۲۳ باب ۹۸ عوالم العلوم ۱۷ / ۴۱۵ من لایحضره الفقیه ۴ / ۴۱۹ و روی لنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری رضی الله عنه قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبه عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا علیه السلام يقول لما حمل رأس الحسين علیه السلام الى الشام امر یزید لعنه الله فوضع و نصب علیه مائده فأقبل هو و اصحابه يأكلون و يشربون الفقاع فلما فرغوا امر بالرأس فوضع فی طست تحت سریره و بسط علیه رقعۀ الشطرنج و جلس یزید لعنه الله یلعب بالشطرنج و یذكر الحسين بن علی و اباه و جده علیه السلام و یستهزی بذکرهم فمتی قامر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلاث مرات ثم صب فضلته علی ما یلی الطست من الأرض فمن کان من شیعتنا فلیتورع عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج و من نظر الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسين علیه السلام و لیعلن یزید و آل یزید یمحو الله عزوجل بذلک ذنوبه و لو کانت بعدد النجوم



مجلس شراب حاضر می کرد و بیادبها و ناسزاها می گفت. وقتی که امام سجاد علیه السلام می خواست روانه مدینه شود، آن سر را از یزید ملعون طلب نمود و فرمود: «یا یزیدُ اسألكَ أن تُریني وَجَهَ سَيِّدِي وَ أَبِي مَوْلایِ الْحُسَيْنِ عَلِيهِ السَّلَامُ فَأَتَرُودُ مِنْهُ وَ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ أُودِعُهُ». ای یزید، حاجت من به تو آن است که بنمایی به من سر پدرم حسین علیه السلام را که یک دفعه دیگر صورت منورش را دیده باشم و توشه ای از آن بردارم و او را وداع کنم، چرا که من به مدینه میروم و دیگر او را نخواهم دید. «فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ لَنْ تَرَاهُ أَبَدًا». هرگز سر پدرت را نخواهی دید. «فَبَكَى وَ قَامَ». (۱) پس امام سجاد علیه السلام گریه کنان از مجلس آن ملعون برخاست. و از آن شدیدتر که قلوب را می سوزاند و اشک از دیده جاری می کند آن است که در حدیث است: آن ولدالزنا سر منور حضرت را در خزینه خودش حبس نمود و آن را دفن نکرد و آن قدر طول کشیده بود ماندن آن سر منور مبارک در خزینه آن کافر که زرد شده بود. و به روایتی چنانچه در بحارالانوار است: (۲) بعد از سی سال، سلیمان بن عبدالملک بن مروان که یکی از پادشاهان بنی امیه بود آن سر را در خزانه یزید یافت. و آن سر سفید شده بود. و آن را به پنج جامه دیباج پوشانید و بر او نماز کرد و دفن نمود در شام. اگرچه خلاف مشهور است به مذهب شیعه و لکن دور نیست که چنین شده باشد، تا جمیع ظلمها و ستمها به آن سید مظلومان رسیده باشد. و همین بس است از برای سوختن دلهای شیعیان که در میان شیعه و سنی، اقوال کثیره وارد شده است در محل سر سیدالشهداء علیه السلام که از ظلم

ص: ۱۵۶

---

۱- . بحارالأنوار ۴۵ / ۱۴۴ دنباله حدیث ۱ باب ۳۹

۲- . بحارالأنوار ۴۵ / ۱۴۵ دنباله حدیث ۱ باب ۳۹

بنی اُمیّه، آیا آن سر منور که محل بوسه گاه سید انبیاء و فاطمه زهرا علیهما السلام بود در کربلا دفن شد یا در نجف اشرف نزد قبر پدرش یا در کوفه یا در مدینه منوره یا در بقیع در نزد قبر فاطمه زهرا علیهما السلام یا در شام یا در مسجد رقه در کنار فرات یا در شهر عسقلان یا در شهر قاهره در نزد آل عثمان، که به جهت تلافی خون او یزید فرستاده باشد. همه این اقوال وارد و در کتب ذکر شده است؛ اگرچه وجه اول اظهر است. اما رؤس اولاد و اصحاب، پس حدیثی در آن خصوص نیافتیم که چه شده و آنها را در کجا دفن کرده اند. و دور نیست که از معجزه امام سجاد علیه السلام بعد از بردن آنها به شام، رد شده باشد به کربلا در غیب یا در ظاهر و به بدن شریف ایشان ملحق شده باشد. «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». مجلس دهم / فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

پاورقی ها: -----

ص: ۱۵۸







فصل یازدهم: شهادت حضرت قاسم علیه السلام بدان که از جمله وقایعی که موجب حزن و اندوه قلوب می باشد، شهادت قاسم و عروسی او است در کربلا. اگرچه در عروسی او خلاف است و بعضی انکار نموده اند ولیکن حق، وقوع آن است؛ که جمعی ذکر نموده اند از محدثین و مورخین. از آن جمله، شیخ فخرالدین طریحی که از افاضل علماء شیعه است و در کتاب منتخب ذکر کرده است و مستند بر روایت نموده است. و در کتاب مقتل ابن عربی و کتاب حرز الایمان نیز، نسبت به حدیث داده است. و ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء ایراد کرده است از مقتلهای و تواریخ. و کلام مورخین در امثال این امور، خالی از اعتبار نیست. به علاوه از شیخ جلیل مبرور، نقل شده است که در تورات حضرت موسی - علی نبینا واله و علیه الصلوه والسلام - اشاره به آن شده است. (۱) مؤلف فقیر گوید: دیدم در ترجمه وحی، که از جمله وحیهای معتبره خدایی است و در نزد بنی اسرائیل صحیح و معتبر است و دال است بر صحت نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و مشتمل است بر خبرهای غیب الهی و این نیز قرینه بر

ص: ۱۶۲

۱- . بحار الأنوار ۴۵ / ۴۳ باب ۳۷ اسرار الشهادة ۲ / ۳۰۴ منتخب طریحی ۲ / ۳۷۳ قابل ذکر است علاوه بر بزرگانی که مرحوم مؤلف از آنها اسم برده اند علامه خبیر و دانشمند بزرگوار مرحوم آیه الله حاج شیخ جعفر شوشتری قصه ازدواج حضرت قاسم علیه السلام را تأیید فرموده اند ( کتاب مواعظ ، مجلس هفتم ) ضمنا به این نکته هم باید توجه داشت که اصل قصه ، خطبه عقدی بوده که امام حسین علیه السلام بین حضرت قاسم علیه السلام و دختر خودشان خوانده اند ولی عروسی ( بطور مصطلح امروزی ) در کربلا انجام نگرفته و حضرت قاسم بعد از اتمام خطبه عقد ، بلافاصله از عموی خود اذن گرفته و روانه میدان شد و همانطور که در مقاتل هم آمده حضرت قاسم به همسر خود فرمود : «إِنَّ عِرْسَنَا أَخْرَجْنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» به درستی که عروسی ما تا قیامت تأخیر افتاد.

صحت آن، در آن جا نیز، ذکر کرده است عروسی قاسم را و حنا بستن عروس او به خون او را به طریق اشاره. و مجمل این حکایت جانسوز آن است که بعد از شهادت جمیع اصحاب آن بزرگوار و برخی از سلسله اطهار، نوبت جانبازی به حضرت قاسم رسید. «وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ تَبْلُغِ الْحُلُمَ». و او پسر کوچکی بود که به حد بلوغ نرسیده بود. آمد به خدمت امام مظلوم به قصد شهادت. «وَ كَانَ وَجْهُهُ كَقَلْبِ الْقَمَرِ». و صورت منورش مثل پاره ماه میدرخشید. همین که نظر مبارک آن حضرت به او افتاد که عازم جهاد گردیده است: «اعْتَنَقَهُ وَ جَعَلَ يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا». حضرت دستها را به گردن قاسم درآورد و آن قدر هر دو گریستند که بیهوش شدند. پس همین که به هوش آمدند، قاسم عرض کرد: «يَا عَمُّ، الْأَجَازَةُ». ای عم بزرگوار مرا رخصت حرب مخالفان فرما تا بروم و جان ناقابل خود را فدای مقدم شریف گردانم. فرمودند: «أَنْتَ مِنْ أَخِي عَلامَةَ». ای نور دیده، تو یادگار برادرم حسنی و چگونه راضی شوم که بنی اُمّیه بدن تو را پاره پاره نمایند؟ هر چند اصرار نمود، حضرت از او امتناع فرمود. پس قاسم محزون، در گوشه ای نشست و اشک از دیده اش جاری بود و سر خود را در دامن تفکر فرو برده بود؛ که ناگاه به خاطرش آمد که امام حسن علیه السلام تعویذی نوشته بر بازویش بسته بود و فرموده که: «إِذَا أَصَابَكَ أَلَمٌ فَعَلَيْكَ بِحِلِّ الْعُوْذَةِ وَ قِرَاءَتِهَا وَالْعَمَلِ بِمَا فِيهَا». ای قاسم هر وقت برسد بر تو مصیبتی، بر تو باد که بگشایی بازوبند خود را و مجلس یازدهم / شهادت حضرت قاسم علیه السلام



آنچه در او نوشته است بخوانی و به مقتضای آن عمل نمایی. پس قاسم گفت هرگز تا حال چنین مصیبتی و غمی روی نیاورده است پس گشود بازو بند خود را و نگاه کرد و دید که نوشته است: «یا قاسمُ أوصیکَ إذا رأیتَ عَمَّكَ الحُسینَ فی کربلاءَ غریبا وَ قَدْ أَحاطَتْ بِهِ الأَعداءُ فلا تَتْرُکُ البَرازَ وَ لا تَبخُلُ عَلَیْهِ بِرُوحِکَ». ای قاسم، وصیت می کنم تو را هرگاه بینی عم بزرگوار خود، حسین را که در صحرای کربلا غریب و تنها مانده و دشمنان، دور او را احاطه کرده باشند، پس دست از جهاد برمدار و جان خود را بیدریغ فدای او نما؛ هرچند تو را منع نماید از جهاد، التماس نما تا اذن گرفته در رکاب او شهید شوی و به سعادت ابدی فائز گردی. پس قاسم خط مبارک پدر خود را برداشته آمد به خدمت عم مظلوم خود و نشان داد. همین که نظر مبارک آن حضرت بر خط شریف برادر خود افتاد: «فَبکی بُکاءَ شَدیداً وَ نادى بِاللَّوئیلِ وَ الشُّبُورِ». گریست گریه شدیدی و صدای ناله و فریاد آن حضرت بلند شد. و فرمود: ای نور دیده اگر پدر تو وصیتی به تو نموده به من هم وصیتی کرده است و واجب است انعقاد آن و آن وصیت این است که فاطمه نام، دختر خود را به عقد تو درآورم. پس دست قاسم را گرفته داخل خیمه نمود و حاضر نمود برادرهای خود عباس و عون و جعفر را، پس صدا زد مادر قاسم را و فرمود: «الَیسَ لِلقاسِمِ ثِیابٌ جَیدٌ؟ قالَتْ: لا- وَاللَّهِ». آیا از برای قاسم لباس نویی هست که بر او بپوشانم؟ گفت: نه به خدا قسم. پس حضرت به زینب فرمود: ای خواهر، حاضر کن فلان صندوق را که جامه های برادرم امام حسن در آن می باشد؛ پس زینب آن صندوق را حاضر نمود؛ حضرت آن را گشود و بیرون آورد قبای امام حسن را و بر او پوشانید و عمامه

امام حسن علیه السلام را بر سر قاسم بست و دست دختر خود را که نامزد قاسم بود گرفت و او را به عقد قاسم درآورد. و آنگاه اجازه میدان داد و فرمود: «یا وَلَدِی اَتَمَشِ بِرِجْلِکَ اِلَی الْمَوْتِ»؟ ای فرزند، آیا به پای خود به سوی مرگ میروی؟ قاسم عرض کرد: «کَيْفَ یا عَمَّ وَاَنْتَ تَکُونُ وَحیداً بَیْنَ الْاَءْءَادِ وَحیداً فَریداً وَکَلِمَ تَجِدُ مُحامِیاً وَلا صَدِیقاً».

ای عم بزرگوار، چگونه نروم و حال آن که تو را می بینم تنها و بی‌کس در میان دشمنان گرفتار، نه دوستی و نه یاورى. «رُوحِی لِزُوحِکَ الْفِداءِ وَ نَفْسِی لِنَفْسِکَ الْوِقاءِ». جانم فدایتو و بدنم فدای بدن تو باد. پس اصرار بسیار و الحاح بیشمار نمود تا امام را راضی کرد. پس حضرت گریست. «وَ شَقَّ اَزْیاقَ الْقاسِمِ وَ قَطَعَ عِمامَتَهُ نَضِیْفَیْنِ نَضِیْفاً اَدْلَها عَلِی وَجْهِهِ بِصُورِهِ الْکَفَنِ وَ شَدَّ نَضِیْفَها الْاَخَرَ عَلِی رَاسِهِ». و جامه قاسم را چاک زد و عمامه او را دو حصه نمود و حصه ای به سر او بست و حصه دیگر را به صورت کفن بر قامتش پوشانید و شمشیری حمایل او کرد و روانه قتالش نمود. مؤلف فقیر گوید: در اخبار و کتب مقاتل ندیدم که امام مظلوم بر احدی از شهداء کفن بپوشاند به غیر از قاسم؛ گویا همین لباس عروسی او بوده که امام، بر او پوشانید تا در میان شهداء ممتاز باشد به عروسی. وای بر بنی امیه که لباس عروسی او را غارت کردند و بدنش را برهنه در میان خاک و خون انداختند. پس قاسم، همین که وارد میدان شد، نظر مبارکش به عمر بن سعد افتاد، صدا زد: «یا عَمْرُ، اَما تَخافُ اللّٰهَ؟! یا اَعْمى الْقَلْبِ اَما تُراعى رَسُولَ اللّٰهِ تَدْعِى الْاِءْسِیلامَ وَاَلْ رَسُولِ اللّٰهِ عِطاشاً ظِماءً قَدِ اسْوَدَّتِ الدُّنْیا بِما عَنِیْهِمْ؟» مجلس یازدهم / شهادت حضرت قاسم علیه السلام

ای عمر، آیا از خدا نمی ترسی؟ ای کور دل، آیا رعایت حق رسول خدا را نمی کنی؟ چگونه ادعای اسلام مینمایی و حال آن که آب فرات را بر روی اهل بیت علیهم السلام پیغمبر بسته و صدای العطش ایشان بلند است و از شدت تشنگی دنیا در نظر ایشان تاریک و سیاه شده است. آن ملعون گفت: دست از تکبر بردارید و اطاعت کنید یزید را تا شما را آب دهم. پس قاسم گفت: «لَا جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا». خدا جزای خیر به تو ندهد و رحمت خود را از تو قطع کند.

پس ساعتی ایستاد و دید کسی به مبارزت او نیامد، مراجعت به خیمه نمود و همین که رسید به در خیمه، صدای گریه مادرش را شنید که در غریبی او گریه می کند. پس ایشان را صدا زد و دفعه دیگر وداع نمود و رکاب امام را بوسید و روانه جهاد گردید و این رجز را میخواند.

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ

سَبَّطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ

بَيْنَ أَنَا لَأَسْقُوا صَوْبَ الْمَزَنِ

اگر مرا نمی شناسید، پس من پسر امام حسن علیه السلام از نسل مطهر محمد مصطفی هستم و این بزرگوار، عم من حسین علیه السلام است که در دست مردمانی که از رحمت خدا دورند، مثل اسیر و محبوس گرفتار است. «فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قَتَلَ عَلَى صِغَرِهِ خَمْسَةَ وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا». پس جهاد نمود جهاد شدیدی و با آن کودکی، سی و پنج نفر را به جهنم فرستاد.

و باز دست از قتال بر نمی داشت و به محاربه اعداء کوشش می فرمود: تا آن که ضعف بر او مستولی شد و اراده کرد که به خدمت عم خود برسد، که ارزق شامی به او برخورد و راه بر او گرفت. قاسم بر او حمله کرد، شمشیری بر فرق او زد و او را دو حصه نمود. و شیخ طریحی روایت کرده که قاسم آمد به خدمت

امام علیه السلام و عرض کرد: «يَا عَمِيَاهُ، الْعَطَشُ الْعَطَشُ، أَدْرِكْنِي بِشَرَبِهِ مِنَ الْمَاءِ». ای عمو مرا به شربت آبی دریاب. آن حضرت او را دلداری داد و به صبر و شکیبایی امر فرمود. «وَ أَعْطَاهُ خَاتَمَهُ وَقَالَ: حُظُّهُ فِي فَمِكَ». انگشتر خود را به او داد و فرمود: آن را در دهان خود بگذار. قاسم گفت: چون آن را در دهان گذاشتم، گویا چشمه آبی بود، پس سیراب شدم. وای بر بنی اُمیه که وقتی امام مظلوم فرمود یک شربت آبی به من بدهید، تیر زهر آلودی به دهان مبارکش زدند که پر از خون شد. بار دیگر آن نوباوه حیدر کرار روانه میدان اشرار گردید و شروع به حرب کرد و همت خود را بر علمدار کفر آثار، گماشت و بر او حمله کرد و خواست که او را به قتل برساند. «فَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ بِالتَّيْلِ». از چهار جانب، بدن نازک این جوان را تیرباران کردند. و به روایتی، یکی از آن ملاعین، مکرر، سنگ بر بدن شریفش می زد و می گفت: بکشید این بیچه خارجی را. حمید بن مسلم، گوید: من در میان لشگر عمر سعد بودم و نظر می کردم به سوی این پسر که پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلینی در پای داشت که بند یکی از آنها گسیخته بود و فراموش نمی کنم که آن بند کفش چپ بود که گسیخته بود. عمر بن سعد از دی ملعون گفت: «وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ وَأَقْتُلُهُ». به خدا قسم که بر او حمله می کنم و او را می کشم. حمید می گوید: گفتم: سبحان الله، چه میخواهی از این طفل؟ به خدا که اگر این طفل، شمشیری بر من حواله کند، دست به او دراز نکنم. این جماعتی که او را در میان گرفته او را کافی است، گفت: به خدا قسم، من بر او حمله می کنم و او را می کشم؛ پس اسب را تاخت و بر او حمله کرد. فما ولی حتی ضرب رأسه بالسيف. مجلس یازدهم / شهادت حضرت قاسم علیه السلام

از او دست برداشت تا آن که ضربتی بر سر مبارکش زد که بر رو درافتاد. و به روایت شیخ طریحی، از کثرت زخمهای تیر که بر بدن نازکش رسید، از اسب بر زمین قرار گرفت. «فَضَرَبَهُ بِالرُّمْحِ شَيْبَةُ بْنُ سَعْدٍ الشَّامِيُّ عَلَى ظَهْرِهِ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ صَدْرِهِ». پس شیهه بن سعد شامی، نیزه بر پشت مبارکش زد که از سینه مبارکش بیرون آمد.

«فَوَقَعَ الْقَاسِمُ يَخْوَرُ بِدَمِهِ». پس قاسم به رو درافتاد و در خون خود غلطید. و فریاد کرد که: یا عماه ادر کنی. ای عم بزرگوار مرا دریاب. چون آوازش به گوش سید مظلومان رسید، مانند عقاب پرواز کرد تا بر سر او آمد و مثل شیر خشمناک بر آن قوم بیباک حمله کرد و شمشیری حواله قاتل او کرد؛ آن ملعون دست خود را سپر کرد، دستش از مرفق جدا شد، نعره زد که مرا دریابید. لشگر به اعانتش یک دفعه حمله کردند تا او را نجات دهند از کشته شدن. جنگ در پیوست و مغلوب شد. «فَاسْتَقْبَلَتْهُ بِصِيدُورِهَا وَ جَرَحَتْهُ بِجَوَافِرِهَا وَ وَطَّأَتْهُ حَتَّى مَاتَ الْغُلَامُ». آه، آه پس رو آوردند اسبهای آن ظالمان و بدن نازک آن جوان را پایمال کردند و به سمهای خود آن بدن را پاره پاره نمودند به نحوی که روح شریفش از بدن بیرون رفت.

قَدْ أَوْطِئُوهُ الصَّافِنَاتُ وَ صَدْرُهُ

الْمِضَارُّ لِلْأَعْدَادِ وَ الْأَعْبَادِ

پس اسبهای قوی هیکل مخالفان، او را پایمال کردند و سینه مبارکش را محل تردد خود قرار دادند.

مَخْتُومٌ جِسْمٌ هَشَمَتْ أَضْلَاعُهُ

وَ كَسُرَ ظَهْرٌ مِنْ خِيُولٍ زِيَادٍ

بدنش را در هم کوفتند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند و پشتش را درهم شکستند.

مؤلف گوید: احتمال دارد قاتل پایمال سم اسبها شده باشد، چنانچه بعضی از فضلاء احتمال داده اند از این عبارت. و لیکن در زیارت شهداء صریح است به این که مقتول پایمال سم اسبان شده. و چون جنگ واریخت و غبار فرونشست، سید الشهداء آمد بر سر آن جوان، دید اعضایش پاره پاره و خورد شده، بر روی خاک افتاده است و پای خود را بر زمین می ساید. و در روایتی دیدم: ملعونی میخواست سر او را از بدن جدا نماید. و آن جوان می گفت: وا اماء، واغربتاه، ای مادر مهربان در کجایی که پسر غریب تو را می کشند. پس امام علیه السلام آن ظالم را دور نمود و گویا فرمود:

سرش مَبْر که جوان است و تازه داماد است

سرش مبر که فلک زهر فرقتش داده است

در کتاب حزن الایمان نوشته است: وقتی آن ظالم خواست سر آن جوان را از بدن قطع نماید، قاسم روی کرد به آن ظالم و گفت: بگذار وصیت خود را به کسی بگویم: چون نظر به اطراف کرد، کسی را ندید مگر اسب خود را، او را مخاطب نمود و فرمود: «قُولِي لِابْنِهِ عَمِّي اَنْتِي قُتِلْت عَطْشَانَا غَرِيْبًا، فَاِذَا شَرِبْتَ الْمَاءَ فَاذْكُرْنِي فَاَنْدُبِي، وَاِذَا خَضَبْتَ بِشَيْءٍ فَبِدَمِي». بگو به دختر عمویم که ای دختر عم، به تو وصیت دارم. یکی آن که مرا تشنه و غریب کشتند، هر وقت که آب بیاشامی مرا یاد کن و بر غریبی و بیکسی من گریه کن. و دیگر آن که در این صحرا خضابی نبود که دست و پای خود را خضاب نمایی، من خجالت از تو دارم، پس به عوض حنا، به خون حلق من خضاب کن. چون امام وارد شد بر سر نعش او و او را به آن حال دید، فرمود: «يَعِزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ اَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ اَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ». ای نور دیده به خدا قسم که دشوار است بر عم تو که او را بخوانی و او تو را مجلس یازدهم / شهادت حضرت قاسم علیه السلام

اجابت نکند و یا اجابت کند تو را و تو را اعانت نکند و یا اعانت نماید و نفعی به تو نبخشد. «بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ». دور باد از رحمت خدا، آن قومی که تو را کشتند. پس حمید می گوید: او را برداشت در حالتی که پاهای او را بر زمین می کشید و سینه اش را به سینه خود چسبانیده بود؛ در دل خود گفتم که با او چه می کند، پس او را آورد و در میان کشتگان گذاشت. در روایت دیگر از شیخ طریحی فرموده: امام مظلوم، قاتل او را به قتل رسانید. سپس بدن قاسم را برداشت به خیمه ها آورد و در خیمه گذاشت. هنوز رمقی در او باقی بود؛ چشم گشود و نگاه حسرتی به اهل بیت کرد و گریست. حسین علیه السلام فرمود: خدا لعنت کند کشنده تو را و به خدا قسم که دشوار است بر عم تو که او را بخوانی در حالتی که کشته شده باشی و بدن تو پاره پاره شده باشد.

«يَا بُنَيَّ قَتَلُوكَ الْكُفَّارُ وَ مَا عَرَفُوكَ وَ لَا عَرَفُوا مِنْ جَدِّكَ وَ أَبُوكَ». ای نور دیده، کشتند تو را کفار، گویا تو را و جد و پدر تو را نشناخته اند. «فَلَطَمُوا الْخُدُودَ وَ شَقُّوا الْجَيْبَ وَ نَادُوا بِالْوَيْلِ وَ التُّبُورِ». پس اهل بیت، طپانچه بر صورت خود زدند و جامه را چاک زدند و صدا به گریه و ناله بلند کردند، بخصوص عروس و مادر قاسم که این دو بیشتر گریه کردند و به خون قاسم، سر و صورت خود را خضاب نمودند. حضرت فرمودند: «صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا». صبر کنید ای خویشان من و ای اهل بیت من که بعد از این روز مذلت و خواری نخواهید دید. «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».







**فصل دوازدهم: گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام**

ص: ۱۷۳

فصل دوازدهم: گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام در کتاب کامل زیارات و بحارالانوار روایت نموده اند به سند معتبر از ابابصیر که می گوید: (۱) در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و مطالب خود را به آن حضرت عرض می کردم؛ ناگاه داخل شد بر آن حضرت طفل کوچکی از آن حضرت، پس فرمود به او: «مَرْحَبَا بِكَ يَا وَلَدِي». و او را گرفته به سینه خود چسبانید و او را بوسید و فرمود: «حَقَّرَ اللَّهُ مَنْ حَقَّرَكَمْ وَ انْتَقَمَ مِنْ مَنْ وَ تَرَكَكُمْ». خدا حقیر و ذلیل گرداند کسی را که شما را حقیر کرد و انتقام بکشد از کسی که شما را یکه و تنها گردانید. «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكُمْ». و خدا لعنت کند کسی را که شما را کشت. و خدا می باشد شما را حافظ و یار و معین. «فَقَدْ طَالَ بُكَاءُ النِّسَاءِ وَ بُكَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ مَلَائِكَةِ السَّمَاءِ».

ص: ۱۷۴

۱- . کامل زیارات باب ۲۶ ص ۸۵ ح ۷ بحارالانوار ۴۵ / ۲۰۸ ح ۱۴ باب ۴۰ عوالم العلوم ۱۷ / ۴۶۳ ح ۱۷ عبدالله بن حماد البصری عن عبدالله بن عبد الرحمن الاصبم عن عبدالله بن مسکان عن ابی بصیر قال كنت عند ابی عبدالله علیه السلام احدثه فدخل علیه ابنه فقال له مرحبا و ضمه و قبله و قال حقر الله من حقرکم و انتقم الله ممن و ترکم و خذل الله من خذلکم و لعن الله من قتلکم و كان الله لکم ولیا و حافظا و ناصرًا فقد طال بکاء النساء و بکاء الأنبياء و الصديقين و الشهداء و ملائکة السماء ثم بکی و قال یا ابابصیر اذا نظرت الی ولد الحسين علیه السلام اتأنی ما لا أملکه بما اتی الی ابيهم و آلهم یا ابابصیر ان فاطمه علیهاالسلام لتبکیه و تشهق فتزفر جهنم زفره لو لا ان الخزنه یسمعون بکاؤها و قد استعدوا لذلك مخافه ان یخرج منها عنق الی ان قال فلا تزال الملائکة مشفقین یبکون لبکائها و یدعون الله و یتضرعون الیه الی ان قال قلت جعلت فداک ان هذا الأمر عظیم قال غیره أعظم منه ما لم تسمعه ثم قال یا ابابصیر اما تحب ان تكون فیمن یسعد فاطمه علیهاالسلام فبکیت حین قالها فما قدرت علی المنطق و ما قدرت علی کلامی من البکاء الخبر

پس به تحقیق که طول کشیده گریه زنان و گریه پیغمبران و صدیقان و شهداء و ملائکه آسمانها بر شما. و بعد از آن، حضرت گریست، گریه شدیدی و فرمود: ای ابا بصیر: «إِذَا نَظَرْتُ إِلَى وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي مَا لَا أَمْلِكُهُ مِمَّا أُتِيَ إِلَى أَبِيهِمْ وَ إِلَيْهِمْ». هر وقت که نظرم میافتد به سوی اولاد امام حسین علیه السلام، حالتی به من دست می دهد که دیگر مالک خود نمی باشم و نمی توانم خود را حفظ نمایم، به سبب مصیتهایی که بر پدر ایشان، امام حسین علیه السلام وارد شده است. ای ابابصیر بدرستی که فاطمه چنان گریه می کند بر حسین مظلوم و نعره می زند که آتش جهنم به خروش می آید. و اگر حافظین و موکلین بر جهنم در وقتی که صدای ناله فاطمه را می شنوند آن را حفظ نکنند، می سوزاند جمیع اهل زمین را. و جهنم آرام نمی گیرد، تا صدای گریه زهرا ساکن نشود. و دریاها به جهت گریه او به خروش و موج و اضطراب می آیند و بر هر قطره ای از دریاها، ملکی است که آن را حفظ می کند و نمی گذارد که طغیان بگیرد و بالهای خود را بر آن می زنند و آن را حبس می کنند که غرق نکند زمین و اهل زمین را. «فَلَا تَزَالُ الْمَلَائِكَةُ مُسْفِقِينَ يَبْكُونَ لِكَيْفَ هِيَ». پیوسته ملائکه گریه می کنند بجهت گریه فاطمه و به درگاه خدا تضرع و زاری می کنند بجهت گریه آن مظلوم. و بلند است صدای ملائکه به تقدیس و تسبیح خدا، بجهت خوف بر اهل زمین و اگر صدایی از صداهای ایشان برسد بر زمین، هر آینه، زمین از هم میپاشد و زهره خواهند شکافت اهل زمین و پاره پاره خواهند شد کوهها و زلزله در زمین به نحوی واقع خواهد شد که همه اهل زمین را هلاک نماید. ابابصیر عرض کرد: پس این امری بسیار عظیم و شدید است. حضرت فرمود: آن چه نشنیده ای اعظم از این است. بعد از آن، فرمود: ای ابا بصیر: مجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیها السلام در مصیبت امام حسین علیه السلام

«أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُسَعِدُ فَاطِمَةَ؟» آیا دوست نمی داری که از جمله یاری کنندگان فاطمه باشی در این مصیبت؟ «فَبَكَيْتُ حِينَ قَالَهَا فَمَا قَدَرْتُ عَلَى الْمَنْطِقِ وَ مَا قَدَرْتُ عَلَى كَلَامٍ مِنَ الْبُكَاءِ». ابابصیر می گوید: به گریه در آمدم در وقتی که حضرت این سخن را فرمودند و از شدت گریه نتوانستم جواب بگویم و حضرت هم نتوانست از شدت گریه متوجه کلام من بشود، پس حضرت به نماز ایستاد و من بیرون رفتم. در حدیث معتبر دیگر روایت شده است از زراره که آن حضرت می فرماید: (۱) «وَمَا عَيْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ وَلَا عَبْرَةٌ مِنْ عَيْنِ بَكْتٍ وَ دَمَعَتِ عَلَيْهِ». هیچ چشمی و هیچ اشکی محبوب تر نزد خدا نیست از چشمی که بگیرد و اشک بریزد بر مظلوم کربلا. «وَمَا مِنْ بَاكِ يَبْكِيهِ إِلَّا وَقَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ وَ أَسَدَهَا عَلَيْهِ، وَ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ أَدَى حَقَّنَا» و هیچ گریه کننده نیست که گریه کند بر حسین، مگر این که همراهی نموده با فاطمه و یاری کرده آن مظلوم را و همراهی نموده با پیغمبر خدا و ادا نموده حق ما اهل بیت را. «وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُحْشَرُ إِلَّا وَ عَيْنَاهُ بَاكِئَةٌ، إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى حَيْدِي، فَإِنَّهُ يُحْشَرُ وَ عَيْنُهُ قَرِيرَةٌ وَ الْبِشَارَةُ تَلْقَاهُ، وَ السُّرُورُ عَلَى وَجْهِهِ». و هیچ بنده، محشور نمی شود در قیامت مگر این که دو چشم او گریان است، مگر گریه کننده بر جدم حسین علیه السلام، که او محشور می شود در حالتی که چشم او روشن و خوشحال است و آثار سرور از صورت او ظاهر است. «وَ الْخَلْقُ يُعْرَضُونَ وَ هَيْمٌ حَيْدَاتُ الْحُسَيْنِ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ». و مردم، همه در معرض حساب گرفتار، لیکن ایشان در خدمت سیدالشهداء

ص: ۱۷۶

۱- . کامل الزیارات باب ۲۶ ص ۸۳ ح ۶ - بحار الأنوار ۴۵ / ۲۰۷ ح ۱۳ باب ۴۰ - عوالم العلوم ۱۷ / ۴۶۲ ح ۱۶

علیه السلام در سایه عرش نشسته اند و سخن امام حسین علیه السلام را استماع می کنند. و ندا می آید که داخل بهشت شوید؛ ایشان مجلس شریف آن حضرت و صحبت آن حضرت را مقدم میدارند بر بهشت. حورالعین و ولدان بهشت میفرستند که: ما مشتاق لقای شما هستیم، چرا به بهشت نمی آئید؟ ایشان سر خود را بلند نمی کنند که سخن ایشان بشنوند، از بس که مسرور و خوشحالند از صحبت و فیض مجلس مظلوم عالم، سیدالشهداء. و دشمنان ایشان را، ملک عذاب ناصیه گرفته به جهنم می کشد و حسرت میخورند که کاش ما هم اطاعت کرده بودیم و همه ما را شفاعت می کردند و از این عذابها نجات میدادند. باز، ملائکه و خزان بهشت از جانب زوجات گریه کنندگان پیغام می آورند که منزلها و قصرهای شما خالی و ما انتظار شماها داریم؛ ایشان جواب میدهند که انشاء الله به شما خواهیم رسید؛ پس اسبهای نور می آورند و گریه کنندگان بر آن سوار شده پرواز می کنند در حالتی که مشغول حمد و ثنای خالق عالم و صلوات بر سید اولاد آدم می باشند، تا آن که وارد منازل خود در اعلا درجه بهشت می شوند. و وارد شده از ابن عباس، رضی الله عنه، که گفت: (۱) روزی در مدینه منوره، نماز صبح را با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای آوردیم در مسجد آن حضرت؛ پس همین که از تعقیب نماز فارغ شد، صورت مبارک را به جانب ما نموده و پشت مبارک را به محراب داده. «وَ كَانَهُ الْيَدْرُ فِي لَيْلِهِ التَّمَامِ». و صورتش مثل ماه شب چهارده بود. و شروع نمود به وعظ کردن ما و چنان مواعظش در قلوب ماها تأثیر می نمود که گویا آب سردی بود که بر جگر تشنه ریخته شود و ما را مشتاق بهشت و تخویف از عذاب جهنم می فرمود و ما خوشحال بودیم و لذت می بردیم از قرب آن حضرت، که ناگاه، حضرت سر خود را بلند نمود و صورتش مثل گل، شکفته مجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیها السلام در مصیبت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۷۷

---

۱- . موسوعه کلمات الامام الحسین ص ۳۵ به نقل از کتاب ذخائر الأفهام - مخزن البكاء فاضل برغانی فصل دوم ص ۱۸

شد، پس نگاه به باب مسجد نمودیم، دیدیم که حسنین علیهم السلام وارد مسجد شدند و دست راست امام حسن علیه السلام به دست چپ امام حسین علیه السلام بود؛ با یکدیگر سخن می گفتند. چون گوش دادیم؛ دیدیم که می فرمایند: «مَنْ مِثْلُنَا وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ حَيْدَنَا أَفْضَلَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَ أَبَانَا بَعْدَهُ خَيْرَ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ أُمَّنَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ جَدَّتْنَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ سَيِّدَاتُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ». کی مثل ما است و حال آن که جد ما، بهترین اهل آسمانها و زمینها است و پدر ما، بهترین اهل مشرق و مغرب است و مادر ما بهترین همه زنان اهل عالم است و جده ما خدیجه کبری، مادر مؤمنین است و ما، دو سید و بزرگ جوانان اهل بهشت هستیم. ابن عباس می گوید: این سخن، بر خوشحالی و خوشوقتی ما افزود و آثار فرح و شادی بر رخسار ما ظاهر گردید؛ اما همین که نظر به جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله کردیم، دیدیم که اشکش بر دو صورتش جاری شد. گفتیم: «سَيِّحَانُ اللَّهِ» این وقت فرح و شادی است. آیا معنی این گریه چیست؟ پیش از سؤال ما خطاب به حسن و حسین فرمود: «يَعَزُّ عَلَيَّ وَاللَّهِ مَا تُلْقِيَانِ بَعْدِي يَا وَلَدَيَّ». بسیار ناگوار است بر من آنچه بر سر شما می آید بعد از من از مصیبتها، ای دو نور دیده من. پس آن دو بزرگوار را نزد خود طلبید و ایشان را بر روی دامن خود نشانید، امام حسن علیه السلام را به طرف راست و امام حسین علیه السلام را به طرف چپ. و به ایشان فرمود: «بَابِي أَيْبُكُمْ وَ أُمِّي أُمَّكُمْ». پدرم فدای پدر شما و مادرم فدای مادر شما باد. پس التفات فرمود به جانب امام حسن علیه السلام و مکرر دهان او را بوسید و بویید و

بعد از آن توجه نمود به امام حسین علیه السلام و مکرر گلوی او را بوسید. پس قطرات اشک از چشم مبارکش جاری شد و گریست و ما هم گریستیم و سبب آن را دانستیم. که ناگاه امام حسین علیه السلام بر خواست از دامن جد بزرگوار خود و گریه کنان روانه شد به نزد مادرش فاطمه، پس همین که وارد شد بر مادر خود فاطمه و نظر فاطمه زهرا به صورت امام حسین افتاد، دید اشک بر روی او جاری است؛ با آستین خود اشک از صورت مظلوم کربلا- پاک کرد و فرمود: «فِدَاكَ أُمَّكَ مَا يُبْكِيكَ؟» مادرت به فدایت شود، چرا گریه می کنی؟ پس گریه امام مظلوم بیشتر شد و فاطمه هم از گریه امام مظلوم به گریه در آمد، پس امام مظلوم را به سینه خود چسبانید و فرمود: «يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي، مَا يُبْكِيكَ؟ لَا أَبْكِي اللَّهُ عَيْنِيكَ». ای نور دیده من و ای میوه دل من، چرا گریه می کنی؟ چه چیز باعث گریه تو شده است؟ خدا هرگز دیده های تو را نگریاند. امام حسین از شدت گریه نمی توانست که جواب بگوید؛ طاقت حضرت فاطمه طاق شده فرمود: «يَا حُشَّاشَةَ قَلْبِي أَمَا تُخْبِرُنِي؟» ای جگر پاره من، مرا خبر نمی دهی از سبب گریه خود؟ امام مظلوم عرض کرد ای مادر: «كَأَنَّ حَيْدِي مَلَّنِي بِكَثْرَةِ تَرَدُّدِي إِلَيْهِ». گویا جدم را ملالی به هم رسیده از کثرت آمد و شد من به سوی او. «قَالَتْ: فِدَاكَ نَفْسِي لِمَاذَا؟» فاطمه فرمود جانم به قربان تو باد از چه سبب؟ امام مظلوم گفت: ای مادر، امروز من و برادرم حسن به دیدن جد خود رفتیم، مجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام



همین که وارد مسجد شدیم، دیدیم جدم با پدرم با اصحاب، در مسجد نشسته اند، پس جدم، امام حسن را بر دامن راست خود نشانید و مرا بر زانوی چپ خود و به همین هم راضی نشد مادر، دهان برادر مرا مکرر بوسیده، اعراض نموده از دهان من و به عوض آن گلوی مرا بوسید و اگر مرا دوست میداشت مثل برادرم، دهان مرا هم می بوسید ای مادر. «هَلْ فِيهِ شَيْءٌ يَكْرَهُهُ حَيْدَى؟» آیا دهان من بوی ناخوشی میدهد که از آن سبب جدم ناخشنود شده است؟ فاطمه فرمود، ای قره عین من: «وَاللَّهِ فَمُكَّ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ وَالْعَنْبَرِ». به خدا قسم که دهان تو از مشک و عنبر خوشبوتر است. و جدت هیچ ملالی به قدر خردلی از تو ندارد، ای نور دیده من، مکرر از جدت شنیده ام که می فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ». حسین از من است و من هم از حسین. «مَنْ آذَى حُسَيْنًا فَقَدْ آذَانِي». و هر کس حسین مرا اذیت کند، پس بتحقیق که مرا اذیت کرده است. پس وای بر بنی اُمیه که بدن حسین را که در حقیقت بدن رسول الله بود، تیرباران کردند. حضرت فاطمه فرمود: ای نور دیده، جدت مکرر تو را به دوش کشیده و فرمود: «مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا فَقَدْ أَحَبَّنِي». هر کس حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است. ای نور دیده، روزی تو در گاهواره گریه می کردی، پدرم به من فرمود: «سَكَّتِيهَ فَإِنَّ بُكَاءَهُ يُؤْذِينِي».

ساکت کن نور چشم مرا که گریه او مرا اذیت می کند. و وقتی دیگر بار دید که گریه می کنی فرمود: «یا فاطمه، سَيَكْتِيهِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَأَذَى مِنْ بُكَائِهِ». او را ساکت گردان که از گریه او ملائکه اذیت می بینند و متألم می شوند. مؤلف دلسوخته و جان گداخته گوید: خدایا، پیغمبر تو و فاطمه زهرا و ملائکه نتوانستند دقیقه ای حسین را گریان ببینند و حال آن که در آن وقت جراحت و المی در بدنش نبود، پس چه حال داشتند اگر در روز عاشورا او را با بدن پاره پاره میدیدند و صدای گریه و زاری او را می شنیدند که می فرمود: داد از تشنگی و فریاد از غریبی و بیکسی. خدایا، پیغمبر و فاطمه و ملائکه، حسین را در گهواره نتوانستند گریان ببینند، کجا بودند در صحرای کربلا که بدن حسین را بر روی خاک، برهنه ببینند که افتاده بود و بنی اُمیّه اسب بر او میتاختند. خدایا، گریه حسین در گهواره، اذیت میرساند به ملائکه و تاب شنیدن آن نداشتند، مگر گریه طفل شیر خواره حسین، علی اصغر، در روز عاشورا در وقتی که تیر به گلوی او زدند، ملائکه را تاب شنیدن بود و ایشان را متألم نساخت؟ واللّه، بلکه عالم را کباب نمود و متألم ساخت. خلاصه، فاطمه زهرا هرچه خواست که حسین را از گریه منع نماید و تسلی دهد، چاره نشد؛ آخر الامر، حضرت فاطمه چادر عصمت بر سر کرد و دست حسین را گرفته روانه مسجد شدند در حالتی که اشک از چشم هر دو جاری بود و پای مبارکش در جامه اش می پیچید. ابن عباس می گوید: پس هریک از اصحاب در ناحیه ای از مسجد رفتند و قرار گرفتند، پیغمبر و علی باقی ماندند، پس همین که نظر مبارک پیغمبر به صورت حضرت فاطمه افتاد، آه بلندی از دل سوخته بر کشید و بیاختیار اشک از دیده حق بپوش جاری شد و به آستین، آن را پاک نمود. پس حضرت فاطمه عرض کرد: مجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ». حضرت فرمودند: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا فَاطِمَةُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». عرض کرد: ای سید و آقای من، چرا خاطر حسینم را افسرده و دل او را ملول ساخته ای؟ آیا شما نفرموده اید در حق حسین: «هُوَ رِيحَانَتِي الَّتِي أَرْتَاخَ الرِّيَّاحِينَ». حسین ریحانه من است که آن را می بویم؟ آیا نفرموده اید: «الْحُسَيْنُ زَيْنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ». حسین زینت آسمانها و زمینها است؟ آیا نفرموده اید: «الْحُسَيْنُ عَيْنِي الَّتِي بَرَأْسِي». حسین به منزله دو چشم من است؟ آیا نفرموده اید: «أَشْمُ رَاحَةَ الْجَنَّةِ مِنَ الْحُسَيْنِ». بوی بهشت را از حسین می شنوم؟ حضرت فرمودند: همه را من گفته ام و صحیح است؛ مطلب خود را بگو. فاطمه عرض کرد: ای پدر: «كَيْفَ مَا قَبَلْتَهُ كَتَقْبِيلِكَ الْحَسَنَ وَ مَا هُوَ بَاكِ؟» پس چرا او را مثل حسن نبوسیدی و حال آن که گریه می کند و هرچه میخواهم او را تسلی دهم آرام نمی گیرد. حضرت فرمودند، ای دختر: «هَذَا سِرٌّ أَخَافُ عَلَيْكَ إِذَا سَمِعْتَهُ يَنْكَدِرُ عَيْشُكَ وَ يَنْكَسِرُ قَلْبُكَ». در این سری هست، میترسم که هرگاه آن را بشنوی زندگانی بر تو تلخ شود و

دل تو شکسته شود و دنیا به چشمت سیاه شود. فاطمه عرض کرد: شما را به خدا قسم و به حق خودت که این سر را مخفی مدار و بر من اظهار نمای. پیغمبر صلی الله علیه و آله گریست و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». مؤلف گوید: پیغمبر را طاقت گفتن این حکایت عظمی نبود و فاطمه را تاب شنیدن این مصیبت کبری نبود؛ نمی دانم دختران فاطمه، زینب و ام کلثوم و اولاد یتیم حسین، چه حال داشتند اگر در برابر روی ایشان، بدن حسین را پاره پاره نمودند و او را با لب تشنه شهید نمودند. پس حضرت فرمود: ای فاطمه، سبب بوسیدن لبهای حسن این است که: «أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ مِنَ الرَّبِّ الْجَلِيلِ أَنَّ الْحَسْنَ يَمُوتُ مَسْمُومًا تَسْمُمُهُ زَوْجَتُهُ جُعْدَةٌ بِنْتُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ». خبر داد مرا جبرئیل از جانب رب جلیل که نور دیده ام حسن را به زهر جفا شهید می کند زوجه ملعونه او، جعده، دختر اشعث بن قیس الکندی کوفی. و از آن زهر، جگر او پاره پاره می شود و صد و هفتاد پاره جگر مبارکش از راه حلقوم بیرون خواهد آمد، پس موضع زهر را بوسیدم و بوییدم. فاطمه، گریست و گفت: سبب آن را فهمیدم. ای پدر، بوسیدن گلوی حسین را بگو. حضرت فرمود: سر خود را اگر برهنه نمی کنی و موی خود را اگر پریشان نمی کنی، من آن را به تو خواهم گفت. فاطمه شرط کرد و به قولی حضرت فرمود به امیرالمؤمنین علیه السلام: یا علی برخیز و بازوهای فاطمه را محکم بگیر، پس فرمود، ای فاطمه: «فَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَيَمُوتُ مَنْحُورًا بِسَيْفِ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَابِيِّ الْكُوفِيِّ».

آه، همین حسین را که تو او را گریان نمی توانی بینی، در روز عاشورا، شمر حرامزاده، پسر ذیالجوشن ضبابی کوفی، گلوی نازکش را با شمشیر جفا خواهد مجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام

برید. و بدن مطهرش را در آفتاب خواهد انداخت؛ پس آن موضع شریف را بوسیدم.

چون فاطمه این را شنید: «بَكَتْ بُكَاءً عَالِيًا وَ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ حَثَّتِ التُّرَابَ عَلَي رَأْسِهَا». صدای خود را به گریه بلند کرد و طپانچه و سیلی به صورت خود زد و خاک و خاشاک بر سر خود ریخت. خدا به فریاد زینب مظلومه برسد در روز عاشورا در وقتی که شمر ولدالزنا را دید که با چکمه پا، بر روی سینه مجروح برادرش نشسته است. آن مظلوم می فرماید:

«أَشْفِقُونِي شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ قَبْلَ طُلُوعِ رُوحِي». یک شربت آب به من دهید، پیش از آن که روح از بدن من بیرون رود. به عوض آب، او را ناسزا گفتند. آیا زینب چه حال داشت و چگونه طپانچه بر صورت خود می زد و خاک بر سر خود می کرد و التماس به شمر می کرد و کسی به فریاد او نمی رسید؟ پس از گریه فاطمه و ناله او، زنان مدینه از مهاجر و انصار، دور فاطمه زهرا جمع شدند و صدا را به گریه و نوحه و ندبه بلند کردند. ابن عباس می گوید: به نوعی ناله و فریاد و صیحه در مسجد بلند شد که گویا ستونهای مسجد به حرکت درآمدند و ما گمان می کردیم که طایفه جن هم با ایشان گریه می کنند. مؤلف فقیر می گوید: نمی دانم گریه زنان مدینه در آن وقت شدیدتر بود یا گریه اهل بیت در وقتی که چهارصد نفر از کوفیان با شمشیرهای برهنه ریختند در خیمه ها که دختران فاطمه زهرا و زنان و اطفال حسین را تاراج و برهنه نمایند؟ اگر در آن حال، زنان مدینه موهای ایشان مستور بود، مقنعه و معجر زنان اهل

بیت در وقتی که خیمه های ایشان را آتش زدند همه با سر برهنه در میان لشگر پناه به یکدیگر می بردند و اگر زنان مدینه قتل حسین را شنیدند و به این نحو ناله و جزع نمودند، اما نمی دانم زنان اهل بیت وقتی که وارد قتلگاه شدند دیدند جوانان هاشمی را که پاره پاره در میان خاک و خون افتاده آیا چه حال از برای ایشان رخ داد خصوصا مادر علی اکبر وقتی که بدن چاک چاک هیجده ساله خود را بی سر، بر روی خاک دید که نه کسی او را غسل داده و نه کفن کرده بلکه به عوض کفن، باد، خاک و خاشاک بر آن گذاشته بود. بعد از آن فاطمه گفت: ای پدر، در چه زمین این واقع می شود؟ در مدینه یا غیر آن؟ حضرت فرمود: در مدینه واقع نخواهد شد بلکه در زمینی که آن را کربلا می گویند. فاطمه عرض کرد: سبب قتل حسینم را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود، ای فاطمه: «مُصِيبَةُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ». این مصیبت عظیم ترین همه مصیبت های عالم است. بدان ای فاطمه، که اهل کوفه او را میخوانند به سوی خود و نامه ها و رسولها به سوی او میفرستند و مینویسند که به سوی ما بیا که تو خلیفه زمانی و پسر خلیفه هستی و حکم تو حکم خدا و دعوت پیغمبر است و ما کسی را نداریم که هادی ما باشد و ما را به راه حق دعوت کند پس همین که می رود به سوی ایشان او را تکذیب کنند. «وَقَتَلُوهُ عَطَشًا غَرِيْبًا». او را تشنه و غریب شهید خواهند کرد در حالتی که ندا می کند به سوی ایشان مکررا که: «أَمَّا مِنْ مُجِيبٍ يُجِيبُنَا؟ أَمَّا مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنَا؟» آیا پناه دهنده ای نیست که پناه دهد ما را آیا یاری کننده ای نیست که یاریمجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام

کند ما را؟ پس هیچ کس او را جواب نخواهد داد. «فَيُدْبِحُ ذُبْحَ الشَّاهِ». پس او را می کشند مثل کشتن گوسفند تشنه و بیادبانه و بیباکانه. و می کشند پسرهای او را و پسرهای برادران او را و جمیع انصارش را و بعد از آن، سرهای ایشان را بر سر نیزه های بلند نصب می کنند و دختران و زنان و خواهران او را اسیر می کنند با سر برهنه و ایشان را با سر برهنه در بازارها و شهرها می گردانند. پس دفعه دیگر صیحه حضرت فاطمه بلند شد و فرمود: «وَاحْسَيْنَاُ وَوَلَدَاُ وَأُمَّهَجَهٗ قَلْبَاُ وَغَرِيْبَاُ». کاش فاطمه مرده بود و این مصیبت را نمی شنید. پس همه اهل مسجد به گریه در آمدند بعد از آن فاطمه عرض کرد: آیا من می باشم بعد از کشته شدن حسین که متکفل یتیمان او بشوم و بدن نازک او را تجهیز و کفن نمایم و دفن کنم. حضرت فرمود: ای فاطمه، این امر وقتی واقع می شود که نه من باشم و نه تو و نه پدرش علی و نه برادرش حسن. فاطمه عرض کرد: ای پدر، در چه ماه حسینم کشته می شود؟ فرمود: در محرم و آن ماهی است که کفار قتال را حرام کرده بودند. فاطمه عرض کرد: «يَا اَبْتَاُ مَنْ يُغْسَلُهُ وَ مَنْ يُكْفَنُهُ وَ مَنْ يُصَلِّي عَلَيْهِ؟» ای پدر کی حسین را غسل میدهد و که او را کفن می کند و بر او نماز می کند؟ گفت: «لَنْ يَرَى هَذِهِ الْاَشْيَاءَ». اینها را نخواهد دید. «بَلْ يَبْقَى جَسَدُهُ عَلَي التَّرِي مُلْقَى تَصَهَّرُهُ الشَّمْسُ وَ رَأْسُهُ عَلَي الْقَنَا». بلکه جسد او برهنه در بیابان افتاده و آفتاب بر آن میتابد و سر او بر سر نیزه

است. پس فاطمه باز شروع به گریه و زاری نمود و صدا را به گریه بلند کرد. «وَاوَلَدَاهُ وَوَأَحْسِنَ إِنَّهُ وَوَأَحْسِنَ تَأَهُ عَلَيكَ». امام حسین عرض کرد، ای جد بزرگوار: «رَزَائِي عَظِيمٌ وَخَطْبِي جَسِيمٌ». مصیبت من بزرگ است و کار من بسیار مشکل است. پس همه اهل بیت گریستند، گریه شدیدی پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله خداوند تو را سلام میرساند و می فرماید: فاطمه را از گریه منع نما چرا که ملائکه آسمانها از گریه او به گریه درآمدند و خدا وحی فرستاده است به سوی تو که زود باشد که خلق نمایم شیعیان طاهر خالص، که انفاق نمایند مالهای خود را در اقامه عزای حسین و به تعب میاندازند بدنهای خود را و صرف نمایند مالهای خود را در راه زیارت فرزند فاطمه و به نکاح درآوردند زنان طاهره مؤمنه که از نسل ایشان ظاهر شود اولاد صالح و آنها جیلا بعد جیل در مجالس، اقامه تعزیه حسین علیه السلام نمایند و از راههای دور به زیارت او بروند و در نزد قبر شریفش مجاور شوند و خداوند به عوض هر قدمی که در راه زیارت او می گذارند حج مقبول و عمره مقبوله در نامه عمل ایشان بنویسد و هر درهمی که در راه زیارت او صرف نمایند خدا در قیامت هفتاد حسنه به ایشان کرامت فرماید و قصری در بهشت برای ایشان بنا نماید به عوض آن درهم و هر کس قطره اشکی از دیده اش جاری شود ملائکه آن را در شیشه بلوری ضبط کنند، چون روز قیامت شود، آن را به دست صاحبش دهند و بگویند: بگیر و اگر آتش جهنم قصد تو نماید قطره بر آن بریز که بقدر پانصد سال راه از تو دور شود. پس امام حسین علیه السلام و فاطمه صورت ایشان به جهت امت مثل گل شکفته شد و راضی شدند به قضای الهی پس امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای جد بزرگوار، مجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام



جزای ایشان در روز قیامت در نزد شما چه چیز است؟ حضرت فرمودند: من گناهکاران ایشان را شفاعت می کنم و ایشان را بی حساب داخل بهشت می گردانم. پس رو کرد به پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام و عرض کرد: ای پدر؛ مزد این جماعت در نزد شما چه چیز است حضرت فرمود: به خدا قسم که در روز عطش اکبر احدی را از کوثر آب نخواهم داد مگر ایشان را پس رو کرد به برادر خود و گفت: ای برادر؛ تو چه به ایشان خواهی داد؟ فرمود: «یا أَخَاهُ وَ حَقُّكَ لَا أَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَعَهُمْ». به حق تو قسم ای برادر؛ که داخل بهشت نمی شوم مگر با ایشان. پس رو کرد به مادر خود و گفت: ای مادر تو با ایشان چه خواهی داد؟ فاطمه فرمود: «وَعِزَّةَ رَبِّي وَ حَقَّ أَبِي وَ بَعْلِي لَأُوقِفَنَّ بِيَابِ الْجَنَّةِ بِرَأْسِ مَكْشُوفٍ، وَ دَمْعِ دَرُوفٍ، وَ لَا أَطْلُبُ مِنْ رَبِّي سِوَاهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا الْجَنَّةَ دَخَلْتُ خَلْفَهُمْ». قسم به عزت خدا و به حق پدرم و شوهرم که میایستم بر در بهشت با سر برهنه و اشک جاری و از خدا احدی را طلب نمی کنم مگر ایشان را وقتی که داخل بهشت شدند من بعد از آنها داخل بهشت خواهم شد. پس مظلوم کربلا عرض کرد: ای جد بزرگوار؛ به حق خدا قسم و به حق تو تا همه ایشان داخل بهشت نشوند من داخل بهشت نخواهم شد و از حق تعالی طلب می کنم که قصرهای ایشان را مجاور قصر من بگرداند در روز قیامت. و در روایت دیگر فرمود: (۱) چنانچه بعد از شهادت من از راه دور به زیارت قبر من آمده اند و یاد کرده اند غریبی مرا من هم در شب اول قبر به زیارت ایشان خواهم رفت.

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَبَدَ الْأَبْدِينَ، وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلَّ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

ص: ۱۸۸

مجلس دوازدهم / گریه کردن حضرت زهرا علیهاالسلام در مصیبت امام حسین علیه السلام

ص: ۱۸۹





فصل سیزدهم ملائکه حرم امام حسین علیه السلام در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده است از ابان بن تغلب که حضرت صادق علیه السلام فرمود: (۱) خداوند چهار هزار ملک، بر قبر امام حسین علیه السلام موکل گردانیده است و به روایت دیگر هفتاد هزار ملک شعشاء و غبراء در حالتی که همه آنها پراکنده و برآشفته و گرد آلوده اند. «يُصَيِّمُونَ عَلَيْهِ وَيَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». که همه، صلوات میفرستند بر آن حضرت و گریه می کنند بر او تا روز قیامت. و بزرگ ایشان ملکی است منصور نام و هر زائری که وارد می شود او را استقبال می کنند و هرگاه بیمار شود او را عیادت می کنند و هرگاه وداع کند و بیرون رود او را مشایعت کنند و هرگاه وفات کند بر جنازه او نماز کنند تا روز قیامت.

و در همان کتاب است که (۲) آن حضرت فرموده: هرگاه خواسته باشی زیارت کنی اباعبدالله الحسین را، «فَرَّزُهُ وَ أَنْتَ حَزِينٌ مَكْرُوبٌ أَشَعْتُ أَغْبَرُ جَائِعٌ عَطْشَانٌ».

ص: ۱۹۲

---

۱- . ثواب الأعمال ص ۸۸ شبیه به این روایت در بحار الأنوار ۱۰۱ / ۱۶۳ ح ۸ باب ۱۸ آمده است.

۲- . ثواب الأعمال ص ۸۹ بحار الأنوار ۹۸ / ۱۴۰ باب ۱۷ وسائل الشیعه ۱۴ / ۴۱۰ باب ۳۷

زیارت کن آن حضرت را در حالتی که محزون و غمناک و گردآلوده و برآشفته و گرسنه و تشنه باشی. «فَإِنَّ الْحُسَيْنَ قُتِلَ حَزِينًا مَكْرُوبًا أَشْعَثًا أَغْبَرًا جَائِعًا عَطْشَانًا». چرا که حسین را کشتند در حالتی که آن حضرت محزون و غمناک و پراکنده حال بود با صورت گردآلود در حالت گرسنگی و تشنگی. مؤلف گوید: بلی چنین بود بلکه از این عظیم تر، پس از بابت تأسی چنانچه ظاهر این حدیث است هر کسی در وقتی که میخواهد زیارت آن حضرت بکند چه در روضه و چه در صحرا صورت خود را بر خاک بگذارد و متذکر شود آن وقتی را که صورت منیر آن حضرت، بر روی خاک گذاشته بود و به خاک و خون آغشته شده بود. بسیار بجا خواهد بود خصوصاً در روز عاشورا و خصوصاً در صحرای کربلا و اگر سر خود را نیز در این حال برهنه نماید بهتر خواهد بود و در کتاب مجالس و تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که آن حضرت فرمود: (۱)

«قَدِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا: عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا: الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ». یعنی به تحقیق که شدید شد غضب خدا بر یهود وقتی که گفتند: عزیز، پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر نصاری وقتی که گفتند: مسیح پسر خداست.

«وَ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ أَرَأَقَ دَمِي وَ اذَانِي فِي عِترَتِي». (۲) و شدید شد غضب خدا بر جماعتی که میریزند خون مرا و اذیت می کنند مرا در حق عترت من. و شکی نیست که ریختن خون حسین، ریختن خون پیغمبر است و اذیت به حسین، اذیت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله است چرا که در حدیث است: مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

ص: ۱۹۳

۱- . مشابه این روایت در بحار الأنوار ۴۴ / ۳۱۹ ح ۱ باب ۳۷ آمده است

۲- . مشابه این روایت در بحار الأنوار ۲۰ / ۷۱ ح ۸ باب ۱۲ و ۲۷ / ۲۰۶ ح ۱۴ باب ۸

«لَمْ يُرْضَعِ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ وَلَا مِنْ غَيْرِهَا لَبْنَا قَطًّا» (۱). یعنی نیاشامید هرگز حسین علیه السلام شیر فاطمه را بلکه در ایام رضاع او را می آوردند در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و زبان خود را در دهان حسین می گذاشت و حسین

علیه السلام می مکید به حدی که کفایت دو روز و سه روز او می کرد. «فَبَتَّ لَحْمُ الْحُسَيْنِ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَمُهُ مِنْ دَمِهِ». پس روید گوشت و پوست حسین علیه السلام از گوشت و پوست پیغمبر صلی الله علیه و آله و خون حسین از خون پیغمبر است. «وَرُويَ عَنِ الْمُؤَدِّرِ الثَّوْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ بِأُذُنِي عَنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ عَبَّرَ قَطْرَةً وَاحِدَةً فِي مُصَيَّبَتِي خَلَدَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ أَبَدَ الْأَبَدِينَ». منذر ثوری گفت: شنیدم با دو گوش خود از امام مظلوم علیه السلام که فرمود: هر که یک قطره اشک در مصیبت من از چشمش جاری شود، خدا او را ابدالابدین در بهشت با من ساکن گرداند. «وَرُويَ مَا مَعْنَاهُ أَنَّهُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ بَكَى عَلَيَّ فَلَهُ دِيَةٌ! قِيلَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا دِيَّتُهُ؟ فَقَالَ: أَنَا دِيَّتُهُ وَ سَيَجْلِسُ مَعِيَ زَمَانًا لَا انْقِطَاعَ لَهُ». حضرت امام مظلوم فرمود: هر کس بر من گریه کند، خدا از برای گریه او دیه قرار داده است. شخصی عرض کرد: که دیه آن چیست؟ آن بزرگوار دست مبارک را بر سینه خود گذاشت و فرمود: من دیه اشک چشم او هستم و زود باشد که آن گریه کننده در قصر من با من محشور شود در زمانی که انقطاع از برای او نیست یعنی ابدالابدین در آن منازل عالیه و قصور جلیله ساکن شود و هرگز مضمحل و خراب نشود. بدان که آنچه از اخبار مستفاد می شود آن است که کسانی که ذبیح خدا شدند و ایشان را ذبیح الله نامیدند، سه بزرگوارند یکی اسماعیل ذبیح الله و حکایت آن معروف است. دوم عبدالله پدر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و از برای این دو

ص: ۱۹۴

ذبیح، فدا از بهشت آمد و ایشان صحیح و سالم از قربانگاه برگشتند و اما ذبیح سوم، سیدالشهداء امام مظلوم بود که از برای آن بزرگوار فدایی نیامد. نمی دانم چرا از بهشت، خدا از برای او فدا نفرستاد چنانچه گوسفند از جهت اسماعیل و ناقه از برای عبدالله از جنت فرستاد، شاید سبب آن باشد که آن بزرگوار در عالم قبول فرموده بودند که: خود را شفیع عاصیان عالم گرداند به این سبب فدا نیامد و خود را فدای راه حق نمود. چنانچه آیه شریفه «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» (۱) اشاره به آن امام مظلوم است و کیفیت ذبح عبدالله چنانچه به نظر رسیده است (۲) آن است که جناب عبدالمطلب در افناء کعبه معظمه نذر نمود که خدا اگر ده پسر یا به قولی یازده پسر به او عطا کند یکی را در موسم حج در منی قربانی نماید. چون نذر او به قبول افتاد، خواست که یکی را قربانی نماید. فرزندانش را طلبید و به ایشان فرمود: که بروید به نزد مادرهای خود و ایشان را خبر دهید که من چنین نذری کرده ام و باید یکی از شماها را قربانی کنم و بگوئید که شماها را زینت کنند و سرمه در چشمهای شما بکشند و وداع کنید مادرهای خود را مانند وداع کسی که دیگر مراجعت نخواهد کرد. چون فرزندان، مادران خود را مطلع کردند صدای شیون از خانه های ایشان بلند شد و تا طلوع صبح گریه می کردند و آن شب بسیار بر زنان و دختران عبدالمطلب تلخ گذشت خصوصا مادر عبدالله که از همه زنان گریه بیشتر می کرد و آن پسر را بسیار دوست میداشت و عبدالله در آن وقت یازده ساله بود، اما ای برادران؛ در شب عاشورا بر اهل بیت پیغمبر تلختر گذشت چرا که آل عبدالمطلب میدانستند که یک نفر قربانی می شود و در کربلا دختران فاطمه زهرا میدانستند که فردا جوانان بنی هاشم همه شهید می شوند مثل علی اکبر و حضرت عباس و قاسم و عون و جعفر و عبدالله بلکه طفلهای کوچک ایشان، مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

ص: ۱۹۵

۱- صافات / ۱۰۷

۲- . عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۸۹ ح ۱ بحار الأنوار ۱۵ / ۱۲۸ ح ۶۹ (عیون اخبار الرضا علیه السلام) القطان عن الأسدی عن علی بن الحسن بن فضال عن ابيه قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن معنی قول النبی صلی الله علیه و آله انا ابن الذبیحین قال یعنی اسماعیل بن ابراهیم الخلیل علیه السلام و عبدالله بن عبدالمطلب أما اسماعیل فهو الغلام الحلیم الذی بشر الله تعالی به ابراهیم علیه السلام فلما بلغ معه السعی و هو لما عمل مثل عمله قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ما ذاتری قال یا ابت افعل ما تؤمر و لم یقل له یا ابت افعل ما رأیت ستجدنی ان شاء الله من الصابرین فلما عزم علی ذبحه فداه الله تعالی بذبح عظیم بکبش املح یا کل فی سواد و یشرب فی سواد و ینظر فی سواد و یمشی فی سواد و یرتفع فی سواد و یرتع قبل ذلک فی ریاض الجنة اربعین عاما و ما خرج من رحم اثنی و انما قال الله عزوجل له کن فکان لیفدی به اسماعیل فکل ما یذبح بمنی فهو فدیة لاسماعیل الی یوم القیامه فهذا احد الذبیحین و اما الآخر فان عبدالمطلب کان تعلق بحلقه باب الکعبه و دعا الله عزوجل ان یرزقه عشره بنین و نذر لله عزوجل ان یذبح واحدا منهم متی أجاب الله دعوته فلما بلغوا عشره قال قد وفى الله تعالی لی فلافین لله عزوجل فأدخل ولده الکعبه و اسهم عبدالله ابی رسول الله صلی الله علیه و آله و کان احب ولده الیه ثم اجالها ثانیة فخرج سهم عبدالله ثم اجالها ثالثه فخرج سهم عبدالله فأخذه و حبسه و عزم علی ذبحه فاجتمعت قریش و منعت من ذلک و اجتمع نساء عبدالمطلب بیکنین و یصحن فقالت له ابنته عاتکه یا ابتاه اعذر فیما بینک و بین الله عزوجل فی قتل ابنک قال و کیف اعذر یا بنیه فانک مبارکه قالت اعمد علی تلک السوائم التی لک فی الحرم فاضرب بالقداح علی ابنک و علی الابل و



اعط ربك حتى يرضى فبعث عبد المطلب الى ابله فأحضرها و عزل منها عشا و ضرب بالسهم فخرج سهم عبد الله فما زال يزيد عشا عشا حتى بلغت مائة فضرب فخرج السهم على الابل فكبرت قریش تكبيره ارتجت لها جبال تهامه فقال عبدالمطلب لا حتى اضرب بالقداح ثلاث مرات فضرب ثلاثا كل ذلك يخرج السهم على الابل فلما كان فى الثالثه اجتذبه الزبير و ابوطالب و اخواتهما من تحت رجله فحملوه و قد انسلخت جلده خده الذى كان على الارض و اقبلوا يرفعونه و يقبلونه و يمسحون عنه التراب و امر عبد المطلب ان تنحر الابل بالحزوره و لا يمنع احد منها و كانت مائة فكانت لعبد المطلب خمس من السنن اجراها الله عزوجل فى الاسلام حرم نساء الآباء و على الأبناء و سن الدية فى القتل مائة من الابل و كان يطوف بالبيت سبعة اشواط و وجد كنزا فأخرج منه الخمس و سمى زمزم

مثل علی اصغر و عبدالله بن الحسن علیه السلام . اگر آل عبدالمطلب در آن شب در خانه ها و منزلهای خود متوطن بودند و تشنه و گرسنه نبودند، اما عیال حسین مظلوم در بیابان کربلا ساکن و تشنه و گرسنه بودند. امام سجاد علیه السلام فرمود که: در آن شب در بستر بیماری افتاده بودم و عمه ام مرا پرستاری می کرد، ناگاه شنیدم که پدرم اصحاب خود را جمع کرده در خیمه. خود را نزدیک خیمه پدرم رسانیدم و گوش دادم که پدرم چه می فرماید دیدم که شروع نمود به خطبه ای که مشتمل بر حمد و ثنای خالق عالم و صلوات و سلام بر سید و اشرف اولاد آدم بود و بعد فرمود: (۱) «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلُ بَيْتِ آبَرِّ وَأَوْصَلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا». ای اصحاب من؛ بدرستی که من خبر ندارم اصحابی را وفادارتر و خوبتر از اصحاب و یاوران خود و اهل بیتی نیکوتر و رحم پرست تر از اهل بیت خود نیافتم. خدا شما را از جانب من جزای خیر عطا فرماید. از این کلام مبارک مستفاد می شود که آن مظلوم میل به ماندن آن قوم و یاری ایشان داشتند لیکن آن حجت خدای منان و رحمت دو جهان فرمود: «الآ- وَإِنِّي لَأَعْلَمُ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ». ای قوم! آگاه باشید که گمان من آن است که یک روز دیگر بیشتر ما طلبکار این جماعت نباشیم و عمر ما به آخر رسیده است، فردا همه کشته خواهیم شد. «الآ- وَإِنِّي قَدْ أَذْنُتُ لَكُمْ فَمَا نَطْلِقُوا فِيهِ جَمِيعًا فِي حِلِّ مَنِي، لَيْسَ عَلَيْكُمْ حَرْجٌ مِنِّي وَلَا ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا». ای قوم حال که چنین است من بیعت خود را از گردن شما برداشتم و شما را وا گذاشتم و سیاهی شب، عالم را گرفته است و کسی کسی را نمی بیند همه بروید و مرا تنها بگذارید چرا که بنی امیه با من کار دارند نه با شما.

ص: ۱۹۶

۱- . بحار الأنوار ۴۴ / ۳۹۲ ح ۲ باب ۳۷ قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فدنوت منه لأسمع ما يقول لهم و انا اذ ذاك مريض فسمعت ابي يقول لأصحابه اثنى على الله احسن الثناء و احمده على السراء و الضراء اللهم اني احمدك على آن اكرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا في الدين و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئده فاجعلنا من الشاكرين اما بعد فاني لا اعلم اصحابا اوفى و لا- خيرا من اصحابي و لا- اهل بيت ابر و اوصل من اهل بيتي فجزاكم الله عنى خيرا الا و انى لأظن يوما لنا من هؤلاء الا و انى قد اذنت لكم فانطلقوا جميعا في حل ليس عليكم حرج منى و لا ذمام هذا الليل قد غشاكم فاتخذوه جملا

و امام سجاد فرمودند: همین که این سخن را فرمودند، دیدم آن قوم، پنج پنج و ده ده میرفتند. بعضی وداع کرده و بعضی وداع نکرده و با رفتن هر طایفه رنگ پدرم متغیر می شد و در آن وقت حضرت سر خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: (۱)

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ

كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٍ قَتِيلٍ

وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

ای روزگار چه قدر دوستان خود را در هر صبح و شام به کشتن داده ای و با وجود دوستی به تو رشته عمرشان به شمشیر اجل بریده ای و با این محبت و الفت با تو از ایشان نایب و بدل قبول نکرده ای.

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ

وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكِ سَبِيلِ

و همه اختیارات عالم با خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی باید در جاده مرگ عبور نماید. امام سجاد فرمود: پدرم دو مرتبه یا سه مرتبه این ابیات را اعاده فرمود و فهمیدم مراد او را و گریه در گلوی من گره شده بود و خودداری کردم و نگذاشتم که کسی صدای گریه مرا بفهمد. اما عمه ام زینب چون زن بود، «وَ مِنْ شَأْنِ النِّسَاءِ الرَّقَّةُ وَ الْحُزْنُ». و از طریقه زنان گریه و جزع است پس نتوانست که خود را حفظ کند و از گریه منع نماید. از جای خود جست در حالتی که جامه خود را به خاک می کشید، تا آمد به خدمت امام علیه السلام. «وَقَالَتْ: وَائْتِكُلَاهُ، لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةُ». و گفت: ای کاش؛ مرگ مرا معدوم می ساخت و حیات مرا می برد. «الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَ ثَمَالِ الْبَاقِينَ».

مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

ص: ۱۹۷

۱- . بحار الأنوار ۴۴ / ۳۱۶ ح ۱ باب ۳۷ و ۴۵ / ۲ باب ۳۷ عوالم العلوم ۱۷ / ۲۴۵ روایه المفید قال علی بن الحسین علیه السلام انی جالس فی تلك اللیله التي قتل أبی فی صبیحتها و عندی عمتی زینب تمرضنی اذا اعتزل ابی فی خباء له و عنده فلان مولی ابی ذر الغفاری و هو یعالج سیفه و یصلحه و ابی یقول یا دهر اف لك من خلیل کم لك بالاشراق و الأصيل من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الأمر الی الخلیل و کل حی سالک سبیلی فأعادها مرتین او ثلاثا حتی فهمتها و علمت ما اراد فخنقتنی العبره فرددتها و لزمتم السکوت و علمت ان البلاء قد نزل و اما عمتی فلما سمعت و هی امرأه و من شأن النساء الرق و الجزع فلم تملك نفسها ان و ثبت ثجر ثوبها و هی حاسره حتی انتهت الیه و قالت وا تكلاه لیت الموت اعدمنی الحیاه الیوم ماتت امی فاطمه و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفه الماضی و ثمال الباقی فنظر الیها الحسین علیه السلام و قال لها یا

اخته لا يذهب حلمك الشيطان و تفرقت عيناه بالدموع و قال لو ترك القطا ليلاً لنام فقالت يا ويلتاه أفتغتصب نفسك اغتصاباً  
فذلك اقرح لقلبي و اشد على نفسي ثم لطمت وجهها و هوت الى جيبها و شقتة و خرت مغشيه عليها فقام اليها الحسين عليه  
السلام فصب على وجهها الماء و قال لها يا اختاه اتقى الله و تعزى بعزاء الله و اعلمى ان اهل الأرض يموتون و اهل السماء لا  
يبقون و ان كل شىء هالك الا وجه الله تعالى الذى خلق الخلق بقدرته و يبعث الخلق و يعودون و هو فرد وحده و ابي خير  
منى و امي خير منى و اخي خير منى و لى و لكل مسلم برسول الله اسوه فعزاها بهذا

امروز مادرم فاطمه وفات کرد و پدرم علی را ضربت زدند و برادرم حسن را زهر دادند ای برادر؛ تو یادگار گذشتگان و پشت و پناه بازماندگانی. حال، خبر مرگ خود را به زینب میدهی؟ زینب با این یتیمها چه کند؟ «فَنظَرَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ». پس حضرت، یک نگاه حسرتی به سوی خواهر خود کرد. و آهی کشید و فرمود: «يَا أُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمُكَ الشَّيْطَانُ». ای خواهر جان؛ صبر کن و مگذار صبر تو را شیطان برباید، خدا صابران را دوست می دارد. «و تَرَفَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالْدُمُوعِ». و بی اختیار قطرات اشک از چشم حضرت، سرازیر شد. و فرمود: «لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ». حاصل مراد آن که مرا به حال خود نمی گذارند که عیال خود را از این دیار بیرون ببرم، چه کنم ای خواهر؟ پس زینب گفت: «يَا وَيْلَتَاهُ أَفَتَعْتَضِبُ نَفْسًا اِعْتِضَابًا». ای برادر؛ وای بر من، آیا خود را ضعیف می شماری و یاور و معینی از برای خود نمی بینی. این سخن، دل زینب را بیشتر می سوزاند. «ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ هَوَتْ إِلَى جَبِيهَا وَ شَقَّتْهُ وَ خَرَّتْ مَغْشِيَةً عَلَيْهَا». پس طپانچه به صورت خود زد و مقنعه از سر خود کشید و جامه خود را چاک زد و افتاد و مدهوش شد. پس حضرت آب به صورت زینب ریخت. اما حسین علیه السلام وقتی که با سینه چاک چاک و بدن پاره پاره بر روی خاک افتاده بود و از کثرت جراحتها غش کرده

بود کسی نبود که آب بر رویش پاشد تا به هوش آید، پس حضرت، آب بر روی زینب پاشید و او را به هوش آورد و فرمود: ای خواهر؛ صبر کن و تقوی را پیشه خود بساز و بدان که همه اهل آسمان میمیرند و احدی باقی نمی ماند مگر ذات ذوالجلال. و جدّ من از من بهتر بود و از دنیا رفت و پدر و برادرم، همه از من بهتر بودند شهید شدند، چنانچه در مصیبت ایشان صبر کردی، در مصیبت من هم صبر کن. تو را به خدا قسم میدهم که هرگاه من کشته شوم، در مصیبت من جامه خود را چاک مکن و روی خود را مخراش و صدای خود را به واویلاه و واثورا بلند مکن. زینب عرض کرد: اطاعت برادر، اما من با این اطفال یتیم چه کنم؟ حضرت، باز گریست و فرمود: خواهر، تو با ایشان مهربانی کن و به عوض پدر باش با ایشان و نگذار کسی با ایشان صدا بلند کند، چرا که یتیمند و دل یتیم نازک است. ای داد از آن وقتی که بنی اُمیّه طپانچه و کعب نیزه بر پشت یتیمان می زدند.

مؤلف گوید: این بود مجملی از احوال اهل بیت در کربلا در شب عاشورا و مقابله کن احوال اهل بیت عبدالمطلب. بین کدام شدیدتر است خلاصه چون صبح طالع شد عبدالمطلب رداء حضرت آدم را بر دوش افکند و نعلین شیث را در پا کرد و انگشت حضرت سلیمان را در انگشت کرد و خنجر برنده در دست گرفته و فرزندان را طلبید. همه، با لباسهای فاخر به خدمت پدر شتافتند بغیر از عبدالله که مادرش راضی نمی شد که او را بفرستد چرا که بر دل او اثر کرده بود که این فرزند شایسته قربانی است و قرعه به نام او بیرون خواهد آمد، عبدالمطلب آمد به خانه فاطمه، دید عبدالله را که سر به سینه مادر گذاشته و مادر او را به سینه خود چسبانیده. عبدالمطلب دست عبدالله را گرفته او را از خانه بیرون آورد. مادرش در او آویخت و عبدالله به دامان پدر چسبید و پدر او را می کشید و مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

مادر استغاثه می کرد و می گفت: چگونه راضی می شوی که این چنین فرزندى را به دست خود بکشی؟ عبدالله، از مادر التماس می کرد و به جانب پدر می گریخت و می گفت: کاش پیش از این مرده بودم و این حالت را ندیده بودم. اما نمی دانم چگونه تاب آورد مادر علی اکبر وقتی که علی اکبر به میدان میرفت و حال آن که میدانست از میدان بر نمی گردد و کشته می شود، عبدالمطلب بیتاب شد و زار زار گریست. عبدالله گفت: ای مادر اگر خداوند مرا به جهت قربانی اختیار نماید زهی سعادت و اگر دیگری را اختیار نماید، من با هزار اندوه و حرمان به سوی تو خواهم برگشت. پس ناچار شده قبول کرد و چون چند قدم را در خدمت پدر روانه شد، فاطمه صدا زد که ای مادر صبر کن تا یک دفعه دیگر دستها به گردنت نمایم و تو را وداع کنم چرا که امید بازگشتن از تو ندارم. عبدالله صبر کرد تا مادرش رسید و دستها به گردن عبدالله در آورد و بیهوش شد. ای دوستان؛ چه شبیه است این مقدمه با وداع نمودن ام لیلا علی اکبر را در وقتی که علی اکبر کفن پوشیده بود میخواست روانه میدان شود که مادرش آمد و دستها به گردن او در آورد و صورت او را بوسید و بر چشمهایش سرمه کشید و گیسوانش را شانه زد و افتاد و مدهوش شد. این دو غریب بودند که در وقت رفتن به قربانگاه مادری داشتند و دستها به گردن ایشان در می آوردند. اما آن غریبی که به قربانگاه میرفت و مادر نداشت، حسین مظلوم بود، بلی خواهرش زینب آمد و به عوض فاطمه، گلوی حسین را بوسید اما وقتی که عبدالله به قربانگاه میرفت زنان مکه بجهت میمنت و این که صحیح و سالم مراجعت نماید آب در عقب سر او میپاشیدند و دعا و تعویذ میخواندند اما زنان حسین در وقتی که علی اکبر روانه میدان شد همه خاک بر سر میریختند و همه سنگ بر سر و سینه می زدند و به عوض تعویذ، صدای خود را به واویلا و واثورا بلند کرده بودند.

حمید بن مسلم می گوید: (۱) وقتی که علی اکبر، روانه میدان شد دیدم امام حسین از حرم محترم بیرون آمد در حالی که دستها به کمر خود گرفته بود و می فرمود: ای داد؛ کمر حسین شکسته شد و سر خود را به جانب آسمان بلند کرد و از چشمهایش قطرات اشک جاری بود و آهی کشید به نحوی که زمین به لرزه درآمد و فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلِيَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ». خدایا؛ شاهد باش بر این جماعت، بتحقیق که برانگیخته شد به سوی ایشان جوانی که شبیه ترین خلق بود به رسول تو از حیث خلقت و طبیعت و گفتار. «كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ». و ما هر وقت که مشتاق لقای پیغمبر تو می شدیم به صورت منیر او می نگریم.

خدایا، برکات زمین را از ایشان قطع نما و تفرقه در میان ایشان انداز و هلاک گردان ایشان را چنانچه قوم عاد و ثمود را هلاک نمودی. چرا که ایشان ما را خواندند به سوی خود که یاری کنند و بعد با ما تعدی و طغیان کردند و شمشیرها به سوی ما کشیدند. حمید می گوید: دیدم آن حضرت، از شدت غم گاهی میشست و گاهی برمی خاست و سر خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا؛ شاهد باش که علی خود را فدای امت جدم کردم. گویا می فرمود:

خدا به سوز دلم واقفی که جانم رفت

زجان عزیزترم اکبر جوانم رفت

بعد از آن صدا زد عمر سعد ملعون را که: «يَا بَنِي سَعْدٍ، مَا لَكَ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَطَ عَلَيْكَ مَجْلِسُ سِيزْدَهَمَ / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

ص: ۲۰۱

۱- بحار الأنوار ۴۵ / ۴۳ - عوالم العلوم ۱۷ / ۲۸۵: عباراتی که در اینجا آورده شده تماما از کتاب بحار الأنوار است: «و قال ابن شهر آشوب و يقال ابن خمس و عشرين سنة. قالوا و رفع الحسين سبأته نحو السماء و قال اللهم اشهد علي هؤلاء القوم فقد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك كنا اذا اشتقنا الى نبيك نظرنا الى وجهه اللهم امنعهم بركات الأرض و فرقههم تفريقا و مزقههم تمزيقا و اجعلهم طرائق قذدا و لا ترض الولاه عنهم ابدا فانهم دعونا لينصرونا ثم عدوا علينا يقاتلوننا. ثم صاح الحسين بعمر بن سعد ما لك قطع الله رحمتك و لا بارك الله لك في امرك و سلط عليك من يذبحك بعدى علي فراشك كما قطعت رحمتي و لم تحفظ قرابتي من رسول الله صلى الله عليه و آله ثم رفع الحسين عليه السلام صوته و تلا ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علي العالمين ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم. ثم حمل علي بن الحسين علي القوم و هو يقول: أنا علي بن الحسين بن علي من عصبه جد ابيهم النبي و الله لا يحكم فينا ابن الدعي اطعنكم بالرمح حتى يثني أضربكم بالسيف احمى عن ابي ضرب غلام هاشم علوي فلم يزل يقاتل حتى ضج الناس من كثرة من قتل منهم و روى انه علي عطشه مائة و عشرين رجلاً ثم رجع الى ابيه و قد اصابته جراحات كثيرة فقال يا ابي العطش قد قتلني و ثقل الحديد اجهدني فهل الى شربه من ماء سبيل أتقوى بها علي الأعداء فبكي الحسين عليه السلام و قال يا بني يعز علي محمد و علي علي بن ابي طالب و علي ان تدعوهم فلا- يجيبوك و تستغيث بهم فلا- يغثوك يا بني هات لسانك فأخذ بلسانه فمصه و دفع اليه خاتمه و قال امسكه في فيك و ارجع الى قتال عدوك فاني ارجو انك لا تمسى حتى يسقيك جدك بكاسه الأوفى شربه لا



تظماً بعدها ابدا فرجع الى القتال».

مَنْ يَذَّبُحُكَ بَعْدِي فِي فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ». ای پسر سعد؛ چه شده است تو را که چنین ظلم و ستم می کنی؟ خدا قطع کند رحم تو را چنانچه قطع کردی رحم مرا و خدا برکت را از تو بردارد و مسلط گرداند بر تو بعد از من کسی را که ذبح کند تو را در رختخواب تو و خدا تو را هرگز نیامرزد.

خلاصه: عبدالله، با پدر روانه شد به سوی کعبه و جمیع قریش از زنان و مردان در مسجدالحرام جمع شدند. پس عبدالمطلب، اولاد خود را در کعبه جمع نمود و گفت: ای پروردگار خانه و حرم و خداوند مقام و زمزم اینک همه فرزندان خود را به درگاه تو آورده ام هریک را که خواهی اختیار نمای و اگر مصلحت دانی در بزرگان قرار بده که ایشان را صبر بر بلا بیشتر است. پس نام هریک را بر تیری نوشت و به خادم کعبه داد و فرمود: فرزندان مرا برداشته ایشان را داخل خانه کعبه کن و قرعه بینداز به اسم هریک که بیرون آید شال دور گردن او کرده بیرون آور و خادم کعبه ایشان را برداشته داخل کعبه شد و مادران ایشان و حاضرین صدا را به شیون بلند کردند و همه در انتظار این که قرعه به نام کدام یک از ایشان بیرون می آید که ناگاه دیدند که خادم کعبه ردای عبدالله را در گردنش انداخته از خانه کعبه بیرون کشید و رنگ عبدالله مانند آفتاب به زردی مایل شده است و از شوق میلرزد پس آن شخص گفت: ای عبدالمطلب، قرعه به نام این فرزند تو بیرون آمد اگر خواهی بکش و اگر خواهی مکش. عبدالمطلب از این خبر مدهوش شد و برادران او نیز گریان از کعبه بیرون آمدند و ابوطالب که برادر مادری عبدالله بود از همه بیشتر می گریست. شیعیان! عبدالمطلب شنید که قرعه به نام عبدالله بیرون آمد افتاد و غش کرد، آه آه نمی دانم چگونه تاب آورد امام حسین علیه السلام وقتی که نظرش بر بدن پاره پاره علی اکبر افتاد.

چنانچه حدیث است که در دفعه اول که از جهاد مراجعت کرد، حضرت دید: «قَدْ أَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ كَثِيرَةٌ وَ الدَّمُ جَارٍ عَلَى أَعْضَائِهِ». که جراحت بسیار به بدن نازک علی اکبر رسیده است و خون بر اعضاء و جوارحش جاری است. و از شدت تشنگی زبان خود را به دور دهان مبارک حرکت میدهد و می گوید:

«يَا أَبَاهُ! الْعَطَشُ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبِهِ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ أَنْتَقَوِي بِهِا عَلَى الْأَعْدَاءِ». ای پدر، تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه حرب، مرا از پا درآورد.

رفتم به سوی معرکه آبم نمی دهند

غیر از سنان و نیزه جوابم نمی دهند

آیا شربت آبی هست که به من دهی تا دمار از روزگار این قوم نابکار بر آورم. «فَبَكَى الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً وَقَالَ: يَا بُنَيَّ يَعْزُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ عَلَيَّ أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُوكَ وَ تَشْتَعِثُ بِهِمْ فَلَا يُغِيثُوكَ». پس امام مظلوم گریست و فرمود: ای نور دیده من بر جدم رسول خدا و بر پدرم علی مرتضی و بر من بسیار ناگوار است که ما را به امری بخوانی و اجابت تو نکنیم و از ما استغاثه نمایی و به فریاد تو نرسیم. اما عبدالله را در آن حال، عطشی عارض نبود و جراحتی به بدنش نرسیده بود و چون همه ابواب را بنی امیه از آن باب الله الاعظم مسدود نموده بودند علاجی و دوايي از جهت عطش نور دیده خود علی اکبر ندید به جز آن که گفت: «يَا بُنَيَّ هَاتِ لِسَانَكَ فَأَخَذَ بِلِسَانِهِ فَمَصَّهُ». ای پسر زبان خود را در دهان من بگذار شاید تشنگی تو تسکین بیابد. پس زبان خود را در دهان آن حضرت گذاشت حضرت مکید علی اکبر مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

عرض کرد ای پدر دهان شما از زبان من خشکتر است. «وَدَفَعَ إِلَيْهِ خَاتَمَهُ وَ قَالَ أَمْسِكْهُ فِي فَمِكَ». و انگشتر خود را داد به علی اکبر و فرمود ای نور دیده در دهان خود کن و برو به جهاد اعدا، امید دارم که در همین روز سیراب شوی بدست ساقی کوثر با شربتی که دیگر هرگز تشنه نشوی. پس انگشتر را گرفته روانه جهاد شد.

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید

خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

و اما چون عبدالمطلب به هوش آمد صدای گریه مردان و زنان قریش به گوش او رسید نظرش به فاطمه مادر عبدالله افتاد دید به هر دو دست خاک بر سر میریزد و صورت خود را میخراشد، ای دوستان؛ فاطمه مخزومیه بر عبدالله می گریست و صورت میخراشید، فاطمه زهرا علیهاالسلام بر حسین مظلومش می گریست چنانچه در ظهر عاشورا صدایی از عقب خیمه شنیدند که یکی می گفت: ای غریب مادر؛ ای مظلوم مادر؛ ای تشنه لب مادر؛ عبدالمطلب از مشاهده این احوال اصلی در عزمش به هم نرسید، پس بازوی عبدالله را گرفت که او را بخواباند، اکابر قریش در او آویختند، عبدالمطلب بانگ بر ایشان زد که وای بر شما، شما در نزد من عزیزتر از فرزند من نیستید. تا حکم پروردگار عالم را بر او جاری نکنم دست از او بر نمی دارم و ابوطالب بر دامن عبدالله چسبیده بود و می گفت: ای پدر؛ برادر مرا بگذار و مرا به جای او ذبح کن که من راضیم قربان پروردگار و فدای برادر خود باشم. عبدالمطلب قبول نکرد پس اکابر قوم، اصرار کردند که بار دیگر قرعه بینداز شاید نوع دیگر ظاهر شود پس از مبالغه بسیار عبدالمطلب راضی شد. بار دیگر قرعه انداختند باز به اسم عبدالله درآمد. پس عبدالمطلب گفت:

ص: ۲۰۴

الحال، حکم لازم گردید و راه شفاعت مسدود شد و در روایت دیگر عکرمه که از بزرگان قوم بود، التماس کرد که: ای عبدالمطلب، قرعه بینداز به اسم عبدالله و شتران، چون روز دیگر شد عبدالمطلب همه اشتران را جمع کرد پس هفت شوط طواف کعبه نمود و چنگک به پرده های کعبه زد و گفت: پروردگارا! امر تو نافذ است و حکم تو جاری است پس قرعه انداخت به اسم عبدالله و ده شتر، قرعه، به اسم عبدالله برآمد پس ده شتر دیگر اضافه کرد و قرعه باز به اسم عبدالله بیرون آمد و هم چنین ده ده، شتر اضافه می کرد تا رسید به نود شتر قرعه زد باز به اسم عبدالله بیرون آمد پس مردان مکه مأیوس شدند و عبدالمطلب خواست که عبدالله را بخواباند و ذبح کند که ناگاه دید غلغله و شیون در میان خلق بلند شد چون نظر کرد دید جمعی از زنان مکه با سر و پای برهنه و گیسوان پریشان و طفلهای شیرخواره خود را بر روی دست گرفته اند آمدند به نزد عبدالمطلب گفتند: ای سید قریش! اگر بر ما رحم نمی کنی بر این طفلهای صغیر ما رحم کن و بیا آن طفلهای ما را به عوض عبدالله ذبح کن یا یک دفعه دیگر قرعه بینداز؛ چون نظر عبدالمطلب بر آن طفلهای کوچک افتاد خروش برآورد و بر آن اطفال، ترحم نمود و قبول کرد که بار دیگر قرعه بیندازد بنام عبدالله و صد شتر.

ای دوستان، همه کس بر طفل شیرخواره رحم کرد مگر بنی امیه در صحرای کربلا رحم بر صغیر و کبیر ایشان نکردند و علی اصغر را تیرباران کردند و آن طفل را تشنه شهید نمودند. پس بار دیگر قرعه زد به اسم عبدالله و صد شتر دیگر باز به اسم عبدالله بیرون آمد. پس عبدالله گفت: ای پدر! از خدا شرم کن و دیگر توقف مکن و بزودی امر خدا را جاری کن که من صابرم ولیکن چند وصیت دارم یکی آن که دست و پای مرا محکم ببند که مبادا حرکت کنم و دیگر روی مرا بپوشان که مبادا مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

مهر پدری بر تو غالب شود و امر خدا را بجا نیاوری و جامه های خود را جمع کن که خون آلود نشود که هر وقت بر آن نظر کنی داغ تو تازه شود. عبدالمطلب گفت: ای پسر، به خدا قسم که دست و پای تو را نبندم چرا که طاقت ندارم که تو را به این حال بینم. شیعیان! عبدالمطلب طاقت نداشت که دست و پای پسر خود را بسته ببیند نمی دانم چگونه تاب آورد امام مظلوم که بدن علی اکبر را پاره پاره مثل خانه زنبور سوراخ سوراخ ببیند چنانچه حدیث است که در دفعه آخر که علی اکبر به جهاد رفت بنی امیه دور او را گرفتند. «فَقَطَّوْهُ بِأَسْيَافِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا». پس با شمشیرها بدن نازک او را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند. در روایتی: اینقدر جراحی به بدن لطیفش آمده بود که کسی او را نمی شناخت وقتی که او را به خیمه های حرم آوردند، سکینه عرض کرد که این نعش کیست که آورده ای؟ حضرت فرمود: نعش برادر شهیدت، علی اکبر است. «فَوَقَعْتُ عَلَيْهِ وَغُثِيَّ عَليُّهَا». پس خود را بر روی نعش برادر انداخت و مدهوش شد. و دیگر عبدالله گفت: ای پدر، از حال مادرم غافل نشوی و او را دلداری دهی که می دانم بعد از من چندان زندگانی نخواهد کرد و دیگر ای پدر؛ در مصیبت من صبر کن و بسیار اندوه به خود راه مده. و سیدالشهدا فرمود: به اهل بیت خود که بعد از من صبر کنید و جامه از تن ندرید و صورت خود را نخراشید و به زینب فرمود که: با اطفال من مهربانی کن که بعد از من یتیم می شوند و پرستاری ندارند. و دیگر ای پدر؛ به برادران من بگو که: هر وقت بر سر خوان طعام مینشینند مرا یاد کنید و حضرت هم به امام سجاد فرمود که به شیعیان من بگو:

شِيعَتِي مَا اِنْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبِ فَاذْكُرُونِي

اَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ اَوْ شَهِيدٍ فَاَنْذِرُوْنِي

هر وقت آب سرد بیاشامید از لب خشکیده من یاد کنید و هر وقت که غریبی یا شهیدی ببینید بر من ندبه و نوحه نمایید. و عبدالله گفت: ای پدر، به مادر من بگو که گاهی بر سر قبر من بیاید و بر غریبی من گریه کند. ای داد از وقتی که زینب خاتون و ام لیلا از خیمه بیرون آمدند و خود را بر روی نعش پاره پاره علی اکبر انداختند و داد از وقتی که عیال حسین وارد قتلگاه شهداء علیه السلام شدند و هریک کشته بیسری را در بغل گرفته زار زار گریه می کردند و از درد غریبی و اسیری و بیکسی ناله و نوحه می کردند. پس عبدالمطلب، عبدالله را خوابانید و کاردی بیرون آورد و بر حلق او گذاشت که سر او را از بدن جدا کند که غلغله در ملکوت اعلا افتاد و ملائکه هفت آسمان به گریه درآمدند و جبرئیل و میکائیل به فغان درآمدند و به درگاه خدا استغاثه کردند و صدای شیون فاطمه و زنان مکه بلند شد اما فدای آن جوان تشنه ای شوم که وقتی که منقذبن مره عبدی علیه اللعنه شمشیر زهرآلود خود را بالا برد که بر فرق نازنین او بزند، سیدالشهداء عمامه از سر منور برداشت و فرمودند که: علی را تشنه کشتند، ام لیلا معجز از سر کشید و گفت: بی پسر شدم. زینب علیه السلام خاک بر سر خود ریخت و گفت: پشت حسین علیه السلام شکست. اما یک غریبی سراغ دارم که وقتی شمر خنجر به گلوی خشکیده اش گذاشت پدر نداشت که بر بالینش حاضر شود و مادری نبود که معجز از سر خود بردارد و بگوید: ای داد، پسر مرا تشنه کشتند، بلکه غریب و بیکس بود. پس عبدالمطلب چند مرتبه کارد بر حلق عبدالله کشید اثری ظاهر نشد خواست که کارد دیگر طلب کند که جبرئیل به حکم رب جلیل نازل شد و ناقه ای از بهشت آورد و گفت: ای عبدالمطلب؛ خدا تو را سلام میرساند و می فرماید مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

که: این ناقه دوازده هزار سال است که آفریده شده. اما بجهت فدای عبدالله و آن را به عوض او قربانی کن که ما قربانی تو را قبول کردیم پس آن ناقه را به عوض عبدالله، قربانی کردند و او را ذبیح الله نامیدند. شیعیان! تفکر کنید که به جای عبدالله، شتری نحر کردند و به جای اسماعیل گوسفندی فدا نمودند و هر دو را ذبیح الله نامیدند لیکن نمی دانم سبب چه بود که از برای حسین علیه السلام فدایی نیامد و هر چیزی را که قربانی کنند یک ضربت بیشتر بر او نمی زنند لکن مظلوم کربلا را هزار و نهصد و پنجاه و یک زخم بر بدن شریفش زدند و سر مبارکش را گوسفندوار از بدن جدا نمودند. و اسب بر بدن شریفش تاختند و بدن او را پایمال سم ستوران نمودند. خلاصه: فاطمه مادر عبدالله فرزند خود را برداشته و به خانه برد و اهل مکه از قبائل عرب از اطراف به تهنیت آن سید قریش آمدند و مانند روز عید آن بزرگوار را تهنیت و مبارکباد گفتند. ای دوستان، روز قربانی عبدالله روز عید شد، مردم مبارکباد کردند و روز قربانی اسماعیل نیز عید شد، مردم همه خضاب کردند و لباسهای فاخر پوشیدند اما روز قربانی حسین علیه السلام روز عاشورا شد و روز عزا و ماتم شیعیان گردید و همه لباسهای سیاه پوشیدند.

در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

ص: ۲۰۸



مجلس سیزدهم / ملائکه حرم امام حسین علیه السلام

ص: ۲۰۹







## فصل چهاردهم: ثواب سلام دادن به اباعبداللّه در وقت خوردن آب

ص: ۲۱۳

فصل چهاردهم ثواب سلام دادن به اباعبدالله علیه السلام در وقت خوردن آب بدان که در مقتل ابن عربی و کتاب خلاصه الاذکار فاضل کاشانی روایت نموده است (۱) که هر کس آب بیاشامد و یاد نماید عطش امام حسین را و اطفال و عیال او را و لعن کند قاتلان آن حضرت را خدا بنویسد از برای او صد هزار حسنه و محو کند از نامه عمل او صد هزار سیئه و بلند نماید از برای او در بهشت صد هزار درجه و ثواب کسی را داشته باشد که صد هزار بنده خریده باشد و در راه خدا آزاد کرده باشد. «وَحَشْرَةُ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَلِيحُ الْفُؤَادِ لَمْ يَطْمَأَنَّ أَبَدًا». یعنی محشور شود روز قیامت با جگر سرد و هرگز تشنه نشود. و در حدیث دیگر است که: (۲) هر کس آب بیاشامد و یاد کند تشنگی امام مظلوم را در کربلا و لعنت کند قاتلان سیدالشهداء را ثواب کسی را داشته باشد که آب داده باشد اطفال سیدالشهدا را در روز عاشورا و ثواب کسی را داشته باشد که اجابت نموده باشد آن حضرت را در روز عاشورا و در رکاب سعادت مآب آن جناب شهید شده باشد.

ص: ۲۱۴

---

۱- . الکافی ۶ / ۳۹۱ ح ۶ - کامل الزیارات باب ۳۴ ص ۱۱۴ ح ۱ - بحار الأنوار ۴۴ / ۳۰۳ و ۶۳ / ۴۶۴ - عوالم العلوم: ۱۷ /

۶۰۲ ح ۱

۲- . بحار الأنوار ۶۶ / ۴۶۴ ح ۱۷ باب ۲

و در حدیث دیگر فرمود: مثل آن است که هزار پیغمبر خدا را از تشنگی نجات داده باشد و هزار مرتبه در رکاب امام عادلی شهید شده باشد. پس بدان که امام مظلوم را در روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب و اقربا و اولادش دو وداع بود یکی وداع عام چون همه موجودات بلکه همه ممکنات از اشعه وجود او هستند. از آن وداع، جمیع موجودات از هم گسیخته شد و خلل در تمام ارکان عالم واقع شد و منادی از عرش ندا کرد به نحوی که کل ذرات وجود استماع نمودند که: «الَا- اَيَّتْهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيَّرَةُ الظَّالِمَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا» (۱) و فی روایه «الْقَاتِلَةُ عِثْرَةَ نَبِيِّهَا، لَا وَفَقُكُمْ اللَّهُ لِأَضْحَى وَ لَا فِطْرٍ أَوْ لِصَوْمٍ وَ لَا فِطْرٍ». (۲) حاصل معنی آن که به جهت ظلم شما ای امت ظالمه بر عتره طاهره، خدا رحمت خود را از شما قطع نمود و محروم کرد شما را از عید اضحی و عید فطر. و آن وداع در حقیقت ندایی بود که از دهان معجز بیان آن جناب جاری شد و بگوش کل ذرات وجود تا روز قیامت رسید حتی بگوش آن نطفه هایی که در اصلاب آباء و ارحام امهات بودند و هر کدام به قدر قابلیت در مقام خود اجابت نمودند در جواب داعی الله لیک گفتند و حال به مقتضای آن قبولی اصلی و اذعان اولی اقامت مینمایند. چنانچه در مقام استغاثه آن ولی ازل و ابد اشاره شد.

دوم وداع خاص بود که با خواص خود در روز عاشورا وداع فرمود. و آنچه از تتبع در اخبار معلوم می شود آن وداع در چند مرتبه اتفاق افتاد. وداع اول: داع با اهل حرم محترم. علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار ذکر نموده است که: (۳) «إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا نَظَرَ إِلَى اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ صِرَعِي، انْتَفَتَ إِلَى الْخَيْمَةِ مَجْلِسَ چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۱۵

۱- . بحارالأنوار ۴۵ / ۲۱۷ ح ۴۲ باب ۴۰

۲- . بحارالأنوار ۴۵ / ۲۱۸ ح ۴۳ باب ۴۰

۳- . بحارالأنوار ۴۵ / ۴۷ و فی بعض الكتب ان الحسين لما نظر الى اثنين و سبعين رجلاً من اهل بيته صرعى التفت الى الخيمة و نادى يا سكينه يا فاطمه يا زينب يا ام كلثوم عليكن منى السلام فنادته سكينه يا ابه استسلمت للموت فقال كيف لا يستسلم من لا ناصر له و لا- معين فقال يا ابه ردنا الى حرم جدنا فقال هيهات لو ترك القطا لنام فتصارخن النساء فسكنهن الحسين و حمل على القوم .

وَ نَادَى: يَا سَكِينَهُ وَ يَا رُقَيْهَ وَ يَا عَاتِكَةَ وَ يَا زَيْنَبَ وَ يَا فاطِمَةَ وَ يَا أُمَّ كَلثُومَ عَلَيْنَكِنَّ مِنَ السَّلَامِ». همین که امام مظلوم نگاه کرد به سوی قتلگاه هفتاد و دو نفر از اهل بیت خود را دید که بر خاک هلاک افتاده اند و بیکس و تنها مانده است متوجه خیمه ها شد به جهت وداع صدا زد اهل حرم را که ای سکینه و ای رقیه و ای فاطمه و ای عاتکه و زینب و ام کلثوم سلام بر شما باد. بیاید که با شما وداع کنم، پس زنان و دختران و کنیزان همین که این صدا شنیدند همگی از خیمه ها بیرون دویدند و صداها به گریه و ناله بلند کردند. حضرت یک یک را وصیتی می فرمود و سفارشی می کرد که ذکر آنها موجب احتراق قلوب می شود پس نگاه حسرتی به سوی ایشان کرد و آه از دل سوخته خود کشید و فرمود که چادرها بر سر کنید و بند معجزها محکم ببندید و آماده اسیری شوید و بعد از من صورت خود را مخراشید و موی خود را پریشان نکنید و واوایله و واَثبورا مگویید، اما شما را از گریه منع نمی کنم. پس یک یک را می بوسید و تسلی می داد حتی کنیزها و طفلهای کوچک را تا آن که نوبت به سکینه رسید پیش آمد و شروع کرد به گریه کردن. «وَقَالَتْ: يَا أَبَهْ، أَشْتَسِلِمْتُ لِلْمَوْتِ؟» گفت: ای پدر؛ آیا تن به کشته شدن داده ای و راضی به مرگ شده ای؟ آه، آه، حضرت فرمود: «وَ كَيْفَ لَا يَسْتَسِلِمُ مَنْ لَانَصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينٌ؟» ای دختر، چگونه تن به کشته شدن ندهد کسی که از برای او هیچ یابوری و معینی نباشد و تنها و غریب مانده است. پس سکینه گفت: «يَا أَبَهْ! رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا». ای پدر؛ ما را برگردان به سوی حرم جد خود و ما را بیکس در این بیابان



مگذار. حضرت آهی کشید و فرمود: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَنَامَ». حاصل مضمون، مراد آن که اگر دست از من بر میداشتند خود را در این مهلکه نمی افکندم و میدانستم چه کنم. پس حضرت فرمود: (۱) «وَكَأَنِّي بِكُمْ غَيْرُ بَعِيدٍ كَالْعَبِيدِ يَسُوقُونَكُمْ أَمَامَ الرَّكَابِ وَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ».

ای خواهر؛ گویا می بینم که در این نزدیکی شما را مثل بندگان و کنیزان، اسیر کرده در جلو اسبها میدوانند و عذاب می کنند. «فَتَصَارَحْنَ النِّسَاءُ فَسَيَّكْتِهِنَّ». پس اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند، پس حضرت ایشان را ساکت گردانیدند و امر به صبر و شکیبایی نمود و روانه میدان شد. وداع دوم: وداع خاص بود با سکینه مظلومه، چنانچه روایت شده است که (۲) حضرت وقتی که خواست سوار شود دید که سکینه مظلومه گریه کنان می آید چون او را حضرت بسیار دوست میداشت به حدی که می فرمود: خانه ای که سکینه و رباب در آن خانه باشند من آن خانه را دوست میدارم. و رباب بعد از شهادت امام علیه السلام چون وارد قتلگاه شد و نظرش بر بدن برهنه امام مظلوم افتاد که در آفتاب افتاده بود، عهد کرد که تا زنده است دیگر در سایه قرار نگیرد. پس سکینه را به سینه خود چسبانید و اشک از دیده اش پاک می کرد و می فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي

مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذِ الْحَمَامُ دَهَانِي

زود باشد که زمان گریه تو برسد و به طول انجامد گریه تو بعد از آن که من از پیش تو بروم. مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۱۷

۱- . الدمعه الساكبه ۴ / ۳۴۵ - مهيج الأخران ص ۵۲۵ - معالی السبطين ۲ / ۲۴

۲- . منتخب طريحي ۲ / ۴۳۸ - معالی السبطين ۲ / ۲۳

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً

مَادَامَ مَنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

ای سکینه، گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن من است.

مؤلف گوید: آن حضرت، سکینه را گریان نتوانست مشاهده نماید. کجا بود که شمر ملعون ولدالزناى بیباک، کعب نیزه بر پشت و سر آن یتیم می زد در راه کوفه و شام.

فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِاللَّذَى

تَأْتِيَهُ يَا خَيْرَةَ النِّسْوَانِ

و چون کشته شوم تو که فرزند نازپرورده من هستی، اولی می باشی در گریستن بر من، و در روایت دیگر (۱) وقتی که حضرت سوار شد دید که صدای گریه می آید چون نگاه کرد دید سکینه مظلومه با پای برهنه می آید و می گوید: «یا أَبَتَا إِصْبِرْ حَتَّى أُودَّعَكَ». ای پدر، صبر کن تا دفعه دیگر تو را وداع کنم. حضرت ایستاد تا سکینه آمد، پس گفت: ای پدر، یک آرزوی دیگر دارم. حضرت فرمود: بگو ای نور دیده، سکینه گفت: ای پدر، در منزل مشوق که خبر شهادت مسلم را از برای تو آوردند رقیه دختر مسلم را در دامن خود نشانیدی و او را نوازش فرمودی و دست مرحمت به سر و روی او کشیدی و فرمودی: خدا دوست می دارد کسی را که اطفال یتیم را نوازش می کند، من هم التماس دارم که یک مرتبه دیگر پیاده شوی و مرا در دامن خود نشانی و آن دستی را که بر سر ایتم مردم می کشیدی بر سر یتیم خود بکشی که دیگر تو را نخواهم دید.

پس حضرت پیاده شد و آن طفل را در دامن خود نشانید و صورت او را بوسید و آنقدر گریست که نزدیک بود مدهوش شود و آن طفل هم بسیار گریست و بعد از گریه و وداع از دامن پدر برخاست و آن جناب روانه جهاد شد.

ص: ۲۱۸

وداع سوم: وداع با رقیه صغیره بود. چنانچه هلال بن نافع می گوید که: (۱) من در میان دو صف لشکر ایستاده بودم و نگاه می کردم. «فَرَأَيْتُ صَغِيرَةً بَاكِئَةً جَاءَتْ وَ أَخَذَتْ بِدَيْلِ أَبِيهَا فَقَالَتْ: يَا أَبَه! أَنْظِرْ إِلَيَّ فَإِنِّي عَطْشَانٌ».

دیدم دختر کوچکی آمد و دامن امام مظلوم را گرفت و گفت: ای پدر مرا دریاب که بسیار تشنه ام. حضرت، نگاهی به صورت آن طفل کرد و گریست و فرمود: صبر کن ای نور دیده.

«اللَّهُ يُشَقِّقُكَ فَإِنَّهُ وَكَيْلِي». خدا تو را آب خواهد داد. پس بدرستی که او وکیل من است. پس دست او را گرفته به خیمه ها برگردانید. هلال می گوید: پرسیدم که این طفل کیست و چه نام دارد؟ شخصی گفت: رقیه دختر سه ساله حسین است. آن ملعون می گوید در آن وقت دل من بسیار بر آن صغیره سوخت. وداع چهارم: وداع با علی اصغر است. قَالَ فِي الْبَحَارِ (۲) وَ كِتَابُ حُزْنِ الْأَيْمَانِ: «لَمَّا فُجِعَ الْحُسَيْنُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَ وَلَدِهِ وَ لَمْ يَبْقَ غَيْرُهُ وَ غَيْرَ النِّسَاءِ وَ الدَّرَارِي نَادَى صِلَمَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِغَاثَتِنَا؟ فَأَمَّا نَفَعَتْ أَصْوَاتَ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ». همین که امام مظلوم نگاه کرد دید که اهل بیت او کشته شده اند و به غیر از زنان و کنیزان دیگر کسی نمانده است دل مبارک آن حضرت از شدت مصیبت و الم به درد آمد. پس از سوز دل صدا به استغاثه بلند کرد و فرمود: آیا کسی هست که این بلا را از حرم پیغمبر خدا دور نماید؟ آیا خداپرستی هست که از خدا بترسد و ما را دریابد؟ آیا فریادرسی هست که امید رحمت از خدا داشته باشد و مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۱۹

۱- . سوگنامه آل محمد به نقل از الوقایع و الحوادث ۳ / ۱۹۲ مخزن البكاء فاضل برغانی مجلس نهم

۲- . بحار الأنوار ۴۵ / ۴۶ باب ۳۷ - عوالم العلوم ۱۷ / ۲۸۹

ما را فریاد رسی نماید؟ پس صدای اهل حرم به گریه و فریاد بلند. پس حضرت آمد تا به در خیمه و فرمود: «ناوَلُونِي عَلِيًّا إِنِّي الصَّغِيرِ حَتَّى أُودَّعَهُ فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ». علی اصغر مرا به من دهید تا او را وداع کنم. پس اهل حرم آن طفل را به دست امام مظلوم دادند. قنطاق آن طفل را پیش آورد که صورت او را ببوسد که ناگاه تیری آمد و به گلوی او خورد و او را شهید نمود. در روایت دیگر: (۱) مادر او التماس کرد که او را ببرید به نزد این جماعت شاید که بر او رحم کنند و قطره آبی به او دهند چرا که شیر در پستان من خشکیده است و این طفل نزدیک به مردن است. پس امام مظلوم، او را برداشته و آورد در میان معرکه قتال و فرمود: «وَيْلَكُمْ يَا قَوْمِ، أَسْقُوا هَذَا الرَّضِيعَ أَمَا تَرَوْنَهُ يَتَلَطَّى عَطْشًا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ آتَاهُ إِلَيْكُمْ».

وای بر شما ای قوم، یک شربت آبی به این طفل رضیع بدهید که از بیشیری به مردن رسیده است. از شدت تشنگی مثل مثل مار گزیده بر خود می پیچد. اگر من به زعم شما گناهکارم این طفل گناهی نکرده است. ناگاه تیری زهر آلود به جانب آن کودک انداختند و او را در دامن امام علیه السلام شهید کردند. چنانکه شاعر می گوید: شعر:

فَكَأَنِّي أَرَاهُ فَرْدًا وَحِيدًا

ظَامِيًا بَيْنَهُمْ يُلَاقِي الْكُرُوبَا

گویا به چشم خود می بینم آن امام مظلوم را که یکه و تنها با لب تشنه ایستاده بود و بارهای غم و اندوه رو به او می آورد.

ص: ۲۲۰

حَامِلًا طِفْلَهُ يُقْبَلُهُ حَتَّى

هَوَى الطِّفْلَ بِالدَّمَاءِ خَضِيْبَا

و در آن حال، طفل کوچک خود را در بر گرفته بود و او را می بوسید که ناگاه آن طفل با بدن خون چکان بر روی خاک افتاد.

فَكَانَتِي أَرَاهُ إِذْ خَرَّ مَطْعُونَا

بَعْدَ مَا صَارَ طَعْنَا وَ ضَرَبْنَا مُصِيْبَا

بلافاصله نگاه کردم که بینم چه بر سر آن کودک تشنه آمده است که به این حال بر روی خاک افتاده است و دست از جان شسته دیدم بدن او را به ضرب تیر و نیزه و سنگ پاره پاره نموده اند. پس ندایی از هوا به امام مظلوم غریب رسید که: (۱) «دَعَّهْ يَا حُسَيْنُ، فَإِنَّ لَهُ مُرَضَةً مَعَا فِي الْجَنَّةِ». ای حسین، واگذار این طفل را که خدای از برای او دایه ای در بهشت قرار داده که او را شیر دهد. و شیخ فخرالدین طریحی در کتاب مقتل نوشته است که: (۲) امام مظلوم در وقت استغاثه می فرمود: «یا قَوْم، أَمَا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا؟ أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا؟ آیا کسی نیست که ما را پناه دهد آیا کسی نیست که به فریاد ما برسد. أَمَا مِنْ طَالِبٍ حَقٌّ فَيَنْصُرُنَا؟ أَمَا مِنْ خَائِفٍ مِنَ النَّارِ فَيَذُبُّ عَنَّا؟ أَمَا مِنْ أَحَدٍ يَأْتِينَا بِشَرِبَةٍ مِنَ الْمَاءِ لِهَذَا الطِّفْلِ؟ فَإِنَّهُ لَا يَطِيقُ الظَّمَاءَ». آیا طالب حقی نمی باشد که ما را یاری کند؟ آیا کسی هست که از آتش جهنم بترسد و بلایی را از اهل بیت پیغمبر دور نماید؟ آیا احدی نیست که یک شربت آب به این طفل برساند؟ چرا که از تشنگی بیتاب شده است. پس علی اکبر برخاست و حال آن که هفده سال از عمر شریفش گذشته بود موافق این روایت. و عرض کرد که من میروم و آب می آورم. حضرت فرمودند: «بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا وَلَدِي، يَا قُرَّةَ عَيْنِي». مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۲۱

۱- . موسوعه الامام الحسين ۴/۳۱۹ مقتل الحسين مقررّم: ۲۷۳ - معالی السبطين ۱/۴۲۴ - تذکره الخواص ابن جوزی: ۱۴۴

۲- . منتخب طریحی ۴۳۱ / ۲

خدا برکت به تو بدهد ای نور چشم و سرور سینه من. پس علی اکبر رکوه ای برداشت و روانه آب فرات شد و آن را پر از آب کرده به نزد پدر آورد. فَقَالَ: يَا أَبَتِ، الْمَاءُ اسْقِ أَخِي وَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ فَصُبَّهُ عَلَيَّ فَإِنِّي وَاللَّهِ عَطْشَانٌ». پس گفت: ای پدر، آب را بده به برادر صغیر من و اگر چیزی زیاد آمد بریز بر من که من هم بسیار تشنه ام. فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذَ وَلَدَهُ الطُّفْلَ وَأَجْلَسَهُ عَلَى فَخْذِهِ وَقَرَّبَهَا إِلَى فِيهِ». پس حضرت گریست و آن طفل را برداشت و در دامن خود نشانید و آب را به نزدیک دهان او آورد که بیاشامد. «فَلَمَّا هَمَّ الطُّفْلُ أَنْ يَشْرِبَ، آتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ فَوَقَعَ فِي حَلْقِ الطُّفْلِ فَذَبَحَهُ وَلَمْ يَشْرِبْ مِنَ الْمَاءِ شَيْئًا». پس همین که آن طفل قصد کرد آب بیاشامد پیش از آن که قطره ای به حلق او برسد ناگاه تیر زهرآلودی بر گلوی آن طفل نشست و او را در دامن پدرش شهید ساخت.

«فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَمَى الرَّكْوَةَ مِنْ يَدِهِ». پس حضرت گریست و از شدت گریه آن رکوه از دست مبارکش افتاد و آب آن ریخت. پس حضرت سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا أَشْبَهَ الْخَلْقِ بِنَبِيِّكَ وَرَسُولِكَ». خدایا تو شاهد باش بر جماعتی که می کشند شبیه ترین مردم را به پیغمبر تو و حرمت پیغمبر تو را در حق او رعایت نمی کنند. وداع پنجم: با زینب خاتون است. چنانچه مروی است که: بعد از وداع عمومی با اهل حرم، زینب را طلبید و به او وصیت کرد و سفارش اطفال و زنان

را به او نمود و او را به صبر و شکیبایی امر فرمود. چنانچه شاعر به نظم آورده به زبان امام: (۱)

لَا تَلْطِمِي يَا ابْنَةَ الزَّهْرَاءِ حَدَّكَ مِنْ قَتْلِي

وَإِنْ غَمَرْتَ أَعْصَاكَ أَشْجَانُ

ای خواهر مهربان، ای دختر فاطمه، وصیت می کنم تو را بجهت کشتن من طپانچه بر رو مزن، اگرچه غم و اندوه تو بسیار بوده باشد.

وَلَا تَشْقِي عَلَيَّ الْجَيْبِ صَارِحَهُ

فَالشُّقُّ كَشْفٌ وَ نَشْرُ الشَّعْرِ خِذْلَانُ

ای خواهر، جامه خود را مدر و موی سر را پریشان مکن که باعث ذلت و خواری می شود.

لَكِنْ إِذَا أَنْصَعْتُ فِي الرَّمْضَاءِ مُتَجَدِّلاً

وَأَنْحَطَّ مِنْ شَامِخِ الْمَعْرُوفِ بُنْيَانُ حَتَّى

حَنِينُ حِمَامِ الْأَيْكِ نَادِيَهُ

وَاسْتَمَطِرِي الدَّمَاعَ حَيْثُ السُّحْبِ أَعْيَانُ

لکن ای خواهر مهربان، هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم را پاره پاره بر زمین اندازند اشک از دیده جاری کن و ناله دلسوز از پرده جگر بکش.

وَإِنْ تَفَرَّقَتِ الْأَيْتَامُ فَأَبْتِدِي

بِجَمْعِهَا فَالْجَزَاءُ فِي الْبَعَثِ غُفْرَانُ

چون طفل‌های یتیم من در این بیابان از ترس ظالمان متفرق شوند تو مادری کن و ایشان را جمع آوری نما.

وَ أَنْ يَشُقَّ عَلَيْهَا سَيْرٌ قَائِدِهَا

فَاسْتَرْفِقِيهِ وَإِنْ عَازَقَكَ إِحْسَانُ.

ای خواهر اگر در وقت اسیری ایشان تو را به تندی و ناهمواری برانند پس به موکلان التماس کن که با مدارا رفتار کنند اگرچه میدانم که رحمی در دل ایشان نیست و احسانی از ایشان سر نمی زند و ظلم و ستم در حق شما خواهند کرد.

وَاسْتَسْقِ مِنْ خَضْمِكَ الْمَاءَ إِنْ شَكَتْ عَطَشًا

فَرُبَّمَا رَقَ إِنْ الشَّطَّ مَلَانٌ

اگر تشنه شوند اطفال من، آبی بجهت ایشان طلب کن شاید بر ایشان رحم کنند و شربت آبی به ایشان بدهند بدرستی که آب در این صحرا قریبی ندارد و شط فرات مملو از آب است. مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۲۳

---

۱- . این هشت بیت در مهیج الأحزان ص ۵۱۵ آمده است.



هَذَا عَلَيَّ أَبُوهَا إِنْ دَعَتْ بِأَبٍ

وَالْمُؤْمِنُونَ لَهَا فِي اللَّهِ إِخْوَانٌ

ای خواهر، اگر یتیمهای من بهانه پدر گیرند، فرزندم علی به جای پدر ایشان است و اگر برادر خواهند، مؤمنون، به منزله برادر ایشانند. پس حضرت، ذوالجناح را طلبد و سوار شد که صدای گریه اهل حرم بلند شد و ناله طفلان به فلک می رسید و چون چند قدم راه رفت دید باز صدای گریه می آید، نگاه کرد دید زینب با پای برهنه می آید و می گوید: ای برادر؛ صبر کن که حاجتی به تو دارم. «مَهْلًا يَا أَخِي تَوَقَّفْ حَتَّى اتَّزَوَّدَ مِنْ نَظْرِي إِلَيْكَ فَهَذَا وَدَاعٌ لَا تَلَاقَ بَعْدَهُ» (۱) ای برادر تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن رویت توشه بردارم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر زینب است و دیگر به خدمت نمی رسم

فَمَهْلًا يَا أَخِي قَبْلَ الْمَمَاتِ هُنَيْئَةً

لِيَبْرُدَ مِنِّي لَوْعَةٌ وَغَلِيلٌ

ای جان خواهر، اندک زمانی بامدارا باش پیش از آن که از دیدارت محروم شوم، تا سوزش دل را به جهت نظاره تو اندکی تسکین دهم.

تَوَقَّفْ أَخِي حَتَّاكَ أَنْظُرَ نَظْرَةً

فَهَذَا وَدَاعٌ لَا تَلَاقَ إِلَى الْغَدِ

ای برادر؛ صبر کن تا یک مرتبه دیگر نگاه حسرتی به صورتت کنم و تو را وداع کنم که دیگر تو را نخواهم دید.

تَوَقَّفْ أَخِي حَتَّى أَبْرُدَ لَوْعَتِي

وَ أَمْسَحُ ذَا وَجْهِهِ بِرِجْلَيْكَ وَ الْيَدِ

صبر کن ای برادر تا اندکی سوزش قلب خود را تسکین دهم و صورت خود را بگذارم برپاها و دستهای تو.

تَوَقَّفْ أَخِي حَتَّى أُقْبَلَ قُبْلَةً

مَوَاضِعَ تَقْبِيلِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ (۲)

صبر کن ای برادر؛ تا ببوسم موضعهایی را که پیغمبر می بوسید. پس حضرت ایستاد. زینب عرض کرد: ای برادر؛ مادرم در وقت وفات

١- . الدمعه الساكبه ٣٤٦ / ٤ مهيج الأحران ص ٥٢٦

٢- . معالى السبطين ٢ / ٢٤.

وصیت کرده است که هرگاه ببینم که تو کفن پوشیدی و عازم سفر آخرت می باشی به عوض او زیر گلوی تو را ببوسم. حضرت پیاده شده و زینب دستها به گردن امام علیه السلام درآورد و گلوی او را بوسید. و هر دو اینقدر گریستند که نزدیک بود که مدهوش شوند. پس امام فرمود: ای خواهر! من هم حاجتی به تو دارم، گفت کدام است؟ فرمودند: «اَيُّونِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ، أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدُ بَعْدَ قَتْلِي» (۱). ای خواهر! جامه ای که نه کسی را در آن رغبتی نباشد، بجهت من بیاور تا آن را در زیر لباس خود بپوشم تا آن که بعد از کشته شدن، بدن مرا برهنه می کنند آن جامه که در بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان و بی ساتر نباشد. «فَأِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ». چرا که مرا می کشند و بدنم را عریان می کنند. همین که زنان دل سوخته این را شنیدند صداها به گریه بلند کردند و فریاد و فغان برآوردند. پس فرمود: «مَهْلًا فَإِنَّ الْبُكَاءَ أَمَامَكُنَّ». با مدارا باشید و تعجیل در گریه نکنید که گریه بسیار در پیش دارید. پس جامه ای از برای او آوردند. آن را پاره پاره کرد و در زیر جامه های خود پوشید.

«فَلَمَّا قُتِلَ جَرَدُوهُ مِنْهُ» (۲). آه آه چون کشته شد آن جامه را نیز از بدن شریفش بیرون کردند. پس زیر جامه ای از حریر طلبیدند و آن را نیز پاره پاره کرده و پوشیدند تا برهنه نشود و چون او را شهید کردند ابهربن کعب آن سر را از بدن آن حضرت جدا ساخت و آن مطهر را در میان خاک و خون انداخت، آه آه.

مَنْ مُخْبِرُ الزَّهْرَاءِ أَنْ حُسَيْنَهَا

بَيْنَ الْوَرَى عَارٍ عَلَى تَلْعَاتِهَا

مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۲۵

۱- ذریعه النجاه ص ۲۷۷ - اسرار الشهاده ۵/۳ - بحار الأنوار ۴۵ / ۵۴ با کمی اختلاف و مشابه این جملات در المناقب ۴ /

۱۰۹ آمده است

۲- بحار الأنوار: ۴۵ / ۵۴ باب ۳۷

کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسینش را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند.

وَ رُؤُوسُ ابْنَاهَا عَلَى سَمَرِ الْقَنَا

وَ بَنَاتِهَا تُهْدَى إِلَى شَامَاتِهَا

سرهای اولادش بر نیزه ها زدند و دخترانش را به رسم هدیه به شام محنت انجام می بردند.

يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ قُومِي وَ اَنْدُبِي

اُسْرَاكِ فِي اَسْرَاكِ ذَلَّ عِدَائِهَا (۱)

ای فاطمه؛ برخیز و ندبهبو نوحه کن بر فرزندان اسیر غربیت که همه در دامهای مکر دشمنان افتاده اند و به ذلت و خواری گرفتار می باشند. وداع ششم: وداع با شهربانو بود. چنانچه مروی است که چون شهربانو دید که امام مظلوم علیه السلام عازم کشته شدن گردیده است آمد و دامن امام را گرفت و عرض کرد که: ای آقا؛ هرگاه شما کشته شوید خواهران شما دختران فاطمه زهرا و علی مرتضی می باشند، کسی معترض ایشان نخواهد شد و اذیت به ایشان نخواهد رسانید و کسی بر من رحم نخواهد کرد. من دختر یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم هستم و کسی بر من رحم نخواهد کرد و یک دفعه اسیر شده ام و دیگر طاقت اسیری را ندارم، التماس دارم که نظر مرحمتی به سوی من اندازی، حضرت نگاهی به صورت شهربانو کرد و اشک از چشم مبارکش جاری شد و فرمود: ای شهربانو؛ راست می گویی چه کنم؟ «لَقَدْ ضَاقَتِ الْاَعْرَاضُ عَلَيْنَا بِرُحْبِهَا». بنی امیه، کار را بر من تنگ کرده اند و راهها را بر من مسدود کرده اند لکن وقتی که من کشته شدم اسب من به در خیمه ها بیاید و خبر مرگ مرا بیاورد تو بر آن سوار شو و عنان اختیار را به او واگذار که هر جا که خواسته باشی تو را خواهد برد و این دفعه آخر بود که شهربانو را دید. پس سوار شد و روانه جهاد گردید. وداع هفتم: وداع با امام زین العابدین علیه السلام بود. چنانچه مروی است که در دفعه

ص: ۲۲۶

آخر که از جنگ مخالفان مراجعت نمود با بدن چاک چاک آمد بر سر بالین امام سجاد و او را صدا زد که یا علی سر از بالین بردار و پدر خود را وداع کن که دیگر او را نخواهی دید که ناگاه امام سجاد از بستر بیماری چون سپند از جای برجست و ناگاه نظرش بر بدن پاره پاره آن امام مظلوم افتاد. «وَصَارَ جِلْدُهُ كَجِلْدِ الْقُنْفُذِ». دید بدن پدرش از کثرت تیرها که بر آن نشسته است پر و بال درآورده است. پس عرض کرد: ای پدر؛ این چه حالی است که در تو مشاهده می‌کنم؟ فرمودند: این زخمهای خنجر و نیزه و شمشیر است که در راه امت، به بدن پدرت رسیده است. پس آن دو بزرگوار دست به گردن یکدیگر درآوردند و این قدر گریستند که نزدیک بود مدهوش شوند پس اسرار امامت و رموز غیبیه را تسلیم او نمود. «وَسَلَّمَ إِلَيْهِ الْوَدَائِعَ الَّتِي كَانَتْ مِنْ حَيْدِهِ وَآيِهِ، مِنْهَا: الْمُضِيحُ الَّذِي بَخَطَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَحِيفَةُ فَاطِمَةَ، وَالْجَفْرُ الْأَسْوَدُ وَالْإِسْمَاعِيلِيُّ وَالْأَخْمَرُ وَالْجَامِعُ، وَسِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَدَائِعُ الْأَنْبِيَاءِ».<sup>(۱)</sup> پس تسلیم او نمود امانتهای پدر و جد خود را و از جمله آنها بود قرانی که به خط امیرالمؤمنین علیه السلام و صحیفه فاطمه زهرا علیها السلام و صحیفه آن حضرت و علمهای جفر و اسمهای اعظم و سلاح پیغمبر صلی الله علیه و آله و امانت سایر پیغمبران. و فرمود که: «يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَالتَّقْوَى». ای علی، بر تو باد که در بلاها صبر کنی و پرهیزی شر اعداء را. و به دوستان و شیعیان، سلام مرا برسان و بگو:

شِيعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَادُّكُونِي

أَوْ سَمِعْتُمْ بَغْرِبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي

مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۲۷

۱- . شبيه به این جملات با همین مضامین در معالی السبطین ۲ / ۲۰ بنقل از اثبات الوصیه آمده است.

ای شیعیان من؛ هر وقت آب خوشگوار بیاشامید یاد کنید مرا؛ هر وقت غریبی یا شهیدی را ببینید بر من ندبه و نوحه کنید.

لَيْتَكُمْ فِي يَوْمِ عَاشُورَا جَمِيعَا تَنْظُرُونِي

كَيْفَ اسْتَشَقِي لِطُفْلِي فَأَبْوَا أَنْ يَرْحَمُونِي

کاش در روز عاشورا حاضر می بودید و می دیدید که من چگونه آب از بنی امیه طلب می کردم از برای طفل خود، علی اصغر و ایشان رحم بر من نمی کردند.

و در کتاب حزن الایمان و محرق الفؤاد روایت نموده که: از جمله وصیتهای امام مظلوم به امام سجاد آن بود که فرمود: «عَلَيْكَ بِأَوْلَادِي الصَّغَارِ فِي تِلْمَكِ الْقِفَارِ، وَ سَتْرِ جُثَّتِي عَنْ أَعْيُنِ النَّظَارِ». هر چه توانی بر تو باد به طفلهای کوچک من متوجه ایشان بوده باش در این بیابان کسی بر ایشان ظلم و ستمی نکند و دیگر بدن مرا دفن کن که در این صحرا برهنه نیفتاده باشد. مؤلف فقیر دلسوخته حزین گوید که: نمی دانم آن بزرگوار با این وصیت چه حال داشت اگر مشاهده می کرد طفلهای اسیر خود را گرسنه که در آن بیابانها بنی امیه چه ظلم و ستم ها در حق ایشان می نمودند و به عوض آب، کعب نیزه و تازیانه بر سر و بدن برهنه ایشان می زدند. چنانچه شاعر از زبان زینب مظلومه می گوید که آن مظلومه به جد خود عرض می کرد که ای جد بزرگوار:

وَ فِينَا يَتَامَى قَاصِرُونَ عَنِ السَّرَى

مِنَ الضَّعْفِ بَلْ مِنْ ضَرْبِ صَرْنَمِ

در میان ما اسیران، یتیمانی هستند که از ضعف و ناتوانی بلکه از زدن آن لعینان، از راه رفتن باز مانده اند و نمی توانند راه بروند و آن ظالمان، تازیانه بر دوش ایشان می زدند.

إِذَا مَا اسْتَعَثْنَا بِالْحُسَيْنِ وَ رَأْسِهِ

لَدَيْنَا وَيَتْلُوا الذِّكْرَ لَمْ يَتَكَلَّمِ

و هرگاه استغاثه کنم به حسین و از ظلم ظالمان پناه به سر مبارک او ببریم بر سر نیزه است و ذکر الهی می کند، با ما تکلم نمی کند.

عَجِبْتُ يُخَلِّينَا بِحَالٍ شَدِيدَةٍ

يَضِيقُنَا فِي الْقَفْرِ مِنْ غَيْرِ قَيْمٍ

عجب است که او را با این حال وا گذاشته و در این بیابان ما را ضایع و بی قیم به دست آن ظالمان گرفتار نموده است. و وصیت دیگر آن مظلوم آن بود که: او را دفن کند و دیگر اسم کفن و حنوط و غسل نبرد گویا میدانست که کسی او را غسل نمی دهد و کفن و حنوط نمی نماید چون شهید در راه خدا را با لباسی که پوشیده است بی غسل، دفن می کنند. امام حسین علیه السلام لباسی نداشت که با آن دفن نمایند نمی دانم که یا آن بدن پاره پاره برهنه را کفن نکردند مثل آن که غسلش ندادند یا او را کفن نمودند. چیزی از اخبار معلوم نمی شود مگر فقره زیارت مفعجه که امام قائم علیه السلام می فرماید: «السَّلَامُ عَلَى الْمَيِّدُفُونِينَ بِلَا كَفَّانٍ». چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی و الله يعلم و دیگر ظاهر این حدیث آن است که: هر چه بتواند آن مظلوم بدن پدر خود را فوراً دفن نماید. چنانچه در شریعت تأکید دارد پس تأخیر آن تا سه روز یا ده روز. چنانچه در روایتی هست مصالح بسیار در آن هست که بر ما مخفی است و شاید که یکی از آنها این باشد که کفر بنی امیه بر خلق ظاهر شود زیاده بر آنچه ظاهر شده بود از قتل و سبب دیگر آن که آن حضرت را مهلت ندادند که زودتر بتواند به دفن پدر پردازد و شاید اسباب ظاهری آن نیز پیش از آن سه روز موجود نبوده است مثل اعانت نمودن بنی اسد و نحو ذلك و الله يعلم. وداع هشتم: با خواهر خود آدمی است و آن دختری بود از چشم نابینا و از گوش بینوا. حضرت او را طلبید و نوازش بسیار فرمود و آن دخترک گریست و عرض کرد که: ای آقا، من در میان اسیران، از همه عاجزترم چرا که نه چشم دارم مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

و نه گوش. بعد از شما چه کنم؟ حضرت صورت او را بوسید و نوازش بسیاری نمود و فرمود: چون من کشته شوم بیا بر سر نعش من که قدرت خدا را مشاهده خواهی کرد چنانچه احوالات در فصلی جداگانه ذکر خواهد شد. (۱) وداع نهم: با کنیزهای حرم بود. چنانکه روایت شده است، چون آن حضرت، سوار شد کنیزان حرم از سرپرده های جلال بیرون آمده چون هاله گرد آن ماه امامت را احاطه نمودند و صداها به گریه بلند کردند و هریک به زبانی شروع به ندبه و نوحه می نمودند. یکی می گفت: ای آقا! کاش ما فدای تو می شدیم. یکی می گفت: ای آقا، کاش فدای لبهای خشک تو می شدیم. یکی می گفت: ای پشت و پناه عالمیان به فریاد ما بیکسان برس. ما از همه بیکس تر و ضعیف تریم و در میان آنها فضا خادمه اضطرابش از همه بیشتر بود. حضرت ایشان را نوازش فرمود و دست مرحمت بر سر و صورت ایشان می کشید. و در مقتل ابن عربی نوشته است که: آن مظلوم سخنی فرمود که عالم را کباب نمود و فرمود: ای کنیزان، حسین از شما خجالت دارد چرا که عیال او هستید و این روز همه گرسنه و تشنه اید حسین را حلال کنید و حق دارید اما بنی اُمیه نگذاشتند که شما را آب دهم. چون آن کنیزان این سخنان را از امام مظلوم شنیدند صداها به گریه و ناله بلند کردند و خود را بر روی سم ذوالجناح انداختند و عرض کردند: «نَحْنُ نَرْضَى أَنْ نَمُوتَ عَطَاشًا دُونَكَ وَ لَانَسْمَعُ أَنْيْنَ الصَّغِيرِ مِنَ الْعَطَشِ». کاش همه مرده بودیم و صدای ناله و عطش علی اصغر تو را نشنیده بودیم. «فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَلَامِهِنَّ وَمَضَى عَنْهُنَّ». پس آن مظلوم، از سخن ایشان به گریه درآمد و روانه جهاد شد. مؤلف دلسوخته گوید که: آن مظلوم، با آن کنیزان سیاه چنان مرحمتی داشت و عذرخواهی می کرد و دست بر سر و صورت ایشان می کشید و حال آن

ص: ۲۳۰



که یک روز بیشتر گرسنه و تشنه نبودند پس وای بر بنی امیه که دختران معظمه او را که بانوان سراپرده عصمت و طهارت بودند با سر برهنه اسیر نمودند گرسنه و تشنه و کعب نیزه و تازیانه بر سر و صورت ایشان می زدند و شهر به شهر و دیار به دیار می گردانیدند و ریسمان به گردن ایشان نموده چون اسیران روم و فرنگ به مجلس یزید ملعون بردند. وداع دهم: با ذوالجناح است. چنانچه مروی است: (۱) در دفعه آخر که آن مظلوم بر آن سوار شد، فرمود: ای ذوالجناح؛ مرا حلال کن چرا که امروز در این صحرا تشنه و گرسنه بودی. این دفعه آخر است که بر تو سوار شده ام آن حیوان چون این را شنید سر خود را بلند کرد و نگاهی به صورت مبارک امام علیه السلام کرد و اشک از چشم او جاری شد. حضرت دانست که مطلبی دارد. فرمود: چه حاجت داری؟ به قدرت کامله خدا قفل از دهان آن حیوان برداشته شد، عرض کرد: ای آقا، من در دنیا اسب سواری شما بودم. التماس دارم که در روز قیامت هم اسب سواری شما باشم، حضرت دست بر سر و صورت او مالید و فرمود که: دل خوش دار که چون وارد محشر شوم بر مرکبی دیگر سوار نشوم مگر بر تو. اما من هم به تو سفارشی دارم چون کشته شوم کسی را ندارم که خبر مرگ مرا به اهل حرم برساند. ای اسب؛ تو خبر مرگ مرا به خواهرم زینب و دخترم سکینه برسان. مؤلف گوید: مؤید این حدیث، حدیث حضرت موسی است. (۲) چنانچه سابق ذکر شد که ذوالجناح آمد بعد از شهادت امام علیه السلام به در خیمه ها و صدا را به صیحه و شیبه بلند کرد و گفت: «الظَّالِمَةُ الظَّالِمَةُ مِنْ أُمَّه قَتَلَتْ إِبْنِ بِنْتِ نَبِيِّهَا». داد از ظلم بنی امیه که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را از روی ظلم و ستم و بر او رحم نکردند و قطره آبی به گلوی او نرسانیدند. مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۳۱

---

۱- در فصل هشتم نیز به همین مطلب اشاره شده است

۲- بحار الأنوار ۴۴ / ۲۶۶

بعضی مکالمات ذوالجناح با امام سابقا ذکر شد. وداع یازدهم وداع با کشته ها و آب فرات بود. چنانچه مروی است که: «لَمَّا نَظَرَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَصْرَحَ بِهِ صِرْعَى بَكِي وَقَالَ: هَنِيئًا لَكُمْ لَقَدْ فُزْتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا فَإِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ إِن شَاءَ اللَّهُ. فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتَ النِّسَاءِ بِالْبُكَاءِ وَ الْعَوِيلِ». همین که حضرت، نظر مبارک به سوی بدنهای اهل بیت و اصحاب خود کرد، دید همه پاره پاره در صحرا ریخته اند. گریست و فرمود: گوارا باد شما را فیضها و رحمتهای خدایی و هر آینه رستگار شدید، رستگاری عظیم. و ما به زودی به شما ملحق خواهیم شد. پس از این سخن، صدای گریه زنان از حرم محترم بلند شد. «ثُمَّ نَظَرَ نَظْرَةً أُخْرَى إِلَى الْفِرَاتِ فَقَالَ: وَ أَسَيْفًا عَلَيْكَ يُذْبِحُ حَوْلَكَ كِبَارَنَا وَ يَمُوتُ صِهْرًا نَا عِطَاشًا فَكَأَنَّكَ حُرِّمْتَ عَلَيْنَا». بعد از آن نگاهی کرد به سوی فرات و فرمود: آه حسرت بار من بر تو باد ای آب فرات. گویا بر ما حرام شده ای. بزرگ و کوچک ما در کنار تو تشنه، کشته می شوند و می میرند. «فَإِذَا بَصِيحِهِ قَدْ ارْتَفَعَتْ مِنْ بَابِ خَيْمَةِ النِّسَاءِ». پس ناگاه فریاد عظیمی از بیرون خیمه های زنان بلند شد. «فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ حَمَدَهَا مِنْ بُكَاءِ الْأَطْفَالِ وَ الْبَنَاتِ». پس همین که آن مظلوم نگاه به در خیمه نمود، دید که آن صدای گریه اطفال و دختران کوچک است که می گویند: «وَ اعْطِشَاهُ وَ اغْرَبْتَاهُ وَ اذْلَاهُ». ای داد از تشنگی فریاد از غریبی و بیکسی. پس حضرت گریست و فرمود: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

شاعر می گوید: (۱)

بِنَفْسِي شِفَاءَ ذَابِلَاتٍ مِنَ الظَّمَاءِ

وَلَمْ تَحْظْ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ بِقَطْرِهِ

جانم فدای آن لبهای خشکیده باد که از تشنگی روز عاشورا گداخته شده بود و یک قطره آب فرات به آنها نرسیده بود

بِنَفْسِي عُيُونٌ غَائِرَاتٍ سَوَاهِرٌ

إِلَى الْمَاءِ مِنْهَا نَظْرَةٌ بَعْدَ نَظْرِهِ

جانم فدای آن چشمهایی باد که از شدت عطش، به گودی فرو رفته و علی الاتصال پی در پی گشوده بود به سمت شط فرات.

بِنَفْسِي خُدُودٌ فِي التُّرَابِ تَعَفَّرَتْ

بِنَفْسِي جُسُومٌ بِالْعَرَاءِ تَعَرَّتْ

فدای آن صورتهایی شوم که به خاک و خون آغشته شده بود، فدای آن بدنهایی شوم که برهنه در صحرا بی غسل و بی کفن افتاده بود.

بِنَفْسِي رُؤُوسٌ مُعَلِّيَاتٍ عَلَى الْقَنَا

إِلَى الشَّامِ تُهْدِي بَارِقَاتِ الْأَسِنَّةِ

فدای آن سرهایی شوم که بر سر نیزه ها نصب کرده بودند و به شام می بردند هدیه از برای یزید ملعون. وداع دوازدهم: وداع با ملائکه رحمان و جماعت جنیان بود. چنانچه در بحارالانوار روایت نموده (۲) از شیخ طریحی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام که وقتی حضرت سیدالشهداء از مدینه بیرون آمدند ملاقات نمودند آن مظلوم را گروهی از ملائکه که بر اسبهای نجیب بهشتی سوار و بر دست هر یک حربه های نور بود.

پس سلام کردند بر آن حضرت و عرض کردند: ای حجت خدا بر اهل عالم، خداوند ما را در جنگهای بسیار و ورطه های بیشمار به یاری رسول خدا، جد امجدت فرستاده و حال خدا ما را به یاری تو فرستاده است. حضرت فرمود: «الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَ بُقْعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهِدُ فِيهَا وَ هِيَ كَرْبَلَاءُ فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَتُونِي». وعده من و شما سرزمینی است که قبر من در آن جا است و من در آنجا کشته مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

٢- . بحار الأنوار ٤٤ / ٣٣٠ و ٣٣١ باب ٣٧ اسرار الشهاده ٢ / ٦٣٠ «قال شيخنا المفيد باسناده الى ابي عبد الله عليه السلام قال لما سار ابو عبد الله من المدينه لقيه افواج من الملائكه المسومه في ايديهم الحراب على نجب من نجب الجنه فسلموا عليه و قالوا يا حجه الله على خلقه بعد جده و ابيه و اخيه ان الله سبحانه امد جدك بنا في مواطن كثيره و ان الله امدك بنا فقال لهم الموعد حفرتي و بقعتي التي استشهد فيها و هي كربلاء فاذا وردتها فأتوني فقالوا يا حجه الله مرنا نسمع و نطع فهل تخشى من عدو يلقاك فنكون معك فقال لا سبيل لهم على و لا يلقوني بكريهه او اصل الى بقعتي . و ائته افواج مسلمي الجن فقالوا يا سيدنا نحن شيعتك و انصارك فمرنا بأمرك و ما تشاء فلو امرتنا بقتل كل عدو لك و انت بمكانك لكفيناك ذلك فجزاهم الحسين خيرا و قال لهم او ما قرأتم كتاب الله المنزل على جدي رسول الله اينما تكونوا يدر ككم الموت و لو كنتم في بروج مشيده و قال سبحانه لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم و اذا اقامت بمكاني فيما ذا يتلى هذا الخلق المتعوس و بما ذا يخبرون و من ذا يكون ساكن حفرتي بكربلاء و قد اختارها الله يوم دحا الأرض و جعلها معقلاً لشيعتنا و يكون لهم امانا في الدنيا و الآخرة و لكن تحضرون يوم السبت و هو يوم عاشوراء الذي في آخره اقتل و لا يبقى بعدى مطلوب من اهلي و نسبي و اخوتي و اهل بيتي و يسار برأسي الى يزيد لعنه الله. فقالت الجن نحن و الله يا حبيب الله و ابن حبيبه لو لا ان أمرك طاعه و انه لا يجوز لنا مخالفتك قتلنا جميع اعدائك قبل ان يصلوا اليك فقال صلوات الله عليه لهم نحن و الله اقدر عليهم منكم و لكن ليهلك من هلك عن بينه و يحيى من حي عن بينه انتهى ما نقلناه من كتاب محمد بن ابي طالب».

می شوم و آن زمین کربلاست پس در وقتی که وارد شدم به آن زمین شما هم بیایید.

آن ملائکه ها عرض کردند: ای حجت خدا، هر امری که داری به ما بفرما تا اطاعت کنیم و اگر مرخص فرمایی با تو باشیم و دفع دشمن از تو نموده باشیم. حضرت فرمودند: «لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَاهِهِ أَوْ أَصِلَ إِلَى بُقْعَتِي». ایشان نمی توانند بر من مسلط بشوند و اذیتی به من برسانند تا آن که وارد بقعه خود در کربلا گردم. بعد از آن طایفه ای از مسلمانان جن آمدند و بعد از سلام، عرض کردند: «يَا سَيِّدِنَا، نَحْنُ شِيعَتُكَ وَ أَنْصَارُكَ فَأَمْرُنَا بِأَمْرِكَ مَا تَشَاءُ». ای سید ما، ما شیعه تو و یاور تو می باشیم هر امری که بفرمایی و خواسته باشی امتثال می کنیم. «فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَيْدُو لَكَ وَ أَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ». پس اگر امر کنی ما را به قتل جمیع دشمنان خود پیش از آن که به شما برسند و شما به ایشان برسید ما کفایت ایشان می کنیم و همه ایشان را هلاک خواهیم کرد.

حضرت، در حق ایشان دعای خیر نمودند و فرمودند: آیا کتاب مجیدی که بر جدم نازل شده است را نخوانده اید که خدا می فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ». در هر مکانی که باشید مرگ شما را دریابد اگرچه در برجهای بسیار محکم بوده باشید. و باز می فرماید: «لَبُرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ».

هر آینه برانگیخته می شوند آن جماعتی که نوشته شده است در حق ایشان قتل، به سوی خوابگاه خود و محل کشته شدن خود. «وَ إِذَا قُمْتُمْ بِمَكَانِي فِيمَاذَا يُتْلَىٰ هَذَا الْخَلْقِ الْمَنْعُوسِ وَ بِمَاذَا يَحْتَبِرُونَ؟» و هر گاه من در این جا توقف نمایم و به کربلا بروم پس به چه چیز، امتحان کرده می شوند این خلق متقلب. «وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنٌ حُفْرَتِي». و کی ساکن می شود در قبر من در کربلا- و حال آن که در روز دحوالارض آن مکان را بجهت من اختیار فرموده است. و در روایت دیگر فرمود: دوازده هزار سال، پیش از خلقت جمیع ارض، آن را بجهت من ایجاد فرموده است. «وَ جَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَ يَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ». و قرار داده است آن زمین را طیب و طاهر محل تردد شیعیان ما و می باشد امان از برای ایشان در دنیا و آخرت. «وَلَكِنْ تَخْضَرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ الَّذِي أُقْتِلُ فِيهِ أَخِرِهِ». و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است و در آخر آن کشته می شوم حاضر شوید که در آن روز می کشند مرا و اولاد مرا و برادرها و جمیع اهل مرا. «وَ يُسَارُّ بِرَأْسِي إِلَىٰ يَزِيدٍ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ». و سر مرا بر سر نیزه کرده از برای یزید ملعون خواهند برد. آن جماعت جنیان عرض کردند: اگر اطاعت تو واجب نبود و مخالفت جایز بود هر آینه می کشتیم جمیع اعداء تو را پیش از آن که به تو برسند، حضرت فرمودند: «نَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ». به خدا قسم که قدرت ما بیشتر است بر شما از ایشان. «وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِّي وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنِّي». مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ولکن خدا هلاک می کند هرکس را که هلاک می کند از روی حجت و دلیل و نجات می بخشد و حیات ابدی می دهد هرکس را از روی دلیل و برهان یعنی تا اتمام حجت نکند بر خلق، کسی را هلاک نمی کند و کسی را نجات نمی دهد و به بهشت و جهنم نخواهد برد. و در کتاب کامل الزیارات روایت نموده است از ابان بن تغلب از حضرت امام صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند: (۱) که در روز عاشورا فرود آمد چهار هزار ملک بجهت آن که یاری کند امام حسین علیه السلام را و حضرت، ایشان را اذن نداد در مقاتله پس به جهت امتثال امر آن حضرت، مراجعت نمودند. پس باز فرود آمدند در وقتی که آن جناب را شهید نموده بودند. پس آنها با صورت گردآلود در نزد قبر مبارک آن حضرت گریه می کنند تا روز قیامت و بزرگ ایشان ملکی است که آن را منصور می نامند و آنها پیوسته دعا و استغفار از جهت زوار آن حضرت می کنند. در روایت دیگر، (۲) هفتاد هزار ملک نازل شدند در وقت استغاثه آن حضرت و سلام عرض کردند که ما به یاری تو آمده ایم. حضرت فرمودند: «جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا، اِرْجِعُوا قَدْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظَلَمًا وَعُدْوَانًا». خدا شما را رحمت کند شما برگردید که خدا خواسته است که مرا کشته ببیند از روی ظلم و ستم. «وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرِي حَرَمِي وَرَهْطِي وَنِسَائِي مُشَرَّدِينَ وَاطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ». و خدا خواسته است که حرم مرا و زنان مرا ببیند همه اسیر و دستگیر و ایشان را شهر به شهر بگردانند و طفلهای مرا بعضی گرسنه و تشنه ذبح کنند و بعضی را غل و زنجیر به گردن نهاده باشند مثل اسیران. «وَهُمْ يَسْتَعِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِينًا».

ص: ۲۳۶

۱- . کامل الزیارات باب ۲۷ ص ۸۷ ح ۲

۲- . کامل الزیارات باب ۱۷ ص ۵۹ ح ۸ با کمی اختلاف در لفظ

و آن زنان اسیر و یتیمان دستگیر هرچه استغاثه کنند کسی به فریاد ایشان نرسد.

«فَبِكَيْ وَوَدَّعَهُمْ» (۱) پس حضرت ایشان را وداع نموده و روانه جهاد گردید. و در بحارالانوار روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود (۲) شنیدم از پدرم حضرت باقر علیه السلام که می فرمود: وقتی که لشکر عمر بن سعد دور امام مظلوم را احاطه و محاصره نمودند و آتش حرب اشتعال به هم رسانید، «أُنزِلَ النَّصِيرُ حَتَّى رَفُفَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». نصرت خدایی بر بالای سر حسین نازل شد. «ثُمَّ خَيْرَ بَيْنَ النَّصْرِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى». پس آن حضرت، مخیر شد ما بین نصرت خدایی بر دشمنان او به این که دشمنان او هلاک شوند و ما بین کشته شدن و ملاقات نمودن رحمت‌های خدایی. «فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى». پس اختیار کرد شهادت و لقای حق تعالی را. «ثُمَّ صَاحَ: أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنَّا حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ».

پس صیحه زد و فرمود: آیا فریاد رسی نیست که به فریاد ما غریبان برسد از جهت رضای خدا و یا دفع کننده بلایی هست که دفاع کند از حرم رسول خدا. پس ملائکه آسمانها به گریه درآمدند و صداها به نوحه و ندبه بلند کردند و عرض کردند: خدایا! این مظلوم با این حال، استغاثه می کند و کسی به فریاد او نمی رسد.

«وَ أَنْتَ بِالْمِرْصَادِ تَنْظُرُ وَ تَرَى». و تو او را می بینی و انتقام نمی کشی از دشمنان او. مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

ص: ۲۳۷

۱- . بحارالأنوار ۴۴ / ۳۳۱ باب ۳۷

۲- . بحارالأنوار ۴۵ / ۱۲ باب ۳۷



پس ندا آمد که: (۱) ای ملائکه؛ نظر کنید به جانب راست عرش. پس نظر ایشان به حضرت قائم افتاد که در نماز ایستاده بود. پس ندا آمد که: ای ملائکه؛ انتقام می کشم از برای حسین به این شخص و من به قتل رسانیدم (۲) به سبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را و زود باشد که به قتل برسانم به جهت حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر از بنی اُمیّه را بر دست قائم. و در منتخب طریحی نوشته است که: (۳) وقتی که وارد شد آن مظلوم در موقف کربلا گروهی از طایفه جن آمدند و عرض کردند که: ما آمده ایم که تو را یاری کنیم اگر اذن میدهی دشمنان تو را به قتل میرسانیم. و به روایتی: بزرگ ایشان زعفر نام داشت و همه علمها را بر پا کرده بودند و صداها به تکبیر بلند نموده بودند پس حضرت، در حق ایشان دعای خیر نمود و فرمود: من مخالفت جدم رسول خدا را نمی کنم مرا امر فرموده است که به تعجیل به نزد او بروم چرا که او را همین ساعت در خواب دیدم که مرا به سینه خود چسبانید و ما بین دو دیده مرا بوسید و فرمود: ای حسین؛ «عَجِّلْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا مَلْطَخًا بِدِمَائِكَ مَذْبُوحًا مِنْ قِفَاكَ».

تعجیل کن به درستی که خداوند عالم خواسته تو را کشته و به خون آغشته ببیند.

«وَقَدْ شَاءَ رَبُّكَ أَنْ يَرَى حَرَمَكَ سَبَايَا عَلَى أَقْطَابِ الْمَطَايَا». و خواسته است حرم تو را اسیر بر پشت شترها ملاحظه نماید. و در روایتی آنها عرض کردند: اگر اذن بدهی قطره آبی از برای اهل و عیال، حاضر کنیم. حضرت فرمود: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، قَدْ شَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ تَعَالَى قَتِيلًا ظَمَانًا وَ أَطْفَالًا مَذْبُوحِينَ عَطَاشًا». آه آه خدا خواسته است که تشنه کشته شوم و طفلهای من تشنه ذبح شوند.

ص: ۲۳۸

۱- . الکافی: ۱ / ۴۶۵ - لهوف / ۱۲۷

۲- . بحار الأنوار ۴۵ / ۲۹۸ ح ۱۰ باب ۴۵ و ۴۵ / ۳۲۲ ح ۱۵ باب ۴۶.

۳- . منتخب طریحی ۲ / ۴۵۰.

و در مقتل ابن عربی نوشته است که: بعد از آن که امام از وداع اهل حرم فارغ شد روانه گردید به سوی مخالفین که ناگاه غباری بلند شد از گوشه صحرا و در میان آن، شخصی مهیب با صورتی عجیب بر اسبی سوار بود. سر او و دست او به شکل اسب و پاهای او چون پای شتر و سلام کرد به این عبارت که: «السَّلَامُ عَلٰی جَدِّكَ وَ اَبِيكَ وَ اُمَّكَ». پس امام علیه السلام بعد از جواب سلام فرمودند: من انت تسلم علی مظلوم فرید؟ تو کیستی که بر من مظلوم بی کس سلام می کنی؟ گفت: من غلام جد و پدر تو هستم و رئیس طایفه جنم. فرمودند: کدام طایفه؟

عرض کرد: جنیان بئراعلم که اسلام آوردند به دست پدر تو و مرا پادشاه گردانید بر ایشان، حال با لشکر زیاد آمده ام به یاری شما تو ما را اذن بده که شر دشمنان را از سر تو دور کنیم. «فَقَالَ: غَيْرِ الْمَرْئِيَّ لَا يُقَاتِلُ الْمَرْئِيَّ». پس حضرت فرمودند: شما جنیه جسم لطیف هستید. دیده نمی شوید و جایز نیست که شما جنگ کنید با ایشان و ایشان کشته شوند و شما نه. عرض کردند: ما ظاهر می شویم و با ایشان مقاتله می کنیم اگر ما کشته شویم داخل بهشت می شویم و اگر ما ایشان را کشته باشیم ثواب جهاد داشته باشیم. حضرت به گریه درآمد و فرمود: دلم از دنیا به تنگ آمده است و بعد از شهادت برادرم عباس و فرزندم علی اکبر دیگر زندگانی دنیا را نمی خواهم. و در روایت دیگر فرمود: الله اکبر اگر من کشته نشوم این امت را که شفاعت می کند و به وعده خود وفا می کند. برگردید خدا شما را رحمت کند پس همه برگشتند.

مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به اباعبدالله در وقت خوردن آب

وداع سیزدهم: آمدن عبدالله پسر امام حسن علیه السلام در قتلگاه بجهت وداع با عم خود. چنانچه در فصل دوم با شهادت او ذکر شد. وداع چهاردهم: وداع با خداوند عالم است و فرود آمدن فرمان مبارک از آسمان و وا گذاشتن عیالات خود را به خداوند مهربان. چنانچه در فصل چهارم مذکور شد. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.**

ص: ۲۴۰

مجلس چهاردهم / ثواب سلام دادن به ابوالفضل در وقت خوردن آب

ص: ۲۴۱



## فصل پانزدهم: ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۴۳

فصل پانزدهم: ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه مخفی نماند که جمیع مصیبت‌های عالم از آدم تا خاتم، اصل آن از مصیبت سیدالشهداء و قتل آن حضرت است. پس آن مصیبت، اعظم کل مصایب و آن بلاها، اشد بلاهای کل عالم خواهد بود و این حقیر را جرأت و جسارت بر ذکر این مصیبت عظمی و آن واقعه کبری نیست و در هیچ محفلی تا حال ذکر نکرده است حتی در ایام عاشورا به جهت تعظیم امام بلکه اقتصار بر ذکر مقدمات آن نموده است لهذا در این رساله به جای شهادت امام مظلوم، اقتصار می شود به ذکر ترجمه بعضی از فقرات زیارت منوره که از ناحیه مقدسه صدور یافته و مشتمل است بر فقرات محرقه که علماء شیعه نیز در کتب معتبره خود ذکر کرده اند (۱) و در ضمن آن هم اشاره به مقدمات شهادت آن حضرت خواهد شد. وَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، قَالَ الْأَئِمَّامُ الْقَائِمِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ سَيَهِّلَ اللَّهُ مَخْرَجَهُ، أَلَسَلَامٌ عَلَي مَنْ جَعَلَ اللَّهُ الشُّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ». سلام بر کسی باد که خدا در تربت او شفا قرار داده است .

ص: ۲۴۴

---

۱- بحار الأنوار: ۱۰۱ / ۲۳۵ ح ۸ باب ۱۸ و ۱۰۱ / ۳۱۹ ح ۸ باب ۲۴

«السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَعْيَابُ تَحْتِ قُبَّتِهِ». سلام بر کسی باد که اجابت دعا در تحت قبه خضوع و خشوع او است. «السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَعْيَابُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ». سلام بر آن جنابی باد که امامت از نسل اوست تا روز قیامت امامت جمیع موجودات مختص به نسل مطهر اوست. و این سه امر عظیم را چنانچه حدیث است خداوند جلیل، به عوض شهادت در دنیا به آن جناب عطا فرموده. «السَّلَامُ عَلَى الْمَرْمَلِ بِالذَّمَاءِ». سلام بر بدنی باد که به خون رنگین شده بود. «السَّلَامُ عَلَى الْمَهْتُوكِ الْخِبَاءِ». سلام بر کسی که بیادبانه به خیمه های او ریخته و تاراج نمودند. «السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ». سلام بر غریب غریبها باد. «السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ». سلام بر پنجمین اصحاب کسا باد. «السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ». سلام بر کسی که همه ملائکه آسمانها بر او گریه کردند. گویا که این یکی از خصائص آن حضرت بوده باشد چنانچه از احادیث بکاء معلوم می شود. «السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ». سلام بر آن چاکهای پیراهنی باد که شق و پاره شده بود. «السَّلَامُ عَلَى الشَّفَاهِ الذَّابِلَاتِ». سلام بر آن لبهای خشکیده باد که از شدت عطش گداخته بود و شق برداشته بود.

«السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ». سلام بر بدنهایی باد که برهنه افتاده و کسی آنها را غسل و کفن نکرده بود. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه



«السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاجِيَاتِ». سلام بر آن جسمهای خونچکان باد که از رگهای آن خون جاری بود. «السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقَطَّعَاتِ». سلام بر آن اعضایی باد که از ضرب حربه های مخالفان قطعه قطعه شده بود. «السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُسَالَاتِ». سلام بر آن سرهایی باد که بر سر نیزه نصب کرده بودند و شهر به شهر می گردانیدند و آن را اسباب تماشای خود قرار داده بودند. «السَّلَامُ عَلَى النِّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ». سلام بر آن زنان مطهره باد که با وجود عصمت خدایی و طهارت ظاهری و باطنی صورتهای ایشان را به نامحرمات ظاهر ساختند. «السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ، السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيِّ عِ الصَّغِيرِ». سلام بر علی اکبر و علی اصغر شیرخوار باد که هر دو را با لب تشنه شهید کردند.

«السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلِيَّةِ». سلام بر آن بدنهایی باد که برهنه کرده بودند و لباسهای آنها را تاراج کرده بودند.

«السَّلَامُ عَلَى الْعَمْرَةِ الْقَرِيبَةِ». سلام بر خویشان نزدیک تو باد. «السَّلَامُ عَلَى الْمَجْدَلِينَ فِي الْفُلُوتِ». سلام بر آن بدنهایی باد که از ضرب نیزه و شمشیر بنی امیه پاره پاره شده بودند و در صحراها ریخته بودند. «السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ». سلام بر آن جماعتی باد که دور افتاده بودند از وطن خود و در غربت به

دست اشرار گرفتار بودند. «السَّلَامُ عَلَى الْمَدْفُونِينَ بِلَا أَكْفَانٍ». سلام بر آن کسانی باد که بی کفن دفن شدند. مؤلف دلسوخته گوید: هر غریبی را کفن می کنند و دفن می کنند و هر شهید راه خدایی را که در رکاب امام کشته می شود با لباس دفن می کنند مگر غریبها و شهیدهای کربلا را که لباسهای ایشان را تاراج کرده بودند و ایشان را برهنه دفن نمودند، چنانکه در این زیارت تصریح شده است و نمی دانم امام سجاد در وقتی که خواست بدن پاره پاره و برهنه پدرش را دفن کند چه حال داشت و چگونه تاب آورد که آن بدنی را که هزار و نه صد و پنجاه و یک زخم داشت و در زیر سم اسبان بنی امیه پامال شده بود برهنه در قبر بگذارد. «السَّلَامُ عَلَى الرَّؤُوسِ الْمُفْرَقَةِ عَنِ الْأَعْبِدَانِ». سلام بر آن سرهایی باد که میان ایشان و بدنهای ایشان جدایی انداخته بودند.

«السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ، السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِإِلْتِصَافِهِ». سلام بر آن امامی باد که در بلاها بجهت رضای خدا صبر نمود و سلام بر مظلومی باد که هیچ یآوری نداشت. «السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ، سلام بر آن کسی باد که خداوند جلیل او را طیب و طاهر خلق کرد. «السَّلَامُ عَلَى مَنْ افْتَخَرَ بِهِ جَبْرَائِيلُ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ». سلام بر آن کسی باد که جبرئیل به سبب او فخر می کند و میکائیل در گهواره، ذکر خواب برای او میخواند. «السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ». سلام بر کسی باد که آب غسل او خون جراحتهای او بود. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

«السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَأْسَاتِ الرِّمِيَّاحِ». سلام بر آن کسی باد که جرعه های مرگ را نوشید با دم شمشیرها و سر نیزه ها.  
«السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُشْتَبِحِ». سلام بر آن ستم رسیده باد که ریختن خون او را حلال دانستند. «السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ  
الْوَتِينِ». سلام بر آن کسی باد که رگ قلب او را بنی امیه بریدند. «السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلا مُعِينِ». سلام بر آن حمایت کننده  
کل خلق باد که احدی اعانت و یاری او نکرد. «السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ، السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ التَّرِيبِ». سلام بر آن محاسنی  
باد که پر از خون شده بود و سلام بر آن صورتی باد که به خاک مالیده شده بود. چنانچه حمید بن مسلم گوید: (۱) «وَاللَّهِ لَقَدْ  
رَأَيْتُ لِحَيْتَهُ مَخْضُوبَةً بِالدَّمِ وَ دِرْعُهُ بَانَ عَلَيْهِ بُنْيَانًا وَ لَيْسَ يُرَى لِلنَّاطِرِينَ».

به خدا قسم دیدم او را که از بس خون از زخمهایش آمده بود ریش مبارکش رنگین شده بود و زره او را خون گرفته بود که  
زره اش پیدا نبود که بنیانی دیگر و زرهی دیگر از خون بر روی زره اش ظاهر شده بود. «السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ». سلام بر  
آن بدنی باد که جامه های او را کنده بودند و او را برهنه نموده بودند، حتی آن جامه کهنه را که در وقت وداع پوشیده بود از  
بدن منورش غارت کرده بودند.

چنانچه مروی است (۲) که پیراهن بدنش را اسحق بن حویته (حویه) الحضرمی ربود و آن را پوشید و سپس شد و موهایش  
ریخت و عمامه منورش را اخنس بن

ص: ۲۴۸

۱- . الدمعه الساكبه ۴ / ۳۴۲ - ذریعه النجاه ص ۲۴۵

۲- . بحار الأنوار ۴۵ / ۵۷ - ذریعه النجاه ۲۴۶ - تاریخ طبری ۵ / ۴۵۵

مرتد بن علقمه الحضرمی ربود و بعضی جابر بن یزید بن اودی گفته اند و به این سبب دیوانه شد. و بعضی گفته اند: جذام بر او افتاد و زره مبارکش را مالک بن یسر کنسی برداشت و دیوانه شد و نعلین مطهرش را اسود بن خالد غارت کرد و خاتم مبارکش را بجدل بن سلیم کلبی ربوده و انگشت مبارکش را با انگشت قطع کرد و قطیفه آن حضرت را که از خز بود قیس بن اشعث ربود و شمشیر شریفش را جمیع بن حلق از وی ربود و بعضی گفته اند که مردی از بنی تمیم برداشت. «السَّلَامُ عَلَيَّ الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ». سلام بر آن دندانهایی باد که کوبیده شده بود به چوب و کعب نیزه. «السَّلَامُ عَلَيَّ الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ». سلام بر آن سری باد که بر سر نیزه بلند نصب کرده بودند. «السَّلَامُ عَلَيَّ الْأَجْسَامِ الْعَارِيَةِ فِي الْفَلَوَاتِ، تَنْهَشُهَا الذِّئْبُ الْعَادِيَاتُ، وَ تَحْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ». سلام بر آن جسمهایی باد که برهنه در بیابانها افتاده بود و کسی به دیدن آنها نمی رفت مگر درنده های صحرا و حیوانات بیابانی که شغل آنها خوردن و دریدن جسد های بی روح است. «السَّلَامُ عَلَيَّكَ سَيِّلَامَ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِكِ مَقْرُوحٍ، وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ». سلام بر تو باد ای آقا، سلام کسی که در مصیبت تو دل او مجروح شده است و اشک چشم او بیاختیار در هر وقت که یاد آورد تو را جاری می شود. «سَيِّلَامَ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ، لَوْ قَاكَ بِنَفْسِهِ حَدَّ السُّيُوفِ». سلام کسی که اگر با تو بود در روز عاشورا در صحرای کربلا به جان میخرد زخمهای شمشیرهای بنی امیه را و نمی گذاشت که آنها به بدن مبارکت برسد. «وَ فِدَاكَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ». و به فدای تو می ساخت جان و مال و اولاد خود را. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

«فَلَيْتُ أَخْرَجْتَنِي الدُّهُورُ، وَعَاقَنِي عَنْ نَصِيرِكَ الْمَقْدُورُ، فَ-لَاءَ نَدُبْتِكَ صِيًّا بِأِحَا وَمَسَاءً، وَ لَاءَ بُكِينٌ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا، حَسِيرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ، وَ غُصَّةِ الْأَيْ كُتِيَابِ». ای جد بزرگوار؛ اگر زمانه مرا به عقب انداخت و دست مرا از دامن تو کوتاه کرد و نبودم در روز عاشورا که جان خود را فدای تو کنم. پس تلافی آن، این است که شب و روز بلکه علی الاتصال بر تو نوحه و ندبه می کنم و به عوض اشک از دیده، خون می بارم بجهت حسرت و ندامت بر تو تا این که بمیرم از سوزش آتش قلب و غصه دل در این مصیبت عظمی و بلیه کبری. بعد از آن شروع کردند به ذکر بعضی از اوصاف حمیده و مقامات پسندیده جد خود تا آن که می گوید: «وَ نَكَّثُوا ذِمَامَكَ وَ يَبْعَتَكَ، وَ أَسَيَّخُوا رَبِّكَ وَ حَيَّدَكَ». پس بعد از استحکام دین و شریعت و اتمام دلیل و حجت شکستند آن ظالمان بیعت تو را و کاری کردند که به غضب درآوردند خدا و جد تو را. «وَ بَدَّوْكَ بِالْحَزْبِ، فَثَبَّتَ لِلطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ». و شروع کردند به جنگ کردن با تو و ثابت قدم ماندند در جهاد و طعنهای نیزه و ضربهای شمشیر را به خود گذاشتی و در بلاها صبر کردی و همه آنها را به جان خود خریدی. «وَ طَحَطَحَتِ جُنُودَ الْفُجَارِ، مُجَالِدًا بِيَدِي الْفُقَارِ، كَأَنَّكَ عَلِيٌّ الْمُخْتَارُ». با وجودی که چنان شجاعی بودی که به یک حمله، پراکنده کردی لشگر اهل فجور را با ذوالفقار به نحوی که امیرالمؤمنین علیه السلام لشگر کفر را در حربها متفرق می ساخت.

چنانچه سید بن طاوس رحمه الله روایت کرده است (۱) که: آن حضرت، بر آن قوم حمله می کرد حمله شدیدی تا این که جماعت کثیری را به قتل رسانید. در آن حال فرمود:

ص: ۲۵۰

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ

وَ الْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

کشته شدن بهتر از گذاشتن عار است بر خود و قرار دادن عار اولی است از داخل شدن در آتش جهنم. مروی است که (۱) حمله کرد بر آن قوم و صیحه می زد بر ایشان مثل پدرش حیدر کرار. «فَأَقَلَّبَتْ مِیْمَتَهُمْ عَلَى الْمِیْسِرَةِ وَالْمِیْسِرَةَ عَلَى الْمِیْمَنَةِ». لشکر را به هم زد به نحوی که میمنه ایشان قلب به میسر و میسر منقلب به میمنه گردید. و هر کس که نزدیک او می آمد از شجاعان کوفه و شام را بر زمین میافکند، پس بر قلب لشکر زد و به شمشیر و نیزه ایشان را مثل برگ درخت بر زمین میریخت تا چهارصد سواره و پیاده را به جهنم فرستاد. در بحار الانوار روایت نموده است (۲) از حمید بن مسلم که می گوید: به خدا قسم ندیده بودم هرگز کسی را که این همه جمعیت دور او را گرفته باشند و حال آن که اولاد او و اهل بیت و اصحاب او را کشته باشند که دلش محکتر و قوی تر باشد از او و اگر آن جماعت بر او حمله می کردند او با شمشیر بر ایشان حمله می کرد و از او می گریختند و صفوفشان را بر هم میپاشید مثل آن که گوسفندان از گرگ فرار نمایند. و حال آن که به قدر سی هزار، جمعیت نموده بودند. «فَیَنْهَزُمُونَ بَیْنَ یَدَیْهِ كَأَنَّهُمُ الْجُرَادُ الْمُتَشَرِّرُ». پس می گریختند از برابرش، مثل ملخ که کسی ایشان را متفرق نماید. «ثُمَّ یَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ». پس از آن برمی گشت به مرکز خود و می فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». چنانچه در همین زیارت، امام علیه السلام می فرماید: مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۵۱

۱- بحار الأنوار ۴۵ / ۹۱ ح ۳۰ با اندکی اختلاف

۲- بحار الأنوار ۴۵ / ۵۰ باب ۳۷

«فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجَاشِ عَيْرَ خَائِفٍ وَلَا خَاشٍ نَصِيًّا لَكَ عَوَائِلَ مَكْرَهُمْ وَ قَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَ شَرَّهُمْ». پس همین که دیدند تو را صاحب‌دل و ثابت قدم و دیدند که اصلاً خوف و خشیتی نداری بر پا نمودند مکرهای پنهانی خود را و مقاتله نمودند با تو با مکر و حيله و شری که داشتند. مروی است که در یک حمله، هیجده هزار نفر را به جهنم فرستاد. بلکه فاضل قزوینی در ریاض الشهاده نوشته است که: در یک حمله، هیجده هزار نفر را به جهنم فرستاد. و در مقتل ابن عربی نوشته است که: لشکر کوفه در کربلا چهار صد هزار نفر بودند، چرا که در کوفه چهارصد علم بود که هر علمی نشانه هزار سوار مکمل و مسلح بود و همه آن علمها در روز عاشورا برپا شده بود و آن حضرت، در روز عاشورا با آن ضعف تشنگی و افسردگی و شکستگی به جهت مرگ جوانان، در یک حمله، صد هزار نفر ایشان را به جهنم فرستاد که صدای الامان الامان الغوث الغوث از لشکر مخالف بلند شد و نزدیک شد که لشکر مخالف متفرق شوند که ناگاه صورت پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهم السلام در مقابل آن حضرت ظاهر شدند و فرمودند: ای حسین؛ دست از قتال بدار و شفاعت عاصیان امت را مقدم دار. «الْعَجْلُ الْعَجْلُ فَإِنَّا مُشْتَأِقُونَ إِلَيْكَ فِي الْجَنَانِ». تعجیل کن که ما مشتاق تویم در بهشت. پس حضرت، شمشیر را در غلاف نمود و بدن نازک خود را سپر عاصیان امت قرار داد. مؤلف گوید که: آیا این نوع جنگ کردن به قوه امامت بود یا به قوه بشریت؟ بعضی اول را گفته اند چون که این نوع حرکت از قوه بشر خارج است و از قبیل کندن کوه است به دست. و بعضی گفته اند: به قوه بشریت است و گویا

طایفه اولی قیاس کرده اند حال بشری امام را به خود. پس بعید دانسته اند و منع کرده اند و ظاهراً قول ثانی اقوی باشد والله العالم. و در روایت دیگر (۱) در آن حال، «إِيسَا مِنَ الْحَيَوَةِ عَازِمًا عَلَى الْمَوْتِ». که مایوس شده بود آن مظلوم از حیات خود و عازم مرگ شده بود. و این اشعار را می خواند:

أَنَا بِنُ عَلِيٍّ الطُّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ  
كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ  
وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى  
وَ نَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَعْرَاضِ نَزْهَرُ  
وَ فَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ  
وَ عَمِّي يُدْعَى ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ  
وَ فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا  
وَ فِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ  
وَ نَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلُّهُمْ  
تَسْرُّ بِهَذَا فِي الْأَعْنَامِ وَ تَجَهَّرُ  
وَ نَحْنُ وُلاهُ الْحَوْضِ نُشْقَى مُجَبَّنَا  
بِكَاسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ  
وَ شِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ  
وَ مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْسَرُ  
فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا  
بِحَنِّهِ عَدْنٍ صَفْوَاهَا لَا يُكَدَّرُ

و یکی از مشایخ شیعه در این مقام گفته است (۲) و چه نیکو گفته است:

فَشَدَّ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ نَجْلُ الْأَعْشَدِّ



يَا لَهَا سُدَّةٌ حَافَتْ بِكُلِّ مُنَافِقٍ.

پس حمله کرد بر آن اشقیا و حال آن که فرزند شجاع ترین خلق عالم بود و چکیده شجاعت و قطب دایره فتوت بود.

فَبَغْضُ مُجَنَّبِهِ يَشْبَهُ حَالَهُ

بِوَضْفٍ وَ عِنْدَ الْوَضْفِ غَيْرُ مُطَابِقٍ

بعضی از دوستان آن مظلوم تشبیه می کنند حال شجاعت او را به وضعی مثل این که می گوید حمله کرد چون شیر خشمناک یا نهنگی که در دریا غوطه ور گردد و این تشبیه درست نیست، چرا که شیرهای عالم و نهنگان دریای قلزم از فاصله بطش و صولتش خلق شده اند و همه شجاعان عالم و نهنگان بنی آدم از زیادتی سطوت او استمداد می جویند. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۵۳

---

۱- . بحار الأنوار ۴۵ / ۴۸ - اسرار الشهاده ۳ / ۹ - منتخب طریحی ۲ / ۴۳۹ - مقتل الحسین للخوارزمی ۲ / ۳۲

۲- . مهیج الأحران ص ۵۱۲

إِذَا شَاءَ يُفْنِي كَانَ عِزْرِيْلَ خَادِمًا

لَهُ صَادِرًا عَنْ أَمْرِهِ بِالْمَخَافِقِ

بلکه آن بزرگوار چنان شجاعت عظیمی دارد که هرگاه خواهد فانی سازد و هلاک نماید خلقی را، ملک الموت ادنی خادمی خواهد بود از برای او و هر حکمی نماید اطاعت نماید.

وَ إِمَّا دَعَى الْأَرْوَاحَ لَيْتَ مُطِيعَةً

وَ تَخْرِيكَهُمْ عَنْهُ بِحُكْمِ الْوَثَائِقِ

اگر ارواح آن کافران را میطلبید، همه، بدنها را ترک نموده و لیبیک گویان حاضر می شدند و حرکت ارواح به امر او، امری است که در روز اول چنین قرار داده شده است. چنانچه مروی است که در وقتی که از شدت ضعف، تکیه بر نیزه خود داده بود و فرمود: ای اهل کوفه و شام؛ گمان نکنید که من عاجزم از مقاومت با شما والله به جنگ کسی آمده اید که جانهای شما به ید قدرت او است که ناگاه دوازده هزار نفر از اسب افتادند و هلاک شدند عمر بن سعد لعین گفت: این امر را مخفی دارید که باعث زیادتی اعتقاد دوستان حسین می شود. «قَالَ الْأَئِمَامُ وَ أَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ فَمَنْعُواكَ الْمَاءَ وَ وُزُوْدَهُ». و از جمله کیده‌های پسر سعد ملعون آن بود که امر کرد لشگر شقاوت اثر خود را که مانع شوید و نگذارید امام مظلوم را که آب فرات بردارد و وارد شریعه شود. چنانچه در بحارالانوار از ابو مخنف روایت کرده است (۱) که: عمر بن سعد ملعون، ابوالاعور السلمي و عمرو بن الحجاج را با چهار هزار نفر موکل گردانید بر فرات و چون عطش بر امام غالب شد به نحوی که: «كَادَتْ رُوْحُهُ الشَّرِيفُ أَنْ تَطَّلَعَ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ». نزدیک بود که روح شریفش مفارقت نماید از بدن از شدت عطش. «وَ حَالَ (۲) الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ». و از شدت تشنگی، دنیا در نظرش سیاه و تاریک شده بود. چ

ص: ۲۵۴

۱- بحارالانوار ۴۵ / ۵۱ - ابو مخنف ص ۳۳۰ با اندکی اختلاف

۲- «بحول» خ. ل بحارالانوار: ۴۴ / ۲۴۵

پس اراده فرات نمود. جمیع لشکر، اطراف او را احاطه نمودند. این بزرگوار بر ایشان حمله کرد. چنانچه جمیع لشکر از هم پاشیدند و میمنه و میسره و قلب بر هم ریختند و یکدیگر را پایمال نمودند. «فَاقْبَحَمَ فَرَسَهُ عَلَي الْفِرَاتِ». پس اسب خود را وارد بر فرات ساخت. و آن حیوان هم تشنه بود و انتظار می کشید که اول امام آب بیاشامد حضرت به او فرمود: «إِشْرِبْ فَإِنَّا أَشْرَبُ». آب بیاشام که من هم آب خواهم آشامید. پس کفی از آب برداشت که بیاشامد که ناگاه حصین بن نمی ر ملعون تیری انداخت که آمد بر ران مبارکش نشست حضرت آن تیر را کشید و خون آن را می گرفت و به هوا میپاشید و می فرمود: «يَا رَبِّ إِلَيْكَ الْمُشْتَكِي مِنْ قَوْمٍ أَرَأَقُوا دَمِي وَ مَنَعُوا شُرْبَ الْمَاءِ». خدایا؛ به سوی تو شکایت می کنم از گروهی که خون مرا ریختند و مرا از شربت آبی منع کردند. باز خواست آب بیاشامد، پسر سعد ملعون گفت: وای بر شما اگر حسین قطره آبی بیاشامد همه شما را هلاک خواهد کرد که ناگاه ملعونی فریاد کرد که: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَتَلَدُّ بِشُرْبِ الْمَاءِ وَقَدْ هُتِكَتَ حَرْمُكَ». ای حسین؛ تو لذت میبری به آشامیدن آب فرات و حال آن که خیمه های تو را غارت کردند. «فَنَفَضَ الْمَاءَ مِنْ يَدَيْهِ وَ حَمَلَ عَلَي الْقَوْمِ تَكْشِيهِمْ فَإِذَا الْخَيْمَةُ سَالِمَةٌ». پس حضرت، آب را ریخت و حمله کرد بر آن جماعت و ایشان را متفرق ساخت و خود را به خیمه رسانید پس خیمه را صحیح و سالم یافت. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

مؤلف گوید که: از کیده‌های بنی‌امیه آن بود که نگذارند آن مظلوم، آب بیاشامد و اگر چه امام عالم بود به کذب این خبر، چرا که امری بر او مخفی نبود، لکن آب را ریخت و خود را به خیمه رسانید به جهت تنبیه آن جماعت و ملتفت ساختن ایشان را به احترام حرم محترم که حرم خدا و پیغمبر بود و رعایت حفظ ایشان از رفع عطش مقدم بود با وجودی که امام، شدت عطش داشت و با زحمت خود را به فرات رسانیده بود باز دست کشید و حفظ عیال را مقدم داشت و میتوان گفت: تجاهل، در بعضی مقامات ارجح و افضل است از علم و از قبیل حال صورت محبوب است مثل خوابیدن در فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله که جهل به قتل در این مقام و بخشیدن نفس خود را افضل است از علم به عدم قتل و خوابیدن در فراش آن حضرت با علم و هکذا رفتن به جنگ عمروبن عبدود که جهل به آن که کشته می شوم یا می کشم افضل است از واقع که قاتل باشند عمرو را، از این جهت است که در اخبار فرمودند: «إِذَا شَأُؤًا أَنْ يَغْلَمُوا عِلْمُوا، وَإِذَا شَأُؤًا أَنْ لَا يَغْلَمُوا لَا يَغْلَمُوا». و این نقص نیست در مقام بشریت از برای ایشان بلکه کمال است. چنانچه اشاره شد. واللّٰه العالم. «قَالَ صَاحِبُ الْأَمْزُ: وَنَاجِزُوكَ الْقِتَالَ وَرَشْقُوكَ بِالسَّهَامِ وَ النَّبَالِ». و بنای مقاتله و مبارزت با تو گذاشتند و بدن تو را به تیرها و حربه‌ها پاره پاره کردند.

«وَ أَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبَوَاتِ وَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ». و تو در غبار جنگ فرو رفته بودی و همه آن زخمها را به جان خود میخردی و متحمل همه آن اذیتها می شدی. «قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ». بتحقیق که تعجب کردند ملائکه آسمانها از صبر تو.

«فَأَحَدُكُمْ بِكُمْ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ اتَّخَذُوا بِالْجِرَاحِ وَ حَالُوا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الرُّوْحِ». پس اطراف مبارک تو را محاصره کردند و تو را سست و ضعیف گردانیدند از بس که جراحتها به بدن لطیف تو رسانیدند و مانع شدند ما بین تو و ما بین استراحت، یعنی نگذاشتند که دقیقه ای آرام بگیری و استراحت نمایی یا حایل شدند ما بین تو و حرم تو که محل استراحت تو بود. ابن شهر آشوب روایت کرده است که عمر بن سعد ملعون گفت: (۱) «فَوَيْلٌ لَكُمْ أَنْ تَدْرُونَ لِمَنْ تُقَاتِلُونَ». وای بر شما آیا میدانید باکی مقاتله می کنید. «هَذَا ابْنُ الْأَعَزِّعِ الْبَطِينِ». این پسر حیدر کرار است. «هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ». این پسر کسی است که شجاعان عرب را کشته است. یک یک تاب مقاومت او را ندارید. «وَ أَحْمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ». پس از چهار طرف بر او حمله کنید. و چهار هزار نفر تیرانداز مثل باران بر او تیر میریختند و حایل شدند ما بین آن حضرت و ما بین خیمه های مبارک و آن بزرگوار با این حال به هر کس میرسید با شمشیر او را دو حصه می کرد. «وَالسَّهْمُ تَأْخُذُهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَ نَاجِيَهُ وَ هُوَ يَتَّقِيهَا بِنَحْرِهِ وَ صَدْرِهِ». ولیکن تیر از هر جانب می آمد و بر سینه و گلوی آن حضرت میخورد. و آن حضرت می فرمود: ای بدترین امته، بد عملی کردید نسبت به اولاد پیغمبر خود و مراعات نکردید عترت پیغمبر را. «فَأَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ عَظِيمَةٌ». مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۵۷

پس جراحتهای بسیار و زخمهای کاری بیشماری بر بدن لطیف و جسم شریف آن حضرت رسید. پس ساعتی توقف فرمود از شدت ضعف که استراحت کند. «فَبَيْنَمَا هُوَ واقِفٌ اَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ فِي جَبْهَتِهِ». پس همین که ایستاده بود ملعونی سنگی بر پیشانی مقدسش زد که مجروح شد و خون از آن جاری شد. «وَاخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ مِنْ وَجْهِهِ». پس خواست که خون صورتش را با دامن مبارک خود پاک نماید. «فَاتَاهُ سِيْهُمٌ مُّحَمَّدٌ مَسِيْمٌ لَهٗ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ فِي صِدْرِهِ، وَ فِي رِوَايَةٍ فِي قَلْبِهِ وَ خَرَجَ مِنْ ظَهْرِهِ». ناگاه تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت آمد بر سینه مبارکش. و به روایتی بر قلب شریفش نشست که از پشت مبارکش بیرون آمد. پس فرمود: «بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ عَلٰى مِلَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ». پس سر خود را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «الهِى اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقْتُلُوْنَ رَجُلًا لَيْسَ عَلٰى وَجْهِ الْاَرْضِ اِنْ نَبِيًّا غَيْرُهُ». خدایا؛ تو می دانی که این جماعت می کشند کسی را که بر روی زمین، فرزند پیغمبری به غیر از او نیست. بعد از آن، تیر را از پشت مبارک خود بیرون کشید.

فَيَا لَيْتَ ذَاكَ النَّحْرُ كَانَ بِمَنْحَرِي

وَ يَا لَيْتَ ذَاكَ السَّهْمُ كَانَ بِمُهْجَتِي

ای کاش مرا به عوض تو نحر کرده بودند. ای کاش آن تیری که بر سینه مبارک تو نشست، بر جگر من می نشست. آه آه، چون آن تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان از سینه مبارک آن حضرت

جاری شد و کف خود را از آن پر می کرد و به آسمان میریخت و قطره ای از آن بر نمی گشت و از آن سبب سرخی در آسمان به هم رسید. دفعه دیگر آن خون را گرفت و بر سر و ریش مبارک خود مالید و فرمود: به همین نحو، ملاقات خواهم کرد جد بزرگوار خود را. «وَ اَنَا مَخْضُوبٌ بِعَدَمِي» (۱) و حال آن که خضاب کرده باشم به خون خود و بگویم بنی اُمیه مرا کشتند. پس نهایت ضعف بر آن مظلوم عالم مستولی شد به نحوی که دست از قتال کشید و بر جای خود ایستاد و هر کسی از آن ملاعین می آمدند برمی گشتند تا این که ملعونی که او را مالک بن یسر می گفتند آمد و آن مظلوم را دشنام داد به همین هم اکتفا نکرد. آه آه، شمشیری را بر سر شریفش زد که بُرنس مبارکش مملو از خون شد. پس حضرت فرمود: از این دست نخوری و نیاشامی و خدا تو را با ظالمین محشور نماید و بُرنس کلاه بزرگی بود که در صدر اسلام در جنگ میپوشیدند. پس حضرت، آن را انداخت و کلاه دیگری طلبد و آن را پوشید و بر آن عمامه بست و آن ملعون آن را برداشت و از خز بود و آورد در کوفه به زوجه خود داد که آن را بشوید و آن زن نگاه کرد دید که پاره پاره می باشد. گفت: ای مرد این برنس از کیست؟ مگر صاحبش غریب بوده است و کسی را نداشته است و کسی بر او رحم نکرده که این قدر سوراخ بر کلاه او واقع شده است. پس بدن او چه نحو خواهد بود؟ آن ملعون گفت: آن را بشوی و کار به صاحبش مدار، گفت: ترا به خدا قسم میدهم که صاحب آن که بوده است که به این طریق کلاه او پر از خون شده است؟ آن ملعون گفت: حسین، پسر فاطمه زهرا. آن زن به گریه درآمد و گفت: وای بر تو حسین را کشتی و او را برهنه کردی؟ به خدا قسم که هرگز دیگر در خانه تو نخواهم ماند. آن ملعون برجست که طپانچه بر او زند، به در خورد میخی بر دستش رفت و دستش مجروح شد تا آن که از بدنش جدا شد مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۵۹

و به جهنم واصل شد و به روایتی دستهایش خشک شد. در تابستان چرک می آمد و در زمستان مانند چوب خشک بود و در فقر و ذلت گرفتار بود تا وارد سقر شد. «وَلَمْ يَتَّقْ لَكَ نَاصِرًا، وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرًا». و تو در این صحرا بیکس مانده بودی و در آن بلاها صبر می کردی. «تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَ أَوْلَادِكَ». و با آن تنهایی و بیکسی محافظت زنان و دختران خود می کردی، نمی گذاشتی که بلایی به ایشان برسد و کسی متعرض حرم محترمت شود. پس وای بر بنی امیه که بعد از کشتن توخیمه های تو را غارت کردند و عیال و دختران تو را اسیر کردند. «حَتَّى أَنْكَبُوا عَنْ جِوَادِكَ». و این قدر زخم بر بدن تو زدند که بی اختیار از ذوالجناح سرنگون شدی. «فَهَوَّيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا». پس بر روی خاک قرار گرفتی با بدن چاک چاک. چنانچه در بحار الأنوار مروی است که: (۱) «وَلَمَّا أُثِخِنَ بِالْجِرَاحِ وَبَقِيَ كَالْقُنْفُذِ طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمَزْنِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى خَاصِرَتِهِ فَسَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ». بعد از آن که جراحتهای بسیار و زخمهای بیشمار بر بدن نازکش وارد شد و بدنش مثل خارپشت چوب تیر بر او نشسته بود علاوه بر زخمهای شمشیر و خنجر و نیزه و سنگ و عصا و چوب. آه آه ملعونی که او را صالح بن وهب المزنی می گفتند نیزه بر پهلوی مبارکش زد که از پشت ذوالجناح بر روی زمین افتاد و اطراف راست صورتش بر خاک آمد.

أَهْوَى فَكَبَّرَتِ الصُّفُوفُ بِرَعْمِهِ

وَ بِرَعْمِ كُلِّ مُكَبَّرٍ وَ مُهَلِّلٍ

ص: ۲۶۰



آه آه چون بر زمین افتاد همه لشکر صفوف بنی اُمیه بجهت خوشحالی تکبیر گفتند و حال آن که بجهت افتادن او هر مکبری و موحدی از پا درآمد و تکبیر و تهلیل بر خاک افتاد.

عَجَبًا مِنَ السَّبْعِ الطَّرَائِقِ كَيْفَ لَمْ

تَنْشَقَّ وَالْأَعْرَاضِينَ لَمْ تَتَزَلَّزَلْ

أَسْفَا عَلَيْهِ وَ لِلْكَوَاكِبِ كَيْفَ لَمْ

تَنْقُصَ وَالْأَفْلاكَ لَمْ تَتَعَطَّلُ

تعجب می کنم که چرا آسمانها از هم نشکافت و چرا زمین متزلزل و سرنگون نشد و چرا ستاره ها بر زمین نیفتادند. و یکی از مشایخ در این مقام می گوید:

الْهَفْيَ عَلَيْهِ إِذَا أَحَاطُوا بِهِ الْعَدَى

وَ قَدْ أَشْرَعُوا فِيهِ الْقَنَا وَ الْمَوَاضِيَا

آه او ایلا- جگرم چگونه نسوزد و دلم اندوه نگیرد در وقتی که دشمنان، دور آن امام مظلوم را گرفتند و شمشیرها بر او می زدند و بدن نازک او را به ضرب تیغ و تیر پاره پاره می کردند آه آه.

فَحَرَ صَرِيحًا فِي التُّرَابِ لَوَجْهِهِ

عَفِيرَ جَبِينٍ نَاشِفَ الْقَلْبِ ظَامِيَا

تا آن که از آن ضربتها بر روی خاک افتاد با لب خشکیده و جگر سوخته در حالتی که پیشانی مبارکش بر روی خاک افتاد مانند کسی که به سجده رفته.

فَأَقْرَبَ مِمَّا كَانَ لِلَّهِ سَاجِدًا

خُضُوعًا لَهُ فِي التُّرَابِ إِذْ خَرَّ هَاوِيَا

پس در آن حال از مرکب افتاد به هیئت سجده و سر خود را به سجده بر خاک گذاشت.

فَعَجَّ جَمِيعَ الْخَلْقِ حُزْنًا وَ خَيْفَةً

وَ أَصَارَتْ أَعَاصِيرَ الرِّيَّاحِ سَوَافِيَا(۱)

پس در آن وقت به مظلومیت او به ناله درآمدند جمیع خلایق و تمامی کائنات به فریاد و فغان درآمدند و مضطرب و سراسیمه گردیدند بعضی از غم و بعضی از ترس. و بادهای سخت شدید در عالم وزیدن گرفت. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۶۱

---

۱- . مهیج الأحران ص ۵۲۷

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «تَطَأُكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا وَتَعْلُوكَ الطَّغَاةَ بَبَوَاتِرِهَا». آه آه بعد از آن که بدن نازک پاره پاره تو بر روی خاک قرار گرفت اسبهای بنی اُمیّه به سمهای نحس خود بدنت را پایمال نمودند و آن جماعت دور از مروت طاغی بیرحم به شمشیرهای برنده بدنت را قطعه قطعه نمودند. چنانچه مروی است که شمر ولدالزنا فریاد کرد: (۱) «وَيْلُكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ». وای بر شما او را دیگر مهلت ندهید و کار او را بسازید. پس از هر جانب بر او حمله کردند. پس ذرعه بن شریک ملعون ضربتی بر کتف چپ او زد و به روایتی کتف مبارک او را قطع کرد. پس ضربت دیگر بر عاتق مبارکش زد چون آن ضربت را بر آن بزرگوار زد بر رو درافتاد که صدای گریه زینب در خیمه بلند شد و آن جناب از شدت ضعف گاهی میافتاد و گاهی مینشست. پس سنان بن انس کافر ملعون نیزه ای بر گودی گردن آن حضرت زد پس نیزه را کشیده و نیزه دیگر بر سینه مبارکش زد پس همان ولدالزنا تیری بر سینه اش زد و نیزه ای به نزدیکی گردنش زد که آن جناب به رو درافتاد، پس برخاست و آن تیر را به قوت کشید و دست های خود را به نزدیک آن زخم گذاشت و خونش را می گرفت و بر سر و صورت خود میمالید و می فرمود که: با این حال خدا را ملاقات خواهم کرد و شکایت این قوم را نزد جد بزرگوارم خواهم نمود. و به روایت ابن شهر آشوب (۲) بعد از آن که دور او را گرفتند و هر کدام ضربتی بر آن مظلوم بیکس می زدند ابوالحنوق کثیر الفسوق تیری بر جبینش زد و حصین بن نمیر تیری بر دهان منورش زد که پر از خون شد و ابو ایوب غنوی تیری زهر آلود بر حلقش زد. حضرت فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ هَذَا قَلِيلٌ فِي نَصْرِ اللَّهِ». ای خدا، ناگاه ملعون دیگری آمد و شمشیری بر فرق همایونش زد که به رو

ص: ۲۶۲

۱- . بحار الأنوار ۴۵ / ۵۴ - اعلام الوری / ۲۴۹ - اسرار الشهادة ۳ / ۵۹

۲- . المناقب ۴ / ۱۱۱

درافتاد و تا پیشانی مبارکش شکافته شد. مروی است (۱) که در جنگ عمرو بن عبدود وقتی که سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام از ضربت عمرو شکافته شد پیغمبر به گریه درآمد و دستمالی بر روی آن زخم بست و به آب دهان مبارکش آن را معالجه نمود وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه ضربت زدند عمرو بن الحجاج را بجهت معالجه آوردند اما فدای آن غریبی شوم که وقتی که با فرق شکافته بر روی خاک گرم کربلا افتاده بود کسی که معالجه زخمهای او کرده، شمشیرهای بنی اُمیّه بود و طیبی که بر سر بالین او بود، بگویم که بود؟ شمر ولدالزنا بود. همین که فرق مبارکش شکافته شد آن را بر روی خاک گذاشته و گویا فرمود:

ای خاک کربلا تو بشو مرهم سرم

از بهر شیعه پدرم زار و مضطرم

ای خاک کربلا تو به من یاوری نما

چون نیست مادرم تو به من مادری نما

پس در آن حال نظر کرد دید اهل کوفه رو به خیمه های حرم می روند. حضرت آهی کشید و خواست که برخیزد نتوانست سه مرتبه فرمود: الی الی و چند قدم حضرت، زانو به زانو، خود را به خاک کشید رو به خیمه گاه که ایشان را منع کند. شمر ولدالزنا گفت: ای قوم؛ حسین راست می فرماید اول کار او را بسازید بعد از آن خیمه های او را غارت کنید. این دفعه آخر بود که حمله آوردند و ضربتهای کاری بر او می زدند و او را کشتند به نحوی که حضرت باقر علیه السلام می فرماید: (۲)

«وَلَقَدْ قَتَلُوهُ بِالسَّيْفِ وَالسَّنَانِ وَالْحِجَارَةِ وَالْخَشَبِ وَالْعَصَا». به تحقیق که کشتند آن حضرت را به نوعی که رسول خدا منع فرموده بود. پس او را کشتند به شمشیر و نیزه و سندان و چوب و عصا. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۶۳

۱- بحار الأنوار ۳۸ / ۲۹۹ و ۴۲ / ۱۹۵ ح ۱۲

۲- بحار الأنوار ۴۵ / ۹۱ ح ۳۰ - اسرار الشهاده ۳ / ۶۷

و در روایتی پسرهای امیه بجهت قرب به یزید عصا بر بدن او می زدند و آنها که حربه نداشتند سنگ بر میداشتند و بر بدن شریفش می زدند و از این شدیدتر که دلهای شیعیان را بیشتر می سوزاند آن که از این فقره زیارت معلوم می شود که در حال حیات آن مظلوم در وقتی که از شدت ضعف بر روی خاک افتاده بود آن ظالمان بیرحم، اسبهای کین بر بدن نازنینش میتاختند. «وَقَدْ رَشَحَ لَلْمَوْتِ جَبِينَكَ وَ اخْتَلَفَ بِالْأَنْبِیَاطِ وَالْأَنْبِیَاطِ شِمَالُكَ وَ یَمِینُكَ». و در آن حال که بدن نازکت را به زخمهای تیر و نیزه و شمشیر و خنجر پاره پاره نمودند بر پیشانی مبارکت عرق مرگ نشست و یمین و یسار خود را حرکت میدادی به جمع کردن و پهن کردن مثل گوسفند در حال ذبح که پاهای خود را جمع می کند گاهی و گاهی دراز می کند. چنانچه از هلال بن نافع مروی است که می گوید: (۱) من در لشکر عمر بن سعد بودم که ناگاه ظالمی فریاد کرد: «أَبِئْتُمْ أَيْهَا الْأَئِمِّیْرُ، فَهَذَا شِمْرٌ قَتَلَ الْحُسَیْنَ». ای امیر، بشارت باد تو را که اینک شمر، حسین را به قتل رسانید. هلال می گوید که: من بیرون آمدم و در مابین دو صف ایستاده بالای سر آن حضرت.

«وَ إِنَّهُ لَیَجُودُ بِنَفْسِهِ». و او را یافتم که بر روی خاک افتاده بود و در حالت جان دادن بود. به خدا قسم که من کشته به خون آغشته ای را نیکوتر و نورانیتر از او ندیده بودم. نور جمال او و هیئت منیر او مرا مانع شد از فکر کردن در کشتن او که ناگاه شنیدم که می فرمود: «أَمَا تَسْقُونِی قَبْلَ طُلُوعِ رُوحِی شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ». آیا پیش از آن که روح از بدنم بیرون رود یک شربت آب به من نمی دهید.

ص: ۲۶۴

ناگاه ملعونی در جوابش گفت: آب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بیاشامی. حضرت فرمودند که: نه چنین است بلکه من وارد می شوم بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و در منزل او ساکن خواهم شد و از شراب طهور بهشتی خواهم آشامید و شکایت خواهم کرد از ظلم و ستمی که بر من و اهل بیت من کرده اید. هلال می گوید: پس همه در غضب شدند گویا بالمره رحم در دل‌های سنگین ایشان نبود او با ایشان تکلم می کرد و ایشان او را شهید می کردند. «تُدِيرُ طَرْفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَ بَيْتِكَ». و با این احوال نظر خود را به اطراف انداخته بودی و پاسبانی اهل بیت و یتیمهای خود می نمودی که کسی متعرض ایشان نشود. چنانچه سید جلیل بحر العلوم می فرماید:

يَلْقَى الْأَعَادِي بِقَلْبٍ مِنْهُ مُنْقَسِمٌ

بَيْنَ الْخِيَامِ وَ أَعْدَائِهِ تُكَافِحُهُ

چون آن حضرت را معینی نبود که از زنان محترمش دفع دشمنان نماید ملاقات می نمود دشمنان را با دلی که آن را دو قسمت نموده بود نیمی در حفظ خیمه ها و عیال خود و نیمی در میدان به جنگ مخالفان.

وَاللَّحْظُ كَالْقَلْبِ عَيْنٌ نَحْوَ نَسْوَتِهِ

تَزْنُوا وَ عَيْنٌ لِقَوْمٍ لَا تُبَارِحُهُ

چشمهای شریف و لحظات منیف آن حضرت، مثل دل مبارکش به دو قسمت بود چشمی به زنان حرم محترم مشاهده می نمود که مبادا اذیتی به ایشان برسد و چشمی به دشمنان بود که از هر طرف دورش را گرفته بودند و تیر و نیزه بر بدنش می زدند.

لَهْفَى عَلَيْهِ وَ قَدْ مَالَ الطَّغَاةُ إِلَى

نَحْوِ الْخِيَامِ وَ خَاصَّ النَّقْعُ سَائِحُهُ

آه آه، از آن حالتی که آن جماعت بیحیا روانه حرم محترمش شدند و آن جناب بر روی زمین افتاده بود و چشمش به خیمه ها بود که دید دشمنان روانه خیمه های محترمش شدند. از غیرت، آن غیره الله تاب نیاورد. مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

قَالَ: أَقْصِدُونِي بِنَفْسِي وَاتْرُكُوا حَرَمِي

قَدْ حَانَ حِينِي وَ قَدْ لَاحَتْ لَوَائِحُهُ (۱)

فریاد زد که: ای قوم؛ تا من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود. ای قوم؛ مشغول کشتن من شوید و دست از حرم من بردارید که حرم خود را در دست ناکس نمی توانم دید و رفتن من نزدیک است و آثار مرگ بر من ظاهر گشته است و بعد از من هر چه خواهید بکنید. «وَقَدْ شَعَلَتْ بِنَفْسِيكَ عَنْ وَلَدِكَ وَ أَهَالِيكَ». و کار تو به جایی رسید که دیگر دست از اولاد و عیال برداشتی و به کار خود پرداختی.

یعنی این قدر زخم بر بدن تو زدند که از حال افتادی و عیال را فراموش کردی و مصمم مرگ شدی و چشم از سکنه مظلومه و طفل‌های کوچک خود پوشیدی. «وَ اسْرَعَ فَرُّكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا مُخَمِّمًا بَاكِيًا». بعد از آن، اسب تو سر در بیابان گذاشت در حالتی که همه‌مه و گریه می کرد و شیهه می کشید و رو به خیمه‌ها می آمد و می گفت: داد از ظلم جماعتی که پسر دختر پیغمبر خود را تشنه و غریب در این بیابان کشتند. ابومخنف می گوید: آن اسب، صورت خود را به خون امام رنگین نمود و قصد خیمه‌ها کرد. بنی اُمیّه خواستند او را بگیرند که با لگد چهل نفر از ایشان را به جهنم فرستاد و در اثنای راه، فریاد عالی می کرد و دست‌های خود را به زمین می زد.

و در کتاب حرز الایمان نوشته است که ذوالجناح این فقره را گفت که: دلم بسوزد بر آن غریبی که کلمه آخر او این بود که: «وَ اعْطَشَاهُ وَ اغْرَبْتَاهُ». داد از تشنگی فریاد از غریبی و بی‌کسی. «فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًا، وَ نَظَرْنَ سَرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا، بَرَزْنَ مِنْ

ص: ۲۶۶

الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ، لَاطِمَاتِ الْوُجُوهِ، سَافِرَاتِ، وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتِ، وَ بَعِيدَ الْعِزِّ مُدَلَّلَاتِ». پس همین که زنان حرم محترم، اسب تو را دیدند با صورت ذلت و خواری که زینش واژگون و یالش غرق خون، همه با موی پریشان و روی گشاده از خیمه ها بی اختیار بیرون آمدند در حالتی که طپانچه بر صورتها می زدند و صداها به فریاد و ناله بلند کرده بودند و بعد از عزت خدایی همه ذلیل گشته بودند.

«وَ إِلَى مَصِيرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ»، و همه، بیاختیار روانه قتلگاه شدند که ببینند بر سر تو چه آمده است. همینکه وارد شدند آه آه: «وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صِدْرِكَ، وَ مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَي شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْنَدِهِ». مؤلف گوید که: ترک این فقره زیارت و ترک ترجمه آن اولی است کما لا یخفی و در بعضی کتب نوشته شده است که: یوسف را مرض صعبی عارض شد، او را بردند به کنار دریای مصر بجهت خوشی هوا و در آن جا او را وفات رسید چون روح شریفش از کالبد بدن پرواز نمود خبر از برای زلیخا بردند که ای خاتون سراپرده عزت، یوسف را مرض شدیدی عارض گشته او را عیادت نمای. چون زلیخا به کنار رود نیل آمد دید یوسف خوابیده و جامه سفیدی رویش کشیده اند، زلیخا پیش آمد و آن جامه را از روی او برداشت نظرش بر رخساره یوسف افتاد دید که روح شریفش از کالبد بدن بیرون رفته، خود را بر روی یوسف انداخت ناگاه چشمهای زلیخا از کاسه سرش بیرون آمد و بر روی چشمهای یوسف قرار گرفت. اما زینب خاتون وقتی که آمد بر سر نعش امام مظلوم دید نعش برادرش پارهمجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه



پاره بر روی خاک افتاده و شمر لعین بالای سر آن امام مبین ایستاده اگر بدن یوسف جراحی نداشت بدن حسین یک هزار و نهصد و پنجاه زخم بر او واقع شده بود. اگر یوسف، جامه بر روی نعش او کشیده بود نعش مبارک حسین سه روز برهنه در آفتاب افتاده بود. اگر یوسف، عیالش در آن حال در قصرهای عالی و با لباسهای فاخر با هزار عزت نشسته بودند عیال و طفلهای امام علیه السلام با سر برهنه وارد قتلگاه شدند. پس زینب رو را به شمر ملعون کرد و فرمود، ای ظالم خبیث:

دَعْنَا نُودِّعُهُ وَ نَجْلِسَ عِنْدَهُ

يَا شِمْرُ قَبْلَ تَفَرُّقِي وَ ثَنَاءِ

بگذار ما را که حسین را وداع کنیم و یک دفعه دیگر نزد او بنشینیم پیش از جدایی و اسیری.

دَعْنَا نُعْطِي وَ جَهَّهُ بِرِءَاءِ

دَعْنَا نُعَالِجُ جُرْحَهُ بِدَوَاءِ

ای شمر، بگذار که جامه ای بر روی برادرم بکشم و صورت او را بپوشانم. بگذار جراحتهای او را به دوايي معالجه نمايم.

دَعْنَا نَظِلُّ جِسْمَهُ يَا شِمْرُ عَنْ

حَرِّ الْهَجِيرِ وَ نَفْخِ الرَّمْضَاءِ

بگذار ای شمر تا جسم او را از حرارت آفتاب بپوشانم که طاقت این حرارت را ندارد. گویا زینب خبر نداشت که آن بدن مجروح را بعد از کشتن سه روز یا بیشتر برهنه در آفتاب خواهند گذاشت.

دَعْنَا نَزُدُّ إِلَى الْخِيَامِ وَ نَائِهِ

يَا شِمْرُ بِالسَّجَادِ ذِي الضَّرَائِ

بگذار تا برادر خود را برگردانیم به سوی خیمه ها که یک دفعه دیگر امام سجاد پدر خود را دیدنی نماید.

دَعْنَا نَرُشُّ الْمَاءَ فَوْقَ جَبِينِهِ

فَلَعَلَّهُ يَضْحُو مِنَ الْأَعْغَمَاءِ

ای شمر، برادر من از تشنگی غش کرده است مرا مهلتی ده تا آبی به صورت

او بیاشم تا به هوش آید. در مقتل ابن عربی نوشته است که: آن ظالم، کعب نیزه را بالا برد و بر سر زینب زد که ای دختر علی برگرد که دیگر برادرت را نخواهی دید. زینب به گریه درآمد. چون صدای گریه زینب بلند شد و به گوش امام مظلوم رسید چشم را باز کرد و فرمود: که ای خواهر، دست طفلهای مرا بگیر و داخل خیمه شو که مرا در زیر شمشیر نبینی. بعد از آن، آن کافر ولدالزنا کرد آنچه کرد و خاک بر سر اهل عالم ریخت تا روز قیامت. بعد از آن امام علیه السلام می فرماید، ای جد بزرگوار: «قَدْ سَيَّكُنْتُ حَوَائِيكَ وَ خَفَيْتُ أَنْفَاسِيكَ وَ رَفَعْتُ عَلَى الْقَنَاهِ رَأْسِيكَ». بعد از آن که تو را کشتند ساکن شد اعضا و جوارح تو و پنهان شد نفس تو و بلند شد بر سر نیزه سر تو. و حدیث است (۱) که چون آن مظلوم را شهید کردند زلزله در عالم افتاد و شورش در ملائکه آسمانها و اهل عرش بر پا شد و عالم تاریک شد و بادهای سرخ و سیاه وزید و آسمان خون بارید و از زمین خون جوشید و کوهها خراب شد و دریاها به موج آمد و ماهیان خود را از دریا بیرون انداختند و صدای نوحه ملائکه و جنیان بلند شد و منادی از افق اعلانا ندا کرد: «قُتِلَ الْأَئِمَّامُ ابْنُ الْأَئِمَّامِ قُتِلَ وَاللَّهِ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءَ». کشتند از روی ظلم و ستم امام پسر امام را. کشتند به خدا قسم حسینمظلوم را در کربلا. و منادی از عرش ندا کرد که: ای امت ظالم بیرحم بعد از کشتن حسین محروم شدید از عید فطر و عید اضحی و ثواب آن را ابدًا در نخواهید یافت. «وَسَيِّ أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ، وَصَفَدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلَفُّحُ وَجُوهُهُمْ حَرَّ الْأَهْجَاتِ». و اهل بیت تو را اسیر کردند مثل غلامهای روم و زنگبار و ایشان را در آهن و مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۶۹

زنجیر مقید ساختند و بر قبه های شترها سوار کردند و آفتاب، صورت‌های ایشان را سوزانیده و گذاخته بود. يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُوبَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْ-وَاقِ، فَ-الْوَيْلُ لِلْعَصَاهِ الْفُسَّاقِ، میدوانیدند اهل بیت را در صحراها و بیابانها در حالتی که دست‌های ایشان را به گردن ایشان بسته بودند و در بازارها و کوچه‌ها ایشان را می‌گردانیدند با سر برهنه. پس وای بر آن ظالمان و بر ظلم ایشان باد که چه قدر بیرحمی کردند. «بِقَتْلِكَ الْأَسْ-يَلامِ، وَ عَطَلُوا الصَّلَاةَ وَ الصِّيَامَ، وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكَامَ». بتحقیق که کشتند به سبب کشتن تو دین اسلام را و معطل ساختند حدود نماز و روزه را و شکستند سنن پیغمبر و حکمهای خدا را. «وَ هَدَمُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ، وَ حَرَّفُوا آيَاتَ الْقُرْآنِ». و بجهت شکستن تو خراب شد ستونهای ایمان و تغییر یافت آیات قرآن و حلال و حرام آن. «لَقَدْ أَضَيَحَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ أَجْلِكَ مَوْتُورًا، وَ عَادَ كِتَابُ اللَّهِ مَهْجُورًا». و به جهت قتل تو پیغمبر خدا بیکس و تنها گردید و کتاب خدا مهجور و متروک ماند و کسی بعد از قتل تو عمل به آن نمی‌کند. و فقد بفقدك التكبير و التهليل و التحريم و التحليل و التنزيل والتأويل. «وَ فُقِدَ بِفُقْدِكَ التَّكْبِيرُ وَ التَّهْلِيلُ، وَ التَّحْرِيمُ وَ التَّحْلِيلُ، وَ التَّنْزِيلُ وَ التَّأْوِيلُ». و برطرف شد بجهت مفقود شدن تو تکبیر و تهلیل و اهل آن و حلال و حرام خدا و تنزیل و تأویل کتاب خدا. «وَ ظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَ التَّبْدِيلُ، وَ الْأَلْحَادُ وَ التَّعْطِيلُ». و ظاهر شد بعد از تو تغییر در دین و تبدیل در احکام و انکار حق نمودند و تعطیل شریعت کردند. چنانچه جعفر بن عفان می‌گوید: (۱) این اشعار را در نزد

ص: ۲۷۰

حضرت صادق علیه السلام خواندند و بسیار تعظیم نمودند آن را.

لِيُنَبِّئَكَ عَلَى الْأَسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاكِياً

فَقَدْ ضَيَّعَتْ أَحْكَامُهُ وَاسْتَحَلَّتْ

باید که بگریند گریه کنندگان بر خرابی اسلام که احکام آن را ضایع کردند و ارکان آن را درهم شکستند.

عَدَاهُ حُسَيْنٌ لِلرِّيَّاحِ دَرِيَّةٌ

وَقَدْ نَهَلَتْ مِنْهُ الشُّيُوفُ وَعَلَّتْ

فراموش نمی کنم آن زمانی را که از هر جانب نیزه ها را حرکت میدادند و بر بدن نازک حسین می زدند و از هر جهت شمشیرها بر بدن شریفش می زدند تا آن که شمشیرهای خود را از خون بدنش سیراب نمودند.

وَغُودِرَ فِي الصَّخْرَاءِ لَحْمًا مُبَدَّداً

عَلَيْهِ عِنَاقُ الطَّيْرِ بَاتَتْ وَظَلَّتْ

تا آن که بدن شریفش را پاره پاره کردند و در میان صحرا انداختند تا آن که مرغان هوا در شب و روز دور او به سر می بردند.

فَمَا نَصَرَتْهُ أُمَّهُ الشُّوْءَ إِذَا دَعَا

لَقَدْ طَاشَتْ الْأَعْلَامُ مِنْهَا وَظَلَّتْ

آن بدترین امت ها او را یاری نکردند با این که خوانند ایشان را و استغاثه کرد از ایشان بتحقیق که عقلهای ایشان سبک و متحیر شده بود.

وَنَادَاهُمْ جَهْرًا أَنَابُنُّ مُحَمَّدٍ

وَإِنَّ ابْنَهُ مِنْ نَفْسِهِ حَيْثُ حَلَّتْ

فریاد کرد که: آخر من فرزند محمد مصطفی هستم. به خاطر جدم مرا یاری کنید یا دست از من بردارید. آه آه.

فَمَا حَفِظُوا قُرْبَ الرَّسُولِ وَلَا رَعَوْا

وَ ذَلَّتْ بِهِمْ أَقْدَامُهُمْ وَاسْتَرَلَّتْ

أَذَاقَهُ حَرَ الْقَتْلِ أُمَّهُ جَدَّهُ

هَفَّتْ فِعْلُهَا فِي كَرْبَلَاءَ وَ زَلَّتْ

مراعات قرابت و خویشی پیغمبر را نکردند و حرمت او را منظور نداشتند و فرزند او را کشتند امت او و بد لغزشی کردند و بسیار عمل قبیحی از ایشان سر زد.

«لَعَنَهُمُ اللَّهُ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ». مجلس پانزدهم / ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۲۷۱

فَلَا قَدَسَ الرَّحْمَنُ أُمَّةَ جَدِّهِ

وَإِنْ هِيَ صَامَتْ لِلْأَيْلِهِ وَصَلَّتْ

كَمَا فَجَعَتْ بِنْتَ الرَّسُولِ بِنْسِلِهَا

وَكَانُوا حُمَاهُ الْحَرْبِ حِينَ اسْتَقَلَّتْ (اسْتَحَلَّتْ)

خدا پاک نگرداند این امت را از لوث معصیت هر چند نماز کنند و روزه گیرند. همچنان که دل فاطمه را به درد آوردند در مصیبت فرزندان‌ش. «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

ص: ۲۷۲







## فصل شانزدهم: داستان آهوئی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده بود

ص: ۲۷۵

فصل شانزدهم: داستان آهوایی که به پیغمبر پناه آورده بود بدان که پیغمبر صلی الله علیه و آله رحیم ترین خلق بود و بر همه موجودات رحم و مهربانی نمود حتی حیوانات و ملاحظه کن که بنی اُمیّه با او چه کردند. چنانچه در عوالم روایت نموده (۱) از مناقب این شهر آشوب از زید بن ارقم و انس بن مالک و ام سلمه از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشتند به ماده آهوایی که بسته به طناب خیمه اهیب بن سماع بود چون نگاه آهو به پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد عرض کرد یا رسول الله: «أَنْتِ أُمُّ خَشْفَيْنِ عَطْشَانَيْنِ وَ هَذَا ضِرْعَى قَدِ امْتَلَأَتْ لَبْنَا فَخَلِّينِي حَتَّى أَرْضِيَ مَعَهُمَا ثُمَّ أَعُودَ». من مادر دو طفل کوچک می باشم که هر دو تشنه و بیشیر می باشند و پستانهای من پر از شیر می باشد التماس دارم که مرا رها فرماید که بروم و آن دو طفل خود را شیر دهم و برگردم. حضرت فرمودند: می ترسم برنگردی. آن آهو گفت:

«عَلَى عَذَابِ الْعَشَارِينَ إِنْ لَمْ أَعِدْ». اگر من برنگردم خدا بنویسد بر من عذاب عشارها را.

ص: ۲۷۶

۱- . بحار الأنوار ۱۷ / ۴۱۵ ح ۴۵ باب ۵ زید بن ارقم و انس و ام سلمه و الصادق علیه السلام انه مر بظبية مربوطه بطنب خیمه یهودی فقالت یا رسول الله انی ام خشفین عطشانین و هذا ضرعی قد امتلا لبنا فخلنی حتی ارضعها ثم اعود فتربطنی فقال اخاف ان لا- تعودی قالت جعل الله علی عذاب العشارین ان لم اعد فخلی سبیلها فخرجت و حکت لخشفیهما ما جرى فقالا لا نشرب اللبن و ضامنک رسول الله فی اذی منک فخرجت مع خشفیهما الی رسول الله صلی الله علیه و آله و اثنت علیه و جعلایمسحان رؤسهما برسول الله فبکی الیهودی و اسلم و قال قد اطلقتها و اتخذ هناك مسجدا فختق رسول الله صلی الله علیه و آله فی اعناقها بسلسله و قال حرمت لحومکم علی الصیادین ثم قال لو ان البهائم یعلمون من الموت الخبر و فی روایه زید فانا والله رأيتها تسبیح فی البریه و هی تقول لا اله الا الله محمد رسول الله

پس حضرت آن آهو را رها نمود و آن آهو آمد نزد طفل‌های خود. «وَ حَكَّتْ خَشَفَيْهَا مَا جَرَى». پس حکایت کرد به آن دو طفل، آنچه گذشته بود فیما بین او و پیغمبر. «فَقَالَا: لَا نَشْرَبِ اللَّبَنَ وَ ضَامِنُكَ رَسُولُ اللَّهِ فِي أَدَى مِنْكَ». پس آن دو طفل آهو گفتند که: ما شیر نمی‌خوریم و حال، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ضامن تو است و در انتظار رفتن تو است. پس آن آهو با دو طفل، روانه شدند به خدمت حضرت و زبان به مدح و ثنای آن حضرت گشودند. «وَ جَعَلَا يَمْسِيحَانِ رُؤُسَهُمَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله». و آن دو طفل شروع کردند به بوسیدن پاهای مبارک حضرت و سر خود را به پاهای مبارک آن حضرت می‌مالیدند.

«فَبَكَى الْيَهُودِيُّ وَ أَسْلَمَ». پس چون یهودی این حالت را مشاهده کرد به گریه درآمد و اسلام را قبول کرد.

پس وای بر بنی‌امیه که رحم بر اولاد پیغمبر خود نکردند و طفل تشنه‌بیشیر او را با لب تشنه شهید نمودند و طفل‌های آهو بجهت عزت و احترام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ضامن تو است و آله شیر نخوردند و بنی‌امیه به جای عزت و احترام طفل شیرخواره امام حسین علیه‌السلام را تشنه شهید کردند و سرش را بر نیزه نمودند و عیال پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ضامن تو است را اسیر نمودند. پس یهودی آن آهو را رها و آزاد نمود و در آن موضع مسجدی ساخت. اما بنی‌امیه آن امام را کشتند و به جای مسجد ساختن، اسب بر بدن شریف ایشان تاختند. یهودی رحم کرد بر طفل‌های حیوانی و ایشان را رها کرد. اما حارث ملعون، رحم نکرد بر طفل‌های مسلم و هرچه التماس کردند قبول نکرد و ایشان را به قتل رسانید. بعد از آن، پیغمبر سلسله در گردن آن آهوان قرار داد به جهت آن که معلوم باشد که آنها آزاد کرده پیغمبرند و فرمود: «حَرَّمْتُ لُحُومَكُمْ عَلِيمَجْلِسِ شَانَزْدَهَم / داستان آهوئی که به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ضامن تو است پناه آورده بود

الصَّيَّادِينَ». حرام نمودم گوشت شما را بر صیادها. شیعیان مگر حسین نشانی از پیغمبر نداشت که بنی امیه بدن نازک او را تیرباران نمودند. صیادها آن آهو و اولاد او را بعد از آن صید نکردند چرا که آزاد کرده پیغمبر بودند. حسین که از شیر جان پیغمبر پرورش یافته بود چرا بدنش را پاره پاره کردند و قطره آبی بر لب خشکیده او نرسانیدند. پس حضرت فرمود: آن آهو که در بیابان راه میرود، به صدای بلند می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ». و فخر می کند در میان آهوها که من آزاد کرده پیغمبرم. و در مناقب ابن شهر آشوب از عروه بن زبیر روایت کرده است که: (۱) در جنگ خیبر بعد از فتح خیبر از جمله چیزهایی که قسمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شد حماری سفید بود. پس حضرت، همین که بر او سوار شدند آن حیوان به تکلم درآمد و عرض کرد: یا رسول الله! اسم من عفیر است و پادشاه یهود مرا مالک شد و من اطاعت او نکردم و نتوانست که بر من سوار شود. خدا مرا به جهت شما خلق کرده است. حضرت فرمودند: آیا پدری از برای تو هست؟ عرض کرد: نه بجهت آن که از ما هفتاد نفر بودند که همه، سواری پیغمبران بودند. نسل ما قطع شد و باقی نماند غیر از من و باقی نمانده است غیر از شما از پیغمبران و بشارت داده است ما را به این مطلب زکریای پیغمبر. و در روایت صادق است که عفیر عرض کرد: پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله. خبر داد مرا پدرم از پدرش و از جدش و از پدرش که گفت در کشتی نوح بوده است پس حضرت نوح مسح نموده است بر کفل او و گفته است که: بیرون می آید از صلب این حمار حماری که سوار شود بر آن سید پیغمبران و خاتم ایشان و حمد خداوندی را که مرا از آن حمار گردانید.

ص: ۲۷۸

۱- . بحار الأنوار ۱۷ / ۴۱۶ ح ۴۵ باب ۵ عروه بن الزبیر انه لما فتح خیبر کان فی سهم رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة ازواج ثقالا- و اربعة ازواج خفافا و عشرة اواقی ذهبا و فضه و حمار اقرم فلما رکه رسول الله نطق و قال یا رسول الله .انا عفیر ملکنی ملک الیهود و کنت عضوضا جموحا غیر طائع فقال له هل لک من اب قال لا لانه کان منا سبعون مرکبا للأنبیاء و الان نسلنا منقطع لم یبق غیری و لم یبق غیرک من الأنبیاء و بشرنا بذلك زکریا علیه السلام فکان رسول الله صلی الله علیه و آله یبعثه الی باب الرجل فیأتی الباب فیقرعه برأسه فاذا خرج الیه صاحب الدار او مألیه ان اجب رسول الله صلی الله علیه و آله فلما قبض النبی صلی الله علیه و آله اتلف نفسه فی بئر لأبی الهیثم بن التیهان فصار قبره

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت وفات، آن حمار را تسلیم امیرالمؤمنین علیه السلام نمودند(۱) و سفارش او را به آن حضرت کرد که با او مهربانی کند. پس همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمودند آن حیوان گریه کنان آمد و خود را در چاهی که از بنی خطمه بود در مسجد قبا انداخت و هلاک نمود. مؤلف گوید: این است حال حیوانی در وقت مصیبت صاحب و سرور خود. شیعیان؛ نمی دانم چه حال داشتند در وقت استماع شهادت امام مظلوم خود و اسیری اهل بیت طاهرین او. پیغمبر صلی الله علیه و آله سفارش حمار را به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که با او مهربانی کنند با وجود آن که امیرالمؤمنین علیه السلام از همه عالم رحیم تر است به کل موجودات. اما بنی اُمّیه لعنهم الله امام سجاد را که بیمار بود با غل و زنجیر و زنان و طفلان آن حضرت را گرسنه و تشنه اسیر نموده بودند و بر سر و پشت ایشان تازیانه و کعب نیزه می زدند. در کتاب صرایح و ضرایح روایت نموده(۲) از ابن عربی که گفت: شنیدم از سفینه، آزاد کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت: رفتم از راه دریا به جنگ. پس کشتی من شکست و غرق شد کشتی و آنچه در آن بود و من به تخته ای خود را آویختم تا آن که خود را به کوهی رسانیدم که در آن دریا نمودار بود و چنین گمان نمودم که نجات یافتم که ناگاه موجی بلند شد و باد مرا غرق نمود و باز بیرون آمدم تا چندین دفعه چنین شد. آخر الامر خود را به آن کوه بالا بردم همینکه از غرق نجات یافتم مشغول حمد خدا بودم که دیدم شیر عظیمی صیحه کنان ظاهر شد و رو به من می آمد که مرا پاره پاره نماید و طعمه خود گرداند که ناگاه دستها را بلند کردم به جانب آسمان و عرض کردم خدایا بنده تو و آزاد شده پیغمبرت هستم و مرا نجات دادی از غرق آیا مسلط می کنی بر من این شیر را که پاره پاره نماید مرا؟ که ناگاه ملهم شدم و گفتم: ای شیر؛ من آزاد کرده پیغمبرم. رعایت کن مجلس شانزدهم / داستان آهوئی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده بود

ص: ۲۷۹

۱- . الکافی ۱ / ۲۳۶ ح ۹ - بحار الأنوار ۲۲ / ۴۵۷ ح ۳ باب ۱ محمد بن الحسین و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن الولید شباب الصیرفی عن ابان بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله الوفاه دعا العباس بن عبد المطلب و امیر المؤمنین..... الی ان قال ..... فذكر امیر المؤمنین علیه السلام ان اول شیء من الدواب تؤفی عفیر ساعه قبض رسول الله صلی الله علیه و آله قطع خطامه ثم مر یرکض حتی اتی بئر بنی خطمه بقبا فرمی بنفسه فیها فکانت قبره و روی ان امیر ه مؤمنین علیه السلام قال ان ذلك الحمار کلم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال بأبی انت و امی ان ابی حدثنی عن ابيه عن جده عن أبيه انه كان مع نوح في السفينه فقام اليه نوح فمسح على كفله ثم قال يخرج من صلب هذا الحمار حمار یرکبه سید النبیین و خاتمهم فالحمد لله الذی جعلنی ذلک الحمار

۲- . بحار الأنوار ۱۷ / ۴۰۹ ح ۳۹ باب ۵

در حق پیغمبر، حرمت او را. پس به خدا قسم که آن حیوان همین که نام پیغمبر را شنید کوچک شد مثل ستوری و صورت خود را بر خاک میمالید و نگاه به جانب من می کرد و از چشم او اشک جاری بود پس خم شد و به سر خود اشاره کرد که بیا بر پشت من سوار شو. پس من سوار شدم. پس مرا به سرعت تمام رسانید به جزیره ای که در آن جا آب سرد شیرین خوشگوار و میوه های لذیذ بود. پس ایستاد و اشاره کرد به سوی من که فرود آی پس آمدم و از آن آب آشامیدم و از آن میوه ها خوردم و آن شیر ایستاده بود و مرا محافظت و محارست می نمود. بعد از آن که فارغ شدم آمد در نزد من و پشت خود را خم کرد و اشاره نمود که سوار شو. من سوار شدم و مرا برداشت و به جانب دریا به غیر طرفی که آمده بودم برد. پس ناگاه کشتی ظاهر شد. اهل کشتی نگاه کردند، دیدند مردی بر شیری سوار است. شروع به تقدیس و تسیح الهی نمودند. پس صدا زدند که تو کیستی؟ از جنی یا انس؟ گفتم: من سفینه، آزاد شده پیغمبرم و این شیر، رعایت پیغمبر را درباره من نمود، پس مرا برداشت و به این جا رسانید. پس آمدند مرا برداشتند و داخل کشتی کردند و آن حیوان ایستاده بود و به من نظر می کرد. پس رو کردم به آن شیر و گفتم: «جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ». خدا، تو را جزای خیر عطا فرماید از جانب پیغمبرش. «فَوَاللَّهِ لَنَنْظُرَنَّ إِلَى دُمُوعِهِ تَسِيلُ عَلَى خَدِّهِ وَ يُؤْمِي بِرَأْسِهِ حَتَّى غَبْنَا». پس به خدا قسم که نگاه کردم دیدم اشک از چشم آن حیوان جاری است و به سر تواضع و تکریم مینماید و عذرخواهی می کند. و به این حال بود تا از او غایب شدم. مؤلف گوید:

این حال حیوان بود و شنیدید که چگونه در غیاب پیغمبر

رعایت حق آن حضرت را نمود و احترام غلام آزاد کرده او را داشت و این امت را بین چگونه رعایت حق آن حضرت درباره اولاد و عیال او نمودند. آن شیر، سفینه، آزاد شده آن حضرت را برد به نزد آب سرد و بنی اُمّیه حسین را تشنه در کنار فرات شهید نمودند و آن شیر محافظت بدن سفینه را نمود و سگ خویان بنی اُمّیه بدن امام حسین علیه السلام را پاره پاره کردند. آن شیر با نیکی عمل، در خدمتش گریه می کرد و آنها با این ظلمها و ستمها قهقهه می کردند و زبان به طعن و سب گشوده بودند. آن شیر، غلام حضرت را بر پشت خود سوار نمود و اهل کوفه، اسب بر سینه و پشت نازک حسین تاختند چنانکه در اخبار کثیره متواتره مروی است که: (۱) بعد از شهادت امام مظلوم، عمر بن سعد حرامزاده ندا کرد در میان لشکر خود که: «وَمَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُؤْطَىٰ ۙ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ؟» چه کسی قبول می کند که نعل تازه بر اسب خود زده بر سینه و پشت حسین بتازد و جایزه عظیم از یزید پلید بگیرد. چون این خبر وحشت اثر به گوش مبارک زینب خاتون رسید مضطرب شد و سر خود را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا! بنی اُمّیه برادر مرا تشنه کشتند، سر او را بریدند و بر سر نیزه کردند و بدن او را برهنه در آفتاب انداختند و هنوز دست از این بدن مجروح بر نمی دارند و میخواهند اسب بر آن بتازند. ای خدا! کاش زینب مرده بود و این حال را مشاهده نمی کرد. خدایا! در این بیابان کسی از اولاد آدم بر ما رحم نمی کند زینب چه کند و چه چاره نماید؟ فضا خادمه چون اضطراب و گریه سیده خود زینب را دید پیش آمد و عرض کرد که: ای سیده من! سفینه مولی پیغمبر بعد از آن که کشتی او شکست و او خود را به جزیره رسانید شیری ظاهر شد و او را برداشته بر پشت خود سوار نمود؛ به آبادی رسانید اگر رخصت دهی من بروم در این بیابان شیری هست او را خبر کنم مجلس شانزدهم / داستان آهوایی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده بود

ص: ۲۸۱

که بنی اُمیّه چنین اراده دارند، زینب خاتون او را اذن داد فِضَه، روانه شد به جانب صحرا که ناگاه شیر عظیمی به نظر او ظاهر شد. به او گفت: «یا اَبَا الْحَارِثُ اَتَدْرِي مَا يُرِيدُونَ بَنُو اُمِّيَّهٖ اَنْ يَّعْمَلُوْا غَدَا بِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؟» ای ابوالحارث ایامیدانی که چه اراده دارند بنی اُمیّه که به جا آورند فردا نسبت به امام مظلوم؟ پس آن شیر، سر خود را بلند کرد و گفت: چه اراده دارند بنی اُمیّه که به جا آورند؟ فِضَه خادمه گفت: «يُرِيدُونَ اَنْ يُوطَّئُوا الْخَيْلَ ظَهْرُهُ وَ صَدْرُهُ». اراده دارند که اسب بر بدن نازکش بتازند. چون شیر، این را شنید به گریه درآمد و سر خود را بر زمین زد و به جانب فِضَه اشاره نمود که روانه شو به جانب قتلگاه تا من هم از عقب تو بیایم. فِضَه می گوید: همین که نزدیک خیمه ها رسیدم دیدم صدای گریه و ناله زینب بلند است. گفتم: ای سیده من؛ اگرچه حق داری، اما چرا گریه و اضطراب داری؟ من شیر را آوردم. زینب دستها را بر فرق خود زد و گفت: ای فِضَه؛ دیر آمدی. بنی اُمیّه اسب بر بدن برادرم تاختند و اعضا و جوارح او را خورد و پایمال سم ستوران نمودند. چنانچه در زیارت مفجعه امام قائم علیه السلام می فرماید: «تَطَّوَّكَ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا وَ تَعْلَوَكَ الطُّغَاةُ بِبِوَاتِرِهَا». پایمال نمودند بدن شریف و جسم لطیف تو را اسبان مخالفین به سمهای نحس خود و پاره پاره نمودند آن ظالمان، بدن تو را به شمشیرهای برنده خود. «فَمَشَى الْاَءْسَدُ حَتَّى وَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». پس آن شیر آمد دستهای خود را بر بالای جسد مطهر امام علیه السلام حمایل کرد. پس چون سوارها آمدند نظر ایشان بر آن شیر افتاد جرأت نکردند که نزدیک شوند. عمر سعد ملعون گفت: «فِتْنَةٌ، لَا تُثْبِرُوهَا اِنْصَرَفُوا فَانصَرَفُوا». این فتنه را آشکار مکنید که باعث زیادتی اعتقاد دوستان حسین شود و



متفرق شوید. (۱) مؤلف گوید: بعضی از علما را اعتقاد آن است که اسب بر بدن امام نداشتند و این عمل شنيع از برای ایشان میسر نشد چنانچه از بعضی اخبار، مستفاد می شود ولکن آنچه از اخبار کثیره از زیارات بر می آید صریح است بر این که چنین عملی نمودند. ممکن است جمع کرده شود میان اخبار به این که دو مرتبه چنین اراده نمودند. دفعه اول میسر شد و دفعه ثانی میسر نشد به جهت مانع شدن شیر، چنانکه از بعضی اخبار، مستفاد می شود. در بحارالانوار، (۲) در حدیث طولانی ذکر کرده است که آن شیر هر شب می آمد بر سر آن کشتگان و نوحه و ندبه می نمود و چون صبح می شد به منزل خود مراجعت می کرد. پرسیدند از امام علیه السلام که آن شیر که بود که هر شب بر سر نعش امام مظلوم علیه السلام می آمد فرمود: پدر آن، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. مؤلف گوید: شنیدی که هر شب شیر به پاسبانی بدن شریف آن حضرت می آمد نمی دانم در وقت اسیری اهل بیت و عیال حسین علیه السلام در شبهای تار در بیابانهای شام کسی به فریاد آن غریبان بیکس میرسید؟ و ایشان را پاسبانی می نمود یا نه؟ در کتاب حرز الایمان نوشته است که: در شب یازدهم، عیال امام مظلوم با سر برهنه و جگر خسته و لبهای خشکیده در یک موضع آن بیابان جمع شدند نه لباسی و نه معجری و اساسی همه گرسنه و تشنه و سرگردان و حیران بر روی خاک نشسته هیچ کس رحم به ایشان نمی کرد و آخر زینب خاتون، فضه خادمه را فرستاد در نزد عمر که ای عمر؛ ما امشب لباسی نداریم و فرش و خیمه ای نداریم. بر ما رحم کن. یک لباسی به این طفلهای یتیم بده که همه برهنه در این شب آرام ندارند. آن ملعون اول اعتنایی نکرد آخر الامر یک خیمه سوخته دریده به ایشان داد. زینب آن را به روی یتیمان کشید لیکن آن مظلومه، به ام کلثوم مجلس شانزدهم / داستان آهوئی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده بود

ص: ۲۸۳

۱- . بحارالانوار ۴۵ / ۱۶۹ ح ۱۷ باب ۳۹ - اسرار الشهادة ۳ / ۱۱۷

۲- . بحارالانوار ۴۵ / ۱۹۴

فرمود: ای خواهر؛ هر شب برادرم علی اکبر و قاسم و عباس و سایر برادرها و اقربا متوجه ما بودند و کشیک ما را میداشتند. امشب غریبیم ای خواهر؛ بیا من و تو پاسبانی این دختران و یتیمان نموده باشیم. آن شب، همه زنان و دختران و یتیمان خوابیدند به غیر زینب و ام کلثوم که این دو خواهر غریب، گریه کنان پاسبانی می کردند که در اثنای شب دیدند سیاهی شخصی نمودار شد زینب گفت: تو کیستی که در این شب بر سر یتیمان حسین آمده؟ که ناگاه صدای ناله و آهی بلند شد که ای خواهر، من غریب کربلایم نام من باشد حسین. ای خواهر من برادرت حسینم. آمده ام پرستاری شما را بکنم ای خواهر؛ ما زنده هستیم و دل ما بر یتیمان خود می سوزد و آمده ایم که ایشان را پاسبانی کنیم. این را فرمود و از نظر غایب شد که صدای گریه زینب بلند شد و داغ زینب تازه شد. بدانکه از جمله حیواناتی که محل ترخم معصوم واقع شد، شتری بود که امام سجاد در راه حج بر آن سوار می شد و بر آن بیست حج زیاده به جا آورده بود. مروی است که هرگز تازیانه بر آن حیوان نزده بود. وقتی که آن حضرت، سوار بود کندی می نمود در راه رفتن به حدی که بسیار بسیار آهسته راه میرفت. امام تازیانه را بلند نمود و فرمود: این است تازیانه، اگر راه نمی روی بر تو می زنم و به روایتی فرمود: قصاص قیامت صعب است و فرود آورد. و به روایتی فرمود وای بر قصاص روز قیامت و فرود آورد و بر آن شتر نزد (۱) پس وای بر بنی امیه که همان امام مظلوم را بر شتر برهنه سوار نمودند و اینقدر کعب نیزه و تازیانه بر بدن مبارکش زده بودند که پشت شریفش مجروح شده بود و خون جاری شده بود. وقتی همان شتر، فوت شد. حضرت فرمود: شاید شتری که من بر آن سوار شده ام در صحرا بیندازند و درندگان آن را بخورند، او را دفن کنید. کفن پستی خریده آوردند که او را کفن نمایند امام فرمود نه بلکه او را به کفن نفیسی کفن کنید. اصحاب کفن سنگین خریده آوردند و او را

ص: ۲۸۴

---

۱- . الکافی ۱ / ۴۶۷ ح ۲ باب مولد علی بن الحسین - بحار الأنوار ۴۶ / ۷۰ ح ۴۶

کفن نمودند. مؤلف گوید: این بود حال امام مظلوم، نسبت به حیوانی. اما بنی اُمّیه بدن سید مظلومان را که بهتر از همه بدنها بود برهنه در آفتاب انداختند و اسب بر آن بدن تاختند پس وای بر ایشان و ظلم ایشان باد و صد هزار لعن بر ایشان باد. «أَلَا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». مجلس شانزدهم / داستان آهوئی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده بود

ص: ۲۸۵



## فصل هفدهم: غارت کردن و آتش زدن خیمه ها

ص: ۲۸۷

فصل هفدهم غارت کردن و آتش زدن خیمه ها مخفی نماند که: در عالم، بسیار کسان اسیر شدند و در بدر گردیدند و بسیار خیمه ها را غارت کردند اما هیچ کس مثل اهل بیت امام حسین علیه السلام اسیر و دستگیر نشد و هیچ خیمه ای مثل خیمه های آن حضرت غارت نگشت و آتش زده نشد. از آن جمله حدیث است که در جنگ تبوک بعد از آن که لشکر کفار شکست خوردند، فرار نمودند و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله قصد خیمه های کفار نمودند که غارت نمایند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را منع فرمودند که داخل خیمه های ایشان نشوید شاید در آن خیمه ها اطفال و کنیزان بوده باشند و دل ایشان نازک است و چون نظر ایشان به اسلحه حرب میافتد جزع و فرع می کنند و من راضی نیستم که صدای گریه اطفال بلند شود اگرچه اطفال کافرند. پس وای بر بنی اُمیه که با شمشیرهای برهنه ریختند در خیمه های حرم محترم امام علیه السلام و دست به غارت زنان و دختران گشودند و صدای گریه زنان و دختران و طفلان حسین علیه السلام بلند شد. هلال بن نافع می گوید: وقتی که اهل کوفه ریختند به خیمه ها دیدم نهصد نفر

با شمشیرهای برهنه داخل خیمه ها شدند صدای گریه زنان و طفلان بلند شد. هلال می گوید که: ناگاه نظر من بر یک دختر کوچکی افتاد که دامن زنی را گرفته بود و گریه و جزع می کرد و می گفت: ای عمه؛ این ظالمان با ما چه خواهند کرد؟ ما را می کشند یا این که ما را اسیر می کنند؟ اگر ما را به قتل میرسانند، به ایشان التماس کن که مرا مهلت دهند که یک دفعه دیگر بروم و جسد پاره پاره پدرم را وداع کنم. هلال می گوید: از شدت جزع و اضطرابی که آن طفل داشت دل من بسیار سوخت. و حدیث است که: (۱) در جنگ حنین، دختر حاتم را اسیر کرده به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند. حضرت فرمودند: کیست؟ عرض کردند که: دختر حاتم است. فرمود: او را و هر کس با او می باشد از کنیزان و زنان آزاد کردم. ایشان را رها کنید. چرا که پدر او حاتم، اگر چه کافر بود اما بزرگ قومش بود و امر کرد که کل اسباب و زینت او و کنیزان او را رد کردند. پس شیعیان تأمل کنید، مگر حسین علیه السلام بزرگ اهل عالم نبود که خواهران و دختران او را اسیر نمودند و همه را عریان نمودند و برهنه کردند حتی آن که مقنعه و معجز از سر ایشان کشیدند و هرچه التماس کردند کسی لباس ایشان را رد نکرد و گوشواره و خلخال ایشان را ربودند و گوش ایشان را بجهت گوشواره دریدند.

حمید بن مسلم می گوید: (۲) بعد از آن که اهل بیت را عریان نمودند، عمر بن سعد حرامزاده آمد و زنان و دختران در نزد او جمع شدند. «وَصِيحْنَ فِي وَجْهِهِ وَبَكَيْنَ». ناله و فریاد کردند و جزع و استغاثه نمودند در نزد عمر. «وَسَأَلَتْهُ أَنْ يَسْتَرْجِعَ مَا أَخَذَ مِنْهُنَّ لِيَسْتَبْرَأَ بِهِ». کسانی که همه عالم محتاج به اعانت ایشانند. کار به جایی رسیده بود که التماس نمودند از عمر که لباسهای ایشان را رد مجلس هفدهم / غارت کردن و آتش زدن خیمه ها

ص: ۲۸۹

۱- ترجمه کامل ابن اثیر ۱ / ۳۴

۲- بحار الأنوار ۴۵ / ۵۹ - روضه الواعظین ۱ / ۱۸۸ - اعلام الوری فصل ۴ ص ۲۴۹

کنند که بدن خود را از نامحرم بیوشانند. «فَقَالَ، لَعْنَةُ اللَّهِ: مَنْ أَخَذَ مِنْ مَتَاعِهِمْ شَيْئًا فَلْيُرِدَّهُ». پس عمر از روی مکر و حيله گفت هر کس آنها را برده است پس بدهد و به ایشان رد نماید. راوی می گوید: «فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئًا». به خدا قسم که احدی رد نکرد چیزی را. حمید می گوید: در این اثنا نظر من به یک دختری افتاد مثل ماه شب چهارده بود که با سر برهنه گریه کنان بر روی خاک نشسته بود و یک دست حمایل به سر کرده بود. «وَيَجْرِي الدَّمُ مِنْهُمَا». و خون از سر و گوش او جاری بود. گفتم: ای دختر؛ تو را چه می شود و چرا اینقدر گریه می کنی؟ گفت: چگونه نگریم؟ و حال آن که دختر حسینم و بنی امیه مرا برهنه نموده اند و به همین هم اکتفا نکرده اند. «بَلْ كَسَبُوا رَأْسِي بِالسِّنَانِ وَخَرَمُوا أُذُنِي بِأَخْدِ الْقُرْطَيْنِ». بلکه آن قدر کعب نیزه بر سر من زده اند که خون از آن جاری است. گوش مرا بجهت گوشواره دریده اند و من چگونه گریه و ناله نکنم در این بیابان. یاور و معینی ندارم و غریب و بی کس می باشم. (۱) مؤلف گوید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی به تاراج خیمه های اهل کفر نشد، چه رسد به سوختن آنها. پس وای بر بنی امیه که خیمه محترم امام مظلوم را که در حقیقت خیمه پیغمبر خدا بود و دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن ساکن بودند، آتش زدند و رحم بر عیال و اطفال پیغمبر نکردند و سبب سوختن بنا بر آنچه در بعضی

ص: ۲۹۰

---

۱- . در بحار الأنوار ۴۵ / ۳۲۱ این جمله آمده که ملعونی بنام اخنس بن زید می گوید: من گوش های صفیه دختر امام حسین علیه السلام را برای ربودن گوشواره های او پاره نمودم



مقاتل به نظر رسیده آن است که حمید بن مسلم می گوید: بعد از شهادت امام غریب علیه السلام اهل کوفه و شام ریختند به خیمه های حرم و آنها را کلا تاراج نمودند به غیر از خیمه مختصه امام مظلوم علیه السلام که نمازخانه آن حضرت بود و در حقیقت محلی بود که اهل بیت، از صغار و کبار در آن جا اجتماع نمودند و دور امام سجاد جمع شدند شروع به گریه و زاری کردند. یکی می گفت: ای داد پدرم کشته شد. یکی می گفت: داد و فریاد که پسرم کشته شد. هکذا هریک از اهل بیت، به نحوی گریه و ندبه می کردند و اشک حسرت از دیده می باریدند و صدای العطش، العطش طفلها و دخترهای کوچک بلند بود و لشگر، رحم بر ایشان نموده دست از غارت این خیمه ها کشیدند. اما عمر بن سعد ملعون بیرحم دویست سوار فرستاد و گفت: بروید و این خیمه ها را نیز غارت کنید و هر کس در میان آن باشد عریان نمایید. آنها آمدند همین که نزدیک رسیدند از صدای گریه و ناله زنان و طفلان شرم کردند که داخل شوند، به قولی بجهت حرمت امام علیه السلام داخل نشدند. عمر نحس ملعون چون این را دید خود آمد به عقب خیمه و فریاد کرد که: ای اهل بیت حسین؛ بیرون آیید والا خیمه شما را می سوزانیم. زینب چون این را شنید مضطرب شد و سه مرتبه عمر ملعون را صدا زد که: ای عمر؛ از سر ما بگذر. بار سوم عمر بن سعد ملعون گفت: ای دختر علی؛ بیرون بیا. زینب خاتون فرمود: از خدا بترس. اینقدر ظلم بر ما روا مدار. باز عمر ملعون گفت: بیرون آیید. باید اسیر شوید. زینب فرمود: بیرون نمی آیم تا آن که ما را به جبر بیرون کنید. آه آه، که ناگاه آن ملعون بی رحم امر کرد آتش زدند خیمه مبارک را. مروی است که (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در کوچه مدینه می گذشت شخصی را دید که خانه مورچه ای را آتش زده. حضرت خطاب و عتاب نمودند به او که سوزانیدن مخلوق از جهت غیر خدا جایز نیست. چرا مخلوق را سوزانیدی؟ مجلس هفدهم / غارت کردن و آتش زدن خیمه ها

ص: ۲۹۱

مؤلف گوید: کجا بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که ببیند دو عمر ملعون را، یکی پسر خطاب که در خانه علی و فاطمه را سوزانید و دیگری پسر سعد را که خیمه های حسین را آتش زد. پس همین که خیمه را آتش زدند، «فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ حَافِيَاتٍ بَاكِياتٍ سَبَايَا فِي أَسِيرِ الدَّلَّةِ». که ناگاه اهل حرم همه بیرون دویدند با سر و پای برهنه، گریه کنان در نهایت ذلت و خواری همه اسیر و دستگیر. «وَيَصْتَحِنَّ وَ يَضْرِبْنَ رُؤُوسَهُنَّ وَ وُجُوهَهُنَّ». در حالتی که آن زنان، صیحه و فریاد و نوحه می کردند و دستهای خود را بر صورت و سر خود می زدند و ناله و فریاد می کردند. «وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ أَمْوَالِ آلِ الرَّسُولِ وَ سَلَبِ أَوْلَادِهِ». پس ریختند آن جماعت بی رحم به غارت نمودن اسباب آن زنان و برهنه نمودن ایشان. «حَتَّى جَعَلُوا يَنْزِعُونَ مَلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا وَ يَخْرِمُونَ الْأَذُنَ لِقُرْطِهَا». تا آن که کردند مقنعه و معجز از سر زنان و ربودند چادر و پیراهن از بدن دختران و بجهت گوشواره گوش عروسان را دریدند. «وَ حَتَّى انْتَهَبُوا الْوَرَسَ وَ الْحُلِيَّ الْحُلَمَلِ وَ الْأَبْلَ» (۱) و هرچه بود غارت کردند حتی عطرها و زیورها و لباسها و شترها. حمید بن مسلم می گوید: به خدا قسم که فراموش نمی کنم طفل کوچکی را دیدم که از آن خیمه سوخته بیرون آمد در حالتی که آتش به جامه او گرفته بود و آن طفل را از شدت عطش و کثرت ضعف طاقت رفتار نمانده بود و گاه میافتاد و برمی خاست. پس دلم به حال او سوخت. خواستم پیش بیایم آتش جامه او را خاموش کنم، او از ترس من می گریخت. من خود را به او رسانیدم و آتش جامه اش را خاموش کردم، چون مرا مهربان یافت. گفت: ای مرد؛ راه نجف از کجا

ص: ۲۹۲

است؟ گفتم: چه کار به راه نجف داری؟ گفت: می‌خواهم پناه به قبر جدم علی ببرم، چرا که من در این بیابان غریب و یتیمم و پشت و پناهی ندارم.

فَهَلْ مُبْلَغُ بِنْتِ النَّبِيِّ بِنَاتَهَا

عُرَايَا كَأَسْرَى الرُّومِ مُنْكَشَفَاتٍ

آیا کسی هست که دختر پیغمبر را خبر دهد که دخترانش را برهنه نموده اند و ایشان مثل اسیران روم و فرنگ سر برهنه و موی پریشان می باشند.

أَفَاطِمُ قَوْمِي مِنْ سُتُورِكِ وَأَجْمَعِي

يَتَامَاكَ فِي ذُلِّ السُّبَا وَ شَتَاتٍ

ای فاطمه؛ برخیز از قبر و از پس پرده کفن بیرون بیا و یتیم های خود را که در ذلت و دستگیری گرفتار شده اند و در بیابانها و صحراها متفرق گردیده اند جمع آوری نما.

وَالرَّأْسُ مُنْتَصَبٌ وَ زَيْنَبُ عِنْدَهُ

وَ دُمُوعُهَا تَجْرِي عَلَى الْوَجَنَاتِ (۱)

و ای فاطمه کاش میدیدی که چگونه سر حسین را بر سر نیزه نصب کرده بودند و زینب نزد آن سر ایستاده بود.

وَ تَعِجُ وَالْأَيْتَامُ سُكْرَى حَوْلَهُ

تُرْخِي الْجُفُونَ خَوَافَتِ الْأَصْوَاتِ

و کاش یتیمهای حسین را میدیدی چگونه سرگردان، اطراف زینب را گرفته بودند و گریه و نوحه و زاری می کردند و از ترس دشمنان نمی توانستند که صدای خود را بلند کنند.

وَ تَصِيحُ يَا حُزْنِي وَ تَدْعُو يَا أَخِي

وَ خَلِيفَتِي لِعِظَائِمِ النَّكِبَاتِ

و زینب فریاد می کرد که: ای حزن من و برادر خود را صدا می زد که ای برادر ای صاحب اختیار من، این مصیبت عظیم است.

لَهْفِي عَلَيْكَ وَ أَنْتَ نَاوٍ بِالْعَرَاءِ

و آه و حسرت من بر تو ای برادر در حالتی که در صحرا منزل کرده و برهنه بر روی خاک گرم در بیابان افتاده ای. و در کتاب بحارالانوار و عوالم العلوم ذکر نموده است که: (٣) فاطمه صغری

مجلس هفدهم / غارت کردن و آتش زدن خیمه ها

ص: ٢٩٣

١- . مهیج الاحزان / ٥٦٩

٢- . قصیده للشیخ خلیعی منتخب طریحی ١ / ٦٧

٣- . بحارالأنوار ٤٥ / ٥٩ عوالم العلوم ١٧ / ٣٠٥ و ٣٠٦ منتخب طریحی ١ / ١٨٣ أقول رأیت فی بعض الکتب ان فاطمه الصغری قالت کنت واقفه بباب الخیمه و انا انظر الی ابي و اصحابی مجزین کالأضحی علی الرمال و الخیول علی اجسادهم تجول و انا افکر فیما یقع علینا بعد ابي من بنی امیه أیقتلوننا او یأسروننا فاذا برجل علی ظهر جواده یسوق النساء بکعب رمحه و هن یلذن بعضهن ببعض و قد اخذ ما علیهن من اخمره و اسوره و هن یصحن واجداه و ابتاه و اعلیاه و اقله ناصراه و احسنه اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یدود عنا قالت فطار فؤادی و ارتعدت فرائصی فجعلت اجیل بطرفی یمینا و شمالا علی عمتی ام کلثوم خشیه منه ان یأتینی . فبینا انا علی هذه الحاله و اذا به قد قصدنی ففررت منهزمه و انا اظن انی اسلم منه و اذا به قد تبعنی فذهلت خشیه منه و اذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت علی وجهی فخرم اذنی و اخذ قرطی و مقنعتی و ترک الدماء تسیل علی خدی و رأسی تصهره الشمس و ولی راجعا الی الخیم و انا مغشی علی و اذا انا بعمتی عندی تبکی و هی تقول قومی نمضی ما اعلم ماجری علی البنات و اخیک العلیل فقامت و قلت یا عمته هل من خرقه استر بها رأسی عن اعین النظار فقالت یا بنتاه و عمته مثلك فرأیت رأسها مکشوفه و متنها قد اسود من الضرب فما رجعنا الی الخیمه الا و هی قد نهبت و ما فیها و اخی علی بن الحسین مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من کثره الجوع و العطش و الأسقام فجعلنا نبکی علیه و یبکی علینا.

می گوید که: بعد از شهادت پدرم در بیرون خیمه ایستاده بودم. «وَ أَنَا أَنْظَرُ إِلَى أَبِي وَ أَصْحَابِهِ مُجَزَّرِينَ كَالْأَضْحَى عَلَى الرَّمَالِ». و نگاه می کردم به سوی پدرم و اصحابش همه کشته با بدن پاره پاره مثل گوسفند قربانی بر روی ریگ افتاده بودند. «وَالْخَيُْولُ عَلَى أَجْسَادِهِمْ تَجُولُ». و اسبهای کین را بر بدنهای نازک برهنه ایشان جولان میدادند و من در فکر بودم که آیا بعد از شهادت پدرم چه بر سر ما می آید و بنی امیه با ما چه خواهند کرد.

«أَيَقْتُلُونَنَا أَمْ يَأْسِرُونَنَا». آیا ما را می کشند یا ما را اسیر مینمایند؟ «فَإِذَا بَرَجَلِ عَلَى ظَهْرِ جَوَادِهِ يَسُوقُ النِّسَاءَ بِرُمَحِهِ». پس ناگاه ملعونی را دیدم که بر اسب خود سوار است و به کعب نیزه زنان را میزند و میراند. «وَهُنَّ يُلْدَنَ بَعْضَهُنَّ عَلَى بَعْضٍ». و آن زنان پناه به یکدیگر می بردند. «وَقَدْ أَخَذَ مَا عَلَيْهِنَّ مِنْ أَحْمَرِهِ وَ أَسْوَرِهِ». آن ملعون، ایشان را برهنه می نمود و مقنعه و معجر از سر ایشان می کشید. «وَهُنَّ يَصِّحْنَ: وَاجِدَاهُ وَ أَبْتَاهُ وَ عَلِيَاهُ وَ أَقْلَهُ نَاصِرَاهُ وَ أَحْسَبِيْنَاهُ». و آن زنان غریب، ناله و جزع می نمودند و گاهی رو به روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر علی مرتضیٰ نموده می گفتند: ای جد بزرگوار؛ و ای پدر عالیقدر؛ در کجایی که به فریاد زنان اسیر و دختران نارس خود رسید و ایشان را از دست این ظالمان رها کنی و گاهی رو را به جسد پاره حسین مظلوم می کردند و می گفتند: ای پشت و پناه مظلومان؛ ای حسین؛ داد از بیکسی و فریاد از

بی مددکاری، در این صحرا تو را شهید کردند و ما غریبان را اسیر نمودند. و گاهی رو را به بنی اُمیه می کردند و می گفتند: «أَمَا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا؟ أَمَا مِنْ ذَائِمٍ يَذُودُ عَنَّا؟» آیا پناه دهنده ای نیست که ما را پناه دهد؟ آیا دفع کننده بلایی نیست که این ظلم و ستم را از ما دفع نماید؟ «قَالَتْ: فَطَارَتْ فُوَادِي وَأَزْتَعَدْتُ فَرَائِصِي». فاطمه می گوید: از مشاهده این احوال، دلم از جای خود بیرون رفت و استخوانهای من به لرزه درآمد و به هر طرف که میرفتم پناه و پناهگاهی نمی دیدم.

«وَإِذَا بِهِ قَدْ قَصَدَنِي الْمَلْعُونُ». که ناگاه دیدم ملعونی قصد من کرد. «فَفَزَزْتُ مُنْهَرِمَةً وَأَنَا أَظُنُّ أَنِّي أَسَلِمُ مِنْهُ». پس من فرار کردم و رو به بیابان گذاشتم و گمان من آن بود که از دست آن ظالم نجات خواهم یافت. «وَإِذَا بِهِ قَدْ تَبَعَنِي فَذَهَلْتُ خَشِيَةً مِنْهُ». پس ناگاه آن ملعون، به دنبال من اسب خود را تاخت و من از ترس او فرار می کردم.

«وَإِذَا بِكَعْبِ الرُّمِيحِ بَيْنَ كَتِفَيْ فَسَيْ قَطُتْ عَلَيَّ وَجْهِي». پس ناگاه به من رسید و کعب نیزه بر پشت من زد به نحوی که من به رو درافتم.

«فَخَرَمَ أُذُنِي وَأَخَذَ قُرْطِي وَمَقْنَعَتِي». پس گوش مرا درید و گوشواره مرا ربود و مقنعه از سر من کشید. «وَوَتَرَكَ الدِّمَاءَ عَلَيَّ خَدِّي وَرَأْسِي تَضَهَّرَهُ الشَّمْسُ وَوَلِيَّ رَاجِعًا إِلَى الْخَيْمِ». مجلس هفدهم / غارت کردن و آتش زدن خیمه ها

و شروع کرد خون به صورت من جاری شدن و سر من برهنه و آفتاب بر آن تابیده بود. «وَ أَنَا مَغْشَىٰ عَلَيْهَا». و من بیهوش افتاده بودم. «وَ إِذَا بَعَمَّتِي عِنْدِي تَبْكِي». ناگاه عمه خود را دیدم در نزد من نشسته و گریه می کند. «وَهِيَ تَقُولُ قَوْمِي نَمَضَى. مَا أَعْلَمُ مَا جَرَى عَلَيَّ الْبِنَاتِ وَأَخِيكَ الْعَلِيلُ». می فرمود: ای نور دیده؛ برخیز برویم به خیمه، نمی دانم چه بر سر دختران و زنان اسیر و برادر علیل تو آمده است. «فَقُلْتُ: يَا عَمَّتَاهُ هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ اسْتُرِّيَهَا رَأْسِي عَنْ أَعْيُنِ النَّظَارِ؟» پس سر خود را از روی خاک برداشتم و گفتم ای عمه هیچ جامه کهنه ای در نزد تو می باشد که سر خود را از نامحرمان بیوشانم؟ «فَقَالَتْ: يَا بِنْتَاهُ عَمَّتُكَ مِثْلِكَ». پس گفتم: ای دختر، عمه تو هم مثل تو سربرهنه است. «فَرَأَيْتُ رَأْسَهَا مَكْشُوفَةً وَ مَتْنَهَا قَدْ اسْوَدَّتْ مِنَ الضَّرْبِ». پس نگاه کردم دیدم که سر عمه خود زینب برهنه است و پشت مبارکش از ضرب تازیانه و کعب نیزه سیاه شده است. پس روانه خیمه ها شدیم، دیدیم که خیمه ها را غارت کرده اند و همه زنان و دختران را برهنه نموده اند. «وَ أَخِي مَكْبُوبٌ عَلَيَّ وَ جِهَةٌ». و برادرم امام زین العابدین علیه السلام بر رو در افتاده است. «وَلَا يُطِيقُ الْجُلُوسَ مِنْ كَثْرَةِ الْجُوعِ وَ الْأَسْقَامِ وَ الْعَطَشِ». و طاقت نشستن را ندارد از کثرت تشنگی و گرسنگی و بیماری. پس شروع

نمودیم بر او گریه می کردیم و او بر ما گریه می کرد. مؤلف گوید که: ظاهر این حدیث آن است که فاطمه صغری در کربلا بوده است و همچنین در حدیث، خطبه خواندن فاطمه صغری در کوفه نیز معلوم می شود و این خلاف آنچه در السنه و افواه مشهور است که فاطمه صغری در مدینه بود و علیل بود و شاید فاطمه نام از اولاد آن حضرت متعدد بوده اند مثل علی نام و علاوه ظاهر آن است که فاطمه، به مجردی که به هوش آمد و نظرش بر سر زینب خاتون افتاد دید برهنه است و بلافاصله دید که پشت مبارک زینب مجروح و سیاه شده است و چنانچه بعضی علما ذکر کرده اند، دو خبر است. یکی آن است که پیراهن آن مظلوم را نیز غارت کرده بودند که پشت مبارکش مثل سر منورش ظاهر شده بود و ظاهر عطف در حدیث، همین است وجه دوم آن که آن قدر کعب نیزه بر پشت منورش زده بودند که پیراهنش سوراخ شده بود و پشت او ظاهر شده بود. فاطمه نگاه کرد آن را برهنه دید و شاید این اقرب باشد و احتمال دیگر که به خاطر مؤلف میرسد آن است که: مراد از لفظ «متنها» در حدیث پوست سر آن مظلومه باشد به اعتبار آن که ضمیر آن راجع باشد به سر او به اعتبار کسب تأنیث یا آن که «متنه» به تذکیر ضمیر بوده باشد و کاتب غلط نوشته است. به هر تقدیر، مراد آن باشد که ظاهر سر آن مظلومه مکشوف بوده و موی آن ظاهر شده بود و مؤید او باطن آن که اصل زمین سر باشد از ضرب تازیانه بنی اُمیّه سیاه شده باشد و این وجه شاید که اقرب باشد. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.** مجلس هفدهم / غارت کردن و آتش زدن خیمه ها



پاورقی ها: -----

ص: ۲۹۸

## فصل هجدهم: حمله اعراب به ایران و اسیر شدن شهربانو

ص: ۲۹۹

فصل هجدهم: حمله اعراب به ایران و اسیر شدن شهربانو بدان که حدیث است که: عمر بن الخطاب لعنه الله علیه لشگری عظیم ترتیب داد بجهت تسخیر بلاد عجم، به روایتی هفتاد و سه هزار نفر بودند امیر آن لشکر چنانکه ملا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه (۱)، در شرح فقیه اشاره فرموده است، حضرت امام حسن علیه السلام بودند و آمدند به جنگ پادشاه عجم که یزدجرد بن شهریار بود بعد از مقاتله بسیار و گیر و دار بیشمار فتح با لشکر اسلام شد و پادشاه عجم را گرفته به قتل رسانیدند و به قولی گریخته در یکی از بلاد خراسان یکی از نوکرهای او را گرفته به طمع سلطنت به قتل رسانیدند به هر تقدیر، بعد از قتل و قمع اهل کفر دست به غارت خزائن دولت آن کافر و اسیر نمودن اهل حرم از زنان و دختران و کنیزان گشودند و ایشان را برداشته روانه مدینه طیبه شدند و از جمله آن اسیران شهر بانو بود که جهانشاه نام داشت وقتی که او را اسیر نمودند چهار صد کنیز با او بودند همه با لباس و معجر و مقنعه. هر منزلی که وارد می شد دورادور او را کنیزان، احاطه می کردند و از برای ایشان خیمه های علاحده بر پا می نمودند و کسی اصلاً اذیتی به ایشان نرسانید تا این

ص: ۳۰۰

که با عزت و احترام داخل مدینه شدند. پس وای بر بنی اُمیّه که زنان و دختران پیغمبر را با سر برهنه مثل اسیران روم و فرنگ با ذلت و خواری بر شتر برهنه سوار نموده و شهر به شهر و دیار به دیار می گردانیدند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: (۱) وقتی که دختر یزدجرد وارد مدینه شد همه دختران مدینه و زنان وجیبه به تماشای صورت عدیم المثال او حاضر شدند. «وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ». و از نور جمال او دیوارهای مسجد رسول روشن شد. عمر خواست که برقع از روی او بردارد و صورت او را نگاه کند. شهربانو صورت خود را پوشید و نگذاشت و به زبان فرس گفت که: اف بیروج بادا هرمز یعنی هرمز چنین روزی به خود گمان بر نبود. «فَإِنَّ ابْنَتَهُ أُسْرَتْ بِصَغَرٍ وَ نَظَرَ إِلَيْهَا الرَّجَالُ». چرا که در کوچکی اسیر کرده اند دختر او را و نامحرمان نظر به جانب دختر او می کنند.

عمر در غضب شد و گفت: «هَذِهِ الْعَجْمِيَّةُ تُشْمِتُنِي». این دختر عجمیه مرا فحش میدهد خواست او را اذیت کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مانع شد و فرمود که: سخن او را نفهمیدی؟ او چنین گفت. عمر خواست او را بفروشد. حضرت فرمود که: ای عمردد؛ فروختن دختران پادشاه جایز نیست اگر چه کافر باشد او را مخیر کن که هر یک از مسلمانان را که خواسته باشد اختیار نماید و از بابت سهم او حساب نما و به عقد او درآور و عمر قبول کرد. مؤلف گوید: سخن شهربانو در این مقام چه قدر شبیه است به کلام فاطمه مجلس هجدهم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت علیهم السلام

ص: ۳۰۱

نوعروس وقتی که میخواست شامی ملعون او را به کنیزی بگیرد، اگر در مجلس عمر، حضرت امیر علیه السلام بود که مانع می شد ولی در مجلس یزید کسی نبود. اگر شهربانو برقع بروی افکنده بود و چهارصد کنیز ماه روی دور او را احاطه کرده بودند فاطمه، دختر امام با سر برهنه و موی پریشان و ریسمان در گردن در مجلس عام ایستاده بود. اگر شهربانو را با عزت داشتند با وجود کفر پدرش که او پادشاه عجم است اما اهل بیت امام مظلوم که دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سید عالم بودند ایشان را سب می کردند و به این هم اکتفا نمی کردند بلکه ایشان را کعب نیزه و طپانچه بر سر و صورت می زدند و آن قدر، کعب نیزه بر پشت زینب زده بودند که پشت مبارکش مجروح شده بود چنانچه در فصل سابق گذشت و اگر عمر، فروختن شهربانو را به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت به طریقی که شهربانو مطلع نشد اما دختر امام مظلوم علیه السلام را در مجلس یزید خواستند به جبر بکشند و به کنیزی ببرند به نحوی که به گریه درآمد و استخوانهای آن عزیز کرده حسین به صدا درآمد و شروع کرد به ناله در مجلس یزید لعین. «وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ». گفت: ای یزید؛ این کنیز ماه روی را به من ببخش که خدمت مرا بکند. فاطمه می گوید: «فَارْتَعَدَتْ فَرَأَيْصِي وَظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لَهُمْ». و استخوانهای من به صدا درآمد و اعضای من شروع کرد به لرزیدن و من گمان کردم که این کار از برای ایشان جایز و ممکن است. «فَأَخَذَتْ بِثِيَابِ عَمَّتِي زَيْنَبَ». پس دامن عمه ام، زینب را گرفتم و شروع کردم به گریستن و گفتم: ای عمه؛ من هرگز کنیزی نکرده ام. من دختر پیغمبرم. پس زینب فرمود به شامی که: دروغ گفתי این از برای تو و

یزید هیچ کدام ممکن نخواهد شد. یزید ملعون در غضب شد و گفت: ای دختر علی؛ اگر خواسته باشم میتوانم. زینب فرمود که: نمی توانی مگر آن که از دین و ملت ما بیرون روی و دین دیگری اختیار نمایی. آن ملعون غضبش زیادت‌تر شد و گفت: با من معارضه و مقابله می کنی؟ پدر و برادر تو از دین خارج شدند. زینب فرمود: به دین جد و پدر و برادر من هدایت یافتی تو و پدر و جد تو اگر مسلمان باشی. آن ملعون گفت: «كَذِبْتَ يَا عِدُوَّةَ اللَّهِ». دروغ گفتی ای دشمن خدا. زینب فرمود: تو پادشاهی و فحش می‌دهی؟ آن ملعون حیا کرد و ساکت شد، باز دوباره شامی گفت: «هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ». (۱) گفت: بس کن خدا تو را به مرگ ناگهانی هلاک کند و در روایتی ام کلثوم فرمود به شامی: (۲) «يَالْكَعَجَ الرَّجَالَ قَطَعَ اللَّهُ لِسَانَكَ وَأَعْمَى عَيْنَيْكَ». ای حرامزاده بس کن خدا زبان تو را قطع کند و چشمهای تو را کور کند. «وَأَيُّسَ يَدَيْكَ وَجَعَلَ النَّارَ مَثْوَاكَ». و دستهای تو را خشک کند و جای تو را در آتش جهنم قرار دهد. «إِنَّ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَكُونُونَ خَدَمَةً لِأَوْلَادِ الْأَعْدَاءِ». هرگز اولاد پیغمبران، خدمتکار اولاد زنا نبوده اند، هنوز کلام آن مظلومه تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب فرمود و به آن بلاها مبتلا شد. پس حضرت امیر علیه السلام فرمودند: (۳) ای دختر؛ هرکس از مسلمانان را که خواسته باشی اختیار کنی راضی به تزویج او شو تا تو را به عقد او درآوریم. او سر خود را پیش انداخته جواب نمی گفت. سلمان فارسی می گوید: چون این خبر به اشراف مجلس هجدهم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت

ص: ۳۰۳

۱- . ارشاد: ۲ / ۱۲۱ احتجاج : ۳۱۰ اعلام الوری: ۲۵۴ روضه الواعظین: ۱۹۲ ذریعه النجاه: ۴۱۹

۲- . عوالم العلوم ۱۷ / ۴۳۷ - منتخب طریحی ۲ / ۴۷۲ - ذریعه النجاه / ۴۲۰

۳- . مناقب ۴ / ۴۸

و اعیان مدینه رسید همه با لباسهای فاخر و زینت تمام به امید این مطلب در مسجد جمع شدند. سلمان می گوید: بعد از اجتماع خلق از مهاجر و انصار شهربانو را طلبیدند به مسجد که هر کس را که خواسته باشد، اختیار نماید. چون شهربانو با نقاب بسته وارد شد نگاهی به آن قوم کرده و آهی کشید هیچ کس را قبول نکرد. سلمان گوید: دیدم اشک از گوشه های چشمش جاری شد و گفت: ای سلمان؛ من محبوب خود را ندیدم. گفتم: محبوب تو کیست؟ گفت: «هُوَ النُّورُ السَّاطِعُ وَالشَّهَابُ اللَّامِعُ». گفتم: از این واضح تر بگو. گفت: سید عالم و مظلوم بنی آدم ابی عبدالله الحسین . گفتم: حسین را از کجا شناختی و اسم او را چگونه دانستی؟ گفت: ای سلمان؛ من حکایتی دارم. گفتم چیست؟ گفت: در وقتی که در دیار عجم بودم شبی در خواب دیدم که یک زن نورانی با جمعی از خواتین کرام به نزد من آمدند و گفتند: سعادت دنیا و آخرت رو به تو آورده است. گفتم: شما کیستید؟ گفت: این زن نورانی، حضرت فاطمه زهرا است، دختر پیغمبر آخرالزمان و این خواتین عظام یکی خدیجه کبری و دیگری حوا، مادر آدمیان و مریم، مادر عیسی و دیگری آسیه، زن فرعون و کلثوم، خواهر موسیاند، آمده اند که تو را خطبه نمایند بجهت سید و بهتر اولاد آدم پسر پیغمبر آخرالزمان. گفتم: اسم او چیست؟ گفت: حسین. چون نام مبارک او را شنیدم محبت او در دل من قرار گرفت و من راضی شدم و دین اسلام را بر من عرضه کردند من قبول کردم و مسلمان شدم. شبی دیگر در عالم رویا دیدم هودجی از نور، از آسمان فرود آمد و سه مرد نورانی در آن هودج بر کرسیهای نور نشسته اند و مردمانی چند در پای کرسیهای ایشان نشسته اند و ملائکه بسیار در حضور ایشان ایستاده بودند از یکی پرسیدم که این سه بزرگوار که بر کرسی نشسته اند کیانند و چه نام دارند؟ ملکی گفت: یکی

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دیگری علی مرتضی علیه السلام و سومی پسر ایشان امام حسین علیه السلام است و این جماعت که در پای کرسی نشسته اند آدم صفی الله و نوح و ابراهیم و موسی و عیسیانند که آمده اند تو را به عقد امام مظلوم در آورند پس از من اذن گرفتند و خطبه عربی خواندند و مرا به عقد امام مظلوم در آوردند و من از این شوق از آن خواب بیدار شدم و از آن شب تا حال در فراغ او گریانم و چون وارد مسجد شدم او را ندیدم برگشتم. سلمان می گوید: من گفتم: برگرد که امام حسین در این مجلس حاضر است. اما امام حسین در گوشه مسجد نشسته بود و سر خود را در ردا فرو برده همین که سر خود را بلند کرد شهربانو او را شناخت، گریه کنان آمد دست خود را بر سر محبوب گذاشت و آهسته عرض کرد که: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». حضرت در جواب فرمود: «عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». مؤلف گوید: شهربانو با عزت دست بر آن سر منور گذاشت. پس وای بر بنی امیه که گاهی آن سر را به درخت خرما آویختند و گاهی در کوفه سنگ بر آن میزدند و گاهی در مجلس عبیدالله بن زیاد کافر و یزید عنید چوب خیزران بر آن اشاره کردند و گاهی در کربلا در زیر سم ستوران پامال کردند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که: چه کسی را ولی و صاحب اختیار خود می کنی که عقد تو را ببندد؟ عرض کرد: شما را. پس حضرت فرمود به حذیفه ابن الیمان که خطبه بخواند. پس حذیفه خطبه خواند و حضرت او را به عقد امام حسین علیه السلام به حسب ظاهر در آورد پس فرمود: چه نام داری؟ عرض کرد جهان شاه. فرمود: این اسم خالق اعظم است. ما تو را شهربانو مینامیم. پس به امام حسین علیه السلام فرمود:

«وَلَيْدَنَّ لِمَكَ مِنْهَا خَيْرٌ أَهْلِ الْأَعْرَضِ». هر آینه متولد می شود از برای تو از این دختر، کسی که بهتر از تمام اهل زمین مجلس هجدهم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت



باشد. و آن امام، زین العابدین علیه السلام است و آن حضرت را ابن الخیرتین مینامند. «خَيْرَهُ اللَّهُ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ» (۱). یعنی پسر دو بزرگ، یکی از عرب که هاشم به عبدمناف می باشد و یکی از عجم که کسری باشد. چنانچه ابوالاسود دوئلی در وصف آن حضرت گفته:

وَإِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كَسْرِي وَ هَاشِمٍ

لَأَكْرَمُ مَنْ نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ

بدرستی که پسر متولد شده است از دو بزرگ، که یکی هاشم و دیگری کسری باشد. هر آینه سزاوار است که بر او تعویذ آویخته شود از جهت حفظ او. ای وای بر بنی اُمیّه که به عوض تعویذ، زنجیرها بر بازوی مبارکش بستند و غل جامعه بر گردن مبارکش گذاشتند و پای مبارکش را که محل سجده گاه قدسیان و ساکنین ملاء اعلی بود در زیر شکم شتر بسته بودند به نحوی که اگر قوت امامت، او را حفظ نکردی البته پاهای شریفش از هم گسیخته بود. چنانکه نقل شده است که: به قدر کلفتی کاغذ فرجه نداشت و پاهای مجروح شده بود و آن بزرگوار را با این حال در شهرها و بازارها مثل غلام اسیر می گردانیدند.

مروی است که از آن جناب سؤال کردند که: مصیبت شما در کربلا- زیادتر و شدیدتر بود یا در شام؟ حضرت سه مرتبه فرمودند: شام شام شام، بجهت آن که وقتی که به دروازه شام رسیدم نظر کردم دیدم از یک طرف، سرهای بریده را بر سر نیزه ها نصب نموده اند و از طرف دیگر عمه ها و خواهرهای خود را که با سر برهنه بر شترها سوار نموده اند و از طرف دیگر، بازارهای شام را زینت کرده بودند و خلق شام از خانه ها بیرون آمده بودند به عزم تماشای اهل بیت اسیر و سرهای بریده و از یک طرف علمهای بسیار برپا نموده بودند و صدای تکبیر و

ص: ۳۰۶

تهلیل بلند کرده بودند و در زیر آن علمها ساز و دف انداختند و مبارک باد و شادی می کردند. پس در این اثنا هاتفی می گفت:

جَاؤُوا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ

مُتَرَمِّلاً بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً

و يُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ وَ إِنَّمَا

قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ (۱)

یعنی سر مبارک تو را می آوردند ای پسر دختر پیغمبر در حالتی که به خون آغشته اند و تکبیر و تهلیل می گویند و به جهت کشتن تو خوشحالی می کنند و حال آن که به جهت کشتن تو تکبیر و تهلیل را کشته اند. چون آن حضرت، این احوال را مشاهده فرمود آهی کشید و گریست و فرمود:

أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقٍ كَأَنِّي

مِنَ الزَّنَجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصْرٌ

وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ

وَ شَيْخِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَيْرٌ

مرا در قید و زنجیر کرده اند در حالت ذلت و خواری وارد شام می کنند مثل غلام زنجیری که بی آقا و بیصاحب بوده باشد و حال آن که جد من پیغمبر خداست و شیخ من امیرالمؤمنین وزیر و خلیفه پیغمبر است.

فِي أَيْتٍ لَمْ أَنْظُرْ (۲) دِمَشْقَ وَلَمْ أَكُنْ (۳)

يَزِيدُ يِرَانِي فِي الْقَيْودِ (۴) أَسِيرٌ (۵)

پس ای کاش من هرگز شام را نمی دیدم و هرگز یزید ملعون مرا نمی دید که در غل و زنجیر اسیر او شده ام. شیعیان؛ متوجه شوید ببینید که امام سجاد علیه السلام چه حال داشت و چقدر کار بر آن مظلوم تنگ شده بود که این نوع سخنها از زبان مبارکش جاری می شد چه حالی با آن کثرت صبر و ترک جزع و علم امامت و از این شدیدتر که قلوب شیعیان را کباب می کند آن است که همین که اهل بیت به دروازه شام رسیدند امام مظلوم فرمود که: ما را سه ساعت به در آن دروازه نگاه داشتند (۶) که اذن از یزید بگیرند و بعد بگذارند که داخل شویم و حال آن که یهودی و نصرانی مجلس هجدهم / وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت

- 
- ١- . المناقب ٤ / ١١٧ - ذريعه النجاه / ٣٨٣ - لهوف / ١٧٥ - روضه الواعظين ١٩٥
  - ٢- . «لم ادخل» خ.ل
  - ٣- . «لم يكن» خ.ل
  - ٤- . «البلاد» خ.ل
  - ٥- . ذريعه النجاه / ٣٨٥
  - ٦- . ذريعه النجاه / ٣٩٢

بیاذن، داخل می شدند و به این سبب آن را دروازه ساعات نامیدند والا سابق دروازه حلب می گفتند و از آن صعب تر آن که حضرت فرمود: اول صبحی بود که ما را وارد شام نمودند و قریب به غروب بود که این عیال برهنه و اسیران گرسنه را به در خانه یزید لعین رسانیدند و در این مدت، ایشان را در کوچه ها و بازارهای شام می گردانیدند و از این عظیم تر آن که در مقتل ابو مخنف نوشته است بعد از آن که سر مطهر جناب سیدالشهداء علیه السلام را وارد شام نمودند شهرروزی می گوید که: آن سر را بر نیزه بلندی نصب کرده بودند چون به محاذی قصری رسیدند که پنج زن در آن ساکن بودند و در میان آنها زنی بود که از پیری، پشت او خمیده شده بود. «فَوَثِيَّتِ الْعَجُوزَةُ وَ أَخَذَتْ حَجْرًا وَ ضَرَبَتْ بِهِ عَلَى وَجْهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۱).

آه آه آن ملعونه برخاست و سنگی برداشت بر صورت منور امام علیه السلام زد. و در روایتی آن سر منور بر زمین افتاد و صدای گریه زنان و طفلان بلند شد. پس ام کلثوم فرمود: خدایا! آن قصر را خراب کن و اهلش را هلاک نما. هنوز دعای آن مظلوم تمام نشده بود که آن قصر خراب شد و اهلش هلاک شدند با جمع کثیری از خلق. «جَمَعَهُمُ اللَّهُ فِي الْجَحِيمِ وَ أَذَاقَهُمُ الْجَحِيمِ».

ص: ۳۰۸

---

۱- ذریعه النجاه / ۳۸۶ - در عوالم العلوم ۱۱ / ۹۷۴ ح ۲ این قضیه را به حضرت زینب علیها السلام نسبت داده اند.

مجلس هجدهم / وداع امام حسين عليه السلام باهل بيت

ص: ٣٠٩



## فصل نوزدهم: جریان اهل بیت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

ص: ۳۱۱

فصل نوزدهم: جریان اهل بیت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بدان که عالم جلیل ثقه المولی المعظم محمد بن علی، عمّ مؤلف، اعلی الله مقامه و رفع الله درجه از بعضی کتب مرآئی عربی از ابو مخنف روایت کرده است که: چون جناب امام حسین علیه السلام را شهید کردند ملاعین دغا و بیشرمان بیحیا دست به غارت اموال و اسباب اهل بیت طاهرات و تاراج خیمه ها و سرادقات فرزند سید کاینات صلی الله علیه و آله گشادند و شروع کردند به اسیر کردن و برهنه نمودن زنان حرم محترم آن امام و دستگیر نمودن دختران از سید انام. «فَفَرَّتِ الْبَنَاتُ عَلٰی وَجْهِهَا مِنْ غَيْرِ سِتْرٍ وَ لَا حِجَابٍ». پس دختران، از ترس ظالمان فرار کرده از خیمه ها بیرون آمدند بیبرده و حجاب رو به بیابانها نهادند. «نَادِبَاتٍ صَائِحَاتٍ بِاَكِيَاتٍ». ندبه کنان و صیحه زنان و گریه کنان می نالیدند و یکی می گفت: وا اباه؛ و یکی می گفت: «وا اخاه»؛ و یکی می گفت: «وا حسیناه»؛ یکی می گفت: «واجده». و آن حضرت را خواهری بود آدمی نام دختر ساعدیه و او دختری بود از



چشم، نابینا و از گوش بینوا همین که آمدند خواستند او را برهنه نمایند شروع به گریه نمود و ناله و فریاد می کرد و ندبه می نمود که: «وَأَبَاهُ، وَ أَخَاهُ وَ أَحْسَدَ بِنَاهُ، يَا رَبِّعَ الْأَعْرَامِ لِ وَ الْأَيْتَامِ يَا أَبَاهُ يَا عَلِيُّ». به داد ما غریبان برس ای برادر ای حسین ای شوهر بیوه زنان و ای پدر یتیمان به فریاد ما برس. «وَ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِيْنَ وَ يَا ثِمَالَ الْبَاقِيْنَ». ای یادگار رفتگان و گذشتگان و ای پناه بازماندگان و ای فرزند سید المرسلین و ای نور چشم سید اولین و آخرین. بعد از آن ندا کرد و گفت: «أَيَا قَوْمُ هَلْ فِيكُمْ رَجُلٌ قُرَشِيٌّ مَنْ فِي جَسَدِهِ شَعْرَةٌ مِنَ الْأَسَدِ لِام؟» ای قوم؛ آیا در میان شما کسی هست که در بدن او یک تار مویی از اسلام باشد؟ هیچ کس او را جواب نداد. «فَصَاحَتْ ثَانِيَةً: أَيَا قَوْمُ هَلْ فِيكُمْ رَجُلٌ قُرَشِيٌّ». پس دفعه دوم فریاد کرد که آیا در میان شما هیچ مرد قریشی هست. پس زجر بن قیس آواز او را شنید پیش آمد گفت: «مَا تُرِيدُ بِهَا أَنَا قُرَشِيٌّ وَ مَا حَاجَتُكَ؟» چه میخواهی اینک من آن قریشیم. چیست حاجت تو؟ «قَالَتْ: لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ وَ أُرِيدُ قَضَاءَهَا». گفت: مرا حاجتی است و میخواهم برآورده شود. «قَالَ: قَوْلِي مَا تُرِيدِينَ يَا عَمِّيَا!!» گفت: بگو آنچه میخواهی ای نابینا. گفت: «أُرِيدُ مِنَ اللَّهِ أَنْ تُوصِلَنِي إِلَى جَسَدِ أَخِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام». می خواهم از خدا که مرا برسانی بر سر جسد حسین برادر بزرگوار خود. مجلس نوزدهم / جریان اهل بیت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

«لَا تُنِي عَمِيَا لَا أَهْتَدِي إِلَى الطَّرِيقِ». چرا که من نایبنایم و راه را بلد نیستم. پس آن لعین گفت: من تو را به او می‌رسانم لکن چه می‌خواهی از این معنی و حال آن که تو زنی می‌باشی نایبنا. گفت: ای زجر، برادرم، حسین مرا بسیار دوست می‌داشت و سفارش مرا به اهل بیت و دختران و خواهران خود می‌فرمود که: مرا احسان و اکرام کنند و مرا در میان خواهران از همه بیشتر اکرام می‌فرمود.

«وَ كَانَ كَمَلٌ يَوْمَ يَشُكُّنِي وَيُقَبِّلُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». و هر روز می‌آمد مرا می‌بویید و میان دو چشم مرا سه دفعه می‌بوسید. «إِنِّي أُرِيدُ أَنْزَوِّدُ مِنْهُ وَأَقْبِلُ مِنْحَرَهُ وَأُدْعُهُ قَبِيلَ الرَّحِيلِ وَقَبِيلَ الْمَوْتِ». و من می‌خواهم که از دیدار او توشه بردارم و گلوی او را که مانند شتر قربانی کرده اند ببوسم و او را وداع کنم پیش از کوچ کردن و مردن. آن لعین دست او را گرفته، آورد تا بر سر جسد مطهر حسین علیه السلام. «وَهُوَ جُثَّةٌ بِلَا رَأْسٍ وَلَا حَرَكَهٍ وَلَا أَنْفَاسٍ». در حالتی که او جثه ای بود بی سر و بی حرکت و بینفس بر خاک افتاده. گفت: ای نایبنا؛ این برادر توست. راوی گوید که: این دختر نایبنا در نزد جسد برادر خود نشست. «وَ مَدَّتْ يَدَهَا عَلَى مِنْحَرِهَا (ه!) الشَّرِيفِ». و دست خود را بر گلوی برادر خود کشید و به صدای بلند صیحه کشید که: «جُعِلَتْ فِدَاكَ مَالِي أَرَاكَ جُثَّةً مِنْ غَيْرِ رَأْسٍ؟ ای برادر فدای تو شوم چه شده است که تو را جثه بی سر در خاک و خون افتاده می‌بینم. «وَأَخَاهُ أَمَا تَنْظُرُ إِلَيَّ وَ إِلَى أَخَوَاتِي وَ عَمَاتِي وَ بَنَاتِ أَخِي سَلْبُوهُنَّ الْأَعْدَاءُ».

ای برادر؛ نظر نمی کنی به سوی من و به سوی خواهران و خاله ها و عمه ها و دختران برادر من که دشمنان، ایشان را برهنه کرده اند و چادر و لباس ایشان را ربوده اند.

«صَارَتْ خَلْفَكَ هَائِمَاتٌ». و بعد از کشتن تو حیران و سرگردانند، برادر؛ چه کسی متکفل احوال فرزند علیل تو زین العابدین خواهد شد؟ ای برادر؛ که رعایت حال خواهران و عمه های مرا خواهد کرد که بعد از کشتن تو به جور زمان گرفتار شده اند. «يَا أَخَاهُ وَمَنْ لِأَخْتِكَ الْعَمِيَاءُ يُدَلِّلُهَا عَلَى الطَّرِيقِ إِذَا تَاهَتْ». ای برادر؛ که از برای خواهر نابینای تو خواهد بود که عصای او را گرفته دلالت کند هر گاه راه را گم کند. «وَامِحْنَتَاهُ وَأَقْلَلَهُ حِيلَتَاهُ كَيْفَ لِي بِرُكُوبِ الْجَمَلِ وَأَنَا عَمِيَاءٌ وَصَيْمَاءٌ». چگونه من نابینا بی چشم و گوش سوار شتر شوم. «يَا أَخَاهُ مَنْ فَضَّ رَأْسَكَ الشَّرِيفَ؟ فَأَيْنَ رَأْسُكَ يَا أَخِي حَتَّى أَشُمَّهُ؟» ای برادر سر مبارک تو را که از بدن جدا کرد کجاست سرت تا ببوسم و ببویم «يَا أَخِي مَا عَلِمْتُ أَنَّ الزَّمَانَ يُمِيتُكَ قَبْلِي». ای برادر ندانستم که زمانه تو را پیش از من می برد و می میراند. روح من فدای روح تو باد و جان من فدای جان تو باد ای فرزند محمد مصطفی و ای نور چشم علی مرتضی و ای سرور سینه فاطمه زهرا. «فَأَيْنَ عَنْكَ أَبُوكَ الْحَيْدَرُ الْكَرَّارُ؟» کجاست پدر بزرگوارت حیدر کرار و شیر پروردگار؟ کجاست برادرت امام حسن مجتبی؟ «أَيْنَ اللُّيُوثُ الْهَاشِمِيَّةُ؟» کجایند شجاعان بنی هاشم؟ «وَأَيْنَ عَنْكَ مُسْلِمٌ وَعَقِيلٌ وَأَيْنَ أَبْطَالُ بَنِي هَاشِمٍ حَتَّى يَرَوْنَ مَا جَرَى بَوْلَمِدِهِمْ؟» مجلس نوزدهم / جریان اهل بیت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

کجایند دلیران و شجاعان بنی هاشم که ببینند فرزند ایشان را چه روی داد که هرچند تو را صدا می زنم جواب مرا نمی دهی. «یا اخی مَنْ وَصَّيْتَهُ فِينَا مِنْ بَعْدِكَ وَ مَنْ يَكُنْ كَافِلًا غَيْرَكَ»؟ ای برادر؛ چه کسی را وصی خود گردانیدی در میان ما بعد از خود و چه کسی متکفل امور ما خواهد شد غیر از تو؟ خدا مکافات دهد بنی امیه را بر یتیمی و بینوایی من. «یا اَخَاهُ لَيْتَ الْمَوْتُ اَعْيَدَ مِنِّي الْحَيَاةَ». ای برادر؛ کاش مرگ، حیات مرا معدوم می ساخت. بعد از این سخن، فریادی زد و ناله عظیمی کرد و می گفت:

اَسَأْتُ بِقَوْمٍ اَسَّسُوا كُلَّ رَحْمَةٍ

وَ اَسْرَزْتُ قَوْمًا اَبْدَعُوا كُلَّ بَدْعَةٍ

ای برادر؛ کشته شدی و رفتی و به ماتم خود نشانیدی قومی را که مؤسس هر رحمتی و باعث هر نعمتی می باشند و خوشحال نمودی جمعی را که صاحب هر بدعت و ظلم و ضلالتی می باشند.

وَ اَبْكَيْتَ عَمْدًا عَيْنَ آلِ مُحَمَّدٍ

وَ اَضْحَكْتَ جَهْلًا سِنَّ آلِ اُمِّيَّةِ

و گریانیدی چشمهای آل محمد را و خندانیدی و شادمان گردانیدی بنی امیه را.

بِرُوحِي الَّذِي اَضْحَى بِعَرَضِهِ كَرْبَلَا

طَرِيحًا جَرِيحًا يَا كَشَابٍ وَ غُصَّهٍ

جان من فدای تو باد ای برادر؛ که در صحرای کربلا با بدن مجروح و دل محزون و غمگین افتاده ای.

وَ اَنْصَارُهُ صَرَعى لَدَيْهِ وَ اَلَهُ

سَبَايَا عَرَايَا فِي مَلَاعِينِ كَفْرِهِ

انصار و یاوران تو کشته بر دور نعل تو بر خاکِ هلاک افتاده اند و آل اطهار و اهل بیت نبوت در دست دشمنان اسیر و در میان قوم لعین بیدین برهنه و دستگیرند.

أَنْ يُسَاقُونَ عَنفًا بَيْنَ صَرَخِي وَ ثَاكِلِي

إِلَى ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ شَرِّ الْبَرِيَّةِ

و ایشان را به عنف می کشند، فریاد می زدند و از فقدان فرزندان خود بسوز دل می گریستند و می نالیدند. راوی میگوید که: چون از شعر خواندن فارغ شد. «صَاحَتْ بِعَالِي صَوْتِهَا وَ أَلَقَتْ رُوحَهَا عَلَى جَسَدِ أَخِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ». به صدای بلند صیحه زد و خود را بر روی جسد برادر انداخت. «وَ اخْتَضَّ لَمْتَهُ طَوِيلًا فُغْشِيَّ عَلَيَّهَا سَاعَةً». و مدت طولانی او را در بغل گرفت و ساعتی بیهوش شد و به هوش آمد. به صدای بلند ندا می کرد که: «وَاعْلِيَاهُ وَأُمَحْمَدَاهُ وَ أَخَاهُ وَ الْحُسَيْنِيَّ نَاهُ وَ أَقْلَهُ نَاصِرَاهُ. فَلَطَمْتُ عَلَى وَجْهِهَا وَ حَثَّتِ التُّرَابَ عَلَى رَأْسِهَا وَ بَكَتُ بُكَاءً عَظِيمًا». پس طپانچه بر صورت خود زد و خاک بر سر ریخت و گریه عظیمی کرد. «فَمَا تَرَى نَفْسِيهَا إِلَّا وَهِيَ بِصِيرَةٍ يَأْذِنُ اللَّهُ تَعَالَى أَحْسَنَ مَا تَكُونُ مِنَ النَّسَاءِ». پس ندید خود را مگر بینا به اذن حق تعالی نیکوتر از زنان. «فَرَأَتْ أَخَاهَا مَطْرُوحًا وَ زَجْرِبِينَ فَنَيْسَ وَ أَقْفَا عَلَى رَأْسِهَا». پس دید برادر خود را بر خاک افتاده و زجر بن قیس بر سر او ایستاده و نیزه بر دست داشت و سر آن حضرت را بر آن نیزه کرد. پس گفت: آیا از خدا نمی ترسی؟ و از جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله شرم نداری؟ و خوف نمی کنی که بر سر نیزه کرده ای سری را که بر سینه زهرا جای داشت و صاحب آن مدتها در طاعت حق تعالی تواضع کرد در عبادت الهی خم گشته بعد از آن صدای خود را به گریه و ناله بلند کرد و می گفت: داد از غریبی، داد از بی یآوری، داد از تنهایی، داد از سرگردانی پس شروع نمود به گفتن این اشعار:

لَا يَسْتَفِي الْقَلْبُ مِنْ لَطْمٍ وَ مِنْ شَجْنٍ

وَ مِنْ نَحِيبٍ وَ مِنْ نُوحٍ وَ مِنْ حُزْنٍ

مجلس نوزدهم / جریان اهل بیت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

هرچند بر صورت خود می زخم و هرچند نوحه و ناله می کنم و هرچند حزن و اندوه میخورم دلم تسلی نمی شود و از حزن و اندوه خالی نمی شود.

فَلَوْ رَأَيْتُ الَّذِي فِينَا الْعِدَى صَنَعَتْ

رَأَيْتُ مَا يُحْرِقُ الْأَشْيَاءَ فِي الْبَدَنِ

ای برادر؛ اگر ببینی که دشمنان، با ما چه کردند، هر آینه می بینی چیزی را که دل مبارکت را بسوزاند. (۱) «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ص: ۳۱۸



فصل بیستم: در بیان عدد اولاد امام مظلوم علیه السلام در بیان عدد اولاد امام مظلوم، سیدالشهداء علیه السلام ما بین علما خلاف است بجهت اختلاف اخبار و تواریخ. در کتاب ارشاد دیلمی و طبری، اولاد آن حضرت را شش نفر ذکر کرده اند. (۱) علی اکبر که امام زین العابدین علیه السلام باشد که مادر او شهربانو است دختر کسری یزدجرد بن شهریار. علی اصغر که شهید شد، مادر او لیلی بنت ابی مره بن عروه ثقفیه است. و جعفر بن الحسین علیه السلام که در حیات امام وفات نمود و عبدالله که در روز عاشورا به تیر جفا در دامن امام شهید شد و سکینه که مادر این دو، رباب بنت امرء القیس بود و فاطمه بنت الحسین و مادر او ام اسحق بن طلحه بن عبدالله تمیمیه بود. در کتاب مناقب ابن شهر آشوب (۲) اولاد شریف آن حضرت را نه نفر ذکر کرده است. علی اکبر شهید که مادرش ام بره دختر عروه بن مسعود ثقفی است و علی اوسط که حضرت امام زین العابدین است و علی اصغر که این دو نفر از شهربانو هستند و محمد و عبدالله شهید رضیع که مادر ایشان دختر زن امام حسن است

ص: ۳۲۰

---

۱- . بحار الأنوار ۴۵ / ۳۲۹ ح ۱ باب ۴۸ - عوالم العلوم: ۱۷ / ۳۳۱

۲- . بحار الأنوار: ۴۵ / ۳۳۰ ح ۴ باب ۴۸



و جعفر و مادر او قصابیه است و این شش پسر بود و سه دختر سکینه و فاطمه و زینب. در کتاب کشف الغمه (۱) از کمال الدین بن طلحه روایت کرده است که: اولاد شریف آن حضرت، ده نفر بودند. شش پسر و چهار دختر، علی اکبر شهید و علی الأوسط و هو سید العابدین و محمد و عبدالله و جعفر و علی اصغر در دامن پدر شهید شد و عبدالله که آن هم شهید شد و جعفر در حیات امام بی اولاد وفات یافت، نسل امام از علی اوسط است. اما دختر امام، سکینه و فاطمه و زینب است و چهارمی را ذکر نکرده اند، بعضی رقیه گفته اند، بعضی عاتکه. چنانچه از مقتل ابو مخنف ظاهر می شود و بعضی دو علی ذکر کرده اند، علی اکبر و آن را شهید دانسته اند و علی اصغر فهمیده اند و لکن صحیح آن است که در بحار گفته است که: علی. از اولاد امام سه نفر بودند: علی اکبر و هو الشهید و علی الاوسط و هو زین العابدین و سیدالراکعین و علی اصغر و او نیز شهید شد و ظاهر او غیر از عبدالله رضیع است و اگرچه بعضی او را با عبدالله یکی دانسته اند و اصح نزد مؤلف آن است که: سه علی بوده اند علی اکبر و آن امام زین العابدین است و از عمر شریف آن حضرت، در وقت شهادت امام مظلوم بیست و چهار سال گذشته بود و امام محمد باقر علیه السلام در آن وقت سه ساله بود و به روایتی چهار ساله بود و علی اوسط و آن هیجده ساله بود و به روایتی هفده ساله و شهید شد و قبر شریف او متصل است به قبر منور امام مظلوم علیه السلام و علی اصغر شش ماه از عمر او گذشته بود و به تیر جفا شهید شد و به مقتضای عقل و نقل نسل امام مقدم است بر سایر اولاد امام مگر آن که حضرت کاظم علیه السلام تولد ایشان بعد از اسماعیل شد. «وَ كَانَ لِلَّهِ الْبَدَا فِي شَأْنِهِ وَ هُوَ الْقَائِمُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ». خلاصه: در عدد اولاد آن امام مظلوم اختلاف است و ضبط درست آن از مجلس بیستم / در بیان عدد اولاد امام مظلوم علیه السلام

ص: ۳۲۱

احادیث نمی شود. و در کتاب عوالم العلوم (۱) و بعضی کتب دیگر روایت نموده است که در میان اسیران، دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام باقی مانده بود و اسم او بنا بر قولی رقیه بود و از عمر شریفش سه سال گذشته بود و آن حضرت بسیار او را دوست میداشت و آن دخترک بعد از شهادت پدرش در شب و روز بسیار گریه می کرد که از گریه او دل اهل بیت مجروح می شد و دائما از اهل بیت سؤال می کرد که: پدر من کجا رفت؟ و چرا از من دوری نمود؟ اهل بیت در جوابش می گفتند که: پدرت در سفر رفته. و با وجود این آرام نمی گرفت و به وعده آنها تسکین به هم نمی رسانید و شب و روز در خرابه شام از فراق امام میگریست تا این که شبی از شبها در عالم رؤیا پدرش را دید و گلایه درد اسیری و مفارقت مهجوری را به پدر خود می کرد که ناگاه از خواب بیدار شد، پدر را ندید. ناله و فریاد کرد. اهل بیت دور او جمع شدند و آن یتیم را برداشتند و در دامن خود نشانیدند و او را بیدار و متنبه ساختند و سبب گریه را از او سؤال کردند. گفت: ای اهل بیت؛ حال، پدرم از سفر آمده بود و من در دامن باب خود بودم نمی گوئید دیگر به کجا رفت؟ «قَالَتْ: ایتونی بوالدی وَ قُرَّةَ عَیْنِی». گفت پدر مرا بیاورید و نور چشم مرا به من نشان دهید. اهل بیت، هرچه خواستند او را تسلی دهند: «إِزْدَادَتْ حُزْنَنا وَ بُكَاءً». گریه و ناله او زیاده می شد. پس، از شدت گریه او اهل بیت همه به گریه درآمدند و مصیبت ایشان تازه شد و صداها به ناله و گریه بلند کردند. «وَلَطَمُوا الحُدُودَ وَ حَثُّوا عَلَی رُؤُوسِهِمُ التُّرابَ وَ نَشَرُوا الشُّعُورَ وَ قَامَ الصِّیَاحُ». طپانچه بر صورت خود زدند و خاک آن خرابه را بر سر خود ریختند و موهای

ص: ۳۲۲

---

۱- ذریعه النجاه ص ۴۵۰ - معالی السبطين ۲ / ۱۶۱ - ترجمه نفس المهموم ص ۵۸۴ - منتخب طریحی ۱ / ۱۳۶

خود را پریشان کردند و صدای صیحه ایشان به گوش نحس یزید ملعون رسید. پرسید: چه خبر است؟ گفتند: دختر کوچکی از حسین باقی مانده و پدر خود را در خواب دیده و حال بیدار شده او را نمی بیند و از اهل بیت، پدر را میطلبد و در فراق پدر گریه می کند و اشک حسرت از دیده می بارد و اهل بیت، بجهت گریه آن یتیم به گریه درآمدند. پس آن ملعون همین که این را شنید گفت: «ارْفَعُوا رَأْسَ أَبِيهَا وَ حُطُّوهُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ تَسَلَّمِي بِهِ». اینک سر پدر او را ببرید و در نزد او بر زمین بگذارید تا نگاه کند به سوی او و تسلی به هم رسانند. پس یکی از خادمان آن ملعون، سر منور را برداشته در طبقی گذاشته مندیلی بر روی آن کشیده آورد به نزد آن یتیم گذاشت. آن طفل گفت: که این چه چیز است که در نزد من گذاشته ای؟ من پدر را از شما میخواهم شما طعام می آورید؟ گفتند: پدر مظلومت در این جا است. چون مندیل را دور کرد، آه آه، سر بریده ای را دید که در آن گذاشته اند و لبهای او از عطش خشکیده است. آن یتیم پرسید: «ما هَذَا الرَّأْسُ؟» این سر کیست؟ گفتند: «هَذَا رَأْسُ أَبِيكَ». پس آن یتیم آهی کشید و آن سر مبارک را برداشت و بر سینه خود چسبانید و می گفت:

«يَا أَبَتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي خَضَّ بِكَ بِدِمَائِكَ». ای پدر جان؛ چه کسی تو را آغشته به خون کرده و صورت منور تو را غرق خون ساخته است؟ «يَا أَبَتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَيْكَ؟» ای پدر جان کدام ظالم بی رحم رگهای گردنت را بریده است؟ «يَا أَبَتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي أَيَّتَمَّنِي عَلَى صِغَرِ سِنِّي؟» مجلس بیستم / در بیان عدد اولاد امام مظلوم علیه السلام

ای پدر جان؛ کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرده است؟ «یا أَبَتَاهُ مَنْ لِيَتِيمَهُ حَتَّى تَكْبُرَهُ»؟ ای پدر جان؛ کی متکفل یتیم تو می شود تا بزرگ شود؟ «یا أَبَتَاهُ مَنْ لِلنِّسَاءِ الْحَاسِرَاتِ»؟ ای پدر جان چه کسی به فریاد این زنان سربرهنه میرسد؟ «یا أَبَتَاهُ مَنْ لِلْأَرْامِلِ الْمُسَيَّبَاتِ»؟ ای پدر جان؛ چه کسی دادرسی از این زنان بیوه و اسیر می کند؟ «یا أَبَتَاهُ مَنْ لِلْعُيُونِ الْبَاكِاتِ»؟ ای پدر جان؛ چه کسی نظر مرحمتی به سوی این چشمهای گریان ما می کند که شب و روز در فراق تو گریان است؟ «یا أَبَتَاهُ مَنْ لِلضَّابِعَاتِ الْغَرِيْبَاتِ». ای پدر جان؛ چه کسی متوجه این زنان بیصاحب غریب خواهد شد؟ «یا أَبَتَاهُ مَنْ لِلشُّعُورِ الْمَنشُورَاتِ»؟ ای پدر جان؛ که از برای این موهای پریشان خواهد بود؟ «یا أَبَتَاهُ مَنْ بَعْدَكَ؟ وَآخِيَّتَاهُ». ای پدر جان؛ بعد از تو که متوجه یتیمهای تو خواهد شد؟ داد از ناامیدی. «یا أَبَتَاهُ مَنْ بَعْدَكَ وَأَغْرَبَتَاهُ». ای پدر جان؛ بعد از تو ما کسی را نداریم. داد از غریبی و بیکی. «یا أَبَتَاهُ لِيَتَنِي كُنْتُ لَكَ الْفِدَاءُ». ای پدر؛ کاش من فدای تو شده و به عوض تو مرا کشته بودند. «یا أَبَتَاهُ لِيَتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءُ». ای پدر جان؛ کاشکی من پیش از این روز، کور شده بودم و تو را به این حال ندیده بودم.

«يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي وَسَيِدْتُ الثَّرَى وَلَا أَرَى شَيْئَكَ مُخَضَّبًا بِالِدَّمَاءِ». ای پدر جان؛ کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد. بعد آن یتیم بی پدر، دهان خود را بر دهان خشکیده پدرش گذاشته و آنقدر گریست که غش کرد. «فَلَمَّا حَزَّ كُوهَا إِذَا هِيَ قَدْ فَارَقَتْ رُوحَهَا الدُّنْيَا». همین که حرکت دادند اهل بیت او را دیدند که روح شریفش از بدنش مفارقت کرده و به خدمت پدر بزرگوارش شتافته. پس صداها به گریه شدیدی بلند کردند و حزن و عزای اهل بیت تازه شد و هر کس از اهل شام حاضر بودند صدا به گریه و ناله بلند کردند. «فَلَمْ يُرَى فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ إِلَّا بَاكِ وَ بَاكِهٍ». پس دیده نشد در آن وقت، مگر مردان و زنان گریان که همه صدا را بلند کرده بودند.

پس یزید خبیث ملعون، امر کرد که: او را غسل دهند و کفن نمایند و دفن کنند.

راوی گوید: وقتی که خواستند نعش آن یتیم را از خاک خرابه بردارند علمهای سیاه بر پا کرده بودند و مردان و زنان شامی همه جمع شده بودند و گریه و ناله می کردند و سنگ بر سینه می زدند. پس او را غسل دادند و کفن نمودند و بر او نماز کردند و در قبرستان شام دفن نمودند که الان قبر او معلوم و مشهور است. مؤلف دلسوخته گوید که: این طفل، اگر چه غریب بود اما بنی اُمیه او را غسل دادند و کفن کردند. اما فدای آن غریبی شوم که بدن مطهر او را پاره پاره برهنه و سه روز بلکه بیشتر بی غسل و بی کفن در آفتاب انداختند و کاش به همین مجلس بیستم / در بیان عدد اولاد امام مظلوم علیه السلام

اكتفا کرده بودند بلکه اسبهای نحس خود را نعل بندی کرده بر بدنی که بوسه گاه خیرالبشر بود تاختند و آن را پایمال کردند به نحوی که گوشت و پوست او به خاک کربلا مخلوط شد. از معصوم پرسیدند: سبب چیست که از خاک کربلا بوی عطر ساطع است و خاک مدینه و نجف به این مرتبه نیست؟ حضرت فرمودند: به سبب این که آن خاک با خون حسین و با گوشت او مخلوط گشته، این عطر را از آن جا کسب کرده است. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

ص: ۳۲۶

**فصل بیست و یکم: ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری**

ص: ۳۲۷

فصل بیست و یکم: ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری بدان که مروی است (۱) از معاویه بن وهب علیه الرحمه که می گوید: وارد شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام در روز عاشورا، پس یافتم آن حضرت را در حال سجده در محراب عبادت، پس من نشستم در عقب سر آن حضرت، تا از سجده فارغ شود، پس مدتی سجده را طول داد و در آن حال، مشغول مناجات با خدا بود و گریه می کرد. من گوش دادم بینم آن حضرت چه میگوید، دیدم بعد از حمد خدا و صلوات بر حضرت رسالت پناه دعا و استغفار می کند در حق مؤمنین عامه و زوار قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام خاصه. و از جمله فقراتی که فرمودند این بود که: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِإِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ وَ لِزُورِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ فِي حُبِّهِ وَ اتَّبَعُوا أَيْدِيَهُمْ رَغْبَةً فِي بَرِّنا وَ رَجَاءً لِمَا عِنْدَكَ». خداوندا! بیامرز برادران مؤمن مرا خصوصا زوار ابی عبدالله الحسین علیه السلام را که خرج می کنند مالهای خود را در راه محبت آن حضرت و به تعب میاندازند بدنهای خود را در راه دوستی ما به جهت نیکی و میل به ما و به جهت امید

ص: ۳۲۸

۱- . کامل الزیارات باب ۴۰ ح ۲ ص ۱۲۵ محمد بن یحیی و غیره عن محمد بن احمد و محمد بن الحسین جمیعا عن موسی بن عمر عن غسان البصری عن معاویه بن وهب و علی بن ابراهیم عن ایبه عن بعض اصحابنا عن ابراهیم بن عقبه عن معاویه بن وهب قال استأذنت علی ابی عبدالله فقیل لی ادخل فدخلت فوجدته فی مصلاه فی بیته فجلست حتی قضی صلاته فسمعته و هو یناجی ربه و یقول یا من خصنا بالکرامه و خصنا بالوصیه و وعدنا الشفاعة و اعطانا علم ما مضی و ما بقی و جعل افئده من الناس تهوی الینا اغفر لی و لایخوانی و لزوار قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام الذین انفقوا اموالهم و اشخصوا ابدانهم رغبه فی برنا و رجاء لما عندک فی صلتنا و سرورا ادخلوه علی نییک صلواتک علیه و آله و اجابه منهم لأمرنا و غیظا ادخلوه علی عدونا ارادوا بذلک رضاک فکافهم عنا بالرضوان و اکلاهم باللیل و النهار و اخلف علی اھالیهم و اولادهم الذین خلفوا باحسن الخلف و اصحبهم و اکفهم شر کل جبار عنید و کل ضعیف من خلقک او شدید و شر شیاطین الانس و الجن و اعطهم افضل ما املوا منک فی غربتهم عن اوطانهم و ما آثرونا به علی ابنائهم و اھالیهم و قرابتهم اللهم ان اعداءنا عابوا علیهم خروجهم فلم ینھم ذلک عن الشخوص الینا و خلافا منهم علی من خالفنا فارحم تلک الوجوه التی قد غیرتها الشمس و ارحم تلک الخدود التی تقلبت علی حفره ابی عبدالله علیه السلام و ارحم تلک الأعین التی جرت دموعها رحمہ لنا و الرحم تلک القلوب التی جزعت و احترقت لنا و الرحم الصرخه التی کانت لنا اللهم انی استودعک تلک الأنفس و تلک الأبدان حتی نوافیهم علی الحوض یوم العطش فما زال و هو ساجد یدعو بهذا الدعاء فلما انصرف قلت جعلت فداک لو ان هذا الذی سمعت منک کان لمن لا یعرف اللہ لظننت ان النار لا تطعم منه شیئا و اللہ لقد تمنیت ان کنت زرتہ و لم احج فقال لی ما أقربک منه فما الذی یمنعک من اتیانہ ثم قال یا معاویه لم تدع ذلک قلت جعلت فداک لم ادر ان الأمر یتبلغ هذا کله قال یا معاویه من یدعو لزواره فی السماء اکثر ممن یدعو لهم فی الأرض.



ثواب و مغفرت‌های حق تعالی و به جهت دشمنی با اعداء ما. خدایا؛ عطا فرما به ایشان رضوان و رحمت خود را و محافظت کن ایشان را در شب و روز از شر شیاطین جن و انس و بلاهای ظاهره و باطنه و به ایشان برسان زیاده از آنچه امید دارند از عطا‌های دنیا و آخرت در غربت، به سبب ترک راحتِ وطن و اهل و عیال و اولاد. تا این که فرمود: **اللَّهُمَّ ارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي غَيَّرْتَهَا الشَّمْسُ**. خداوندا؛ رحمت‌های خود را بفرست بر آن صورتها که آفتاب، آنها را متغیر گردانیده.

«**وَارْحَمْ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَتَقَلَّبُ عَلَى قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ**» علیه السلام . خدایا؛ رحم کن آن صورت‌هایی که مالیده می شود بر قبر مطهر ابی عبدالله الحسین علیه السلام . «**وَارْحَمْ تِلْكَ الْعُيُونَ الَّتِي جَرَّتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا**». و رحم کن آن چشم‌هایی که اشک از آنها جاری شده بجهت ترحم بر ما و مهربانی.

«**وَارْحَمْ تِلْمَكَ الْقُلُوبَ الَّتِي حَزَنْتَ لِإِجْلِنَا وَاحْتَرَقَتْ بِالْحُزَنِ عَلَيْنَا**». و رحم کن آن دل‌هایی که محزون شده است بجهت ما و آن دل‌هایی که سوخته است بجهت حزن بر ما. «**وَارْحَمْ تِلْكَ الصَّرْحَةَ الَّتِي كَانَتْ عَلَتْ لِإِجْلِنَا**». و رحم کن آن فریاد و ناله‌هایی را که بلند می شود در مصیبت ما بجهت ما. «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَتُودِعُكَ تِلْكَ الْأَنْفُسِ وَالْأَبْدَانِ حَتَّى تَرْزُوهُمْ مِنَ الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَيْ كَبِيرٍ وَ تَشِيَهَلْ عَلَيْهِمُ الْحِسَابَ وَ تَدْخُلَهُمُ الْجَنَّةَ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ**». خداوندا؛ به تو سپردم آن بدن‌ها را تا این که سیراب گردانی ایشان را از حوض‌مجلس بیست و یکم / ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری

کوثر روز عطش اکبر که روز قیامت است و آسان گردان بر ایشان حساب روز قیامت را و ایشان را داخل بهشت گردان. راوی می گوید: هرچه گوش دادم دیدم آن حضرت، در حال سجده دعا می کرد از برای اهل ایمان و زوار قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام بعد از آن که سر از سجده برداشت. پیش آمدم و سلام کردم بر آن حضرت و نگاه کردم به صورت آن بزرگوار، دیدم متغیر الحال و رنگ شکسته و قطرات اشک بر دو گونه مبارکش جاری بود مثل دانه های مروارید، عرض کردم: ای سید من چرا گریه می کنید؟ خدا چشم شما را هرگز نگریاند. شما را چه واقع شده است؟ حضرت فرمودند: یابن وهب آیا در غفلتی و نمی دانی که امروز چه روزی است؟ «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ جَدِّي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ». آیا نمی دانی که جدم حسین علیه السلام در چنین روزی شهید شده است؟ پس فرمودند: ای پسر وهب زیارت کن حسین علیه السلام را در هر جا که باشی، چه دور و چه نزدیک و محزون بوده باش بر او. راوی میگوید که عرض کردم: ای سید و آقای من دعایی که از شما شنیدم در حال سجده که در حق زوار آن حضرت می فرمودید، اگر آن دعا را نموده بودید در حق کسی که خدا را نمی شناخت گمان من آن است که آتش جهنم بدن او را نمی سوزاند، والله آرزو کردم که کاش پیش از حج به زیارت آن مظلوم رفته بودم. پس حضرت فرمود: «يَابْنَ وَهَبٍ إِنَّ الَّذِي يَدْعُو لِرُؤُوسِهِ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْعُو لَهُمْ فِي الْأَرْضِ». آن کسانی که دعا می کنند از برای زوار حسین، در آسمانها بیشترند از کسانی که دعا می کنند در زمین در حق ایشان. یابن وهب مبدا که ترک نمایی زیارت آن حضرت را که هرکس ترک نماید زیارت آن حضرت را در حسرت و ندامت خواهد بود تا روز قیامت و آرزو می کند کاش قبر او شکافته می شد و از قبر بیرون میافتاد و به زیارت آن حضرت

می رفت. یابن وهب آیا دوست نمی داری که خدا شخص تو را مشاهده نماید و رحمتهای خود را شامل حال تو کند و از جمله کسانی باشی که در روز قیامت، با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مصافحه می کنند؟ و در حدیث دیگر مروی است از جابر جعفی که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: (۱) ای جابر آیا زیارت می کنی امام مظلوم را؟ عرض کردم بلی، فرمودند: میخواهی که تو را بشارت دهم به ثواب آن؟ عرض کردم بلی. فرمودند: هرگاه کسی به قصد زیارت آن حضرت، بیرون رود از خانه خود چه سواره چه پیاده، حق تعالی موکل گرداند چهل هزار ملائکه را که صلوات بفرستند بر این بنده تا این که مشرف بشود به قبر آن حضرت و به هر قدمی که میگذارد ثواب شهیدی که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود غلطیده باشد، در نامه عمل او نوشته می شود و هرگاه سلام کند بر آن حضرت و قبر او را ببوسد، از گناه پاک شود مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و هرگاه به نماز زیارت بایستد خداوند عالم با جمیع ملائکه صلوات بر او فرستند تا از نماز فارغ شود و از برای او نوشته شود به هر رکعت نمازی که در نزد قبر آن حضرت به جا آورد ثواب هزار حج و هزار عمره صحیح که هر یک را با پیغمبر مرسلی به جا آورده باشد و ثواب هزار بنده که در راه خدا آزاد نموده باشد و هزار جهاد که در راه خدا با پیغمبر مرسلی کرده باشد. و هرگاه قصد اقامت کند در نزد قبر مبارک آن حضرت، ندا می کند منادی که ای بنده خدا: طوبی لک. خوشا به حال تو. بتحقیق که غنیمتهای خدا را جمع کردی و از بلاهای دنیا و آخرت سالم ماندی و جمیع گناهان گذشته تو آمرزیده شد، عمل را از سر گیر. پس اگر در همان روز یا همان شب یا همان سال وفات نماید احدی متوجه قبض روح او نخواهد شد مگر حق تعالی و اگر به منزل خود مراجعت کند آن چهل هزار ملائکه گویند: خدایا؛ دوست تو وارد منزلش شد. ما به کجا رویم؟ پس ندا از مجلس بیست و یکم / ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری

ص: ۳۳۱

---

۱- . کامل الزیارات باب ۷۹ ح ۵ ص ۲۵۵ - بحار الأنوار ۹۸ / ۱۶۳ ح ۸ - مستدرک الوسائل ۱۰ / ۲۹۹ ح ۱۲۰۵۴

جانب خدا می آید که: ای ملائکه من، در خانه او بایستید و تسبیح و تقدیس مرا به جای آورید و ثواب آن را بنویسید در نامه حسنات او تا روز وفاتش و هر گاه وفات نماید حاضر شوید در وقت غسل دادن و کفن کردن او و بر او نماز کنید. پس بعد از وفات آن بنده، ملائکه میگویند: پروردگارا دوست حسین علیه السلام وفات کرد، حال، به کجا رویم؟ ندا می آید از خدا که: بر سر قبرش باشید و تسبیح و تقدیس و تهلیل مرا به جا آورید و بنویسید ثواب آن را در نامه عمل او تا روز قیامت. و در حدیث دیگر وارد شده است که امام مظلوم فرمودند: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي زُرْتُهُ بَعْدَ مَوْتِهِ فِي لَيْلَةِ الْوَحْشَةِ». هر کس زیارت من نماید بعد از وفات من، او را زیارت کنم در شب اول قبر که وقت وحشت او است. و در منتخب، روایت کرده است که (۱) امام مظلوم علیه السلام فرمودند: «مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي زُرْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا فِي النَّارِ لَأَخْرَجْتُهُ». هر کس زیارت کند مرا بعد از وفات من، من او را زیارت کنم در روز قیامت، و اگر در عرصه محشر او را نیابم در هر کجا باشد به زیارت او بروم و اگر در آتش جهنم باشد بیرون آورم و نجات دهم. مؤلف فقیر گوید که: هر گاه شمه ای از زیارت آن حضرت را شنیدی پس بدان اول کسی که به زیارت آن حضرت مشرف شد جابر بن عبدالله انصاری بود با جماعتی از زنان بنی هاشم و در آن وقت، اهل بیت امام مظلوم علیه السلام وارد شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند و اقامه عزا را در نزد قبر مطهر آن مظلوم نمودند و آن روز بیستم صفر بود، چنانچه در مقتل ابو مخنف نقل کرده است. در کتاب بشاره المصطفی روایت کرده است (۲) از عطیه عوفی که گفت: رفتم با جابر بن عبدالله انصاری به زیارت قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام، چون وارد کربلا شدیم جابر آمد به کنار فرات، غسل کرد و جامه را بر خود پوشید و جامه دیگر را

ص: ۳۳۲

۱- . منتخب طریحی ۱ / ۶۹ - و شبیه این روایت در بحار ۹۸ / ۱۶ ح ۱۹ و مستدرک الوسائل ۱۰ / ۴۰۳ ح ۱۲۲۶۱ آمده است.

۲- . بشاره المصطفی الجزء الثاني ح ۷۲ ص ۱۲۴ - بحار الأنوار ۱۰۱ / ۱۹۵ ح ۳۱ - مهیج الأحزان ص ۷۵۱

به طریق ردا بر دوش انداخت، پس خود را به سعد خوشبو کرد و روانه به جانب قبر منور شد و هر قدمی که میگذاشت مشغول ذکر خدا بود تا این که به نزد قبر رسید. گفت: دست مرا به قبر برسان چون دست او را به قبر گذاردم خود را بر روی قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر روی خاک افتاد. قدری آب بر روی او پاشیدم تا آن که به هوش آمد. سه مرتبه گفت: «یا حَسَيْنُ يَا حَسَيْنُ يا حَسَيْنُ» پس گفت: «حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيْبَهُ؟» ای آقا دوست جواب دوستش را نمی دهد؟ وَأَنِّي لَكَ بِالْجَوَابِ وَقَدْ شُحِطْتُ أَوْ دَا جُكَ عَلَى أَثْبَاجِكَ، وَفُرَّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَرَأْسِكَ».

و چگونه جواب بگویی و حال آن که به خون خود غلطیدی و رگهای گردن شریف را بریدند و تو را به خون آغشته کردند و میان سر و بدنت جدایی انداختند.

پس شروع کرد به زیارت آن حضرت، با ناله و جزع. عطیه گوید: همین که زوال نزدیک شد دیدم که از سمت شام گرد و غبار بلند شد، چون نگاه کردم دیدم در میان آن غبار کجاوه های سیاهپوش ظاهر شد، همین که نزدیک رسیدند دیدم دختران علی مرتضی را و یتیمهای فاطمه زهرا بر آن نشسته اند، پس آمدند به نزدیک قتلگاه و همگی چون برگ خزان از شترها بر روی خاک ریختند و هریک قبر شهیدی را در بغل گرفتند و صداها به گریه و ناله بلند کردند و از آن جمله زینب خاتون، دست برد و جامه را چاک زد و خود را بر روی قبر مبارک امام مظلوم علیه السلام انداخت و به آواز حزین فریاد کشید که: «وَأَخَاهُ وَالْحَسَيْنَاةُ وَالْحَبِيبَ رَسُولَ اللَّهِ، يَا بَنَ مَكَّةَ وَ مِنِّي، يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَا بَنَ عَلِيٍّ الْمُرتَضَى».(۱) پس آنقدر گریست و خاک قبر منور را بر سر ریخت که بیهوش شد چون به مجلس بیست و یکم / ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری

ص: ۳۳۳

هوش آمد عرض کرد: ای برادر؛ در راه شام آنقدر تازیانه بر پشت من زده اند که پشتم مجروح شده است و هنوز جراحی آن باقی است و اگر در این صحرا نامحرم نبود پیراهن خود را دور می کردم تا مشاهده نمایی جراحی پشت مرا. سکینه مظلومه گفت: ای پدر؛ وقتی که ما را به مجلس یزید می بردند، کعب نیزه و تازیانه بر سر و صورت ما می زدند و چوب و عصا بر سر ما یتیمان می کوبیدند. مرا و خواهرم فاطمه را میخواستند به کنیزی ببرند. ای پدر؛ ما به زیارت تو آمده ایم چرا جواب سلام ما را نمی گویی؟ که ناگاه آوازی از قبر مبارک بلند شد که:

و علیک السلام ای غریب پدر و علیک السلام ای یتیم پدر و علیک السلام ای اسیر پدر. چون به مدینه رفتی سلام مرا به قبر مادرم فاطمه زهرا برسان و بگو: ای مادر؛ گاهی به زیارت فرزند غریبت بیا. پس همه اهل بیت از این صدا به گریه درآمدند و سکینه رو به عمه اش زینب کرد و گفت: ای عمه؛ قبر برادرم علی اکبر کجاست؟ به من نشان بده، میخوام بر او سلام کنم. پس زینب خاتون، قبر علی اکبر را نشان داد، پس سکینه آمد بر سر قبر برادرش علی اکبر و شکایت اسیری را به برادر خود عرض کرد و ام کلثوم آمد به کنار فرات، خود را بر روی قبر برادرش عباس انداخت و گفت: ای برادر؛ چه شده است تو را که در کنار فرات مسکن کرده ای مگر از اهل بیت خجالتی داری ای برادر؟ بر ما مشکل است که آب فرات را ببینیم مثل شکم ماهی موج میزند و تو تشنه در کنار آن خفته باشی که ناگاه صدای گریه بلند شد، زینب نگاه کرد دید فاطمه نو عروس، زار زار گریه می کند و آهسته آهسته عمه خود را صدا میزند و میگوید قبر قاسم کجاست؟ زینب به گریه درآمد و اشاره به قبر قاسم کرد، فاطمه خود را بر روی قبر قاسم انداخت و صیحه ای زد و بیهوش شد، چون به هوش آمد گفت: ای نوداماد؛ فدای تو شوم، آیا خبر از نوعروست داری

که به چه بلا گرفتار شد؟ گاهی در خرابه شام، گاهی در مجلس یزید و گاهی در بیابانها سرگردان و در مجلس یزید میخواستند که او را به کنیزی ببرند. ای قاسم؛ سر از قبر بیرون بیاور و بین که صورت عروست از ضرب طپانچه بنی امیه سرخ شده است و پشتش از ضرب کعب نیزه سیاه گشته است. پس اهل بیت، دور هم جمع شدند و حلقه ماتم زدند و صداها به گریه و نوحه بلند کردند، گویا می گفتند:

فَقَدْنَا هِيَهْنَا قَمْرًا مُضِيًّا

بُنُورِ هُدْيِهِ يَهْدِي التَّائِهِيْنَا

یعنی در این جا غروب کرده خورشید فلک امامت که سرگشتگان وادی ضلالت از نور هدایتش به راه حق میرسیدند و عالم را ظلمانی گذاشت.

فَقَدْنَا هِيَهْنَا رَوْحًا وَ رَوْحًا

وَ رِيْحَانًا وَ زَيْتُونًا وَ تِينًا

در این زمین گم کرده ایم روح عالمیان و راحت مؤمنان و ریحان پیغمبر آخرالزمان و امیر مؤمنان و تین و زیتون که خداوند سبحان در قرآن مجید به آن قسم یاد کرده است.

هُنَا سَنَّ الْجِرَابُ عُلُوجَ حَرْبٍ

هُنَا سَنَّتْ خِيُولُ الْحَرْبِ فِيْنَا

این جاست که اولاد حرب لعنهم الله اساس حرب را آراستند و ما را دستگیر و غارت کردند.

هُنَا ذُبِحَ الْحُسَيْنُ بِسَيْفِ شِمْرِ

هُنَا قَدْ تَرَبُّوا مِنْهُ الْجَبِيْنَا

این جاست که شمر حرامزاده، حسین مظلوم را به شمشیر جفا ذبح کرد و جبین نورانی او را به خاک و خون مالید.

هُنَا الْعَبَّاسُ فِي يَوْمِ عَبُوسٍ

حِيَالُ الْمَاءِ قَدْ أَمْسَى رَهِيْنَا

این جاست که حضرت عباس را در کنار آب فرات بر زمین زدند و دستهایش را از بدن جدا کردند.

هُنَا ذَبَحُوا الرَّضِيْعَ بِسَهْمِ حَقْدٍ

فَمَا رَحِمُوا الصَّغَارَ الْمُرْضَعِينَ

مجلس بیست و یکم / ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری

ص: ۳۳۵



این جاست که تیر بر حلقوم علی اصغر زدند و به عوض آب، زهر پیکانش چشانند.

هُنَا قَدْ طَيَّرْتُ أَسْيَافَ جَوْرِ

أَكُفَّ الْقَانِتِينَ الْمُتَّقِينَ

این جاست که به شمشیر جفا جدا کردند دستهایی که به دعا به درگاه خداوندی بلند و گاهی به عطا و بخشش گشوده بود.

هُنَا صَبَعْتُ نَوَاصِينَا دِمَاءً

بِذَبْحِ بَنِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

این جاست که موهای ما و پیشانی ما از خون کشتگان اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام رنگین شده بود.

هُنَا عَلَوْنَا رُؤُسَ بَنِي عَلِيٍّ

و رُؤُسَ بَنِي عَقِيلِ الْعَاقِلِينَ

این جاست که سرهای اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نیزه زدند و سرهای اولاد عقیل و جعفر را بر نوک سنان آویختند.

هُنَا مَرَقُوا الْخِيَامَ وَ أَحْرَقُوهَا

وَ قَسَمَ فَيْئُنَا فِي الْخَائِنِينَ (۱)

این جاست که خیمه های آل عبا را آتش زدند و اموال ما را غارت کردند و ما را برهنه کردند و با سر برهنه اسیر کردند و به کوفه و شام بردند. در مقتل ابومخنف نوشته است که: (۲) اهل بیت، سه روز در کربلا ماندند و زیارت و تعزیه داری نمودند و روز چهارم، روانه به جانب مدینه شدند و در هنگام وداع با قبور شهدا اینقدر ناله و جزع نمودند که دل عالم را کباب نمودند. یکی می گفت:

ای همسفر از قافله وامانده ای چرا

برخیز، کاروان گهربار می رود

یکی می گفت: ای پدر؛ وقتی که از مدینه بیرون آمدیم پدر و برادرها با ما بودند، حال که ما وارد مدینه می شویم نه پدری داریم نه برادر و نه عم داریم و نه عم زاده و نه سایر خویشان و اقربا. «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَلِيمِ». و صاحب مناقب روایت کرده است (۳) از فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام که به

١- . مهيج الأحران / ٧٤٩

٢- . لهوف ص ٢٢٥ مهيج الأحران ص ٧٥٠ بحار الأنوار ٤٥ / ١٤٦ با كمي اختلاف: قال السيد و لما رجعت نساء الحسين عليه السلام و عياله من الشام و بلغوا الى العراق قالوا للدليل مر بنا على طريق كربلاء فوصلوا الى موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبد الله الأنصاري و جماعه من بنى هاشم و رجلا من آل رسول الله قد وردوا لزياره قبر الحسين فوافوا في وقت واحد و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم و اقاموا الماتم المقرحه للأكباد و اجتمع اليهم نساء ذلك السواد و اقاموا على ذلك اياما

٣- . بحار الأنوار ٤٥ / ١٤٦: «قال الحارث بن كعب قالت لى فاطمه بنت على عليه السلام قلت لاختى زينب قد وجب علينا حق هذا لحسن صحبته لنا فهل لك ان تصله قالت فقالت و الله ما لنا ما نصله به الا ان نعطيه حلينا فأخذت سواري و دملجى او سوار اختى و دملجها فبعثنا بها اليه و اعتذرنا من قتلتها و قلنا هذا بعض جزائك لحسن صحبتك ايانا فقال لو كان الذى صنعتة للدنيا كان فى دون هذا رضاي و لكن و الله ما فعلته الا لله و قرابتكم من رسول الله صلى الله عليه و آله».

خواهرم زینب خاتون گفتم: این مردی که با ما می باشد به ما نیکی کرد در این سفر و حق او بر ما لازم شد، آیا صلاح میدانی که انعامی به او کرده باشیم؟ خواهرم فرمود: به خدا قسم چیزی که به او انعام کنیم نداریم مگر آن که زیور خود را به او دهیم. پس من و خواهرم دست بند و خلخال خود را بیرون کرده و به جهت آن شخص فرستادیم و عذر از او خواستیم که این عطیه کم را قبول کن چرا که تو با ما نیکی کرده ای. گفت: من آنچه کردم از برای رضای خدا و قرابت شما با رسول خدا کرده ام نه از برای طمع دنیا. پس آن خادم آن انعام را قبول نکرده و رد کرد. و در مقتل حزن الایمان نوشته است که: عرض کرد آن شخص مکاری که من یک التماس به شما دارم که: قدری از کهنه لباس خود را به من دهید که بجهت تبرک آن را در جوف کفن خود بگذارم که ناگاه اهل بیت یک عصابه پر از خونی را به او دادند. چون آن مرد گرفت نگاه کرد دید پر از خون است و سوراخ سوراخ شده است، عرض کرد که این عصابه چرا پر از خون است و علاوه چرا سوراخ سوراخ است؟ پس اهل بیت، آهی کشیدند و صدا را به ناله بلند کردند و فرمودند: ای مرد؛ این عصابه به اطراف گلوی علی اصغر بسته بود و این خون گلوی آن طفل تشنه است که بر آن عصابه رسیده است و این سوراخها از ضرب تیر سه شعبه است که به گلوی طفل نشسته، پس آن مرد بوسید و گریست و غش کرد.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. مجلس بیست و یکم / ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری

پاورقی ها: -----

ص: ۳۳۸

مجلس بیست و یکم / ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری

ص: ۳۳۹



## فصل بیست و دوّم: ورود اهل بیت به مدینه منوره

ص: ۳۴۱

فصل بیست و دوم: ورود اهل بیت به مدینه منوره بدان که در کتاب لهوف ابن طاوس و کتاب حزن الایمان روایت کرده است (۱) از بشیربن جذلم که چون اهل بیت امام انام نزدیک به مدینه رسیدند، امام سجاد علیه السلام فرود آمد و فرمود: تا خیمه از جهت آن حضرت، نصب کردند و زنان را فرود آوردند و به من فرمودند: «یا بَشِيرُ رَحِمَ اللّٰهُ اَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا فَهَلْ تَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ مِنْهُ». ای بشیر؛ خدا رحمت کند پدر تو را مرد شاعری بود چه نیکو شعر می گفت، آیا تو بهره ای از شعر داری؟ عرض کردم: بلی من نیز شاعرم و در این فن ماهرم. پس فرمود: داخل مدینه شو و خبر مرگ حسین را به اهل مدینه برسان. و در روایت دیگر آن است که: ای بشیر بگو عیال حسین از کربلا آمده اند، اما ای بشیر مگو حسین را با لب تشنه کشتند و به جان شیعیان داغش نهادند، ای بشیر مگو قاسم و علی اکبر را شهید کردند و دستهای عباس را از بدن جدا کردند و گلوی علی اصغر را ناوک تیر جفا نمودند. ای بشیر؛ بگو زینب از کربلا آمده است اما مگو اسیر قوم دغا گردیده و

ص: ۳۴۲

---

۱- بحار الأنوار: ۴۴ / ۴۵ / ۱۴۷ باب ۳۹ - عوالم العلوم ۱۷ / ۴۴۶ - ذریعه النجاه / ۴۶۵ مشیر الأحزان / ۱۱۲



ریسمان به گردن او و سکینه بسته اند و ایشان را با سر برهنه به مجلس یزید برده اند. ای بشیر؛ بگو سکینه از سفر برگشته اما مگو یتیم شده و سرش به کعب نیزه شکسته و صورتش از ضرب طپانچه کبود گشته و لبش از تشنگی خشکیده و رنگش از گرسنگی زرد شده است. بشیر میگوید: اسب خود را سوار شدم و تاختم تا وارد مدینه شدم، چون داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله شدم صدا را به گریه بلند کردم و با ناله گفتم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا

قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَأَذْمَعِيَ مِذْرَأُ

ای اهل مدینه چه با اطمینان خاطر نشسته اید. در این جا مقام نکنید، حسین مظلوم را کشتند و به این سبب سیلاب اشک از دیده من جاری است.

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَا مُضَرَّجٌ

وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاهِ يُدَاؤُ

آه، بدن مبارکش را در کربلا در خون غلطانیدند و سرش را بر سر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند. بشیر میگوید: پس گفتم ای اهل مدینه اینک علی بن الحسین علیه السلام با عمه ها و خواهران، در نزدیکی شما فرود آمده اند و من رسول او می باشم. «فَخَرَجَتِ الْمَخَدَّرَاتُ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً شُعُورَهُنَّ، مُخْمَشَةً وَجُوهَهُنَّ، ضَارِبَاتٌ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالشُّبُورِ». جميع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از خانه ها بیرون دویدند با گیسوهای پریشان و سر و پای برهنه، روهای خود را میخراشیدند و بر سر و روی خود می زدند و صداها به نوحه و زاری و واویلا بلند کرده بودند. «فَلَمْ أَرَبَاكِنَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَا يَوْمًا آمُرٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ». بشیر میگوید: هرگز مدینه را به آن حال مشاهده نکرده بودم و روزی را تلختر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم. و شنیدم جاریه ای را که نوحه و ندبه می کرد بر امام حسین صلوات الله و مجلس بیست و دوم / ورود اهل بیت به مدینه منوره

سلامه عليه و على اولاده و مى گفت:

نَعَى سَيِّدَى نَاعَ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا

وَأَمْرَضَنِى نَاعَ نَعَاهُ فَأَفْجَعَاهُ

یعنی خبر دهنده، خبر مرگ آقاىم را آورد، پس دلها را به درد آورد و خبر مرگ، مرا علیل و بیمار کرد و دلم را کباب ساخت.

فَعَيْنَى جُودَا بِاللُّمُوعِ وَ أَسْكَبَا

وَجُودَا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا

یعنی ای دو چشم من؛ نیکی کنید به گریستن و اشکهای خود را جاری سازید و پیاپی اشک بریزید در این مصیبت.

عَلَيْمَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ فَرْعَزَعَا

فَأَصْبَحَ هَذَا الدِّينِ وَالْمَجْدُ أَجْدَعَا

ای چشمها؛ اشک بریزید بر کسی که مصیبت او به عرش اعلا رسید و عرش پروردگار عالمیان را متزلزل گردانید و دین پیغمبر آخرالزمان را خراب و مجد و بزرگی آن را ناقص و ناتمام گردانید.

عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ

وَ إِنْ كَانَ عَنَّا شَاخِصُ الدَّارِ أَشْسَعَا

ای چشمها؛ آن کسی که گفتم بر او گریه کنید او پسر پیغمبر و پسر حیدر صفدر است اگرچه از ما دور افتاده و در بلاد بعیده مدفون گشته. پس آن کنیزك گفت: ای قاصد؛ حزن و اندوه ما را تازه کردی بر سید مظلومان و جراحتهای قلب ما را به آتش مصیبت گداختی، خدا تو را رحمت کند. کیستی؟ و از کجا می آیی؟ گفتم: من بشیر بن جدلم مى باشم و از جانب امام سجاد علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام آمده ام و آن حضرت با اهل بیت امام شهید علیه السلام در حوالی مدینه نزول فرموده اند. بشیر گوید: پس دیدم اهل مدینه از زن و مرد و کوچک و بزرگ همه با چشمهای گریان یا حسین گویان از مدینه بیرون ریختند و به آن جانب شتافتند. من اسب خود را تاختم و برگشتم و راهها پر شده بود از خلق و راه نمی یافتیم. آخر از اسب خود فرود آمدم و گام بر گردنهای مردم زدم تا خود را به در خیمه امام سجاد علیه السلام رسانیدم، دیدم آن حضرت، دستمالی در

دست دارد و اشک از دیده مثل باران می بارد. خادمی در عقب سرش بود، کرسی گذاشت و آن حضرت بر کرسی نشست و بیاختیار شده بود از گریه و از هر طرف صدای گریه و نوحه زنان و مردان و کنیزان بلند بود و فوج فوج می آمدند بر آن حضرت، تعزیت می گفتند و صدای واحسیناه و ناله وامظلوماه و واغریباه به آسمان رسید و زلزله در آن زمین پیدا شد. آن حضرت، فرمود: ساکت شوید. چون همهمه و فریاد خلق فرو نشست خطبه ای خواند و بعد از آن فرمود: حمد می کنم خدا را بر عظام امور و فجائع دهور و بر المها و محنتهای به درد آورنده و سوزش بلاهای گزنده، حمد می کنم خدا را بر مصیبتی که از بلیه و مصیبتهای عظیم است که دلها را کباب و نفوس را هلاک مینماید، ایها الناس خدا را حمد که مبتلا شدیم به بدترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد به بزرگترین رخنه ها. «قُتِلَ أَبُو عَدِيٍّ بِاللَّهِ وَ عَثْرَتْهُ وَ سُبِيَ نِسَائُهُ وَ صَبَّيْتُهَ وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْعَدَانِ». پدرم، اباعبدالله علیه السلام و عترت او را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سر مبارکش را بر سر نیزه نصب کردند و در شهرها گردانیدند. پس کیست که بعد از حسین شادی کند؟ و کدام دیده است که در مصیبتش اشک نریزد و بخل نماید در اشک ریختن؟ و بدرستی که آسمانهای هفتگانه بر او گریستند.

«أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّقُ لِقَتْلِهِ أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَجِنُّ إِلَيْهِ؟» آیا کدام دلی است که در این مصیبت نشکافد؟ آیا کدام قلبی است که مشتاق به او نباشد، یا کدام گوش مثل این را شنیده؟ «أَيُّهَا النَّاسُ أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ وَ كَابِلٍ».

ای مردم ما را طرد و منع کردند و از خود راندند و ذلیل کردند و از هر چیز، منع کردند و در شهرها گردانیدند به نحوی که گویا ما اسیران ترک و کابل بودیم. مجلس بیست و دوم / ورود اهل بیت به مدینه منوره

و حال آن که گناهی نکرده بودیم و مرتکب امر قبیحی نشده بودیم و بدعتی در دین اسلام نگذاشته بودیم و چنین قضیه پیش از این نشنیده بودیم، به خدا قسم که اگر پیغمبر سفارش کرده بود به ایشان در کشتن و ذلیل کردن همچنان که وصیت در رعایت ما کرد هر آینه آنچه کردند زیاده نمی کردند. «فَأَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». چه مصیبتی است جانگداز و چه ماتمی است راحت برانداز و تلخ کننده کامها و سوزنده دلها تا روز قیامت. پس صعصعه بن صوحان که از شیعیان بود و زمین گیر شده بود زبان خود را به عذرخواهی گشود که: زمین گیر بودم و نتوانستم به یاری شما بیایم. حضرت عذر او را قبول فرمود و در حق او ترحم فرمود و در روایت دیگر (۱) محمّد بن حنفیه چون مطلع شد به آمدن اهل بیت سوار شد، به سرعت بیرون رفت. چون نظرش بر علمهای سیاه و خیمه های بیصاحب برادرش افتاد از اسب فرود آمد و بیهوش بر زمین افتاد. به امام سجاد علیه السلام خبر دادند و عرض کردند که: عم خود را دریاب که نزدیک است هلاک شود. آن حضرت، گریه کنان از خیمه ها بیرون آمد تا به نزد عم خود رسید و سر او را در کنار گرفت تا به هوش آمد. چون نظرش بر فرزند برادر افتاد نعره ای کشید: «يَا بَنَ أَخِي! أَيْنَ أَخِي؟ أَيْنَ قُرَّةُ عَيْنِي؟ أَيْنَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي؟ أَيْنَ خَلِيفَةَ أَبِي؟ أَيْنَ أَخِي الْحُسَيْنِ».

ای نور دیده برادر؛ نور دیده عالم کجاست؟ سرور قلبم کجاست؟ میوه دل من کجاست؟ جانشین پدرم کجاست؟ برادرم حسین کجاست؟ حضرت فرمود: «يَا عَمِّي أَتَيْتُكَ يَتِيمًا». ای عم مرا یتیم کردند.

ص: ۳۴۶

مردان ما را کشتند، طفل‌های ما را سر بریدند و زنان ما را اسیر کردند. کاش در کربلا بودی و صدای العطش پدر مرا می شنیدی و میدیدی که چگونه استغاثه می کرد و کسی او را جواب نمی داد مگر تیرهای بنی اُمیّه و شمشیرهای ایشان. آخر او را با لب تشنه شهید کردند. پس محمد بن حنفیه صیحه ای زد و بیهوش شد، چون به هوش آمد دید علامت جراحی در گردن امام سجاد علیه السلام ظاهر است، پرسید این چه چیز است؟ امام فرمود: ای عم؛ این علامت آن غل و زنجیری است که بر گردن من بیمار گذاشتند و گردنم مجروح شد و خون از آن جاری شد. چون محمد حنفیه این را شنید دستها را بر سر زد و خاک بر سر ریخت، افتاد و غش کرد. مؤلف گوید: محمد حنفیه طاقت نداشت که علامت یک زخم بر گردن بیمار مشاهده کند، پس چه حال داشت اگر زخمهای گلوی حسین و بدن او را میدید. زخم بالای زخم، جراحی بالای جراحی. پس امام سجاد علیه السلام یک یک قصه عظمای کربلا را نقل می کرد و اهل مجلس زار زار گریه و ناله می کردند. «الْحَوْلُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». پس اسیران کربلا با هزار آه و ناله وارد مدینه شدند. در وقت ورود، ام کلثوم با دل پر خون می گفت:

مَدِينَةَ جَدِّنَا لَا تَقْبَلِينَا

فَبِالْحَسْرَاتِ وَالْأَعْرَافِ جُنُنَا

ای مدینه جد ما، ما را قبول مکن و مگذار که ما داخل شویم، چرا که ما قافله حسرت و اندوه می باشیم و در وقت رفتن، صاحبی داشتیم و حال، بیصاحب و بیکس وارد می شویم.

خَرَجْنَا مِنْكَ بِالْأَهْلِينَ جَمْعًا

رَجَعْنَا لِأَرْجَالِ وَلَا بَنِينَا

ای مدینه؛ وقتی که رفتیم از تو بیرون همه اهل و عیال با ما جمع بودند و حال که مراجعت کردیم نه مردان با ما هستند و نه جوانان و نه اطفال، بلکه همه کشته‌مجلس بیست و دوّم / ورود اهل بیت به مدینه منوره

شدند.

وَكُنَّا فِي الْخُرُوجِ بِجَمْعٍ شَمَلٍ

رَجَعْنَا حَاسِرِينَ مَسَلِّينَا

وقتی که بیرون رفتیم با جمعیت و اسباب بودیم و حال که مراجعت کردیم سر برهنه و بیاوضاع و بیاسباب هستیم.

و مَوْلَانَا الْحُسَيْنُ لَنَا أَيْسٌ

رَجَعْنَا وَالْحُسَيْنُ بِهِ رَهِينَا

ای مدینه وقت رفتن، آقای ما حسین پشت و پناه ما بود و حال که مراجعت کردیم حسین را نداریم و ضعیف و بیطاقت شده ایم و بی پشت و پناه می باشیم.

و نَحْنُ بَنَاتُ يَاسٍ وَ طَه

و نَحْنُ الْمُخْلِصُونَ الْمُصْطَفَوْنَا

و حال آن که ما دختران پیغمبر و عترت طاهره آن سرور می باشیم.

و نَحْنُ الطَّاهِرَاتُ بِلَاخِفَاءٍ

و نَحْنُ الصَّادِقُونَ النَّاصِحُونَ

و حال آن که مخفی نیست که طاهر و طیب هستیم چنانچه خدا در قرآن شهادت داده است و ما هستیم که همیشه با خلق به راستی رفتار کردیم و ایشان را به راه حق نصیحت کردیم.

أَلَا فَآخِرُ رَسُولِ اللَّهِ عَنَّا

بِأَنَّا قَدْ فُجِعْنَا مِنْ أَيْنَا

وَأَنَّ رِجَالَنَا بِالطَّفِّ صَرَعَى

بِلَارَأْسٍ وَقَدْ ذُبِحَ الْبُنِينَا

آیا کیست که خبر کند رسول خدا را که یکجا ما را به مصیبت پدر مبتلا کردند.

أَلَا يَا جَدَّنَا أَنَا أُسْرُنَا

وَبَعْدَ الْأَسْرِ أَنَا قَدْ سُبِينَا

ای جد بزرگوار ما را به اسیری مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را به بندگی گرفتند.

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْحَوْا

عُرَايَا بِالطُّفُوفِ مُسَلِّبِينَ

اولاد تو یا رسول الله همگی را در زمین کربلا برهنه و عریان کردند.

وَقَدْ ذَبَحُوا الْحُسَيْنَ وَلَمْ يُرَاعُوا

جَنَابَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِينَا

حسین تو را ذبح کردند و حرمت تو را در باب ما مراعات نکردند.

ص: ۳۴۸

أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى السَّبَايَا

بَنَاتِكَ فِي الْبِلَادِ مُشْتَتِينَا

ای مادر، ای فاطمه، کاش میدیدی دخترانت را و اسیرانت را که ایشان را متفرق گردانیدند.

أَفَاطِمُ لَوْ رَأَيْتِنَا سَهَارِي

وَمِنْ سَهْرِ اللَّيَالِي قَدْ عَمِينَا

ای مادر؛ کاش ما را میدیدی در راه سفر شام که شبها نمی گذاردند به خواب رویم و از بیخوابی نزدیک بود کور شویم.

فَلَوْ دَامَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَرَالِي

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَنْدِينَا

و اگر زنده بودی ای مادر؛ تا روز قیامت، بر حال ما ندبه و گریه می کردی.

وَعَرَّجَ بِالْبَقِيعِ وَقِفٌ وَنَادَى

أَيَّابْنَ حَبِيبِ رَبِّ الْعَالَمِينَا

وَقُلْ يَا عَمَّ يَا حَسَنَ الْمُزَكِّي

بَنَاتُ أَخِيكَ أَضْحَوْا ضَائِعِينَا

بالا رو به بقیع و بایست و ندا کن حسن مجتبی علیه السلام را و بگو که: دختران برادر تو را اسیر کردند و بیاور نمودند.

أَيَا عَمَاهُ إِنَّ أَخَاكَ أَضْحَى

بَعِيدَا عَنْكَ بِالرَّمْضَاءِ رَهِينَا

بگو ای عم بزرگوار؛ برادر بزرگوارت را شهید کردند و بدنش را بر ریگ بیابان انداختند و وحشیان صحرا و مرغان هوا نوحه گر او بودند.

وَلَوْ عَائِنَتْ يَا مَوْلَايَ سَاقُوا

حَرِيمَا لَا يَجِدُوا لَهُمْ مُعِينَا



عَلَى مَثْنِ النِّيَاقِ بِلا وَطَاءٍ

وَ شَاهَدَتِ الرُّؤُوسَ مُكْشَفِينَا

کاش میدیدی حریم برادر تو را که با سرهای برهنه سوار جهاز شترها کرده اند و با سرهای برهنه، ایشان را به اطراف عالم می گردانند.

وَ زَيْنَبَ أَخْرَجُوهَا مِنْ خَبَاهَا

وَ فَاطِمَ وَالِهُ تَبْدَى الْأَيْنَا

و ای مادر؛ کاش میدیدی دختر خود زینب را که چگونه آن مظلومه را از خیمه بیرون کشیدند و فاطمه نوعروس را سرگردان در صحرا در حالی که صدای ناله و جزع او بلند بود. مجلس بیست و دوّم / ورود اهل بیت به مدینه منوره

ص: ۳۴۹

سُكِّنَهُ تَشْتَكِي مِنْ حَرٍّ وَ جَدٍّ

تُنَادِي الْعَوْثَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

کاش سکینه مظلومه را میدیدی که چگونه آن طفل صغیر، از شدت تشنگی و سوزش جگر، صدای الغوث او به درگاه خداوند بلند بلند بود.

وَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ بِقَيْدِ ذُلِّ

وَ رَأْمُوا قَتْلَهُ أَهْلَ الْخُونَا (۱)

و امام سجاد علیه السلام را با ذلت در غل و زنجیر مقید کرده بودند و ظالمین می خواستند او را به قتل رسانند. و در مقتل ابومخنف (۲) نوشته است که: روز جمعه ای بود که اهل بیت وارد مدینه شدند. «وَ جَدَّدَنَ الْمَصَائِبَ وَالْأَخْزَانَ». و مصیبت و حزن خود را تازه کردند. «وَ شَقَّقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ وَ نَشَرْنَ الشُّعُورَ». و جامه های خود را دریدند و طپانچه بر صورت خود می زدند و موهای خود را پریشان کردند. و جمیع زنان مهاجر و انصار دور ایشان جمع شدند و صداها به گریه و ناله بلند کردند و چنان مصیبتی در مدینه برپا شد که از روز شهادت پیغمبر شدیدتر بود. پس زینب خاتون آمد به در روضه پیغمبر و دست خود را به دو طرف روضه گرفت و با سوز دل فریاد کرد: «يَا حَيْدَاةُ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَيْحَى الْحُسَيْنِ». ای جد بزرگوار؛ خبر مرگ برادرم حسین را از برای تو آورده ام. «يَا حَيْدَاةُ قُتِلَ وَلَمْدُكَ الْمَظْلُومَ عَطْشَانًا». ای جد بزرگوار؛ پسر تو، حسین را تشنه شهید کردند. و در مقتل ابن عربی است که: زینب، مثل باران گریست و آهی کشید و بیهوش شد. چون به هوش آمد، عرض کرد: ای جد بزرگوار؛ در راه شام اینقدر

ص: ۳۵۰

۱- بحار الأنوار ۴۵ / ۱۹۷ باب ۳۹ - ذریعه النجاه / ۴۷۰ منتخب طریحی ۲ / ۴۸۴

۲- بحار الأنوار ۴۵ / ۱۹۸ ح ۳۶ - ذریعه النجاه / ۴۷۳ - منتخب طریحی ۲ / ۴۸۶

تازیانه بر پشتم زده اند که پشتم مجروح شده است که ناگاه، گریه و ناله از پشت سر زینب بلند شد، چون نگاه کرد دید ام البنین مادر عباس است. آمد و دامن زینب را گرفت و گفت: ای دختر امیرالمؤمنین؛ بگو بر سر پسرهای من، عبدالله و عون و جعفر و عباس چه آمده است؟ گفت: همه شهید شدند. گفت: جان ایشان فدای حسین باد، بر سر حسین چه آمده است؟ گفت: او را با لب تشنه شهید کردند. پس ام البنین دستها را بر سینه زد و خاک بر سر ریخت. مؤلف گوید: نمی دانم چه حال داشت مادر عباس، اگر دستهای بریده عباس را میدید و بدن پاره پاره عباس را که بر روی خاک کربلا افتاده بود. پس زینب خاتون آمد به زیارت مادرش فاطمه، بعد از گریه و سلام عرض کرد: ای مادر، دختر اسیرت از کربلا آمده و نمی گویی: چه سوغاتی آورده؟ از جهت تو یک سوغاتی آورده ام. و ناگاه پیراهن سوراخ سوراخ پر از خون امام حسین علیه السلام را بیرون آورد که صدای شیون زنان مدینه به فلک رسید و همه دختران مدینه خاک بر سر خود ریختند. زینب گفت: ای اهل مدینه؛ در کربلا نبودید که ببینید برادرم را چگونه شهید کردند و این سوراخها که در این پیراهن است جای شمشیر و تیر و نیزه مخالفان است. کاش زینب مرده بود و آن بدن نازک را پاره پاره نمی دید. پس سکینه مظلومه رو نمود به دختران مدینه و گفت: کاش در شام بودید و میدیدید که دختران شامی سنگ و چوب بر سر ما یتیمان میزدند و خاک و خاشاک بر سر ما یتیمان میریختند. ای زنان مدینه؛ شما دست بر سر خود می زنید در این مصیبت ولیکن زنان شامی کف بر کف می زدند و شادی می کردند. ای زنان مدینه؛ شما سنگ بر سینه خود می زنید بجهت قتل پدرم و زنان شامی سنگ بر میداشتند و بر سر پدرم می زدند و به خدا قسم که به چشم خودم دیدم که یزید، چوب بر لبهای خشک پدرم می زد و من گریه می کردم و کسی به فریادم نمی رسید. مجلس بیست و دوم / ورود اهل بیت به مدینه منوره

پس از سخنان آن یتیم قیامتی در مدینه طیبه بر پا شد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده بود. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**. پاورقی ها: -----

ص: ۳۵۲

## فصل بیست و سوم: اسیری اهل بیت در مرتبه دوّم و شهادت حضرت زینب علیها السلام

ص: ۳۵۳

فصل بیست و سوم: اسیری اهل بیت در مرتبه دوم و شهادت حضرت زینب علیهاالسلام مروی است که (۱) بعد از آن که معاویه به جهنم رفت، یزید ولد الزنا بیست و هشت ساله بود یا بیست و هفت ساله و مدت خلافت باطله آن ملعون، سه سال بود.

در سال اول، امام مظلوم را شهید کرد و در سال دوم، مدینه را خراب نمود و مباح گردانید اموال ایشان را و در سال سوم، منجنیق گذاشت و کعبه معظمه را خراب کرد و اسباب آن را سوزانید و به روایت دیگر: در سال سوم ادعای الوهیت کرد و امر نمود به امام زین العابدین علیه السلام و بعضی دیگر از بنی هاشم که اقرار نمایند به عبودیت او و سبب خراب نمودن مدینه طیبه آن بود که جماعتی از اهل مدینه در سنه شصت و دو بعد از شهادت امام مظلوم وارد شام شدند دیدند که یزید ملعون، مشغول شرب خمر و باختن قمار و شطرنج و نواختن طنبور می باشد و مست و بیخود است و نماز نمی کند و خواهر و دختر عمه و مادر خود را به نکاح خود درمی آورد. چون به مدینه مراجعت کردند بیعت آن کافر را شکستند و عامل او، عثمان

ص: ۳۵۴

بن محمد بن ابی سفیان را از مدینه بیرون کردند و با عبدالله بن حنظله بن عنید، بیعت کردند. چون این خیر به یزید ملعون رسید لشکر کثیری به سرکردگی مسلم بن عقبه مری ملعون فرستاد که مدینه را خراب نمایند و اهلش را به قتل رسانند و تا سه روز هرکس در مدینه بیابد از کبیر و صغیر به قتل رسانند و مسجد نبی را خراب نمایند و به روایتی نامان و دشمنان به آن ملعون گفتند که: شیعیان و دوستان حسین به بهانه حج دسته دسته در مدینه میروند و با امام زین العابدین علیه السلام بیعت می کنند و خراج از برای او می برند و عنقریب بر تو خروج می کنند. آن ملعون ترسید و سبب دیگر، آن که شوهر زینب خاتون، که عبدالله بن جعفر باشد در همان سال وفات کرد یزید میخواست که به آن بهانه ایشان را اسیر نماید، به شام بیاورد و زینب را به عقد خود درآورد. خلاصه، آن ملعون لشگری عظیم ترتیب داده و امیر ایشان را مسلم بن عقبه مری نموده و او ملعونی بود که غسل جنابت نمی کرد و آن قدر دشمن اهل بیت بود که نماز نمی کرد به سبب آن که در تشهد باید صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد و دیگر آن که می گفت: خدای من یزید است و عبادت خدای آسمان نمی کرد و غلامی هم داشت با همان شقاوت، این دو نفر را با صد و ده هزار لشکر از شام فرستاد، سه فرمان به ایشان داد. یکی این که در مدینه، قتل عام نمایند و دیگر آن که محله بنی هاشم را خراب کنند و آنچه بتوانند بیادبی نسبت به روضه منوره نمایند و دیگر آن که اهل بیت امام مظلوم را به صد خواری تمام اسیر کرده با سر برهنه بر شترهای بیجهاز به شام برند و غل جامعه ای را داد به گردن امام زین العابدین گذارند و آن غلی بود که اگر پهلوانی را به گردن می گذاشتند پشت او خم می شد. پس آن ملعون، بیخبر وارد مدینه شد و سه روز قتل عام کرد و زیاده از هفتصد طفل را در گهواره کشتند و هفتصد نفر از بزرگان قریش و مهاجر و انصار را به قتل رسانید به غیر از زنان و کنیزان و سایر مردم و مجلس بیست و سوم / اسیری اهل بیت در مرتبه دوم و شهادت حضرت زینب علیها السلام

عبدالله ابن عئیل را به قتل رسانید و زیاده از دو هزار زن و کنیز را شکم دریدند و آنقدر خلق را کشتند که خون رسید به قبر منور پیغمبر و مردم پناه به قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند و ایشان را در اماکن شریفه به قتل رسانیدند(۱) و در مقتل هشام بن حسام مدائنی نوشته است هزار نطفه حرام در آن جنگ منعقد شد و بعضی دیگر هزار ولد حرام گفته اند متولد شدند از آن معرکه. پس از قتل و غارت اهل مدینه و خراب نمودن محله بنی هاشم اهل بیت را اسیر نموده و روانه شام شدند و ظاهر این است که در دفعه ثانیه ایشان را به عزت و حرمت بردند و بعضی گفته اند: ایشان را به ذلت و خواری اسیر نموده به شام بردند و چون یزید ملعون نوشته بود که: ظلم و ستم در حق اسیران مصطفی بیشتر از اسیری دفعه اول نمایند، به این سبب اهل بیت را با سر برهنه و پای برهنه بر شترهای برهنه سوار نموده غل و زنجیر به گردن ایشان گذاشتند و به هر ذلت و خواری ایشان را بردند. حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود که: در دفعه ثانیه به حدی ظلم و ستم بر ما می نمودند که به گردن همه اهل بیت غل و زنجیر گذاشته بودند، حتی به گردن طفلهای کوچک ما و گردنهای نازک ایشان از تعب زنجیرها و گرمی آفتاب، مجروح شده بود و حضرت فرمود که: بسا بود که اول صبح شامیان وارد منزل می شدند و خیمه ها را آراسته می کردند و در آنها ساکن می شدند و اهل بیت مصطفی و اطفال یتیم مصطفی را در آفتاب مینشانند و اهل بیت مصطفی را دست بسته با گردنهای غل و زنجیر نهاده و در منازل، آبهای سرد خوشگوار از آبار می کشیدند و آن شامیان بیرحم می آشامیدند و به اسبهای خود میدادند و قطره ای به آن اسیران و یتیمان نمی دادند و چون آن اطفال از شدت تشنگی و گرمی آفتاب گریه و جزع می نمودند زینب، فضا را میفرستاد که آخر ما ذریه مصطفی هستیم، تا کی در آفتاب تشنه و گرسنه نشسته باشیم؟ بر ما رحم کنید و قطره آبی به ما بدهید.

ص: ۳۵۶



حضرت فرمود که: آن بیرحمان، اصلاً رحم نمی کردند بسا بود که آن اطفال در آن آفتاب تا عصری نشسته بودند، بقیه آب ناگوار که در ته ظرفهای اسبها مانده بود یتیمان را اذن میدادند که بردارند و بیاشامند و ایشان را به آن زحمت و مشقت می بردند تا آن که به نزدیک شام رسیدند. چون سواد شام ظاهر شد زینب خاتون به گریه درآمد و دستها را به درگاه خداوندی بلند کرد و عرض کرد خداوندا، مهربانا، ای پناه بی کسان، رحم کن و زینب بیچاره را مرگ عطا فرما که دیگر با سر برهنه و موی پریشان وارد مجلس یزید خبیث نشوم و چشم آن ظالم بیرحم بر صورت زینب نیفتد که ناگاه زینب به همان گریه بیمار شد و در بستر بیماری افتاد. نه کسی بود که او را غذا دهد و نه یآوری بود که او را دوا دهد، امام سجاد علیه السلام را صدا زد که: ای نور دیده؛ و ای فرزند یتیم برادر، بیا ساعتی در نزد عمه خود بنشین که با تو وداع کنم که زینب میخواهد دار فانی را وداع کند. پس گفت: ای نور دیده، چند وصیت با تو دارم. اول آن که چون در وقت شهادت، برادر مظلوم، سفارش اطفال یتیم خود را به من نمود، من هم سفارش آنها را به تو مینمایم که آنها بعد از زینب پرستاری ندارند، همه یتیم و اسیر و دستگیرند. دیگر آن که وقتی که وارد مجلس یزید شدی با آن ظالم مدارا کن و آهسته سخن بگو و سخن او را متعرض مشو و جواب مگو، میترسم تو را به قتل رساند. ای نور دیده؛ دیگر زینبی نیست که در آن مجلس التماس کند و نگذارد که تو را به قتل رساند و دیگر وقتی که وارد شام شدی سلام مرا به سر بریده پدرت برسان و به عوض من آن سر را ببوس و بگو پدر جان؛ زینب در فراق تو سوخت و کباب شد و دیگر امر کن که زنان، مرا غسل دهند و کفن کنند و خود بر من نماز کن. ای داد و فریاد که کسی حسین را غسل نداد و کفن نکرد بلکه بدن مبارک او را برهنه در آفتاب انداختند و دیگر آن که بعد از دفن من بر سر قبر من تلاوت قرآن بکن. چون که من در این بیابان غریم، ای فدای آن غریبی شوم که کسی بر سر نعش او تلاوت قرآن نکرد و کسی پرسه او را نداشت بلکه بنی اُمیّه لعنهم الله بهمجلس بیست و سوم / اسیری اهل بیت در مرتبه دوم و شهادت حضرت زینب علیها السلام

عوض پر سه و تلاوت قرآن، اسبهای کین بر بدن نازنین او تاختند. بعد از وصایا همه زنان و طفلان را طلیید و وداع نمود و صورتهای هریک را بوسید بخصوص سکینه مظلومه و صدای گریه ایشان بلند شد. بعد از وداع فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ أَبِي وَلِيُّ اللَّهِ». و روح شریفش ملحق شد به آباء و امهات صالحین خود، پس حضرت امام سجاد علیه السلام فرستاد در نزد آن ظالمان که آبی به جهت غسل آن مظلومه بدهند که ناگاه ملعونی فریاد کرد که شما خارجی هستید و جایز نیست که شما را غسل دهند. چون حضرت، این سخن را شنید آهی کشید و گریست و فرمود: هرگاه آب غسل نمی دهند او را تیمم دهید. او را بدل از غسل تیمم دادند، پس جگر شیعیان کباب شود که نهرهای دنیا صدق مادرش فاطمه باشد و او را تیمم بدهند. و در روایت دیگر آن است که به دعای امام آبی ظاهر شد او را غسل دادند. اما جگر شیعیان بسوزد که حسین را بیغسل در کنار فرات دفن نمودند. پس زینب را در حوالی شام دفن نمودند و روانه شام شدند. و از کتاب منتخب السیر که تألیف شیخ محمد بغدادی شافعی است نقل شده: چون یزید پلید بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در مقام اخفاء این عمل شنیع بود آن را نسبت به ابن زیاد داد و بنا به روایتی اهل بیت را کلا به شام بردند در سفر ثانی چنانچه در بعضی کتب مسطور است. حضرت سجاد علیه السلام فرمود: مصیبت ما در ورود شام در اسیری دوم شدیدتر و خشن تر بود از دفعه اول، چرا که در دفعه اول وقتی که میخواستند ما را به مجلس یزید برند ریسمان به گردن آل حرم ال الله کرده بودند و در دفعه دوم زنجیرها به گردن ما نموده بودند و در دفعه اول چوب بر سر ما می زدند کعب نیزه ها و پشت شمشیرها بر سر و پشت ما می زدند و در دفعه اول در خرابه، ما را حبس نمودند و در دفعه دوم، در زندان تاریک محبوس بودیم و در دفعه اول کنیزان با حیای شامی به دیدنی ما می آمدند. دفعه دوم در زندان را محکم بسته بودند و کسی را ممکن نبود که بر

حرم رسول الله وارد شود. حضرت فرمود: وقتی ما را به مجلس یزید پلید می بردند خانه آن بیحیا دربندهای بسیار داشت و خادمان آن ظالم، در هر دربند ایستاده بودند با شمشیرهای برهنه. چون ما به آن دربندها میرسیدیم آن ظالمان ما را فحش میدادند و شمشیر بر سر طفلهای یتیم ما می زدند و آن طفلهای یتیم گریه می کردند و کسی بر ایشان رحم نمی کرد و ما را به این هیئت با سر برهنه و زنان را با موی پریشان وارد مجلس آن ظالم نمودند و آن ظالم مشغول به خوردن طعام بود و اصلاً متعرض ما نشد و طفلهای ما با دست بسته و گرسنه و گردنهای مجروح به زنجیرها در نزد آن ظالم ایستاده بودند و اشک حسرت از دیده می باریدند. سکینه مظلومه رو به مدینه کرد و خطاب کرد به جد خود با سوز دل عرض نمود:

أَيَا جَدَّنَا صِرْنَا غَنَائِمَ لِلْعَدَى

كَأَنَّا بَأَيْدِيهِمْ أَسِيرَاتٌ دِيْلِمٍ

ای جد بزرگوار! گردیدیم غنیمت برای دشمنان و ما را اسیر نموده اند که گویا اسیران دیلم می باشیم.

وَ الْكُفَّ فِي حَرِّ الْهَجِيرِ سَوَاغِبٌ

تُصَفِّحُهَا فِي سَيْرِهَا كُلَّ اللَّيْمِ

ای جد بزرگوار آل اطهار تو را اسیر کرده اند و در آفتاب گرم، گرسنه و تشنه شهر به شهر می گردانند و هر لثیمی ایشان را می بیند.

وَ فِينَا يَتَامَى قَاصِرُونَ عَنِ السَّرَى

مِنَ الضُّعْفِ بَلْ مِنْ ضَرْبِ كُلِّ مُرَنَّمٍ

و در میان ما یتیمان چند می باشند که از ضعف و ناتوانی بلکه از زدن آن لعینان، از راه رفتن باز مانده اند و نمی توانند که راه روند و آن ظالمان، تازیانه بر سر و دوش ایشان می زنند.

وَ إِنْ عَثَرَتْ تِلْكَ النَّوَاقِصِ أَوْ وَنَتْ

تَقَنَّعَ عَلَى هَامَاتِهِنَّ وَ تُشْتَمَّ

و ایشان را بر شترهای ضعیف شکسته سوار کرده اند و هرگاه پای آنها بلغزد یا در راه رفتن سستی نمایند تازیانه و کعب نیزه بر سر و دوش اسیران زنند و فحش و دشنام به ایشان دهند. مجلس بیست و سوم / اسیری اهل بیت در مرتبه دوم و شهادت حضرت زینب علیهاالسلام

وَ آلُ يَزِيدٍ فِي الْقُصُورِ مَصُونَةٌ

تَنْعَمُ بِالْتَّمَكِينِ أَيَّ تَنْعَمٍ

و آل یزید ملعون، در قصرهای زرنگار محفوظ و مصون می باشند و در نهایت خوشی تنعم می کنند.

وَ الْكَا فِي أَسْرَى الْهَوَاجِلِ مُضَنَّنَهَا

جَوَامِعَ فِي الْأَعْنَاقِ مِنْ كُلِّ أَدْهَمٍ

و اهل بیت اطهار تو همه اسیر و بر گردنهای ایشان غلهای سنگین گذاشته و به اسیری می برند.

وَ آلُ يَزِيدٍ فَاكِهِونَ بِأَهْلِهِمْ

إِذَا انْقَلَبُوا جَاؤُوا عَلَى كُلِّ مُغْنَمٍ

و بنی امیه با اهل و عیال خود در کمال استراحت میخورند و می آشامند و به هر طرف که رو می آورند غنیمتها می آورند.

وَ الْكَا وَالْهَفَاهُ تَحْفَقُ خَيْفَةً

قُلُوبُهُمْ فِي كُلِّ وَجْهِ مُيَمَّمٍ

و آل پاک تو واحسرتا که از خوف دشمنان دل بر ایشان میتپد و به هر سمت که رو می آورند خائف می باشند.

لَهُنَّ صُرَاخٌ تَرْجُفُ الْأَرْضُ خَيْفَةً

لَهُ وَ لَوِاذُّ عَنِّ أَدَى كُلِّ أَدْلَمٍ

و از شدت مصیبت و ستم چنان ناله می کنند که زمین به لرزه درآمد و از شر ظالمان پناه به هر که می برند کسی پناه نمی دهد.

يُنَادِينَ مِنْ فَرْطِ الْأَيْسَى وَ قُلُوبُهَا

تَشْبُّ بِوَجْدٍ مِنْ لَظِي الْحُزَنِ مُضَرَّمٍ

و اهل بیت تو از شدت ظلم و ستم تو را ندا می کنند و حال آن که دلهای ایشان به آتش حزن و اندوه سوخته و کباب گشته و کسی به فریاد ایشان نمی رسد.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.



## فصل بیست و چهارم: در شهادت رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: ۳۶۱

فصل بیست و چهارم: در وفات رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بدان که: بعد از آن که پیغمبر، اظهار رسالت نمود به مصداق بلاغت انطباق «فَاصِدْعٌ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (۱) جماعتی از مشرکین و منافقین بنای شماتت و استهزاء نسبت به آن حضرت گذاشتند. و از جمله آنها مغیره بن ابی العاص و عبدالله بن قمیة بود و آن بزرگوار ایشان را نفرین کرد و به مضمون صدق مشحون «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» (۲) دعای آن حضرت، به هدف اجابت رسید و مستجاب شد و همه منافقین هلاک شدند از آن جمله، عبدالله بن قمیة گوسفند کوهی را خواست ذبح کند. آن گوسفند چنان شاخی بر شکمش زد که نوک شاخ از پشت او بیرون آمد و به جهنم واصل شد، مثل آن ظالمی که به جناب سیدالشهداء علیه السلام گفت: یا حسین آب به تو نمی دهم تا به جهنم روی و حمیم جهنم را بچشی. آن حضرت رو به آسمان کرد و گفت: خداوندا بچشان به این ملعون، حرارت تشنگی را. حضرت صادق علیه السلام فرمود: همان ساعت به نوعی تشنه شد که ظرفی که ده

ص: ۳۶۲

---

۱- . الحجر / ۹۴

۲- . الحجر / ۹۵

نفر از آن سیراب می شدند، میخورد و باز می گفت: تشنه ام. آنقدر آب خورد که شکمش شکافت و به جهنم واصل شد(۱). یکی دیگر از شماتت کنندگان پیغمبر صلی الله علیه و آله مغیره بن ابی العاص علیه اللعنه بود که دعوی کرد که در روز احد، من دندان پیغمبر را شکستم و لبهای مبارک آن حضرت را شکافتم و دروغ گفتم و دعوی کرد که من حمزه سیدالشهدا را کشتم و دروغ گفتم و در جنگ خندق با مشرکان، به جنگ حضرت آمد و در شبی که لشکر ابوسفیان گریختند حق تعالی خواب را بر او مسلط کرد و بیدار نشد تا صبح طالع، از خواب بیدار شد در صحرا احدی را ندید سراسیمه شد از ترس اذیت اصحاب رسول صلی الله علیه و آله هراسان شد. فکری کرد که باید به خانه عثمان روم و از او امان طلب کنم و در امان بوده باشم. پس عبایی بر سر کشیده به نحوی داخل مدینه شد که کسی او را نشناسد و خود را مانند رعیت بنی سلیم آراسته کرد و جماعت بنی سلیم کسانی بودند که شتر و اسب و گوسفند و روغن و گندم از برای عثمان می آوردند. پس به این طریق وارد مدینه شد و همه جا احوال خانه عثمان را پرسید تا به خانه او رسید و در خانه او پنهان شد. چون عثمان آمد به خانه، گفت: وای بر تو، تو دعوی کرده ای که تیر و سنگ به جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخته و دندان او را شکسته ای و دعوی کرده ای که حمزه را کشته ای، با این احوال به مدینه آمده ای؟ مغیره حال خود را برای عثمان نقل کرد(۲). رقیه دختر رسول صلی الله علیه و آله زوجه عثمان بود و علما اختلاف کرده اند که آیا دختر پیغمبر است یا آن که از شوهر خدیجه است که قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از احادیث معلوم می شود(۳) که دختر پیغمبر بوده است، به هر حال، رقیه شنید که مغیره دعوی کرده است که با پدر و عمش چنین کرده است. فریاد برآورد و صدا را به ناله بلند کرد، عثمان به نزد او آمد و او را ساکت گردانید و سفارش نمود او را که به پدرت مگو که مغیره در خانه من است زیرا که اعتقاد نداشت که وحی الهی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل می شد. پس رقیه فرمود: من هرگز دشمن پدرم را از مجلس بیست و چهارم / در وفات رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص: ۳۶۳

۱- بحار الأنوار ۴۵ / ۵۱

۲- بحار الأنوار ۲۲ / ۱۵۸ ح ۱۹ و ۳۰ / ۱۹۸ ح ۶۶ و ۷۸ / ۳۹۱ ح ۵۷ - الخرائج ص ۹۴

۳- الكافي ۳ / ۲۵۱ باب النوادر - وسائل الشیعه ۳ / ۱۳۹ ح ۳۲۲۹ - بحار الأنوار ۲۲ / ۱۶۰ ح ۲۲



او پنهان نخواهم کرد و حال آن که این کافر، سنگ بر پیشانی پدرم زده است. عثمان چون این را شنید و میدانست که پیغمبر صلی الله علیه و آله خون مغیره را هدر کرده است و فرموده که: هر که او را ببیند، به قتل رساند. لهذا عثمان، مغیره را در زیر کرسی پنهان کرد و جامه ای بر روی آن کشید. بعد از بیرون رفتن امیرالمؤمنین از خانه عثمان، او دست عم خود را گرفت و به خدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمد و به روایتی خود تنها آمد به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و چون حضرت را نظر بر او افتاد سر به زیر افکنده متوجه او نگردید، آن حضرت صاحب حیا و کرم بود، پس عثمان گفت: یا رسول الله! این عم من مغیره است و به حق آن خداوندی که تو را به راستی فرستاده است قسم یاد می کنم که تو او را امان داده بودی و من او را امان دادم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: من قسم میخورم به حق آن خدایی که آن حضرت به راستی فرستاد که عثمان دروغ گفت. حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را امان نداده بود. پس حضرت رو را از او گردانید. پس آن بیحیا به جانب راست حضرت آمد. بار دیگر آن سخن را اعاده کرد. پس حضرت روی از او گردانید. پس باز به جانب چپ آمد و آن سخن و سوگند و دروغ را اعاده کرد. تا چهار مرتبه چنین کرد و در مرتبه چهارم حضرت فرمود که: از برای تو او را امان دادم، اگر بعد از سه روز او را در مدینه یا حوالی مدینه بیابم به قتل خواهم رسانید. پس عثمان از خدمت آن حضرت بیرون آمد. پس آن بزرگوار دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خداوندا! به حق جلال و بزرگواری خودت قسم می دهم که لعنت کن بر مغیره و کسی را که به او آب و طعام دهد و لعنت کن کسی را که به او مشکی دهد یا دلوی بدهد و لعنت کن کسی را که تهیه سفر او را بکند یا ظرفی بدهد یا پالان شتری بدهد. پس به ده انگشت خود شمرد ده چیز را که مسافر به آن احتیاج دارد و لعنت کردند کسی را که اینها را به مغیره دهد و همه ده چیز را عثمان به او داد و حضرت او را سه روز امان داد و عثمان او را پنج روز نگاهداشت.

بعد از آن که سه روز اسباب سفرش را مهیا کرد او را از مدینه بیرون کرد. هنوز آن ملعون از خانه های مدینه به در نرفته بود که حق سبحانه و تعالی، راحله آن ملعون را هلاک کرد و چون قدری پیاده رفت کفشش سوراخ شد و خون از پایش روان شد، پس به چهار دست و پا راه رفت تا آن که زانوهایش مجروح شد و مانده تا خود را به سایه درختی که خار مغیلان بود رسانید و در آن جا خوابید. جبرئیل به خدمت سید عالم آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله بگو پسر عمت علی را که شمشیر خود را بردارد و برود سر مغیره را از بدن جدا کند به جهت آن که از امان رسول خدا بیرون رفته بود و پنج روز گذشته بود. حضرت امیر به فرموده رسول خدا روانه شد در پای درخت مغیلان و سر مغیره را برید و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. چون عثمان مطلع شد آمد به خانه و گفت: ای رقیه؛ من نگفتم که این راز را به پدرت مگو. چرا گفتی که مغیره در خانه من است تا او کشته شد. گفت: ای عثمان؛ من او را خبر نکردم، بلکه جبرئیل او را خیر داد. گفت: پدرت مردی است کذاب و دروغگو. پس چوب جهاز شتر را برداشت و آنقدر بر سر و سینه و پهلوی رقیه زد که اعضای او مجروح شد. رقیه پیغام به پدر بزرگوار خود داد که ای پدر؛ عثمان مرا بسیار اذیت می کند. حضرت جواب داد: از خانواده عصمت و طهارت نیست که از دست شوهر شکایت کند، چون عثمان، این سخن را شنید مرتبه دوم از مرتبه اول شدیدتر او را زد به نوعی که چند استخوانش شکست. باز خیر داد به پدر خود که ای پدر؛ عثمان مرا کشت. حضرت، جواب همان داد. مرتبه سوم آن قدر رقیه را زد که نزدیک بود دنیای فانی را وداع فرماید. این دفعه پیغام داد از برای پدرش که: یا ابا اگر به فریادم نمی رسی مرا هلاک می کند. پس مرا حلال کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست و به جانب امیرالمؤمنین فرمود: ای پسر عم شمشیر خود را بردار و برو به خانه عثمان و او را با شمشیر دو نیم کن و رقیه را به خانه بیاور. حضرت امیر، شمشیر برداشته به خانه عثمان آمد. مجلس بیست و چهارم / در وفات رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله

عثمان گریخت. حضرت پیغمبر هم صبر نتوانست کرد و به دنبال امیرالمؤمنین علیه السلام روانه شد. چون به در خانه عثمان رسید حضرت امیر علیه السلام رقیه را بیرون آورده همین که نظر رقیه به پدر افتاد صدا به گریه بلند کرد. حضرت نیز از مشاهده آن حال بسیار گریست و او را با خود به خانه آورد و چون به خانه داخل شد، پشت خود را گشود و به پدر خود نمود. حضرت دید پشتش تمام سیاه و مجروح شده. حضرت تاب نیاورد و گریست. مؤلف گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله تاب نیاورد ببیند عثمان چوب بر بدن رقیه زده و گریست. نمی دانم پیغمبر در کجا بود در روز عاشورا که ببیند حدود دو هزار زخم بر بدن حسین علیه السلام زده اند. زخم نیزه بالای نیزه، زخم شمشیر بالای شمشیر. پس زخمهای رقیه را مرهم گذاردند. روز یکشنبه و روز دوشنبه را زنده بود، دنیای فانی را وداع کرده مردم جمع شدند تابوت و محفه آوردند و او را به عزت و احترام به بقیع بردند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را امر نمود که با زنان مؤمنان همراه جنازه رقیه بیایند. فاطمه علیها السلام و زنان مهاجر و انصار جنازه رقیه را غسل دادند.

فاطمه علیها السلام نگاه کرد به بدن خواهر خود دید سه زخم واقع شده است. تاب نیاورد و صیحه زد و غش کرد. نمی دانم فاطمه علیها السلام اگر زخمهای بدن حسین را میدید چه حال داشت و اگر جراحی پشت زینب دختر خود را میدید چه می کرد که در راه شام از ضرب تازیانه و کعب نیزه به هم رسیده بود، نمی دانم چگونه صیحه می زد و غش می کرد. پس پیغمبر و جمیع مهاجر و انصار با زنان قریش و بنی هاشم بر جنازه رقیه نماز کردند و او را دفن نمودند. جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر قبر رقیه ایستاد و گفت: (۱) خدایا! بدن رقیه ضعیف است و تاب فشار قبر ندارد. او را فشار قبر مده و او را به من ببخش و حق تعالی رقیه را به آن حضرت بخشید و فشار قبر را از او دفع کرد. مؤلف می گوید: حضرت راضی نشد که رقیه را فشار قبر دهند، نمی دانم

ص: ۳۶۶

چگونه رضا شد که عمر بن سعد ملعون بر بدن انور حسین اسب بتازد و استخوانهای سینه و پهلوی او را بشکند. و در روایت دیگر: حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به زمین نمود و فرمود که: ای زمین، رقیه دختر خود را به تو سپردم. با او مهربان باش. ناگاه آوازی از قبر رقیه بیرون آمد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله من از مادر به او مهربانترم. پس وای بر بنی اُمیه که با ودیعه پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان امت چگونه رفتار کردند و به عوض مهربانی به آن حضرت، بدنش را پاره پاره کردند. پس حضرت، امر کرد: خیمه ای بالای قبر رقیه نصب کنند و بر سر قبر او تلاوت قرآن نمایند و به آن سبب استحباب به هم رسانید. پس وای بر بنی اُمیه که به عوض نصب خیمه بالای قبر مبارکش بدنش را برهنه در آفتاب انداختند و به عوض تلاوت قرآن، صداها به قهقهه و ولوله بلند کردند و اسب بر بدن شریفش تاختند. فاطمه زهرا علیها السلام و زنان بنی هاشم به عزاداری رقیه آمدند و زنان بنی اُمیه به تماشای اهل بیت آمدند در وقتی که ایشان وارد کوفه و شام شدند و همه سنگ و چوب بر میداشتند و بر سر و بدن اهل بیت می زدند به نحوی که خون از بدن ایشان جاری می شد. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.** مجلس بیست و چهارم / در وفات رقیه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله



## فصل بیست و پنجم: در وفات سلمان فارسی رحمه الله

ص: ۳۶۹

فصل بیست و پنجم: در وفات سلمان فارسی رحمه الله بدان که: (۱) حضرت صادق علیه السلام فرمود: ایمان، ده درجه دارد و مقداد بن اسود در درجه هشتم است و ابوذر، در درجه نهم و سلمان در درجه دهم است و در روایت دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان ده جزء است نه جزء آن در ابوذر است و تمام آن در سلمان است. و اصیغ بن نباته گفت (۲): شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: در مجلس شریف حاضر بودم و سلمان در نزد پیغمبر نشسته بود که ناگاه اعرابی وارد شد و سلمان را دور نمود از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و در جای او نشست که ناگاه آثار غضب بر حضرت ظاهر گشت و عرق از جبین مبارکش جاری شد و چشمهایش سرخ شد، پس فرمود: ای اعرابی؛ آیا دور می گردانی کسی را که خدا در آسمان و پیغمبر در زمین او را دوست میدارد؟ و ای اعرابی؛ آیا دور می گردانی کسی را که هیچ دفعه جبرئیل حاضر نشد بر من مگر آن که امر نمود مرا از جانب خلاق عالم جل شأنه این که او را سلام برسانم. ای اعرابی؛ سلمان از من است، هر که به او جفا کند مرا جفا نموده است و هر کس او را اذیت کند پس بتحقیق که مرا اذیت نموده است و هر کس او را دور نماید مرا دور نموده است و هر کس او را نزدیک

ص: ۳۷۰

---

۱- بحار الأنوار ۲۲ / ۳۵۰ ح ۷۵

۲- بحار الأنوار ۲۲ / ۳۲۷ باب ۱۰ - امالی طوسی ص ۱۳۳ - بشاره المصطفی / ۲۶۷

نماید مرا نزدیک نموده است. ای اعرابی؛ غلط مکن در حق سلمان. پس بدرستی که حق تعالی مرا امر کرده است که او را مطلع گردانم بر علم منایا و علم بلایا و علم انساب و علم فصل خطاب. آن اعرابی گفت: یا رسول الله؛ من گمان نمی کردم که سلمان اینقدر مرتبه دارد. آیا سلمان مجوسی نبود ایمان آورد؟ حضرت فرمود: ای اعرابی؛ من از جانب حق تعالی او را خبر میدهم و تو چنین سخنهاى واهی در مقابل جواب میدهی. بدرستی که سلمان هرگز مجوسی نبود و لکن او اظهار شرک کرده و در باطن ایمان داشت. ای اعرابی؛ آنچه گفتم قبول کن و تسلیم نما و الا خدا تو را عذاب نماید به بدترین عذابها. مؤلف گوید: آنچه از بعضی اخبار معلوم می شود آن اعرابی عمر بن الخطاب بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق غلام خود سلمان فرمود: هر کس در حق او جفا نماید در حق من جفا نموده است و هر کس او را اذیت نماید مرا اذیت نموده است، پس وای بر بنی امیه که چه جفاها در حق پسر پیغمبر کردند و او را شهید کردند و بدن او را پاره پاره نمودند و اهل بیتش را اسیر نمودند و مروی است از منصور بن برزخ که گفت: عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام که چه قدر می بینم که شما یاد می کنید سلمان فارسی را؟ حضرت فرمودند که: «لَا تُقُلْ: سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَلَكِنْ قُلْ: سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيِّ». ای منصور؛ مگو سلمان فارسی بگو: سلمان محمدی علیه السلام. ایا میدانی که به چه سبب او را یاد می کنم؟ گفتم: نه. فرمود: به جهت آن که سه خصال در او بود. یکی آن که خواهش امیرالمؤمنین علیه السلام را مقدم داشت بر خواهش خودش و دوم آن که فقرا را بسیار دوست میداشت و فقرا را ترجیح میداد بر اغنیاء و سوم آن که علم و اهل علم را دوست میداشت و از بندگان خاص خدا بود و از ما اهل بیت طاهرین بود. در عوالم روایت کرده است که: (۱) سعد بن ابی وقاص میگوید که: در وقت بیماری سلمان وارد شدم بر او تا او را عیادت نمایم، دیدم سلمان گریست. گفتم: مجلس بیست و پنجم / در وفات سلمان فارسی رحمه الله

ص: ۳۷۱



یا اباعبدالله چرا گریه می کنی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی که از دنیا رفت از تو راضی بود و تو وارد می شوی بر حوض کوثر و تو را سیراب خواهد نمود. سلمان گفت: ای مرد؛ گریه من به جهت مرگ نیست و به جهت حرص به دنیا نیست و لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدی از ما گرفت و میترسم از آن عهد تخلف کرده باشم. فرمود: باید متاع و اسباب شما در دنیا مثل شخص مسافر باشد و من نگاه می کنم در اطراف خود این اسباب و امتعه را می بینم و حال آن که در اطراف او نبود مگر یک کاسه چوبی که از آن آب و طعام میخورد و مطهره ای که در آن آب می کرد و غلاف شکسته که شمشیر خود را در آن می کرد به جهت جهاد. و از اصیغ بن نباته مروی است که گفت: (۱) من با سلمان بودم در وقتی که او حاکم مداین بود. در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت بیماری سلمان رضی الله عنه هر روز او را عیادت می کردم تا آن که مرض او شدت یافت و یقین به مردن نمود. پس به من فرمود: ای اصیغ؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که: چون وفات تو نزدیک شود میتی با تو تکلم خواهد نمود. پس من میخواهم مرا به قبرستان ببری که بینم وفاتم نزدیک است یا نه. پس او را در نعشی خوابانیدند و چهار طرف آن نعش را گرفته بردند، پس سلام کرد. ناگاه میتی جواب سلام او را داد و مکالمه بسیاری در مابین ایشان اتفاق افتاد که ذکر آنها موجب طول می شود که گفت: ای سلمان ندیدم چیزی محبوبتر باشد در نزد خدا از سه چیز: «صَلْوَةُ اللَّيْلِ لَيْلَةَ شَدِيدَةِ الْبُرْدِ وَ صَوْمَ يَوْمِ شَدِيدِ الْحَرِّ، وَ صَدَقَةَ بَيْمِينِكَ لَا تَعْلَمُ شِمَالِكَ».

نماز شب در شب بسیار سرد و روزه گرفتن در روز بسیار گرم و صدقه دادن به طریقی که از دست راست تو داده شود و دست چپ تو مطلع نشود. پس کلام آن میت قطع شد. سلمان فرمود: مرا بر زمین گذارید. چون او را بر زمین گذاشتند، سر خود را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: ای کسی که به دست تو است اختیار هر چیزی. به تو ایمان آوردم و پیغمبرت را متابعت کردم و به

ص: ۳۷۲

کتابت، تصدیق نمودم و آن چه را که وعده نموده بودی رسید. پس مراقبض روح کن به سوی رحمت خودت و مرا منزل ده در دار کرامت خود. پس گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». پس همین که تمام نمود شهادت خود را روح شریفش به آشیان خلد پرواز کرد و در روایت دیگر آن است که: زادن، خادم سلمان میگوید: همین که وفات سلمان نزدیک شد گفتم: چه کسی تو را غسل می‌دهد؟ گفت: آن که پیغمبر را غسل داد. گفتم: تو در مداینی و او در مدینه. پس گفت: ای زادن همین که بستی حنک مرا و پاهای مرا به جانب قبله کشیدی، صدای سم اسب مبارکش را خواهی شنید. زادن میگوید: همین که چشمهای او را هم گذاشتم دستمالی به حنک او بستم دیدم صدای سم ستوری بلند شد. آدمم به عقب در و ناگاه نظرم به صورت امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد. سلام کردم پس از جواب سلام، فرمود: ای زادن ابو عبدالله، سلمان وفات کرد؟ گفتم: بلی. پس حضرت، داخل شد و رداء از صورت سلمان برداشت، پس تیسمی کرد با وجودی که وفات کرده بود، سلام کرد و قصد نمود که به جهت تعظیم امام برخیزد حضرت ولی عالم فرمود: «عُدْ إِلَى مَوْتِكَ فَعَادًا». به حال مردگی خود باقی باش. پس به آن حال باقی ماند. پس امیرالمؤمنین امام عالم فرمود: ای ابا عبدالله؛ وقتی به خدمت پیغمبر رسیدی عرض کن که: قوم تو با برادرت چه کردند و چه ظلمها و ستمها در حق او نمودند. پس زادن عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اگر اذن می‌دهی آبی حاضر کنم به جهت غسل سلمان و سدر و کافوری بیاورم و مهیا نمایم به جهت تجهیز سلمان. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای زادن خدا تو را رحمت کند ما امر نمودیم به ملائکه رحمت که آب از چشمه سلسبیل بیاورند و سدر و کافور از سدره المنتهی حاضر نمایند و کفن او را از بهشت مدهامتان بیاورند. زادن گوید: در این حال بودیم که ناگاه دیدیم که خیمه‌مجلس بیست و پنجم / در وفات سلمان فارسی رحمه الله

سرسیزی برپاشد و سطلهای طلا از آسمان فرود آمد و در آن خیمه گذاشته شد و امیرالمؤمنین علیه السلام به دست مبارک در آن خیمه، شروع به تغسیل سلمان نمودند. من عرض کردم: اگر اذن میدهید شما را اعانت نمایم در تغسیل سلمان، فرمود: ای زادن چهل هزار ملائکه بجهت تغسیل سلمان حاضر شده اند و ملائکه کروبین مرا در تغسیل او اعانت می کنند و آب بر دست من میریزند. مؤلف دلسوخته گوید: سلمان، یکی از غلامهای ایشان بود آب غسل او را از سلسبیل آوردند ولی آب غسل حسین از دم شمشیر بنی امیه بود و سدر و کافور سلمان از سدره المنتهی آوردند و سدر و کافور امام حسین علیه السلام خاکهای کربلا بود و کفن سلمان از حله های بهستی بود اما کفن حسین نمی دانم چه چیز بود و از کجا آمد بلکه بنی امیه به عوض کفن، اسبهای خود را بر بدنش تاختند. اگر چهل هزار ملائکه به جهت تغسیل سلمان آمدند، اما مقتل ابن عربی نوشته که نود هزار کافر به جهت تماشای سر بریده امام مظلوم همه حنابندان و کف زنان از کوفه بیرون آمدند و از وفات سلمان تا تغسیل او زیاده از ربع ساعت نگذشته بود که امیرالمؤمنین، از مدینه به مدائن آمدند یا از کوفه به مدائن آمدند به طریق طی الارض و او را غسل دادند. چنانچه قنبر، غلام آن حضرت می گوید: (۱) در مدینه خدمت آن حضرت بودم که فرمود: «مَعَاشِرَ النَّاسِ أَعْظَمَ اللَّهُ أُجُورَنَا وَأُجُورَكُمْ فِي آخِيكُمْ سَلْمَانَ». ای گروه مردمان؛ خدا اجر شما را زیاد کند در وفات سلمان، برادر شما. صدای گریه مسلمانان بلند شد. پس حضرت، عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر بست و دراعه آن حضرت را بر خود آراست و شمشیر آن حضرت را حمایل نمود و بر غضبا سوار شد و به قنبر فرمود: بشمار ده گام، قنبر گوید: شمردم ده گام که در مداین به در خانه سلمان رسیدم، پس حضرت، مشغول تغسیل و کفن او شد اما نمی دانم مصلحت چه بود که نعش مبارک امام مظلوم با پسرها و برادرها و برادرزاده ها و سایر اصحاب او سه روز یا بیشتر برهنه و بیغسل و

ص: ۳۷۴

---

۱- . بحار الأنوار: ۲۲ / ۳۷۲ باب ۱۱ - المناقب ۲ / ۳۰۱ البته در اینجا ابتدای روایت حذف شده که این چنین است: «عن جابر الأنصاری قال صَلَّى بنا أمير المؤمنين عليه السلام صلاة الصبح ثم أقبل إلينا.

بی کفن بر روی خاک گرم کربلا افتاده بود و کسی نبود که نعشهای مطهر ایشان را برداشته و تغسیل نماید و دفن کند. بلی بنی امیه جسدهای خبیث کفار خود را کفن و دفن نمودند و اجساد طاهره ال پیغمبر را برهنه نمودند و لباسهای ایشان را به غارت بردند و سرهای مبارکشان را به هدیه برای نسل زنا در مجلس شراب حاضر نمودند و به عوض کفن، اسبهای کین بر آن بدنهای نازنین تاختند و گوشت و پوست آنها را به خاک کربلا مخلوط نمودند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام راضی نشد که جسم غلام او، سلمان یک ساعت بیغسل بماند چگونه راضی می شد که جسد نور دیده اش حسین سه روز بلکه بیشتر بیغسل بر روی خاک افتاده باشد. بعد از آن که حضرت امیرالمؤمنین از تغسیل و تجهیز سلمان فارغ شد دیدم قطیفه سبزی از آسمان فرود آمد و در آن جا بر زمین گذاشته شد، حضرت آن را گشودند کفن لطیفی در آن گذاشته بود و رقعه ای بر آن نهاده بود، چون رقعه را گشودند دیدند نوشته: «هَذِهِ هَدِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ الْغَالِبِ إِلَى مُجِبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». این هدیه ای است که خداوند غالب فرستاده است به جهت دوست امیرالمؤمنین علیه السلام. اما نمی دانم چرا کفن از برای حسین نیامد. پس حضرت بر آن کفن نوشتند این دو بیت را:

وَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَعِيرٍ زَادٍ

مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ

وَ حَمْلُ الزَّادِ أَقْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ

إِذَا كَانَ الْوَفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ (۱)

یعنی سلمان وارد می شود بر شخص صاحب کرم در حالتی که زاد و توشه ای از اعمال حسنه ندارد با قلب سلیم و حمل نمودن زاد و توشه قبیح ترین چیزهاست، هرگاه شخص وارد شود بر شخصی که بسیار کریم است. پس آن کفن را بر قامت سلمان پوشانید و او را در نعشی خوابانید و همین که خواست بر او نماز کند هاتقی آواز داد که: ای ولی خدا اندکی تحمل بفرما تا ملائکه عرش و مجلس بیست و پنجم / در وفات سلمان فارسی رحمه الله

ص: ۳۷۵

۱- . نفس الرحمن / ۵۴۵ به نقل از ربیع الابرار زمخشری. توجه: مرحوم تنکابنی در کتاب اکیلی المصائب ص ۴۲۷ نقل می کند که چون امیر المؤمنین علیه السلام غسل سلمان را به پایان رسانید سلمان برخاست و نشست و تبسمی کرد پس حضرت به او فرمود به همان حالی که بودی برگرد و او خوابید و بحالت اول در آمد.

ملائکه آسمان و ارواح مقدسه انبیاء و اوصیا حاضر شوند که همه مشتاقند که بر دوست تو نماز کنند. که ناگاه صدای تکبیر و تهلیل و تمجید ملائکه بلند شد که همه به نماز سلمان حاضر شدند. اما جان شیعیان بسوزد وقتی که امام سجاد علیه السلام غل در گردن با سر و پای برهنه ایستاده که بر بدن پاره پاره پدرش نماز کند کسی از آن ملائکه و پیغمبران و اوصیاء نبود که صدای خود را به تکبیر و تهلیل بلند نماید اما بنی امیه بعد از شهادت امام مظلوم، صدای خود را به قد قتل الحسین علیه السلام بلند کردند و از آن شدیدتر آن که صداها را به خنده و قهقهه بلند کردند و شادی نمودند که بزرگ حجاز را کشته اند و اهل بیت او را اسیر نموده اند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام بر کفن سلمان دعا نوشتند بنی امیه هم بر پیراهن و بدن حسین به زخم شمشیرها و تیرها دعا و تعویذها نوشتند و آن پیراهن را به خون، رنگین کردند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام بر سلمان نماز کرد و او را دفن نمود و بر استر خود سوار شده و از نظر غایب شد و بعد از نماز صبح بود که از مدینه بیرون آمده و به روایتی از کوفه و باز اول ظهر بود که وارد مدینه شد و بعضی تصدیق نمودند و بعضی تکذیب، تا آن که بعد از مدتی کاغذها رسید که سلمان در مدائن در فلان روز وفات کرده و جوان عربی آمد و او را غسل داده و کفن نمود و نماز کرد بر او و دفن کرد و غایب شد. پس مردم مدینه از آن تعجب نمودند. و در عوالم نوشته است که: وفات سلمان به روایتی در آخر خلافت عثمان در سنه سی و پنج بود و به روایتی دیگر سی و شش سال از هجرت گذشته بود و جماعتی دیگر روایت کرده اند که در زمان خلافت عمر وفات حضرت سلمان بود و اول، مشهورتر است. واللّه العالم. «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ عَلَى مُنْكَرِي فَضَائِلِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى غَاصِبِي حُقُوقِهِمْ أَجْمَعِينَ».





## فصل بیست و ششم: در وفات ابوذر غفاری رحمه الله

ص: ۳۷۹



فصل بیست و ششم: در وفات ابوذر غفاری رحمه الله مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چشمی که بر ابوذر گریه کند هرگز معیوب نشود و درد نیابد و در حدیث دیگر فرمود که: هر کس، قطره اشکی در مصیبت ابوذر از چشم او جاری شود من از برای او ضامن بهشت هستم. پس بدان که وارد شده است که: در زمان عثمان، ابوذر غفاری به شام رفت و در آنجا جمعی را ارشاد نمود و شیعه ای که در شام و جبل عامل می باشند از برکت اباذر است. آخر، معاویه ترسید که خلق از او برگردند. شکایت ابوذر را به عثمان نوشت. عثمان، در جواب نوشت که: او را بفرست بیاید. پس او را بر شتر بدراهی سوار کردند و پای او را به زیر شکم شتر بستند و به دست غلام ظالم بدرفتاری دادند و او را روانه مدینه نمودند و شب و روز می بردند تا آن که پای او مجروح شد، حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و بعضی صحابه به استقبال او آمدند و گریستند و او را نوازش فرمودند. بعد از آن که وارد مدینه شد روزی به مجلس عثمان درآمد. «وَهُوَ عَلِيلٌ مُتَّكِيٌّ عَلَى عَصَاةٍ» (۱) و بعد دید برابر عثمان، صدهزار درهم گذاشته بودند که از بعضی بلاد آورده بودند و اصحاب عثمان انتظار آن مال را می بردند که در میان ایشان قسمت

ص: ۳۸۰

---

۱- بحار الأنوار ۲۲ / ۴۲۶ ح ۳۶ باب ۱۲ این حدیث تا آخر فصل ادامه دارد.

نماید. ابوذر فرمود: آن چه مال است؟ گفت: این مال را بعضی عمال ما فرستاده اند. اراده دارم به قدر آن منضم به آن کنم و به مصرفی که میخواهم برسانم. ابوذر گفت: ای عثمان؛ صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟ گفت: بلکه صد هزار درهم بیشتر است. ابوذر فرمود: به خاطر داری که من و تو داخل شدیم در وقت عشا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت را محزون یافتیم. سلام کردیم و جواب نداد. صبح آمدیم و او را خوشحال یافتیم، سلام کردیم. جواب داد و فرمود: دیشب چهار دینار از مال فقرا مانده بود و ترسیدم که مرگ مرا دریابد و به ایشان نرسانم. الحمد لله امروز به ایشان رسانیدم و خوشحال شدم. عثمان نگاه به کعب الاحبار کرد و گفت: ای ابا اسحق؛ اگر کسی زکات واجب مالش را بدهد آیا بعد، دیگر چیزی بر او هست یا نه؟ گفت: نه و اگر خشتی از طلا- و خشتی از نقره بر روی هم بگذارد. پس ابوذر عصای خود را بر سر کعب الاحبار زد و گفت: «يَا بَنَ الْيَهُودِيَّةِ الْمُشْرِكَةِ مَا أَنْتَ وَالنَّظَرَ فِي أَحْكَامِ الْمُسْلِمِينَ»؟ خدا راستگوتر است یا تو که فرموده: «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». عثمان گفت: ای اباذر؛ تو شیخ پیری و خرافت تو را دریافته و عقل تو را زایل کرده است و اگر مصاحبت پیغمبر را نکرده بودی تو را به قتل میرسانیدم. ابوذر گفت: ای عثمان؛ دروغ گفתי. حبیب من محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر؛ نمی توانند تو را گمراه بکنند و تو را بکشند و اما عقل من، پس باقی است. ای عثمان به یاد دارم حدیثی که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق تو و قوم تو. عثمان گفت: چه چیز است؟ گفت: حضرت فرمود که: هرگاه بنشیننی بر مسند آل ابی العاص سی نفر مال فقراء را به ناحق میخورند و کتاب خدا را تغییر میدهند و بندگان خالص خدا را خادم خود میگردانند و صالحین را دشمن و فاسقین را دوست خود قرار می دهند. عثمان گفت: ای گروه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی این حدیث را از پیغمبر شنیده است؟ آن مردمی که چشمها به مال دوخته بودند گفتند که: ما اینمجلس بیست و ششم / در وفات ابوذر غفاری رحمه الله

حدیث را نشنیدیم از پیغمبر صلی الله علیه و آله ، عثمان گفت: علی را بخواهید. چون حضرت امیر حاضر شد عثمان گفت: یا ابا الحسن بین چه میگوید این شیخ کذاب؟ حضرت فرمود: «أَسْكُتُ يَا عُثْمَانُ لَا تَقُلْ: كَذَابٌ». چرا که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که می فرمود: «مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ». سایه نیفکنده آسمان سبز و فرانگرفته زمین گردآلود صاحب زبانی را که اصدق از ابوذر باشد. اصحاب رسول صلی الله علیه و آله همه گفتند: راست گفت علی علیه السلام ما شنیدیم این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله . پس ابوذر گریست و گفت: همه گردن کشیده اید به جهت این مال و گمان کردید که من دروغ گفتم به پیغمبر صلی الله علیه و آله . پس نگاه کرد به سوی ایشان و گفت: کی بهتر از شما است؟ گفتند: تو میگویی من بهتر از شما هستم. گفت: بلی از زمان پیغمبر تا حال همین جبه را پوشیده ام و بعد هم چنین خواهد بود و شما چه بدعتهای تازه برپا کرده اید و خدای تبارک و تعالی سؤال می کند از شما و از من سؤال نمی کند، پس عثمان گفت: ای ابوذر؛ کدام بلاد احب است به سوی تو که در آن جا باشی؟ گفت: مکه حرم خدا که عبادت خدا کنم در آن جا تا مرا مرگ دریابد، گفت: «لَا وَلَا كَرَامَةَ لَكَ». گفت بعد از آن مدینه طیبه، گفت: «فَلَا وَلَا كَرَامَةَ لَكَ». گفت: پس کدام بلاد مبغوض تر است نزد تو که در آن باشی؟ گفت: ریزه که وقتی که در غیر دین اسلام بودم در آن جا بودم پس عثمان گفت: باید بروی به ریزه. ابوذر گفت: من هم از حبیب خود، محمد صلی الله علیه و آله چنین شنیدم که فرمود: ای ابوذر؛ تو را به جبر میفرستند به ریزه و در آن جا تنها خواهی زندگانی کرد و تنها خواهی مرد و تنها وارد محشر می شوی و تنها داخل بهشت می شوی. پس شتر ضعیف بدراهی را معین کرد که سوار شود و به ریزه برود و امر کرد که او را از مدینه بیرون کنند و امر کرد که کسی بجهت وداع او از مدینه بیرون نیاید. وقتی

که سوار شد حضرت امیر و حسنین علیهم السلام بجهت وداع بیرون آمدند و بسیار گریستند. امام حسین علیه السلام از همه بیشتر گریه می کرد. ابوذر گفت: چرا گریه می کنید؟ فرمود: ای ابوذر؛ به جهت حدیثی که از جدم شنیدم که فرمود: تو تنها زندگانی می کنی و تنها وفات می کنی و تنها وارد قبر می شوی و تنها محشور می شوی و تنها داخل بهشت می شوی. ابوذر گفت: ای حسین، من هم از جد بزرگوار تو شنیدم که فرمود: حسین من در زمینی که آن را کربلا میگویند با لب تشنه غریب و بیگس در کنار فرات کشته خواهد شد. پس بر غریبی تو ای حسین؛ بیشتر باید گریه کرد. همین که خواست روانه شود پیاده شد و دستها را به گردن حسین درآورد و صورت او را بوسید. پس چند گوسفند داشت با دو پسر و دو دختر که زنش که ام ذر نام داشت برداشته و روانه شد و در آنجا پسر بزرگش که ذر نام داشت وفات کرد. ابوذر، بر سر قبر مدتی گریست. بعد از چند ماه دیگر پسر کوچک او هم وفات کرد، ابوذر رضی الله عنه بر سر قبر پسر کوچک خود هم گریست و فرمود: نسلم قطع شد و کمرم شکست. فدای آن امامی شوم که به فاصله یک ساعت دو پسر او را با لب تشنه کشتند. بعد از آن زن و یک دختر ابوذر فوت شدند و گوسفندهای او مردند و ابوذر با دختر کوچک خود که نه ساله بود و یا یازده ساله بود از شدت قحطی رو به بیابان گذاشتند و علف صحرائی میخوردند و عبادت خدا می کردند، اتفاقاً سه روز گذشت که علفی در آن صحرا به چنگ ابوذر نیامد تا افطار نماید، ابوذر از پیری و گرسنگی بیمار شد و بر روی خاک افتاد و دخترک او در نزد او نشسته گریه می کرد. همین که نزدیک وفاتش رسید دختر خود را طلبیده و فرمود: ای دختر؛ همین که من وفات کردم کسی نیست که مرا غسل دهد و کفن کند، نعش مرا ببر در طریقی که قافله حاجیان از آن عبور کنند بگذار، جمعی خواهند آمد و مرا غسل داده و کفن خواهند کرد و نماز خواهند خواند. آن دختر گریست که ای پدر؛ بعد از تو چه کسی متکفل احوال من می شود؟ گفت: ای دختر؛ گریه مکن. مجلس بیست و ششم / در وفات ابوذر غفاری رحمه الله

خدا وکیل من است. چون وفات کرد آن دختر نتوانست که نعش پدر را بردارد و کسی هم نبود در آن مکان خراب که او را اعانت کند، او را گذاشت و آمد به راه قافله حجاج و به قولی پای پدر را گرفته به خاک می کشید تا او را به راه حجاج آورد و در آنجا سر خود را برهنه کرده گریه می کرد. ناگاه قافله رسیدند و در میان ایشان مالک اشتر بود، آن دختر برخاسته گفت: ای مسلمانان! من دختر ابوذر و اینک پدرم در این بیابان وفات کرده است او را دفن کنید، گفتند: کدام ابوذر؟ گفتم: ابوذر غفاری مصاحب پیغمبر صلی الله علیه و آله، همه به گریه درآمدند و پیاده شدند و آن نعش را برداشته غسل داده کفن کردند. مالک با کفنی که چهارصد دینار آن را خریده بود او را کفن کرد و دفن کردند. فدای دختر سه ساله حسین شوم که به حلق بریده پدرش چسبیده بود و شمر، سیلی به صورت او می زد. شیعیان: نعش ابوذر بیش از یک ساعت در صحرا نیفتاده بود، فدای آن مظلومی شوم که سه روز در صحرا افتاده بود و کسی او را غسل نداد و کفن نکرد مگر باد صحرا و خون بدن شریفش. اهل قافله همین که وفات ابوذر را شنیدند همه به گریه درآمدند و از اسبها پیاده شدند و او را غسل دادند. اما بنی اُمیّه همین که شنیدند که حسین کشته شده است صداها به لوله و خوشحالی بلند کردند و بر اسبها سوار شده بر بدن مبارک او تاختند. حذیفه میگوید: وقتی که مالک ابوذر را غسل میداد دیدم گریه می کند، گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: به جهت آن که نگاه کردم دیدم بدن ابوذر ضعیف شده است از گرسنگی، ای وای بر بنی اُمیّه. هلال بن نافع می گوید: وقتی که بدن حسین را برهنه کردند دیدم که آن بدن ضعیف را سوراخ سوراخ و قطعه قطعه نموده بودند بعد از آن مالک به آن دختر گفت: ای دختر! من عم تو هستم او را به دامن خود نشانید و صورت او را بوسید. خدا محبت او را در دل آن دختر انداخت که گمان کرد که او عم اوست. فدای طفل سه ساله امام شوم که بعد از شهادت امام، بنی اُمیّه سر او را برهنه

کردند و بر او طیانچه می زدند. پس مالک با عزت تمام آن دختر را برداشته به مدینه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد، حضرت، او را به دامن خود نشانید و او را پدر خطاب می کردند و در سرای خود او را در نزد اهل بیت منزل دادند. دختر ابوذر را بعد از فوت پدرش با عزت به خانه امیرالمؤمنین بردند و دختر پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام را سر برهنه به مجلس ابن زیاد بردند. بین تفاوت از کجاست تا به کجا. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. -----  
----- مجلس بیست و ششم / در وفات ابوذر غفاری رحمه الله



## فصل بیست و هفتم: ذکر بعضی از سادات بنی حسن و شهادت ایشان در صحرای فح

ص: ۳۸۷



فصل بیست و هفتم: ذکر بعضی از سادات بنی حسن و شهادت ایشان در صحرای فح مخفی نماند که: ظلم و تعدی بنی عباس بر آل علی اگرچه فرع ظلم بنی اُمّیه علیهم اللعنه است لیکن اشد و اکثر بود و اکثر ائمه به دست سلاطین بنی عباس شهید شدند و اکثر انساب طاهره و اعقاب منوره به دست سلاطین بنی عباس شهید شدند و بنی اُمّیه با این کثرت ظلم و طغیان و با شدت شقاوت و عداوت، متعرض شریعت مطهره نشدند و بنی عباس علیهم اللعنه چهار نفر را در مقابل امام جعفر صادق علیه السلام نصب نمودند و اسم آنها را مجتهد و مفتی گذاشتند و آنچه صاحب شریعت منوره می فرمود بر خلاف آن حکم می کردند و فتوی میدادند. چنانچه در کتب مفصله مشروح است و یکی از ظلمهای بنی عباس آنکه منصور ملعون در وقت بناء بغداد قریب به چهارصد نفر از جوانان بنی هاشم و اطفال معصومین ایشان را زنده در میان دیوار یا گچ و آجر گذاشتند و شهید کردند(۱) و هارون ملعون عباسی امر نمود به حمید بن قحطبه که شصت نفر از جوانان بنی هاشم از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیهاالسلام را در یک شب به قتل رسانید و بدنهای ایشان را بیغسل و بیکفن در چاه انداخت.(۲) در کتاب بحرالانساب و غیره ذکر کرده است که متوکل عباسی لعین دوازده

ص: ۳۸۸

---

۱- در بحارالأنوار ۴۷ / ۳۰۶ حدیثی در مورد ظلمهای منصور دوانیقی خصوصا نسبت به علویین و سادات بنی هاشم آمده است.

۲- عیون اخبار الرضا ۱ / ۱۰۸ - بحارالأنوار ۴۸ / ۱۷۶ ح ۲۰

هزار نفر سادات والا مقام از نسل مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل رسانید و از جمله ظلمهای بنی عباس شهادت سادات فسخ است و فسخ به فتح فاء و تشدید خاء معجمه یک فرسخی مکه معظمه است از راه مدینه طیبه و از حضرت امام محمد تقی مروی است (۱) که بعد از واقعه کربلا واقعه ای بر سادات، عظیم تر از واقعه جنگ فسخ واقع نشد و مجمل آن قصه عظیم چنانچه در کتب معتبره ذکر شده است (۲) آن است که حسین بن علی بن حسن مثلث بن حسن مثنی بن حسن ابن امیرالمؤمنین علیه السلام را که مادر او زینب دختر عبدالله بن حسن مثنی بود در ایام خلافت موسی که ملقب به هادی و چهارم خلفاء بنی عباس بود، خروج کرد در ماه ذیقعد سال صد و شصت و نه از هجرت در مدینه. و ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی ملعون مردی شقی از اولاد عمر بن الخطاب لعنه الله علیه را والی مدینه کرد و آن عمری کار را بر سادات مدینه تنگ کرده بود و اهانت بسیار به ایشان می کرد. چون اوایل آمدن حاجیان شد هفتاد نفر از حاجیان به مدینه داخل شدند و وسوسه کردند با حسین و سایر سادات که خروج کنید ما شما را اعانت می کنیم. حسین اراده خروج کرد و سادات را جمع کرد که از جمله آنها نیز پسر عبدالله بن حسن بن امام حسن بودند و یحیی و سلیمان و ادیس نام داشتند و عبدالله ابن حسن مثلث که او را افطس می گفتند و ابراهیم بن اسماعیل که او را طباطبای می گفتند و سادات طباطبا از نسل ایشانند و عمر بن حسن بن علی بن حسن مثلث و عبدالله ابن اسحق بن ابراهیم بن حسن مثنی بود و دوستان و آزاد کرده ها و آشنایان خود را جمع کردند. پس بیست و شش نفر از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شدند و ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم نیز با ایشان موافقت کردند و خروج نمودند و چون مؤذن، اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و افطس بن مناده بالا رفت و مؤذن را خبر کرد که حی علی خیرالعمل را مجلس بیست و هفتم / ذکر بعضی از سادات بنی حسن و شهدای فسخ

ص: ۳۸۹

۱- بحار الأنوار ۴۸ / ۱۶۵

۲- تمام این قضیه را در بحار الأنوار جلد ۴۸ از صفحه ۱۶۰ به بعد مطالعه فرمائید

در اذان گفت. عمری چون این صدا را شنید، گریخت و از مدینه بیرون رفت و حسین نماز صبح را با مردم در مسجد کرد و کسی از اولاد ابوطالب تخلف نکرده مگر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و حسن بن جعفر بن حسن مثلث، پس حسین بر منبر درآمد و گفت: بعد از حمد و ثنای الهی، پس منم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم بعضی قبول کردند در این حال حماد بربری که داروغه شهر بود لشگری جمع کرد و بر در مسجد آمد، چون خواست از مرکب به زیر آید سید یحیی بن عبدالله با شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد که زره و خود و کلاهش را برید و نصف سرش را پراند و آن ملعون از اسب برگردید و یحیی بر لشگرش حمله کرد و همه گریختند و در آن سال، مبرک ترک که از امراء خلیفه بود به حج آمده بود و چون داخل مدینه شد خبر خروج را شنید. شب پنهان، کسی را نزد او فرستاد که نمی خواهم مبتلا شوم به جنگ و در خون سادات داخل گروم، شب جمعی را بر سر لشگر من بفرست اگر چه ده نفر باشند که بهانه ای باشد برای من که بگریزم. حسین چنین کرد و او گریخت و به جانب مکه رفت. و شیخ کلینی رحمه الله علیه روایت کرده است (۱) که چون حسین در مدینه خروج کرد، مدینه را متصرف شد. پس کسی را فرستاد خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام تکلیف کرد که با او بیعت کند. حضرت نزد او رفت و فرمود: ای پسر عم؛ مرا تکلیف به بیعت مکن. پسر عم تو محمد ابن عبدالله بن الحسن، پدرم، امام جعفر را جبر به بیعت کرد و بر او لازم شد امری چند که نمی خواست بگوید. یعنی خبر داد به آن که کشته می شود و که او را خواهد کشت. اگر مرا نیز چنین تکلیف کنی آنچه را میدانم خواهم گفت. حسین گفت: من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید، من شما را جبر نمی کنم، اختیار با شماست. چون به وداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد حضرت فرمود: ای پسر عم، بدان که در این سفر البته کشته خواهید شد. نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی هستند که

ص: ۳۹۰

در ظاهر اظهار اسلام می کنند و در باطن مشرکند و کافر. پس فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». من اجر مصیبت شما را ای گروه خویشاوندان، از خدا میطلبیم. پس حسین بیرون رفت و چنانچه حضرت فرموده بود او و اصحابش همگی کشته شدند و صاحب مقاتل الطالین گفته است که: حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را در مدینه نایب کرده چون به فخر رسیدند لشکرهای خلیفه به استقبال ایشان آمدند و در آن سال از بنی عباس، ابن ابی محمد و سلیمان بن جعفر و موسی بن عیسی به حج آمده بودند و میرک ترک و حسن حاجب و حسین بن یقظین نیز به ایشان ملحق شدند، ایشان با لشکر گران، در برابر لشکر سید حسین ایستادند و در روز هشتم ماه ذی حجه در وقت نماز صبح پس اول بر حسین عرض امان کردند و گفتند: ما شما را امان می‌دهیم و ضامن می شویم که خلیفه ضرری به شما نرساند بلکه به شما احسان کند. سیدحسین چون میدانست که بر امان ایشان اعتمادی نیست و اگر دست بیابند ایشان را به اقبیح و جوه به قتل میرسانند قبول نکردند و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند می کردند و با قلت عدد و عدم مدد جمیع کثیری از مخالفان را به قتل رسانیدند تا آن که محمد بن سلیمان از عقب لشکر ایشان آمد و اکثر لشکر حسین را به قتل رسانید تا آن که سلیمان بن عبدالله بن حسن و عبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن حسن و حسن بن محمد با جمعی دیگر از سادات و موالی شهید شدند و اکثر سادات شهید شدند و اکثر سادات حسینی در آن روز کشته شدند و چنین مصیبت عظیم بر سادات و الامقام در فخر واقع شد، که مثل آن دیده نشده بود تالی مصیبت روز عاشورا بود و اگر چه «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ» (۱) الحاصل چون آن لشکر، سرهای شهدا را نزد موسی و عباس آوردند جمیع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس حاضر بودند و موسی و عباس از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که این مجلس بیست و هفتم / ذکر بعضی از سادات بنی حسن و شهدای فخر

ص: ۳۹۱

سر حسین است؟ فرمود: بلی. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». به خدا قسم که از دنیا نرفت مگر مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده به نیکیها بود و نهی کننده از بدیها بود و در میان سادات حسینی مثل خود نداشت. پس موسی و عباس ساکت شدند و جواب نگفتند و چون اسیران سادات را به نزد خلیفه آوردند امر کرد که همه را به قتل رسانیدند و در روایتی در میان اسیران، جمعی از اطفال سادات بود و امر کرد که آنها را نیز به قتل رسانیدند. هرچه التماس کردند که بر کوچکی ما رحم کن و ما را به قتل مرسا آن ملعون قبول نکرد و امر کرد آنها را نیز به قتل رسانیدند و چون آخری را آوردند خواستند بکشند، گفت: مرا آب دهید تشنه ام. چون آب حاضر کردند نظرش بر آب افتاد و گریست و گفت: چگونه من آب بیاشامم و حال آن که مظلوم کربلا را با لب تشنه شهید کردند. پس آب را ریخت و آن جوان یتیم را نیز به قتل رسانیدند و در همان روز خلیفه ملعون نیز به جهنم واصل شد. و از جمعی روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین شهادتین می کردند. او شعر میخواند که مضمونش آن است که کاش مادر مرا نمی زایید و به جنگ حسین و اصحابش نمی رفتم و در کتاب مقاتل الطالبین روایت کرده است که در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر آب عطفان تا صبح نوحه حسن را می شنیدند که اشعاری می خواندند و بر ایشان می گریستند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که (۱) حضرت رسول صلی الله علیه و آله در فسخ از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود در این جا مردی از اهل بیت من شهید خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد گرفت به سوی بهشت و دعبل خزاعی در قصیده تائیه مشهوره خود اشاره به قصه فسخ نموده است و گفته است:

أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ أُنْدُبِي

نُجُومُ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ

قُبُورٍ بِكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَيْبِهِ

وَ أُخْرَى بِفَخٍ نَالَهَا صَلَوَات

ص: ۳۹۲

یعنی ای فاطمه برخیز. ای دختر بهترین خلق و ندبه و گریه کن بر ستاره آسمانها که بر روی خاک بیابانها ریخته اند. قبر بعضی از ایشان در کوفه است مثل قبر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و سیدالشهداء علیه السلام و اولاد و اصحاب ایشان علیهم السلام قبر بعضی در مدینه طیبه است. چون چهار امام مظلوم که همه را به زهر جفا شهید نمودند و در بقیع مدفون گشتند و قبور بعضی دیگر در صحرای فح است. صلوات و تحیات بر همه آن قبرها و صاحبان آن قبرها باد. (۱) **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.**

مجلس بیست و هفتم / ذکر بعضی از سادات بنی حسن و شهدای فح

ص: ۳۹۳

---

۱- . خوانندگان محترم می توانند برای اطلاع بیشتر در مورد خلافت منصور دوانیقی ملعون و شهادت جناب عبداللّه بن حسن به کتاب **تتمّه المنتهی** از صفحه ۲۰۳ به بعد مراجعه نمایند.



**فصل بیست و هشتم: حکایت سدید شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی اُمیّه لعنهم الله**

ص: ۳۹۵



فصل بیست و هشتم: حکایت سدیف شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی اُمیّه لعنهم الله مجمل آن قضیه، چنانچه از ابومخنف علیه الرحمه نقل شده است آن است که: چون دولت بنی اُمیّه لعنهم الله خراب شد و خلافت باطله از آن طایفه خبیثه عاطله به بنی عباس علیهم الهاویه رسید، اول ایشان که ابوالعباس احمد سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس باشد بر تخت خلافت قرار گرفت و مطیع و منقاد او گردیدند جمیع پادشاهان روی زمین و خطبه خواندند به اسم او در مشرق و مغرب زمین و نام خبیث او را نقش کردند بر دینار و دراهم و از سطوت و شوکت او فرار نمودند شیاطین عرب و عجم و از خوف، متفرق شدند بنی اُمیّه در شرق و غرب عالم در کوهها و صحراها و جزیره ها و بیشه ها به جهت اعمال خبیثه و ظلمهای قدیمه ایشان. پس نوشت احمد سفاح به سوی بنی اُمیّه و ایشان را طلب نمود که بیایید به سوی من که شما را امان دادم و احسانها در حق شما خواهم نمود و باید شما در پای تخت خلیفه حاضر باشید و مورد مشورت خلیفه و مدبر امور سلطنت او باشید. پس نوشت به سوی ایشان نامه امان و خلعتهای فاخره الامتان. پس جمع شدند در نزد او کبیر و صغیر و وضیع و شریف و رؤسای آل زیاد و

آل مروان و آل یزید علیهم اللعنه و عدد ایشان رسید به هفتاد هزار سوار و رئیس ایشان یزید بن عبدالملک بن مروان علیهم اللعنه بود و چون وارد شدند بر سفاح ایشان را بر طرف راست و چپ خود بر کرسیهای طلا و نقره نشانید و ایشان را از امراء و دربانها و ندیمهای خود قرار داد و از برای ایشان وظیفه ها و انعامها مهیا و مقرر نمود و ایشان اعز و اشرف خلق بودند در نزد خلیفه و خواص و عوام از این عمل متعجب بودند که اعداء خود را اکرام و احترام مینمایند که ناگاه روزی خلیفه بر کرسی جلال نشسته و بنی اُمیّه کلا در مجلس، حاضر و بر کرسیهای طلا استقرار یافته بودند ناگاه یکی از حجاب خلیفه وارد شده عرض کرد: ای خلیفه در بیرون دارالاماره مردی ضعیف و پیر و شکسته و سیاه چهره با لباس کهنه بر شتر لاغری سواراست و میخواهد به خدمت خلیفه برسد. همین که اوصاف او را شنید و وصف او را فهمید گفت: به خدا قسم که این غلام ما سدید است. او را اذن دهید تا داخل شود. چون بنی اُمیّه اسم سدید را شنیدند رنگهای ایشان متغیر شد و اعضای ایشان به لرزه و اضطراب درآمد قبل از دخول سدید، سبیش این بود که سدید غلامی بود از بنی هاشم و بسیار فصیح اللسان و قویالقلب بود و هر سال در موسم حج در وقتی که حجاج در مسجد الحرام ازدحام می نمودند میرفت در بالای عمارت چاه زمزم و خلق را ندا می کرد پس جمع می شدند در نزد او شروع می کرد به مدح آقایان خود از بنی هاشم و خلافت بنی اُمیّه و قبایح ایشان را ذکر می کرد و خلق را تحریص به خلع خلافت بنی اُمیّه و قراردادن آن در بنی هاشم می کرد. چرا که خداوند متعال خلافت را در بنی هاشم قرار داده است. و سالی از سالها بعد از آن که در بالای چاه زمزم شروع نمود به مدح بنی هاشم و کفر زندقه بنی اُمیّه، خلق بسیاری دور او جمع شدند. پس بنی اُمیّه او را گرفتند و ضربت بسیار و زخم بیشمار بر بدن او زدند به نحوی که گمان کردند از دنیا رفته است. او را انداختند در مزبله پس چون شب شد ضعیفه ای آمد او را برداشت و هنوز رمقی بر بدن او باقی بود و او را معالجه مجلس بیست و هشتم / حکایت سدید شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی اُمیّه

نمود و مدتی در کوهها پنهان بود و بنی اُمیّه گمان داشتند که مرده است. خلاصه بعد از آن که وارد شد در مجلس خلیفه و نظر بنی اُمیّه بر او افتاد چون بید بر خود لرزیدند. پس شعری چند در مدح خلیفه و مذمت بنی اُمیّه خواند و بعضی از ظلمهای ایشان را یاد کرد و اشارت به شهادت امام مظلوم و اصحاب او نمود و گریه بسیاری نمود. پس احمد سفاح گفت: «أَهْلًا بِطَلْعَتِكَ وَ مَرْحَبًا بِرُؤْيَتِكَ». خوش آمدی و موجب فرح و شادی ما شدی. ولیکن عفو نمودن و بخشیدن خطا و غلط دشمن، اولی است از مؤاخذة. «فَإِنَّ أَكْرَمَ النَّاسِ مَنْ عَفَى إِذَا قَدَرَ، وَ صَافِحَ إِذَا ظَفَرَ». چرا که کریم ترین مردم کسی است که عفو نماید در وقت قدرت و تسلط و از سر گناه بگذرد. پس سفاح امر نمود خلعتی و کیسه دره‌می به او دادند تا به حمام رود و حال خود را تغییر دهد و لباس خود را تجدید نماید و روز دیگر به خدمت خلیفه بیاید. پس همین که سدیف بیرون رفت سفاح دید حال بنی اُمیّه بسیار مضطرب و متوحش است. ایشان را تسلی داد و گفت: این غلام فقیر و ضعیف العقل و کثیرالجهلی است و اعتنا به سخن او نیست و شما را حرمت و عزت میدارم و انعام و هدایای شما را زیاد می‌کنم. پس بنی اُمیّه بیرون آمدند از مجلس خلیفه با نهایت غم و اندوه و بعضی از ایشان اراده فرار داشتند و بعضی اراده اختفاء، آخر الامر همه هم شور شدند در این که بیایند در مجلس خلیفه و هر روزه در صف سلام خلیفه شدند و خلیفه هم از سابق اعزاز و اکرام و احترام ایشان را بیشتر از پیش به جا آورد و در قرب خود ایشان را جای داد که ناگاه سدیف وارد شد و شعری چند در مدایح خلیفه ذکر کرد و تهدید و توییح بنی اُمیّه نمود. پس سفاح گفت: سخنهای گذشته را ترک کن و حرفهای بیفایده را ذکر مکن و عفو کن هر کس که در حق تو ظلم کرده است.

پس سدیف بیرون آمد از آن مجلس خلیفه با نهایت غم و اندوه و با مذمت خلیفه و اطوار او، چون شب شد و خلق به خواب رفتند خلیفه او را احضار نمود و گفت: ای سدیف چقدر تعجیل داری و صبر نمی کنی؟ گفت: ای خلیفه صبر مرا کشت و مرا از پا درآورد و مرا مریض گردانید. ای خلیفه میدانی چقدر ظلم و ستم نموده اند در حق نبی و سیدالشهدا؟ اولاد و اصحاب او را کشتند و عیال پیغمبر را اسیر نمودند و در شهرها گردانیدند مثل اسیرهای روم و فرنگ. خلیفه گفت: ای سدیف فردا حاجت تو را خواهم برآورد. پس طلبدند غلام فصیحی و اسمهای شهدای بنی هاشم و آل علی را نوشته به او تعلیم نمودند که فردا بعد از آن که مجلس خلیفه آراسته شد و بنای انعام و اکرام دادن کرد یک یک را بخواند تا بر خلق ظاهر شود که چقدر ظلم و ستم و تعدی نموده اند و طلبد خلیفه چهارصد نفر از غلامهای شجاع خود را و به روایتی چهارهزار نفر و امر نمود ایشان را که فردا در عقب پرده ایستاده باشند با شمشیرهای برهنه و گرزهای فولادی و چون خلیفه عمامه از سر بردارد و بر زمین زند آن جماعت بیرون آیند از عقب پرده ها و شمشیر بر بنی اُمیه گذاشته و تمام ایشان را به قتل رسانند. چون روز شد منادی خلیفه ندا کرد که امروز روز نوروز است و روز عطا و انعام است. مردم حاضر شوند در مجلس خلیفه و امر کرد طلبها و علمها برپا نمودند و قصر خلیفه را زینت نمودند و خلیفه بر تخت عالی نشست و امر کرد دنانیر و دراهم بسیار و کمربندهای مرصع به جواهر و دیگر از زینتها حاضر کردند در مجلس و امر کرد که: هر طایفه در سمت خاصی از مجلس قرار گیرند. پس خلق با زینت تمام فوج فوج در مجلس حاضر می شدند و هر طایفه ای در سمت معینی قرار می گرفتند. از آن جمله بنی اُمیه وارد شدند و در سمتی نشستند تا این که هفتاد هزار نفر از آل زیاد و آل مروان علیه اللعنه والنیران جمع شدند و بنی هاشم و بنی عباس و آل علی از سمت دیگر قرار گرفتند. پس خلیفه رفت در بالای قصر، با شمشیر برهنه متوجه بنی اُمیه شد و مجلس بیست و هشتم / حکایت سدیف شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی اُمیه

گفت: امروز روز عطا و جود و کرم خلیفه است. آیا در نزد شما کدام طایفه محبوب تر و اولیتر است که ابتدا به انعام و اکرام ایشان نمایم؟ گفتند: اولی بنی هاشمند. چرا که بهترین همه اهل عالمند و خویشان خلیفه اند. پس خلیفه خواند آن غلامی را که تعلیم او نموده بود که به چه نحو هریک از بنی هاشم را بخواند و ندا کند. پس آن غلام به صدای بلند گفت: «أَيْنَ أَبُو عَيْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هَاشِمٍ؟ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَخُذْ عَطَاكَ». کجاست ابو عبیده پسر حارث بن هاشم؟ بیاید و عطاء و جایزه خلیفه را بگیرد.

سدیف گفت: ابو عبیده بن حارث او را یکی از بنی امیه که شبیه بن عبدالشمس می گفتند در جنگ بدر کشت. پس خلیفه گفت: من خبری از این واقعه ندارم حال که حاضر نیست اسم او را محو کن و دیگری را بخوان. پس غلام گفت: «أَيْنَ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ؟ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَاقْبِضْ عَطَاءَكَ».

کجاست شیر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم؟ بیاید و جایزه خلیفه را بگیرد. سدید گفت: کجاست حمزه؟! زنی از این طایفه بنی امیه که او را هند بنت عبث بن ربیع می گفتند، امر کرد غلامی را که او را وحشی می گفتند در جنگ احد او را کشت و هند ملعونه آمد و شکم او را درید و کبد او را بیرون آورد و در دهان خود گذاشت و جگر او را جوید و خواست بخورد، خدا آن را سنگ گردانید و قطع نمود انگشتهای او را و قلاده نمود در گردن خود آویخت. خلیفه گفت: من خبری ندارم ای غلام، حال که غایب است اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن. آن غلام گفت: «أَيْنَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ؟ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَخُذْ عَطَاءَكَ».

سدیف گفت: کجاست عقیل؟! این جماعت او را در راه شام کشتند و اموال او را بردند. خلیفه گفت من خبری ندارم حال که غایب است اسم او را محو کن و دیگری را بخوان پس آن غلام گفت: «أَيْنَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ؟ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَخُذْ عَطَاءَكَ». کجاست مسلم پسر عقیل؟ بیاید و عطای خلیفه را بگیرد. سدیف گفت: او را این جماعت کشتند و از قصر دارالاماره به زیر انداختند و ریسمان به پاهای او بستند و در بازارهای کوفه به خاک کشیدند و ندا می کردند که:

«هَذَا جَزَاءُ مَنْ خَرَجَ عَلَى خِلَافِهِ بِنِيَامِيَّةَ». این جزای کسی است که خروج نماید بر خلافت بنی امیه. «وَسَبُّوا أَبَاءَهُ وَحَيْدَهُ». و ناسزا گفتند پدرها و اجداد او را. خلیفه گفت: حال که او غائب است اسم او را محو کن و دیگری را بخوان. پس آن غلام گفت: «أَيْنَ أَوَّلِ النَّاسِ إِسْلَامًا وَقَدِمِهِمْ إِيْمَانًا، أَفْضَلَ الْوَصِيَّةِ وَيَعْسُوبَ الدِّينِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؟ سدیف گفت: کجاست آن بزرگوار؟ او را ابن ملجم مرادی خارجی، شهید نمود و معاویه به جهت قتل او شام را زینت نمود و عید کرد. خلیفه گفت: دیگری را بخوان. پس غلام گفت: «أَيْنَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ صِلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ»؟ سدیف گفت: کجاست پسر پیغمبر آخرالزمان؟ او را زوجه او جعده بنت اشعث به زهری که معاویه فرستاده بود از شام برای او شهید نمود. خلیفه گفت: خبری ندارم، دیگری را بخوان. پس آن غلام گفت: مجلس بیست و هشتم / حکایت سدیف شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی امیه

أَيْنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ سَدِيفٌ كَفَتْ: أَي خَلِيفَهُ أَوْ رَأَى فِي جَمَاعَةٍ كَشَتَتْ فِي زَمِينٍ كَرَبَلَا بِأَلْبِ تَشْنَهٍ وَ دَسْتَهَائِهِ أَوْ رَأَى فِي بَدَنِ جَدَا نَمُودَنْدٍ وَ بَدَنِ أَوْ رَأَى فِي بَرَهْنَهٍ فِي آفْتَابِ ائْتَاخْتَنْدِ. كَفَتْ: دِيْغَرِي رَأَى بِخَوَانٍ، پَسْ أُنْ غَلَامٌ كَفَتْ: أَيْنَ أَشْبَهُ النَّبِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ خَلَقَا وَ خُلِقَا وَ مَنْطِقًا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ سَدِيفٌ كَفَتْ: فِي جَمَاعَةٍ أُنْ جَوَانٌ هِيْجَدَه سَالَه رَأَى بِأَلْبِ تَشْنَهٍ بِأَلْبِ بَدَنِ نَازِنِينَ شَهِيدٍ كَرَدَنْدِ. خَلِيفَهُ كَفَتْ: دِيْغَرِي رَأَى بِخَوَانٍ. أُنْ غَلَامٌ كَفَتْ: «أَيْنَ الْمَظْلُومُ الْعَطْشَانُ؟ أَيْنَ الْغَرِيبُ الْعَرَبِيَّانُ؟ أَيْنَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ سَدِيفٌ بِه كَرِيهَه دَرَأَمَدٌ وَ كَفَتْ: أَي خَلِيفَهُ كَجَاسْتِ أُنْ مَظْلُومِ عَطْشَانُ؟ أَوْ رَأَى فِي كَشْتَنْدِ بَنِي أُمَيَّةَ بِأَلْبِ هَفْتَادِ نَفَرٍ مِنْ أَوْلَادِ وَ أَطْفَالِ وَ بَرَادِرِهَ وَ بَرَادِرَزَادَه هَآ وَ أَصْحَابِ بِه حَكْمِ يَزِيدِ بْنِ مَعَاوِيَه وَ سَرَهَائِ مَبَارَكِ ائْتَانِ رَأَى بِرِ سَرِ نِيْزَه هَآ نَصَبِ كَرَدَنْدِ وَ بِه شَامِ مَحْنَتِ ائْتَاخْتَنْدِ وَ جَسَدَهَائِ ائْتَانِ رَأَى بِغَسَلِ وَ بِيَكْفَنِ فِي آفْتَابِ ائْتَاخْتَنْدِ وَ دَخْتَرَانِ يَغْمِرِ رَأَى بِسِيرِ نَمُودَه بِبِحِجَابِ وَ ائْتَانِ رَأَى فِي شَهْرَهَآ وَ بِبَابِنَهَآ كَرَدَانِدَنْدِ مِثْلِ ائْتِيرَانِ رُومِ وَ فَرَنْكِ وَ كَسِي بِرِ ائْتَانِ رَحْمِ نَمِي كَرَدِ. پَسْ خَلِيفَهُ عَمَامَه مِنْ سَرِ بَرَدَاشْتِ وَ كَفَتْ: «يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ، يَا لَثَارَاتِ بَنِيهَا شِمِّمْ، يَا لَثَارَاتِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ». پَسْ أُنْ غَلَامَهَآ بِأَلْبِ شَمْشِيرَهَائِ بَرَهْنَهٍ وَ عَمُودَهَائِ آهْنِي بِبِيْرُونِ آَمَدَهٍ وَ جَمِيْعِ بَنِي أُمَيَّةَ رَأَى بِه قَتْلِ رَسَانِدَنْدِ بِه نَحْوِي كِه خُونِ مِثْلِ سَيْلِ مِنْ أَبْوَابِ دَارِالْأَمَارَه جَارِي شَدِ. فِي رَوَايَاتِ دِيْغَرِ بَعْدَ مِنْ أُنْ، غَلَامٌ نَدَا كَرَدِ: «أَيْنَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ خُذْ عَطَاءَكَ». سَدِيفٌ كَفَتْ: أَي خَلِيفَهُ زَيْدِ كَجَاسْتِ؟! يَكِي مِنْ أَمْرَاءِ ائْتَانِ طَائِفَه كِه أَوْ رَأَى فِي هَشَامِ

بن عبدالملک بن مروان می گفتند امر کرد که او را سرنگون به دار کشیدند و بدن او بر سر دار ماند تا خشکید و فاخته آن را آشیان خود قرار داد. بعد از آن که از سر دار پایین آوردند و بدن او را به آتش سوزانیدند و استخوانهای سوخته او را در هاون نموده کوبیده و خاکستر او را به باد دادند. پس جمع شد بر روی آب و در زیر آب فرو رفت. پس بیرون آمد جسد تمام و به ندای بلند گفت: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ، (۱) و بعد از آن پسر او را کشتند و به دار کشیدند. پس خلیفه گفت: خبری ندارم. دیگری را بخوان. آن غلام گفت: «أَيُّنَ الْأَمَامِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ؟ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ خُذْ عَطَاءَ كَ».

سدیف ساکت شد و جواب نگفت و بنی امیه یقین هلاکت نمودند، خلیفه گفت: ای سدیف هریک از بنی هاشم را که ندا کردند جوابی گفתי، چرا در اینجا ساکت شدی؟ گفت به جهت حیای خود و حرمت تو دوست نداشتم که بگویم با برادر تو چه کردند بنی امیه، خلیفه گفت به حق من قسم که بگو با او چه کردند؟ گفت: یکی از این طایفه که او را مروان می گفتند امر کرد که سر او را در جراب گاو داخل نمودند و اسفل او را کوره حدادین گذاشتند و امر کرد که حدادین ده هزار تازیانه بر او زدند و به این زجر او را کشتند. پس فریاد کرد یکی از بنی امیه که او را یزید بن عبدالملک می گفتند فریاد کرد یا عبدالسوء، ای غلام بدگفتار تا کی مذمت بنی امیه می کنی و خلیفه را به غیظ و غضب درمی آوری؟ به نحوی که نزدیک است که خلیفه امر به قتل ما کند. سدیف گفت: به خدا قسم من هم مقصودی ندارم مگر همین. پس خلیفه صدا را به گریه و صیحه بلند کرد و عمامه از سر برداشت. جمیع غلامها با شمشیرهای برهنه و عمودها بیرون آمده آن هفتاد هزار بنی امیه را به قتل رسانیدند. پس نطعها بیرون آمد بالای آن کشته ها گذاشتند و خلیفه و مجلس بیست و هشتم / حکایت سدیف شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی امیه

ص: ۴۰۳



سدیف و جماعتی از بنی هاشم بر آن نشستند و مشغول طعام خوردن شدند و کشته ها به زیر آن حرکت می کردند و خلیفه بعد از فراغ از طعام حاضرین را انعامهای کلی نمود و ایشان را مخلع گردانید به خلعتهای فاخر و آن روز را نوروز القتل بنی عباس نامیدند. (۱) «أَلَا- لَعَنَ اللَّهُ غَاصِبِي حَقَّ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ وَ بَنِي عَبَّاسٍ» «إِلَى يَوْمِ خَوْفِهِ لَا يُقَاسُ» پاورقی ها: -----

ص: ۴۰۴

---

۱- . قسمتی از مطالبی که در این فصل آورده شده در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۷ / ۱۲۵ آمده است .

## فصل بیست و نهم: در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام

ص: ۴۰۵

فصل بیست و نهم: در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام بدان که خداوند علی اعلا سلطنت و ولایت و امامت را عطا فرمود به آن حضرت در حالتی که به حسب ظاهر طفل شش ساله یا هفت ساله بود. چنانچه به عیسی بن مریم رسالت و نبوت را عطا فرمود در حالتی که سه ساله بود. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (۱) و همچنین یحیی بن زکریا را حق تعالی نبوت عطا فرمود در حال صغر سن و آن نهایت فخر و عظمت است که این امام اینقدر به مقام اعلی و کمال رسیده است که در حال صغر سن قابل فیض کامل و منبع جمیع علوم ربانی و مصدر اسمهای اعظم سبحانی واقع شده است. (۲) و اما مقام علم ظاهری آن حضرت را همین حدیث (۳) کافی است که: آن حضرت روزی با صغر سن با جمعی از اطفال من باب حکمت، در موضعی ایستاده بودند و به روایتی نه ساله بودند که ناگاه مأمون عباسی با جمعی از لشکر و خدام و عبید در راه عبور می نمودند. چون نظر آن اطفال به آن خدم و حشم افتاد همه فرار نمودند مگر آن حضرت که در جای خود ماند و اصلا حرکت نکرد. مأمون عباسی را چشم بر آن حضرت افتاده از توقف آن حضرت، تعجب

ص: ۴۰۶

۱- .مریم / ۱۳

۲- .بحار الأنوار: ۵۰ / ۳۷ ح ۱

۳- .بحار الأنوار ۵۰ / ۵۵ ح ۳۱ - عوالم العلوم ۲۳ / ۲۹۵ ح ۱ - مناقب آل ابی طالب ۴ / ۳۸۷

کرد و گفت: ای پسر جوان چرا تو چون دیگران نگریختی؟ حضرت امام علیه السلام فرمود: راه تنگ نبود که از رفتن راه را بر تو وسیع گردانم و به خود گناهی راه نمی برم که از آن جهت از تو بترسم و گمان نداشتم که تو بیرحم به کسی ایذا و آزار رسانی. مأمون را از کلام او خوش آمد و گفت: چه نام داری؟ گفت: محمد. گفت: پسر کیستی؟ گفت: علی بن موسی الرضا. مأمون گریان شد، بر امام رضا رحمت فرستاد و برفت و تمام راه در این فکر بود و چون از شهر بیرون رفت مرغهای شکاری خود را رها کرد و در میان آنها بازی بود که از همه بزرگتر و صیادتر بود به سمت آسمان پرواز کرد. بعد از ساعتی برگشت و ماهی کوچکی در منقار داشت. مأمون متعجب شد از آن ماهی، علماء و حکماء و ادباء و اهل سیر و تواریخ همه از جواب آن عاجز شدند و آن ماهی را در دست داشت و برگشت به جانب شهر و متفکر بود تا به همان مکان رسید و باز اطفال متفرق شدند و امام علیه السلام به جای خود باقی ماند. به نزدش آمده در حالتی که ماهی را در قبضه دست خود پنهان نموده بود. از او پرسید که بگو در دست من چیست؟ آن حضرت به الهام ربانی فرمود: حق تعالی را در میان آسمان و زمین دریایی است و ماهیان کوچک از آن دریا بیرون می آیند و بازهای پادشاهان آن را صید می کنند و ایشان، سلاله نبوت و معدن فتوت را امتحان می کنند. چون مأمون، این کلام را از آن حضرت شنید تعجب نمود و گفت: حقا که تو پسر امام رضا علیه السلام هستی و به دیدن او خوشوقت شد. امام را به خانه برد و در احترام انعام و اکرام او را افزوده و روز به روز در تعظیم و تکریم و توقیرش جد و جهد بیشتر می نمود. (۱) تا آن که عباسیان به کینه و حسد درآمده و همه به یک زبان گفتند: ای خلیفه تو را به خدا قسم می دهیم که با آل علی به طریق آباء و اجداد خود رفتار کن. پدر او را ولیعهد کردی و موجب محنت و الم بنی عباس شد. تا آن که حق تعالی آن مهم را کفایت نمود و این طایفه را از آن غم خلاص نمود و دیگر ما را به غم میسند و پسر رضا علیه السلام را به حال خود بگذار. مأمون گفت: آن چه پدران من مجلس بیست و نهم / در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام

ص: ۴۰۷

کرده اند با آل علی، قطع رحم بود. من از آن به خدا پناه می گیرم و اگر انصاف در بنی عباس بود یقین میدانستند که آل علی در این امر اولی هستند و من محبتی که به این پسر دارم به جهت فضل و کمال اوست که با وجود صغر سن، علمش از همه کس بیشتر است. عباسیان گفتند: او را در این کم سالی علم از کجا به هم رسیده و با کدام فاضل گفتگو کرده که حال او ظاهر شود و اگر خلیفه در اکرام او به جد است باید صبر کند تا مدتی درس بخواند و علم و فهمی به هم رساند بعد از آن، امر از خلیفه است. مأمون گفت: علم ایشان لدنی است و کسی نیست و اگر خواهید علماء و فضلاء عصر را جمع کنید و امتحان کنید. پس وزیر را معین نمود و علما و فضلا را حاضر نمودند و بزرگ ایشان یحیی بن اکثم بود که قاضی القضاة بود و در علم فقه از همه سرآمد بود. پس جمیع علماء و اعیان دولت اهل ملل و ادیان را طلبیدند و مأمون بر تخت حکومت نشسته، فرمود: که ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام را حاضر نمودند و در پهلوی خود نشانید. بعد از تعظیم بسیار، یحیی بن اکثم متوجه مأمون شد و گفت: امیرالمؤمنین مرا رخصت می دهد که از ابوجعفر سؤالی کنم؟ مأمون گفت: این مجلس به جهت همین منعقد شده، هرچه خواهی بپرس. یحیی بن اکثم عرض کرد: رخصت می دهی که مساله ای بپرسم؟ حضرت فرمودند: بپرس از هرچه می خواهی. یحیی عرض کرد که: چه می گویی در باب کسی که در راه مکه احرام بسته باشد و صیدی را بکشد، کفاره آن چه چیز است؟ امام فرمود: آیا این مرد این صید را در بیرون حرم کشته و یا در اصل حرم؟ و آیا دانسته این عمل را کرده و عالم به تحریمش بوده یا جاهل مساله بوده است و این عمل از او عمدا صادر شده است یا خطا کرده است و آیا این شخص آزاد بوده است یا عبد؟ و آیا این مرد کوچک و طفل بوده است یا بزرگ و بالغ؟ و آیا دفعه اول است که به این عمل اقدام نموده است یا دفعه دیگر هم این کار را کرده است؟ و آیا صید از مرغان است یا از جانوران؟ و آیا کوچک است یا بزرگ؟ و آیا این شخص از این

عمل پشیمان بوده یا مصر و مشعوف؟ و آیا در شب کشته شده است یا در روز و آیا احرامی که داشته احرام عمره بوده و یا احرام حج؟ پس یحیی بن اکثم را لکنت بر زبان افتاده و رنگش متغیر شد و آثار عجز و انکسار بر او ظاهر گشت، هرچند اهل مجلس انتظار کشیدند که دیگر حرفی بزنند نتوانست. مأمون گفت: الحمدلله که ظن من خطا نبود. حق ظاهر شد بر همه حاضرین پس مأمون گفت که: فدایت شوم اگر هریک از آنها را بیان می فرمودی ما مستفیض می شدیم. پس حضرت جواب هریک را با دلیل و برهان بیان فرمود به نحوی که در میان دوست و دشمن صدای احسن و احسن بلند شد. پس مأمون گفت: چنانچه یحیی بن اکثم از تو سؤال کرد تو نیز چرا سؤال نمی کنی؟ فرمود: اگر رخصت دهی و رضای خلیفه باشد بیرسم و به یحیی گفت: اذن میدهی که سؤال کنم؟ یحیی لاعلاج گفت: اختیار با توست. اگر میدانم جواب می گویم و اگر نمی دانم از شما استفاده می کنم. حضرت امام علیه السلام فرمود: که مرا خبر ده از شخصی که صبح، نگاه به زنی کند نظرش بر او حرام شود و چون آفتاب بلند شود بر او حلال شود و چون ظهر شود بر او حرام شود و چون وقت عصر شود بر او حلال شود و در نصف شب بر او حرام شود و چون صبح طالع شود بر او حلال شود. وجه حرمت و حلیت این زن چه می باشد؟ یحیی بن اکثم سر در پیش انداخته متفکر بود. بعد از لحظه ای سر برآورده گفت: لا والله، هرچند فکر کردم جوابی نیافتم. وجه آن را بیان فرمائید. فرمود: کنیزی است از غیر و نکاح بیگانه، در اول روز بر او حرام بود و چون آفتاب شد کنیز را خرید از صاحبش بر او حلال شد و در وقت زوال او را آزاد نمود بر او حرام شد و چون وقت عصر شد او را تزویج نمود بر او حلال شد و در وقت غروب ظهار کرد بر او حرام گشت در وقت عشاء کفاره ظهار داد بر او حلال شد و در نصف شب طلاقش داد حرام شد و در وقت صبح رجوع کرد حلال شد بر او. پس مأمون رو به حضار کرد و گفت: آیا در میان خلق، عالمی به این کمال خبرمجلس بیست و نهم / در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام

دارید؟ گفتند: نه، مثل او دیده نشده است. مأمون گفت: ایشان اهل بیتی هستند که حق تعالی در میان خلق برگزیده و کمی سن، ایشان را مانع از فضل و کمال نمی شود، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دعوت فرمود و او اول کسی بود که اسلام را قبول نمود و حال آن که ده ساله بود و به غیر او هیچ طفلی را به اسلام نخواند و حسن و حسین که عمر ایشان از شش کمتر بود بیعت نمودند و در آن حال که مردم بیعت می نمودند و با هیچ طفل دیگر مبیعت نکرد و به موجب آیه شریفه: «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» همه یک حال دارند و در آخرین ایشان حکم اولین جاری است. پس حضار همه گفتند: صدقت والله یا امیرالمؤمنین و چون دید که عباسیان را دیگر مجال این کار نماند، خطاب به امام نموده گفت: یا ابا جعفر دختر من ام الفضل را به زنی قبول می کنی؟ امام سر در پیش انداخت، دانست که راضی است. پس در همان مجلس، خطبه خواند. و به امر مأمون ام الفضل را به نکاح آن مظلوم درآوردند. ای کاش چنین وصلتی و نکاحی اتفاق نیافتاده بود. پس خوانهای بوی خوش و عطریات کثیره آوردند و خاص و عام را معطر گردانیدند و بعد از آن خوانهای طعام را کشیدند و تناول نمودند و متفرق شدند و امر نمود که روز دیگر خاص و عام کلا به تهنیت و مبارک باد امام حضرت جواد علیه السلام آمدند. مأمون علیه اللعنه بیرون آمد و امر نمود که طبقهای نقره و طلا را که تمام پر از گلوله هایی بود از مشک و زعفران ترتیب داده بودند و در میان هر گلوله رقعہ ای تعبیه کرده بودند که در هر رقعہ باغی یا خانه ای یا عقاری یا مزرعه ای نوشته شده بود نثار حضرت امام جواد علیه السلام نمودند تا هر که رقعہ به دست او افتاد مالک مالی شد و این مخصوص خواص بود و بعد از آن بدرهای زر و جواهر بر قواد پخش کردند و بعد از آن عام الناس را عطاهای کلی دادند و از کافه اهل بغداد کسی نماند که از فیض نثار محروم مانده باشد و تا مأمون در حیاه بود امام جواد علیه السلام مکرم و معزز بود.

مؤلف گوید که: این نثار حضرت جواد علیه السلام بود اما نثار حضرت فاطمه علیها السلام در و یاقوت و سایر جواهرات جنت بود که حورالعین جمع نموده تا روز قیامت از برای یکدیگر به هدیه می برند. اما نثار فاطمه صغری در کربلای پر بلا، کعب نیزه و تازیانه بود و به عوض عطریات خود را معطر نموده به خون قاسم، در عروسی حضرت فاطمه پیغمبر صلی الله علیه و آله نقاب از صورت فاطمه زهرا برداشتند و در عروسی ام الفضل حضرت جواد نقاب از صورت او برداشتند اما در عروسی فاطمه کربلا، شمر ملعون معجز و نقاب از صورت او برداشت. و در کتاب کشف الغمه و فصول المهمه مذکور است (۱) که آن حضرت در یک مجلس از کثرت علم سیهزار مسئله مشکله از او سؤال نمودند همه را بر وجه صواب جواب فرمودند و در آن حال ده سال از عمر شریفش گذشته بود. اما از جود و کرم حضرت جواد علیه السلام به ذکر دو حدیث اکتفا می شود (۲) و آن این است که اسماعیل بن عباس هاشمی روایت نموده است که روز عیدی به سلام حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفتم و از تنگی معاش شکوه نموده گوشه جانماز خود را برداشته دست مبارک خود را به خاک زد و از آن جا شمش طلا بیرون آورد و به من داد و فرمود که: در مصارف خود صرف نمای. چون وزن کردم شانزده مثقال بود و قیمت آن را مدتی صرف مایحتاج خود نمودم و رفع فقر و عسرت من شد. در حدیث معتبر دیگر وارد شده است که سیدی از سادات مدینه به کنیزی میل به هم رسانید و قدرت بر قیمت آن نداشت به خدمت آن حضرت آمده عرض حال نمود. روز دیگر شنید که فروخته اند. بیتابانه به خدمت آن حضرت آمده گریان و نالان و آن حضرت فرمود که: بیا با تو سیر باغی که در این حوالی دارم بکنیم شاید ساعتی به آن مشغول شوی و رفع هموم و غموم تو شده باشد. چون به در باغ رسیدند آن حضرت ملاحظه فرموده که گریه بسیاری بر آن سید زور آورده است. فرمود: اگر میدانستی که او را خریده است علاجی می کردم. مجلس بیست و نهم / در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام

ص: ۴۱۱

۱- . الکافی ۱ / ۴۱۵ - بحار الأنوار ۵۰ / ۹۳ باب ۴۸ - عوالم العلوم ۲۳ / ۵۴۶ ح ۱

۲- . بحار الأنوار ۵۰ / ۴۹ ح ۲۶



سید را گریه در گلو گره شده بود، جواب نتوانست بگوید پس به خانه که در آن باغ بود درآمد. سید دید که فرشهای نیکو گسترده اند و کنیزی خوش لباس و خوشروی در گوشه ای نشسته. سید چشم خود را گرفت، حضرت فرمود که چشم باز کن که تو با این کنیز محرمی و او با تو محرم است. چون درست ملاحظه نمود مطلوب خود را دید، پس آن حضرت او را به حجره ای دیگر برد که جمیع مایحتاج از ماکول و ملبوس و مشروب و غیرها در آن مهیا بود و سید را تعجب غلبه کرد و نمی دانست که آن چه می بیند به خواب است یا بیداری. امام علیه السلام فرمود: که این باغ و این کنیز و آنچه در این جاست تعلق به تو دارد و او را وداع کرد و به خانه مراجعت نمود و سید را در آن عیش گذاشت. و امّا ظلمهای ام الفضل نسبت به آن حجت خدا بسیار است. از آن جمله: (۱) آن ملعونه از عداوتی که به آن مظلوم داشت شبی از شبها آمد به نزد پدرش مأمون و دید شرب خمر نموده است مثل شتر مست، کف از دهانش می افتد و خبر از خود ندارد. گفت: مرا تزویج کرده ای به کسی که تو را و عباس و جمیع پدران تو را دشنام میدهد. آن ملعون در حال سکریت برخاست و شمشیری برداشت با جمعی از خادمان و چون به بالین آن حضرت آمدند او را در خواب دیدند. شمشیر کشیده او را پاره پاره کردند و برگشتند، آن ملعونه می گوید با خود گفتم: دیدی که با خود چه کردی؟ پاره ای بر سر و روی خود زدم در گوشه ای به خواب رفتم و چون صبح شد یاسر خادم با مأمون گفت: امشب عجب چیزی از تو سر زد، پرسید که چه چیز؟ یاسر نقل کرد که دختر تو چنین و چنان گفت و تو بر سر او رفته او را پاره پاره کردی و مأمون چندان بر سر و روی خود زد که بیهوش شد و چون به هوش آمد یاسر را فرستاد که خبری بیاورد. یاسر گفت: چون به خانه آن حضرت آمدم دیدم در کنار آب نشسته مسواک می کند. سلام کردم و جواب شنیدم و خواستم با او حرف زنم، مشغول نماز شد و من آمدم به خدمت مأمون و گفتم: بشارت باد تو را که حضرت جواد را باکی نیست و به نماز

ص: ۴۱۲

مشغول است. سجده شکر کرده هزار اشرفی به من انعام داد و گفت: بیست هزار اشرفی ببر به جهت آن حضرت و سلام من به او برسان و چون آمدم خواستم که بدن مبارکش را ببینم که اثر زخمها دارد عرض کردم که پیراهنی که در برداری مرا مخلص کنی که به جهت کفن خود نگاه دارم، پیراهن را بیرون آورد به من داد، ملاحظه کردم اثر زخمی ندیدم و مراجعت کردم و خبر را به مأمون دادم و اسب و شمشیری که در دست داشت بجهت آن حضرت فرستاد و پیغام به ام الفضل داد که اگر بار دیگر حرف نامناسبی یا شکوه درباره آن حضرت از تو بشنوم امر به قتل تو خواهم کرد و بدن تو را با آتش خواهم سوخت و دیگر تا مأمون زنده بود شکایتی نکرد از آن حضرت. اما بعد از وفات مأمون ملعون، ام الفضل ملعونه بنای تعدی گذاشت و شکایتهای نوشت به عم خود، معتصم ملعون که بعد از مأمون خلیفه شد. پس امام جواد علیه السلام را با ام الفضل از مدینه به بغداد طلبد و قصد قتل حضرت داشت چرا که شنیده بود که شیعیان از اطراف و امصار هدایای بسیار از برای آن حضرت میفرستند، پس از ورود امام علیه السلام به بغداد بنای اظهار محبت ساختگی گذاشت با امام علیه السلام و در باطن عداوت کلی داشت. فلها تحفه های بسیار از درهم و دینار و عقدهای مروارید از برای ام الفضل فرستاد و او را راضی به قتل آن حضرت کرد و زهری فرستاد که در طعام داخل کند و به خورد آن حضرت بدهد. آن ملعونه انگور رازقی را زهر آلود کرد(۱) و به نزد آن امام مظلوم علیه السلام آورد و چون حضرت تناول فرمود اثر زهر در بدن مبارک آن بزرگوار اثر کرد و فرمود: خدا تو را مبتلا گرداند به دردی که دوا نداشته باشد. پس خوره در فرج او به هم رسید و چندانکه اطباء حاذق مداوا کردند مفید نیافتاد و از حرم معتصم لعین بیرون آمد و آنچه داشت از مال دنیا مداوای آن مرض بیدوا نمود. چنان پریشان شد که از مردم سؤال می کرد و به بدترین احوال به جهنم واصل شد و جسد خبیث آن ملعونه را سگهای بغداد خوردند. مجلس بیست و نهم / در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام

ص: ۴۱۳

---

۱- بحار الأنوار ۵۰ / ۱۰ ح ۹ - عوالم العلوم ۲۳ / ۳۱۲ ح ۱

«عَزَّوَجَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْأَخِرَةِ كَمَا عَذَّبَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا». و در روایت از ابن بابویه است که: (۱) واثق عباسی بعد از معتصم عباسی ملعون خلیفه شد و آن ملعون زهر در طعام نمود و حضرت را شهید نمود و لیکن اصح روایات مشهوره (۲) آن است که ام الفضل ملعونه به حکم معتصم بن هارون الرشید آن مظلوم را شهید و مسموم گردانید و چون آتش سم هلاهل رسید به جگر مبارک آن حضرت از شدت عطش آب طلب نمود. آن ملعونه مانع شد و نگذاشت کنیزها و خدام آب از برای آن حضرت ببرند و آن مظلوم با نهایت ضعف و شدت الم در بستر افتاده بود که ناگاه صدای «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبْتَاهُ يَا حُجَّهَ اللَّهِ» بلند شد. حضرت جواد علیه السلام چون چشم باز نمود امام علی النقی علیه السلام را دید که از مدینه منوره به طیارارض وارد شد و ظرف آبی در دست گرفته و آن را داد به حضرت امام محمد تقی علیه السلام و حضرت آشامید و او را در بر کشیده سر و صورت او را بوسید و اسرار امامت را و علوم غیبیه الاهیة و ارثهای انبیاء مرسلین تعلیم و تسلیم او نمود و آن حضرت پدر خود را در باطن غسل داده و کفن کرده و دفن نمود. مؤلف دلسوخته گوید: حضرت جواد علیه السلام آب طلب می کند و فرزند او آب حاضر می کند و سیدالشهداء علیه السلام آب طلب می کند شمشیر و خنجر و تیر در بدن شریفش می زنند. و در روایت دیگر: امر کرد ام الفضل که جسد شریف آن مظلوم را بعد از شهادت بردند در بالای بام سه روز در آفتاب گذاشتند و مرغها جمع شدند و بالهای خود را چون خیمه پهن نموده بودند که آفتاب بر بدن مطهر و جسد منورش نتابد و حال آن که برهنه نبود و زخمهای تیر و نیزه و شمشیر و خنجر بر بدن شریفش نبود نمی دانم آن مرغها کجا بودند روز عاشورا در صحرای کربلا که بدن مجروح آن شهید را به بالهای خود مستور و سایه نمایند و در روایت دیگر کما فی العوالم و کتاب المصائب: آن ملعونه امر کرد که بدن منور را از بالای قصر

ص: ۴۱۴

۱- . عوالم العلوم ۲۳ / ۶۰۴ ح ۸ و ۹

۲- . الايقاد / ۲۳۶ به نقل از معالم الزلفی / ۹۹

انداختند به سمت طرق و شوارع عام و خلق عبور می نمودند و سؤال می نمودند که این جسد کیست که در کنار راه گذاشته است. می گفتند: جسد امام رافضیها است و تا سه روز به آن حال بود و بعد از آن، او را در نزد قبر منور موسی بن جعفر علیه السلام دفن نمودند و اشهر در تاریخ وفات آن حضرت آن است در آخر ماه ذی قعدة الحرام سنه ۲۲۰ هجری واقع شده و بعضی روز شنبه ششم شهر ذی قعدة (۱) گفته اند و بعضی سه شنبه یازدهم (۲) گفته اند و عمر شریفش بیست و پنج سال و دو ماه و چند روز بود و در روایت دیگر عمر شریف آن حضرت به بیست و چهار سال و کسری رسیده بود در وقت شهادت. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،**

مجلس بیست و نهم / در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام

ص: ۴۱۵

---

۱- . الايقاد / ۲۳۲ به نقل از روضه الواعظین ۱ / ۳۴۳

۲- . الايقاد / ۲۳۲ به نقل از الدروس للشهيد / ۳۵



فصل سی ام: فضائل و احوالات شریفه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

ص: ۴۱۷

فصل سی ام: فضائل و احوالات شریفه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام بدان که آن مظلومه طاهره را فضائل و مناقب بسیار است، بحیث لایعد و لایحصی از آن جمله، چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله سید اولین و آخرین است در میان رجال. آن مظلومه طاهره سیده نساء اولین و آخرین است. چنانچه احدی از رجال وارد بهشت نمی شود مگر به شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء اثنا عشر علیه السلام و احدی داخل جهنم نمی شود مگر به حکم ایشان. هکذا احدی از زنان عالم داخل بهشت نمی شود مگر به شفاعت خاتون قیامت و احدی از زنان وارد جهنم نمی شود مگر به حکم خاتون قیامت و چنانچه خالق عالم قرآن را فرستاد از برای پیغمبر و همه علوم اولین و آخرین در قرآن مجید است. به عوض آن مصحف فاطمه را فرستاد و آن هم مشتمل است بر علوم اولین و آخرین و از آن جمله از اخبار مستفیضه مستفاد می شود (۱) که احدی از صراط عبور نمی کند و وارد بهشت نمی شود مگر کسی که یک تازی از مقنعه مطهره آن مظلومه را متمسک باشد و به آن واسطه نجات یابد از جهنم و وارد بهشت شود. در روایت دیگر (۲) فرمودند: روز قیامت ندا می کند منادی که احدی داخل بهشت نشود مگر آن که با او باشد برات نجات از آتش جهنم که ممهور باشد به

ص: ۴۱۸

---

۱- تفسیر الامام العسکری / ۴۳۴ - بحار الأنوار ۸ / ۶۸ ح ۱۲ - عوالم العلوم ۱۱ / ۱۱۵۴ ح ۱۱

۲- روایات مشابه: بحار الأنوار ۴۳ / ۱۲۴ ح ۳۱ - عوالم العلوم ۱۱ / ۱۱۸۶ ح ۱ و ح ۳

مهر فاطمه علیها السلام پس پرواز می کند در روز قیامت براتهای نجات از آتش جهنم مثل طیور و در کف شیعیان و محبان قرار می گیرد و به آن سبب داخل بهشت می شوند.

در کتاب منتخب طریحی ذکر نموده است (۱) که: دوستی فاطمه زهرا در صد موضع نفع می بخشد. و از جمله آن یکی در وقت قبض روح و دیگری در وقت ورود قبر و سؤال نکیر و منکر و در صحراء قیامت در موقف حساب و میزان اعمال و عبور از صراط و دخول جنت و ملائکه رحمت از جانب آن مظلومه می آیند و شخص را از شدائد و بلاهای این موضوع نجات میدهند. در روایت دیگر است که: چون ملک الموت حاضر شود به جهت قبض روح بنده ای از بندگان خدا، اگر آن شخص دوست فاطمه علیها السلام و اولاد فاطمه است ملک رحمتی از جانب آن مظلومه علیها السلام می آید در نزد آن ملک الموت و می گوید که: ای عزرائیل؛ خاتون قیامت علیها السلام فرموده: «أَرْفَقُ بِهَذَا الْعَبْدِ فَإِنَّهُ كَانَ يُحِبُّ أَوْلَادِي الْمَظْلُومِينَ» (۲). یعنی با این بنده ملامت و مدارا کن چرا که در دار دنیا مرا و اولاد مرا دوست داشته است. ملک الموت عرض می کند: «سَمِعَا وَ طَاعَهُ». و چنان قبض روح می کند که گویا آن مؤمن به استراحت به خواب رفته و اصلا الم و تعب و مرگ را احساس نمی کند و چون آن بنده را وارد قبر کنند باز آن ملک رحمت می آید از جانب معصومه مظلومه و سفارش به قبر می کند که ای قبر ضغظه و ظلمت و ضیق لحد خود را از این بنده بردار چرا که از محبان ما است، عرض می کند: «سَمِعَا وَ طَاعَهُ». و قبر وسیع و نورانی می شود به جهت فرمایش فاطمه زهرا علیها السلام و چون نکیر و منکر وارد قبر آن بنده می شوند باز آن ملک رحمت از جانب آن مظلومه طاهره می آید و می گوید: ای دو ملک مقرب، خاتون قیامت می فرماید که: سؤال و مجلس سی ام / فضائل و احوالات شریفه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

ص: ۴۱۹

۱- . منتخب طریحی ۱ / ۱۶

۲- . مشابه این روایت در بشاره المصطفی الجزء الأول ص ۲۵ ح ۷ و منتخب طریحی ۲ / ۳۶۳ آمده است



حساب این بنده با ما است. «فَإِنَّهُ كَانَ يُحِبُّ وَلَدِي الْمَظْلُومَ يَبْكِي عَلَيْهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا». چرا که این بنده، حسین مظلوم مرا دوست داشته است و در دار دنیا بر او گریه کرده است. آن دو ملک او را می گذارند و بدون سؤال از قبر بیرون میروند و چون خلاق در صحرای قیامت حاضر شوند و در آفتاب قیامت بر روی زمینی ایستاده باشند که مثل مس گذاخته باشد ملکی از جانب خاتون قیامت ندا کند کجایند آن کسانی که در دار دنیا فاطمه و اولاد فاطمه علیها السلام را دوست داشته اند؟ ایشان را بر اسبهای نور سوار نمایند و در سایه عرش اعلا منزل دهند که آفتاب بر ایشان نتابد و چون خلاق را به موقف حساب حاضر نمایند باز قاصدی از جانب آن مظلومه طیبه می آید و می فرماید: که ای ملائکه موکلین به حساب، خاتون قیامت علیها السلام فرموده است: حساب دوست ما با ما است او را متعرض مشوید، عرض می کنند: «سَمِعَا وَ طَاعَهُ». و چون جمع شوند خلاق در نزد صراط که سه هزار سال طول آن است، «وَهُوَ أَدْقُ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ وَ أَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ» (۱) و صراط از مو باریکتر و از دم شمشیر برنده تر و از شب تاریکتر است. و صداها به و آنفسا و آنفسا بلند است و بعضی به صراط آویخته اند و آتش جهنم بعضی از ایشان را گرفته است و بعضی دیگر از بدن ایشان بر صراط معلق است. بعضی دیگر بر روی جهنم میافتند که ناگاه قاصدی از جانب صدیقه طاهره علیها السلام می آید و امر می کند به ملائکه رحمت که دوستان فاطمه و اولاد فاطمه علیها السلام را بر بالهای خود سوار کنند و پرواز کنند و ایشان را از صراط عبور دهند و داخل در بهشت نمایند. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا بِحَقِّهَا وَ حُرْمَتِهَا شَفَاعَتَهَا وَ مَحَبَّتِهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا وَ عَلَى آبِهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا».

ص: ۴۲۰

---

۱- این عبارت در الکافی ۸ / ۳۱۲ و بحار الأنوار ۸ / ۶۴ باب ۲۲ آمده است.

و همین بس از عظمت و جلالت صدیقه طاهره علیهاالسلام که خداوند علی اعلا امر فرمود به جبرئیل که: عرض کن خدمت سید انبیاء صلی الله علیه و آله که هر روز به مسجد میروی، اولاً بیا به باب خاتون قیامت سلام کن و بعد داخل مسجد شو، به این سبب هر روز پیغمبر صلی الله علیه و آله اول صبح می آمد در خانه صدیقه کبری و می فرمود: (۱) «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». بعد داخل مسجد می شد و اهل بیت، جواب سلام را عرض می کردند و از جلالت و عظمت آن صدیقه طاهره، آن که خداوند علی اعلا امر فرموده بود پیغمبر خود را که هر وقت به سفر می روی باید وداع تو در خانه فاطمه علیهاالسلام باشد و چون از سفر مراجعت می کنی باید ورود تو در خانه فاطمه علیهاالسلام بوده باشد، پس روزی پیغمبر بجهت وداع آمدند به خانه فاطمه علیهاالسلام و وداع فرمودند با امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام ، پس خاتون قیامت عرض کرد که: ای پدر این چه سفر است که علی علیه السلام را با خود نمیبری؟ هر سفری که میرفتی علی را با خود می بردی. فرمودند: جبرئیل با هفتاد هزار ملائکه آمده اند که مرا به عرش اعلا ببرند، به این سبب علی را نمی برم پس آن حضرت وداع فرمود با اهل بیت عصمت و روانه عرش شد. پس در قلب منور خاتون قیامت خطور نمود که کاش ما هم به عرش می رفتیم که ناگاه ندا از جانب رب العزه رسید به جمعی از ملائکه رحمت که تختهای نور حاضر نمودند و آن چهار بزرگوار را بر روی تختها نشانده قبل از ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را وارد عرش کردند و چون پیغمبر وارد عرش شدند دیدند چهار نفر با هزار عظمت بر تختهای نور نشسته اند. چون پیش آمدند دیدند اهل البیت عصمتند که بر آن تختها نشسته اند. فرمود: من شما را در زمین گذاشتم و با شما وداع کردم، شما کجا بودید؟ خاتون قیامت عرض کرد: ای پدر، ملائکه رحمت ما را بر تختهای نور نشانده پیش از شما وارد عرش نمودند و از عظمت آن صدیقه کبری آن است که در روز قیامت، اول محاسبه ای که می شود و اول مظلومی که حشش گرفته می شود آن مظلومه است با کسانی که مجلس سی ام / فضائل و احوالات شریفه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام

ص: ۴۲۱

۱- بحارالأنوار ۳۵ / ۲۱۵ ح ۲۰ و بنا بر آنچه علمای شیعه و سنی گفته اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه تطهیر تا ۱۸ ماه، هر روز در خانه حضرت امیرالمؤمنین و حضرت زهراء علیهماالسلام می آمدند و این جمله را بیان می فرمود (برای اطلاع بیشتر به کتاب احقاق الحق جلد دوم صفحه ۵۰۱ مراجعه فرمائید)

در حق او ظلم و ستم نموده اند و حق او را غصب نمودند و اول حقی که مطالبه می شود از حقهای آن مظلومه، خون محسن شهید است. کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (۱) و مؤوده تفسیر شده است در حدیث (۲)، به محسن شهید. پس ندا می آید که محسن شهید را حاضر کنید. چون او را حاضر کنند ندا می رسد که این طفل چه کرده بود که او را در رحم مطهر سقط نمودید و شهید کردید. مؤلف گوید: کسی که این قدر مرتبه و جلالت دارد که اول، محاسبه هیچ پیغمبری و وصیایی را نمی رسند مگر او با وجودی که بسیاری از پیغمبران و اوصیاء و اتقیاء کشته شدند و اول محاسبه او را میرسند و اینقدر عظمت دارد که پیغمبر مأمور شد اول صبح در خانه او حاضر شود و سلام کند و او را بر تخت نور بنشانند قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله به عرش اعلا- برند. آیا رواست که در خانه چنین بزرگواری را آتش بزنند و در به پهلوی مبارکش زنند و طفل او را شهید نمایند که پیغمبر صلی الله علیه و آله نام او را محسن نهاده بود و آن جماعت شقاوت اثر عداوت با در خانه نداشتند که آن را آتش زدند بلکه میخواستند اهل بیت رسالت را بسوزانند و آن جماعت کفر نشان به این هم اکتفا نکردند، طیانچه بر صورت مبارکه آن مظلومه زدند به نحوی که صورت مبارکش کبود شد و چشم منورش سرخ شد بلکه از این عظیم تر آن که در بعضی از کتب شیعه مسطور است که: یکی از آن اشقیاء با پشت شمشیر مکرر بر آن بدن ضعیف می زد که آن مظلومه بر روی خاک افتاده، مدهوش شد بلکه بعضی از مواضع بدن شریف او مجروح شده و خون از آن جاری گردید، چنانچه بعضی از معتبرین شیعه صریحا ذکر نموده اند. از آن عجبر آن که جرأت نموده بی خبر و بیاذن وارد حرم محترم ولی الله مطلق که ناموس نبوت در آن جا بود شدند و از بیحیایی ریسمان به گردن جبل الله المتین نمودند و دستی که مصداق ید الله بود به عقب بستند و به این هیبت ولی الله اکبر را از خانه بیرون آوردند تا بیعت نماید و اگر در خانه فاطمه علیها السلام را

ص: ۴۲۲

۱- . تکویر / ۸

۲- . بحار الأنوار: ۲۳ / ۵۳

آتش نزده بودند کسی را قدرت بر سوزانیدن خیمه های امام مظلوم صلوات الله و سلامه علیه نبود و اگر دستهای ولی الله را نسبته بودند بر ریسمان جفا، کسی غل و زنجیر به گردن امام سجاد علیه السلام نمی کرد و دستهای او را از عقب نمی بست و پاهای مبارک او را در زیر شکم شتر نمی بست و اگر بیخبر و بی اذن وارد خانه آن حضرت نمی شدند کسی را جرأت اینکه عیال پیغمبر را اسیر نماید و بیلباس در شهر بگرداند و در مجلسهای شراب حاضر نماید نبود. خلاصه ظلمی کردند که هیچ امتی با عیال پیغمبر صلی الله علیه و آله خود هزار یک آن را به جای نیاوردند. «عَجَبًا لِحِلْمِ اللَّهِ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ». مجلس سی ام / فضائل و احوالات شریفه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام





فصل سی و یکم: در شهادت صدیقه کبری علیهاالسلام «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا كَانَ لِفاطِمَةَ كُفُوٌّ مِنْ آدَمَ إِلَى خَاتَمٍ» (۱). یعنی اگر علی نبود، از برای فاطمه کفوی و مثلی نبود از آدم تا خاتم. یعنی هیچ کس قابلیت تزویج فاطمه را نداشت حتی پیغمبران علیهم السلام اگر محرم نبودند. و از این حدیث شریف و غیر آن معلوم می شود که فاطمه زهرا علیهاالسلام اشرف و افضل است از جمیع پیغمبران و ملائکه مقربون علیهم السلام و هو كذلك حقا و در حدیث کسا که بهترین احادیث است (۲) و مشتمل است بر فضل اهل بیت طاهرین علیهم السلام بر اهل عالم جمیعا بعد از آن که ملائکه عرض کردند: خداوندا کیست در تحت کسا؟ ندا رسید: «فاطِمَةُ وَ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوها عَلَیْهِمَ سَلامُ اللَّهِ تَعَالَى». خداوند عزوجل آن مظلومه طاهره را در این حدیث شریف، اصل قرار داد مثل عمود خیمه با وجودی که در این حدیث شریف نص صریح شده است بر فضل و عظمت ایشان بر تمام عالم و در آیه مباهله احدی مصداق شریف قول حق تعالی «نِسائنا وَ نِسائکم» واقع نشد به حکم خالق عالم مگر خاتون

ص: ۴۲۶

- 
- ۱- . الکافی ۱ / ۴۶۱ ح ۱۰ - التهذیب ۷ / ۴۷ ح ۹۰ - این حدیث در بحار الأنوار ج ۴۳ صفحات ۹۲ و ۹۷ و ۱۰۷ و ۱۴۱ و ۱۴۵ با عبارات مختلف آمده است
  - ۲- . عوالم العلوم ۱۱ / ۹۳۰ - منتخب طریحی ۲ / ۲۵۳ برای اطلاع یافتن به مدارک بیشتر برای حدیث شریف کساء به کتاب احقاق الحق جلد دوم از صفحه ۵۰۱ تا ۵۵۵ مراجعه نمایند.

قیامت علیهاالسلام و اگر احدی دیگر از زنان عالم قابلیت آن مقام عالی را داشت البته آن پیغمبر کاملی که مصدر و مصداق «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا - وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱) واقع شده است خود ظاهر می ساخت و همین بس آن پیغمبری که اصل و منبع جمیع کمالات ظاهریه و باطنیه بود و در عرصه امکان، اشرف و افضل و اعلی از آن بزرگوار تصور نیست، امر شد از جانب خالق عالم که قبل از انعقاد نطفه طیبه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام چهل روز و چهل شب معتکف شود در خانه فاطمه مادر امیرالمؤمنین و شبها مشغول عبادت باشد و روزهای آن، صائم باشد و به طعام بهشت افطار نماید و آب بهشت بیاشامد و در شب چهل و یکم در وقت افطار طعام بهشت و میوه بهشت از خرما و انگور و سیب و به و غیرها جبرئیل حاضر کرد و عرض کرد: احدی از این طعام و میوه نخورد مگر تو ای پیغمبر که خداوند خواسته از آن نطفه مبارکه خاتون قیامت منعقد شود و در همان شب نطفه شریفه صدیقه کبری در رحم مطهر خدیجه کبری علیهاالسلام منعقد شد و این نوع مقامات از برای هیچ پیغمبری و امامی رخ نداد. و از آن جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله اینقدر معطر به عطریات بود که اگر از راهی عبور می کرد دو روز و سه روز بوی عطر از آن راه استشمام می نمودند و مع ذلک هر وقت مشتاق بوی بهشت می شد خاتون عالم را می بویید و می بوسید تا آن که روزی یکی از زندهای آن حضرت، عرض کرد: چه قدر این دختر را می بوسی و می بویی؟ فرمود که: هر وقت مشتاق بوی بهشت اعلا- می شوم فاطمه را می بویم و بوی بهشت را از او استشمام می کنم و از آنجمله خداوند عالم عاقد نکاح احدی نشد مگر فاطمه زهرا علیهاالسلام که خداوند متعال به زبان بیزبانی خطبه عقد فاطمه را خواند و در محضر ملائکه عرش عقد فاطمه را انعقاد فرمود و احدی از اهل عالم را این قابلیت نبود از آن جمله بعد از انعقاد عقد شریف که سلسله امامت کبری و ولایت عظمی به آن برپاست امر شد به جبرئیل که اخبار نما پیغمبر ما را که اعلام کند امیرالمؤمنین علیه السلام را که بعد از عقد مبارک فاطمه مجلس سی و یکم / در شهادت صدیقه کبری علیهاالسلام

ص: ۴۲۷



زهره‌ها علیهاالسلام جمیع زنهای عالم و کنیزها را بر تو حرام گردانیدم به جهت حرمت فاطمه علیهاالسلام و به این سبب فاطمه علیهاالسلام تا حیات داشت امیرالمؤمنین علیه السلام زنی و یا کنیزی به حباله و تزویج خود بیرون نیاورد. در سوره مبارکه هل اتی علی الانسان خداوند عالم جمیع نعمتها و دولتهای بهشت را ذکر فرموده است از برای اهل بیت عصمت مگر آن که اسم زنان و حورالعین را نبرده است به جهت خاتون قیامت چنانچه علامه مجلسی در بحارالانوار نقل فرموده (۱) است از بعضی علماء ابرار و نیکو کلامی است. و از جمله عظمت و جلالت آن مظلومه طاهره آن که خداوند عالم او را و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را تعبیر به نور فرموده است و در حقیقت نور واقعی اصلی ایشانند لا غیر. چنانچه در حدیث است که (۲): روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در مجلس شریف خود نشسته بودند که ناگاه ملکی به خدمت حضرت رسید و سلام کرد. حضرت نگاه کردند به سوی او دیدند بیست و چهار هزار سر دارد و در هر سری بیست و چهار هزار صورت و در هر صورتی بیست و چهار هزار دهان و در هر دهانی بیست و چهار هزار زبان و در هر زبانی بیست و چهار هزار لغت تسبیح و تمجید می کرد فرمودند که: جبرئیلی به این صورت ظاهر شده ای؟ عرض کرد: نه ولیکن من ملکی هستم که نام من محمود است و خلق شده ام پیش از آسمان و زمین به صد هزار سال و هرگز آسمان و زمینی را ندیده بودم تا حال و در نزد یکی از حجابهای نور مشغول عبادت حق تعالی بودم. خداوند عالم مرا مأمور نمود که به نزد شما بیایم و این بشارت را به شما برسانم که حق تعالی می فرماید: ما تزویج کردیم نور را به نور یعنی فاطمه علیهاالسلام را به امیرالمؤمنین علیه السلام در عرش اعلا تو هم تزویج کن نور را به نور در حضور اصحاب و پس از ساعتی می کائیل با هفتاد هزار ملائکه آمدند و مبارکباد گفتند و عرض کردند: خداوند عالم می فرماید: تزویج کردیم نور را به نور در ملا اعلا، تو هم در زمین تزویج کن نور را به نور در

ص: ۴۲۸

۱- بحارالانوار ۴۳ / ۱۵۳ ح ۱۲ - المناقب ۳ / ۳۲۵

۲- احادیث مشابه در بحارالانوار ۴۳ / ۱۱۱ ح ۲۳ و ۲۴ / ۱۲۳ ح ۳۱ و ۲۴ / ۱۲۷ ضمن حدیث ۳۲ آمده است

حضور اصحاب و بعد از آن اسرافیل آمد با هفتاد هزار ملائکه و مبارکباد گفت به همین طریق. خلاصه پی در پی ملائکه می آمدند و این خبر بشارت را عرض می کردند و مبارکباد می گفتند و عروج می کردند تا آن که جبرئیل امین با هفتاد هزار ملائکه نازل شد و عرض کرد که خداوند علی اعلا می فرماید که: تزویج کن نور را به نور یعنی حضرت فاطمه علیهاالسلام را به امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه او را تزویج کردیم به علی در عرش اعلا و آنچه صدق میخوهد به آن مظلومه طاهره ما میدهم از جانب ولی خود امیرالمؤمنین علیه السلام و ما خمس زمین را به روایتی ربع زمین به علاوه پانصد درهم از مال دنیا که مهر السنه امت توست آنها را مهر فاطمه زهرا علیهاالسلام قرار دادیم پس پیغمبر به خاتون قیامت فرمودند: آن مظلومه مکرمه عرض کرد: آنچه خالق عالم فرموده است در باب تزویج سخنی ندارم و لیکن به این مهر راضی نیستم. پس جبرئیل عروج کرد به آسمان و به مقام عرض آمد و عرض کرد: «يا رَبِّ اَنْتَ الْعَالِمُ قَبْلَ نُطْقِي». پروردگارا خاتون قیامت چنین عرض می کند. ندا آمد، ای جبرئیل: مقام و مرتبه او در نزد ما زیادتر است، آنچه مهر می خواهد ما میدهم، ای جبرئیل برو به زمین و به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بگو که ما نصف زمین و به روایتی (۱) تمام زمین بعلاوه چهار نهر در بهشت که بهترین نهرهای بهشت است و چهار نهر در زمین که بهترین نهرهای دنیاست همه را صدق فاطمه کردیم، اما نهرهای بهشت سلسبیل و کوثر و عین الحیوه و چشمه تسنیم است و اما نهرهای دنیا جیحون و رود نیل و دجله و فرات است و در روایتی نهر بلخ به عوض جیحون می باشد پس جبرئیل آمد به خدمت حضرت عرض کرد و آن حضرت به خاتون عالم فرمود. آن مکرمه معظمه به آن مهر راضی نشد پس جبرئیل به مقام عرض آمد ندا رسید ای جبرئیل تعجب مکن عظمت و جلالت آن معصومه طاهره در نزد ما مجلس سی و یکم / در شهادت صدیقه کبری علیهاالسلام

ص: ۴۲۹

۱- . بحار الأنوار ۴۳ / ۱۱۳ - المناقب ۳ / ۳۵۲ - دلائل الامامه طبری / ۱۸ - الایقاد / ۳۴ به نقل از مدینه المعاجز / ۱۴۶

بیشتر است، ای جبرئیل تمام زمینهای هفتگانه با تمام آسمانهای هفتگانه و آنچه در آنها است ما همه را صدق فاطمه کردیم، پس جبرئیل نازل شد و به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد آن حضرت به خاتون عالم فرمودند باز راضی نشد پس جبرئیل عروج و نزول می نمود در باب زیاد نمودن صدق تا آن که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که تمام بهشتها و جهنم را صدق نمود خالق عالم علاوه بر آسمانها و زمینها و آنچه در آنها است باز آن معصومه طیبه راضی نشد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای نور دیده چه می خواهی که مهر تو باشد؟ عرض کرد ای پدر شفاعت امت مرحومه را. پس خداوند متعال تمام آسمانها و زمینها و بهشت و جهنم بعلاوه شفاعت امت محمد صلی الله علیه و آله را صدق فاطمه قرار دادند و در روایت معتبری فرمود حضرت باقر علیه السلام تزویج امیرالمؤمنین علیه السلام با فاطمه علیها السلام در آسمان تا تزویج آن حضرت در زمین چهل روز طول کشید. و اما نثار فاطمه علیها السلام، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خداوند عالم امر نمود که ملائکه جنان و ساکنین آن و رضوان را که زینت نمایند بهشت و قصور و منازل و اشجار و انهار آن را و امر فرمود حورالعین را که بخوانند حم عشق و یس را. بعد از آن، خداوند ابری را فرستاد که بارید بر اهل بهشت در و یاقوت و لؤلؤ و سایر جواهرات و انهار. و حورالعین جمع نمودند و از برای یکدیگر به هدیه میفرستند تا روز قیامت و فخر می کنند که آنها نثار عروسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. و اما شهادت آن مظلومه مطهره (۱) بعد از شهادت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایتی بعد از دو ماه واقع شد و در روایتی بعد از چهل روز در روایت معتبری بعد از هفتاد و پنج روز و در کتاب مقاتل الطالبیین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است که مدت بقاء آن مظلومه بعد از پدر بزرگوار خود سه ماه بود و در روایت عامه شش ماه ذکر کرده اند و در روز وفات آن حضرت نیز خلاف است. اکثر علمای امامیه ذکر کرده اند که: روز سوم جمادی الثانیه واقع شد و شیخ طوسی

ص: ۴۳۰

---

۱- . آیه الله حاج شیخ احمد رحمانی همدانی مؤلف محترم فاطمه بهجه قلب المصطفی در فصل ۲۳ (مده مکثها بعد ابیها) ص ۵۶۹ تمام اقوال را از منابع فریقین جمع آوری نموده اند، مراجعه فرمائید.

در مصباح از ابن عباس روایت کرده است در بیست و یکم ماه رجب واقع شده و در کشف الغمه در شب سوم ماه مبارک رمضان گفته است. و چون از ملاء اعلیٰ خبر وفات آن مظلومه به حضرت رسید و مرض آن مظلومه شدید شد امیرالمؤمنین علیه السلام را طلبید و عرض کرد ای پسر عم، تو را وصیت می‌کنم که اولاً هرچه تو کردی جان تو و جان یتیمان من خصوصاً حسن و حسین من. کسی که صدا را نزد ایشان بلند نکند که بعد از من یتیم می‌شوند و دل ایشان نازک است. ثانیاً آن که مردان را احتیاج به زنان است. امامه دختر خواهر مرا تزویج کن که نسبت به اولاد من مهربان است و دیگر یا علی خود مرا غسل بده و مرا در شب دفن کن که منافقین بر جنازه من حاضر نشوند و دیگر یا علی، زینب و ام کلثوم من کوچکنند و دل ایشان نازک است؛ کسی بعد از من به ایشان سخنی نگوید که موجب ملال و کسر قلب ایشان باشد. یا علی وصیت دیگر من آن که نگذاری حسین من بر سر قبر من صدا را به گریه بلند نماید، میترسم که طاقت نیاورم و کفن را پاره پاره کنم و با سر برهنه از قبر بیرون آیم. یا علی مرا حلال کن و اگر سوء ادبی از من مشاهده فرموده باشید مرا عفو فرمایید که ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام از سخن فاطمه به گریه درآمد و فرمود: ای صدیقه طاهره تو علی را حلال کن چرا که در خانه من به گرسنگی و زحمت به سر بردی و مکرر آسیا کشیدی به دست مبارک و متوجه خدمت اطفال من شدی. خاتون عالم عرض کرد: یابن عم از جناب شما به جز خیر و خوبی دیگر چیزی مشاهده نکردم و از جناب شما راضی هستم. حضرت فرمود: ای فاطمه چون در ریاض جنان به خدمت پدر منور خود رسیدی سلام مرا به او برسان و بگو: امت با علی چه کردند. چه ظلمها و ستمها که نمودند و حق او را غصب کردند. پس ساعتی هر دو گریستند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سر حضرت فاطمه علیها السلام را در دامن گرفت و به سینه خود چسبانید، پس فاطمه علیها السلام عرض کرد که برای من نعشی قرار بده که حجم بدن من به آن مستور باشد چرا که ملائکه مجلس سی و یکم / در شهادت صدیقه کبری علیها السلام

صورت نعشی برای من ساختند که بدن مرا ستر بود و وصیت می کنم که احدی از منافقین بر من نماز نکند و مرا در شب دفن کن در وقتی که دیده ها در خواب باشد.

و در روایت دیگر، اسماء بنت عمیس می گوید: (۱) خاتون قیامت مرا طلبید و بعضی وصیتهای را فرمود. بعد از آن به امام حسن و امام حسین علیهم السلام فرمود که: ای نور دیدگان، مادر شما بیمار است. بروید در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و در حق او دعا کنید. چون خواستند روانه شوند صورت هر یک را بوسید و گریست و نگاه حسرتی به امام حسین کرد و آهی کشید. بعد از آن زینب خاتون و ام کلثوم را وداع فرمود و به زینب خاتون فرمود چون برادر مظلومت را در صحرای کربلا تنها ببینی به عوض من صورت و زیر گلوی او را ببوس و بعد از آن فرمود: ای اسماء مرا ساعتی تنها بگذار که میخواهم با خدای خود مناجات کنم بعد از آن مرا بخوان اگر جواب نگفتم علی را طلب کن و بدان که من به پدرم ملحق شده ام.

اسماء می گوید: پس پای خود را رو به قبله کرد و خوابید و جامه ای بر روی خود کشید و با خدای خود مناجات می کرد و در حق گناهکاران امت دعا می کرد که ناگاه صدای مبارکش قطع شد. پس ساعتی صبر کردم بعد از آن ندا کردم: ای دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ای دختر بهترین اولاد آدم، یا ام الحسن و الحسین، یا بضعه الرسول، ای صدیقه طاهره، ای زکیه مرضیه ای طیبه عالم. جوابی نشنیدم چون جامه از صورت مبارکش دور کردم دیدم که روح شریفش به ریاض خلد پرواز نموده است. پس اسماء خود را بر روی آن حضرت انداخت و بوسید و گریست و گفت: چون به خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله برسی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان. در این حال حسنین علیهم السلام از در آمدند و گفتند: ای اسماء در این وقت مادر ما به خواب رفته است؟ اسماء گفت که: مادر شما به خواب نرفته است ولیکن به رحمت رب الارباب واصل گردیده

ص: ۴۳۲

است. امام حسن علیه السلام خود را بر روی مادر انداخت و می بوسید و می گفت: ای مادر با ما سخن بگو پیش از آن که روح از بدن مفارقت نماید. حضرت امام حسین علیه السلام بر پای مبارکش افتاد و می بوسید و می بویید و می گفت: ای مادر منم فرزند تو حسین، با ما سخن بگو پیش از آن که روح از بدن مفارقت نماید و دلم شکافته شود. مؤلف گوید: چقدر شبیه است به وقتی که اهل بیت مظلوم کربلا وارد قتلگاه شدند و آن بدن منور را پاره پاره مشاهده کردند و خود را بر روی آن جسد مجروح انداختند و صدا را به گریه بلند کردند. پس اسماء عرض کرد: بروید به مسجد و پدر خود را خبر دهید. چون نزدیک مسجد رسیدند صدا را به گریه بلند کردند. اصحاب به استقبال ایشان دویدند و سبب گریه را سؤال نمودند. گفتند: مادر ما از دنیا رفت. چون امیرالمؤمنین علیه السلام این خبر وحشت اثر را شنید بر رو درافتاد و صدا به صیحه و گریه بلند کرد. پس شعری چند در مصیبت آن حضرت ادا فرمود که زمین و آسمان را به گریه درآورد. مؤلف گوید: چه حالت داشت زینب خاتون در وقتی که از قتلگاه صدای: «أَلَا قَدْ ذُبِحَ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومُ، أَلَا قَدْ ذُبِحَ الْحُسَيْنِ الْعَطْشَانُ» (۱) بلند شد چون از خیمه بیرون آمد سر آن مظلوم را بر سر نیزه مشاهده نمودند و چون این خبر در مدینه منتشر شد جمیع مردان و زنان به گریه درآمدند و صدای شیون از خانه های مدینه بلند شد و زنان و مردان به خانه آن حضرت دویدند و زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند و نزدیک شد که از صدای شیون ایشان مدینه طیبه به لرزه درآید و مردم فوج فوج به تعزیه می آمدند به سوی امیرالمؤمنین و آن حضرت نشسته بودند و می گریستند و مردم از گریه ایشان می گریستند. مؤلف گوید: بعد از وفات آن مظلومه طاهره مردم فوج فوج بجهت تعزیه به خدمت امیرالمؤمنین می رسیدند و گریه می کردند. مردم کوفه هم بعد از شهادت مجلس سی و یکم / در شهادت صدیقه کبری علیهاالسلام

ص: ۴۳۳

امام مظلوم فوج فوج رو به خیمه ها می شدند و به عوض تعزیه دست به غارت اسباب اهل بیت و لباس ایشان دراز کرده بودند و کعب نیزه و تازیانه بر بدن زنان و یتیمان اهل بیت می زدند و زینب خاتون و ام کلثوم بعد از وفات مادر خود آمدند نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفتند: یا جداه یا رسول الله امروز مصیبت تو بر ما تازه گردیده است و امروز تو از دنیا رفتی و دختر خود را به سوی خود بردی. مؤلف گوید: چه شبیه است به وقتی که زینب خاتون وارد قتلگاه حسین علیه السلام شد و شکایت اسیری و درد غریبی و بی کسی خود و ایتم را به برادر عرض می کرد.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه تغسیل فاطمه زهرا علیها السلام شد و اسماء بنت عمیس آب به دست امیرالمؤمنین میریخت و آن حضرت را در زیر پیراهن غسل میداد و در روایت دیگر ملائکه آب از چشمه سلسبیل بهشت آوردند و حورالعین آب به دست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام میریختند و آن حضرت را غسل میداد. اسماء می گوید: در حال غسل دادن دیدم بیاختیار صدای گریه امیرالمؤمنین بلند شد. پس گفتم: یا علی حق داری در گریه کردن در این مصیبت عظمی و بلیه کبری ولیکن دیدم بیاختیار صدای مبارک به گریه بلند شد. سبب آن چه بود؟ فرمود: ای اسما در حال غسل دادن نظرم افتاد به صورت فاطمه دیدم که از ضربت آن بیدین کبود شده است و چشم مبارکش چون خون سرخ شده است و بازوی مبارکش ورم کرده است چون دملج و چون از غسل دادن فارغ شد آن حضرت را کفن نموده و آن حضرت با حسنین علیهم السلام و سلمان و مقداد و عقیل و عباس و ابوذر و حذیفه و عمار بر او نماز کردند و به ابوذر فرمودند بگو که: دفن آن مظلومه حسب الوصیه او به تأخیر افتاد. در این وقت مردم چون این خبر را شنیدند متفرق شدند. در روایت معتبر فرمود(۱) حضرت امام صادق علیه السلام که چون فاطمه صدیقه کبری بود و احدی قابلیت نداشت که او را غسل دهد مگر صدیق اکبر

ص: ۴۳۴

امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه مریم مادر عیسی علیها السلام را احدی در آن زمان قابلیت نداشت که او را غسل دهد مگر حضرت عیسی علیه السلام و در روایت معتبری آن حضرت را در شب غسل دادند و در آن شب بر او نماز کردند، چون خواستند آن جسد مطهر را از خانه بیرون آورند حسنین گریه کنان آمدند در نزد پدر بزرگوار خود و عرض کردند ای پدر اذن بده که ما یک دفعه دیگر صورت مادر خود را ببوسیم.

اسماء می گوید: پیش از آن که علی اذن بدهد ناگاه دیدم بند کفن گشوده شد و دست منور زهرا علیها السلام از میان کفن بلند شد. «فَحَنَّتْ وَ اَنْتَ وَ بَكَتْ» (۱) و صدای ناله و گریه در میان کفن بلند شد، پس حسنین صورت خود را بر سینه مادر گذاشتند و صدا را به گریه و ناله بلند کردند و یک دست فاطمه به گردن حسن و دست دیگر به گردن حسین که ناگاه هاتفی آواز داد: یا علی حسنین را از روی سینه فاطمه بردار که ملائکه آسمانها به گریه درآمدند. مؤلف گوید: ملائکه را طاقت نبود که حسنین را بر روی پیکر فاطمه مشاهده نمایند که به گریه درآمدند. آیا ملائکه را طاقت بود که سکینه را بر روی جسد مجروح حسین علیه السلام مشاهده نمایند و اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حسنین را با عزت و احترام از سینه فاطمه زهرا علیها السلام برداشت اما سکینه مظلومه را ظالمی به ضرب تازیانه از جسد امام علیه السلام دور نمود. آیا ملائکه را طاقت بود که شمر را با خنجر برهنه بر سینه امام مظلوم ببینند؟ پس بعد از آن که پاسی از شب گذشت و اهل مدینه به خواب رفتند و کوچه ها و راهها خلوت شد حضرت طلبیدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه را طلبیدند و سعفی را روشن کردند و آن بدن منور را برداشتند که از حجره طاهره بیرون آورند که ناگاه زینب خاتون و ام کلثوم در آن صغر سن چادرها بر سر و نقاب بر رو و موزه در پا خواستند از خانه بیرون آیند به جهت تشییع جنازه مادر خود، امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را منع مجلس سی و یکم / در شهادت صدیقه کبری علیها السلام

ص: ۴۳۵



نمودند که از خانه بیرون نیایند و با وجودی که شب بود و راهها خلوت بود و آن دو مظلومه صغیره بودند. آیا کجا بود امیرالمؤمنین علیه السلام که آن دو مظلومه را بی چادر و بی حجاب به مجلس یزید ملعون می بردند و به عوض نقاب تازیانه بر سر ایشان میزدند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام قبری را حفر نمود و آن بدن منور را دفن نمود.

و در روایت ابن شهر آشوب و بعضی دیگر *کما فی البحار و العوالم* (۱) آن است که چون خواستند آن حضرت را در قبر گذارند دو دست از میان قبر پیدا شد شبیه به دستهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن حضرت را گرفته و به قبر برد و به روایت دیگر، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله این امانت شب عروسی است که رد کردم. آوازی از قبر مبارک بیرون آمد که یا علی راست می گویی ولیکن در شب عروسی پهلویش شکسته نبود و صورت منورش کبود نشده بود و چشم مطهرش سرخ نشده بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به گریه در آمد و گفت: یا رسول الله میدانی که اینها از ظلم کیست؟ پس حضرت سر قبر را مستور نمود و هفت قبر دیگر (۲) دور قبر آن حضرت ساخت که ندانند قبر آن حضرت کدام است. و به روایت دیگر *کما فی البحار* (۳) چهل قبر را آب پاشید و قبر آن حضرت را هموار کرد با زمین که علامت قبر معلوم نباشد تا اشقیاء ندانند که بر قبر او نماز کنند یا نبش قبر نمایند و به این سبب در موضع قبر منور آن حضرت، اختلاف واقع شده است. بعضی گفته اند: در راه بقیع است نزدیک قبر ائمه علیهم السلام و بعضی گفته اند که: در میان قبر حضرت رسالت و منبر مدفون است. واضح آن است که *کما فی البحار* آن حضرت در خانه خود مدفون گردید چنانچه روایت معتبره بر آن دلالت می کند. (۴) «الْأَلْعَنَةُ اللَّهُ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ».

ص: ۴۳۶

۱- بحار الأنوار ۴۳ / ۱۸۴ - منتهی الآمال ۱ / ۱۶۶

۲- بحار الأنوار ۴۳ / ۱۸۳ - منتهی الآمال ۱ / ۱۶۷

۳- بحار الأنوار ۴۳ / ۱۷۱ ح ۱۱

۴- بحار الأنوار ۴۳ / ۱۸۵ ح ۱۷ تحقیق و پاورقی این کتاب در ایام تولد با سعادت حضرت رضا علیه السلام در مؤسسه تحقیقاتی الغدیر پایان یافت.

مجلس سی و یکم / در شهادت صدیقه کبری علیهاالسلام

ص: ۴۳۷

فهرست فصل اوّل ثواب گریستن در مصائب امام حسین علیه السلام ۷۰۰۰ فصل دوّم ۲۱۰۰۰ گریه کردن انبیاء جهت امام حسین علیه السلام ۲۱۰۰۰ فصل سوّم ۴۶۰۰۰ گریستن امام رضا علیه السلام در مصائب امام حسین علیه السلام ۴۶۰۰۰ فصل چهارم: ۵۷۰۰۰ وداع امام حسین علیه السلام با اهل بیت ۵۷۰۰۰ فصل پنجم: ۷۲۰۰۰ حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام ۷۲۰۰۰ فصل ششم: ۸۵۰۰۰ فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام ۸۶۰۰۰ فصل هفتم: ۹۶۰۰۰ ثواب گریستن بر امام حسین علیه السلام ۹۶۰۰۰ فصل هشتم ۱۱۴۰۰۰ خبر شهادت امام حسین علیه السلام توسط حضرت علی علیه السلام ۱۱۴۰۰۰ فصل نهم: ۱۳۱۰۰۰ شأن نزول سوره هل اتی (روزه گرفتن اهل بیت علیهم السلام) ۱۳۱۰۰۰

فصل دهم ... ۱۴۲ فضائل پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام ... ۱۴۲ فصل یازدهم: ... ۱۵۷ شهادت حضرت قاسم علیه السلام  
... ۱۵۷ فصل دوازدهم: ... ۱۶۸ گریه کردن حضرت زهرا علیها السلام در مصیبت امام حسین علیه السلام ... ۱۶۸ فصل  
سیزدهم: ... ۱۸۵ ملائکه حرم امام حسین علیه السلام ... ۱۸۵ فصل چهاردهم: ... ۲۰۶ ثواب سلام دادن به اباعبدالله علیه السلام  
در وقت خوردن آب ... ۲۰۶ فصل پانزدهم: ... ۲۳۶ ترجمه قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه ... ۲۳۶ فصل شانزدهم: ... ۲۶۷  
داستان آهوئی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده بود ... ۲۶۷ فصل هفدهم: ... ۲۷۹ غارت کردن و آتش زدن خیمه  
ها ... ۲۷۹ فصل هجدهم: ... ۲۹۱ حمله اعراب به ایران و اسیر شدن شهربانو ... ۲۹۱ فصل نوزدهم: ... ۳۰۲ جریان اهل بیت بعد  
از شهادت امام حسین علیه السلام ... ۳۰۲ فصل بیستم: ... ۳۱۰ در بیان عدد اولاد امام مظلوم علیه السلام ... ۳۱۰ فصل بیست و  
یکم: ... ۳۱۹ ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و مجلس عزاداری ... ۳۱۹ مجلس سی و یکم / در شهادت صدیقه کبری  
علیها السلام

فصل بیست و دوّم: ۳۳۳ ... ورود اهل بیت به مدینه منوره ۳۳۳ ... فصل بیست و سوّم: ۳۴۵ ... اسیری اهل بیت در مرتبه دوّم و شهادت حضرت زینب علیهاالسلام ۳۴۵ ... فصل بیست و چهارم: ۳۵۵ ... در وفات رقیّه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله ... ۳۵۵ ... فصل بیست و پنجم: ۳۶۳ ... در وفات سلمان فارسی رحمه الله ۳۶۳ ... فصل بیست و ششم: ۳۷۳ ... در وفات ابوذر غفاری رحمه الله ۳۷۳ ... فصل بیست و هفتم: ۳۸۱ ... ذکر بعضی از سادات بنی حسن و شهادت ایشان در صحرای فح ۳۸۱ ... فصل بیست و هشتم: ۳۸۹ ... حکایت سدید شاعر و احمد سفاح و قلع و قمع بنی أمیه ۳۸۹ ... فصل بیست و نهم: ۳۹۹ ... در احوال شریف امام نهم امام محمد تقی علیه السلام ۳۹۹ ... فصل سی ام: ۴۱۱ ... فضائل و احوالات شریفه حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ۴۱۱ ... فصل سی و یکم: ۴۱۹ ... در شهادت صدیقه کبری علیهاالسلام ۴۱۹ ...

مقدمه ی ناشر گذری کوتاه بر زندگی‌نامه ی مؤلف

ص: ۴۴۱

گذری کوتاه بر زندگینامه مؤلف: مرحوم حاج شیخ محمد حسن بن علی یزدی کثوی، عالمی وارسته، فقیهی بزرگوار، خطیبی توانا و مؤلفی ارزنده بود که آثاری در علوم مختلف از ایشان باقی مانده است. صاحب کتاب معجم المؤلفین در مورد ایشان تعبیر نموده: «عَالِمٌ مُّشَارِكٌ فِي بَعْضِ الْعُلُومِ تُوفِّيَ بِكَرْبَلَاءَ»<sup>(۱)</sup> محلّ تولد: این عالم بزرگوار روستای کثیه (کثنویه) در سه کیلومتری شهرستان یزد دیده به جهان گشود.<sup>(۲)</sup> این روستا محل تولد خاتم الفقهاء و المجتهدین مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه الوثقی (متوفای ۱۳۲۵ ه) نیز می باشد. اکنون این روستا جزء شهرستان یزد شده و به محله مردآباد معروف است. تاریخ تولد: از تاریخ دقیق ولادت این عالم بزرگوار اطلاعات دقیقی در دست نیست ولی گویا در اوائل قرن سیزدهم هجری بوده است. تحصیلات:

ص: ۴۴۲

---

۱- . معجم المؤلفین: ۳ / ۲۶۵.

۲- . معجم البلدان: ۷ / ۵۰۶.

مرحوم مؤلف ابتداء، نزد علامه بزرگوار حاج شیخ محمد حسین صاحب الفصول (متوفای ۱۲۵۴ ه) و بعداً نزد مرحوم حجه الاسلام علی الاطلاق حاج سید محمد باقر شفتی (متوفای ۱۲۶۰ ه) در اصفهان تلمذ نموده و سپس به عراق مهاجرت و در کربلای معلی ساکن گردیده است. طبق نقل صاحب الذریعه در مدرسه علمیه ی حسنخان کربلا به اقامه ی جماعت پرداخته. (۱) و در آن خطه به بیان احکام شرع مبین و ترویج علم، همت والایی گمارده، به طوری که مورد وثوق کامل مردم آن منطقه واقع شده است. وفات: پس از گذراندن عمر با برکت خویش و تألیفات گرانمایه، سرانجام در سال ۱۲۹۷ ه دارفانی را وداع گفته و در جوار مرقد مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام به خاک سپرده شد. تألیفات: ۱ - الموائد فی متفرقات الفوائد. (۲) ۲ - انوار الشهاده (کتاب حاضر) که نسخه ای خطی از آن در کتابخانه شخصی حجه الاسلام و المسلمین لاجوردی حسینی موجود است. این کتاب یک بار در زمان مؤلف در سال ۱۲۸۵ ه و پس از فوت ایشان سه بار دیگر به چاپ رسیده است. آخرین چاپ این کتاب، توسط انتشارات حق بین با مقدمه ی حجه الاسلام لاجوردی چاپ شده است. (۳) ۳ - انوار الهدایه و سراج الأئمه: مجموعه ای از احادیث در مواعظ و اخلاق است که یک بار در سال ۱۳۰۰ هجری در ایران به چاپ رسیده است. (۴) ۴ - حقوق آل محمد علیهم السلام که به زبان فارسی و به طور مختصر نوشته شده و در آن سی مورد از حقوق اهل بیت علیهم السلام تذکر داده شده است. (به شرح سی مورد از حقوق اهل بیت علیهم السلام پرداخته است) از این کتاب نیز نسخه ای در کتابخانه شخصی مرحوم آیه الله نهانندی زندگینامه ی مؤلف

ص: ۴۴۳

۱- . الذریعه: ۳ / ۲۱۵.

۲- . الذریعه: ۲۳ / ۲۱۵.

۳- . الذریعه: ۲ / ۴۳۰.

۴- . الذریعه: ۳ / ۴۴۶.



در مشهد مقدس موجود است. (۱) ۵ - رساله فی العصمه. (۲) ۶ - میزان الحق فی ردّ العامّه. نسخه ای از این کتاب در کتابخانه شخصی مرحوم آیه الله نهاوندی در مشهد مقدس موجود است. (۳) ۷ - هدایه الاسماء فی بیان کتب العلماء که در این کتاب ۶۴۰ کتب شناسایی و معرفی شده، و یک نسخه از آن در دانشگاه تهران و نسخه ای دیگر در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی در قم موجود است.

ص: ۴۴۴

---

۱- . الذریعه: ۴۲ / ۷.

۲- . الذریعه: ۲۷۲ / ۱۵.

۳- . الذریعه: ۳۰۹ / ۲۳.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

